

به کوشش مصطفی عمرزی

دری افغانی



مجموعه‌ی تحقیقاتی تحلیل و ارزیابی زبان دری

چاپ دوم - خزان ۱۳۹۷ شمسی

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

دري افغانی

(مجموعه ی تحقیقی، تحلیلی و تاریخی پیرامون دری و زوایای زبان دری)

به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۹۷ شمسی

مشخصات کتاب

نام	: دری افغانی
گردآورنده	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین	: م.ع
شمار صفحات	: ۵۷۰
اندازه	: A5
نوبت چاپ	: دوم
ناشر	: اداره ی دارالنشر افغانستان
چاپ اول	: ۱۳۹۴ - دانش خپرندویه ټولنه
زبان	: دری
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
سال	: ۱۳۹۷ شمسی

حق نشر برای ناشر، محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- نیاز های فرهنگی - سیاسی ۱
- ۲- عزیزی که از دست می دهیم ۶
- ۳- تصور عوامانه در باره ی زبان ۱۵
- ۴- جعلیات ایرانی و وظیفه ی ملت های ساکن ایران ۳۸
- ۵- فارسی باستان ۶۵
- ۶- پارسی باستان ۹۸
- ۷- زبانی به نام فارسی، وجود نداشته و ندارد ۱۲۹
- ۸- زبان دری، فارسی قدیم نیست ۱۳۸
- ۹- فراموش نکنید که دری، لهجه نیست، زبان آفرینشگر فارسی است! ۱۶۳
- ۱۰- افغانستان، زادگاه زبان دری ۱۶۹
- ۱۱- خراسان، خاستگاه زبان دری ۱۷۳
- ۱۲- بحثی پیرامون پیدایش و پرورش زبان دری ۲۱۰
- ۱۳- دری، زبان است یا لهجه؟ ۲۴۲
- ۱۴- زبان دری ۲۵۱
- ۱۵- زبان دری یا آواز کبک زری ۲۵۳
- ۱۶- پیدایش، تکامل و دورنمای زبان دری ۲۶۹
- ۱۷- زبان آریایی دری ۲۹۸
- ۱۸- جاگزینی زبان دری به جای زبان پهلوی در سرزمین پارس ۳۱۸
- ۱۹- ادبیات دری در افسانه ها و فلکلور ۳۲۱
- ۲۰- بر مصیبت زبان دری در افغانستان، اشک تمساح نریزید! ۳۳۷
- ۲۱- دولت هند در پوهنتون نهرو، دیپارتمنت دری را ایجاد و پشتو را ارتقا می دهد ۳۴۵
- ۲۲- دری افغانی ۳۵۸

- ۲۳- اشعاری در وصف زبان دری..... ۳۶۹
- ۲۴- زبان دری در تصاویر..... ۳۷۵
- ۲۵- دری افغانی:..... ۳۷۵
- ۲۶- دری تاجکی:..... ۵۱۷
- ۲۷- دری ایرانی:..... ۵۲۴
- ۲۸- دری مجازی:..... ۵۴۴
- ۲۹- معرفی مصطفی عمرزی..... ۵۶۵

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱ /

نیاز های فرهنگی - سیاسی (مقدمه ی چاپ دوم)

کاهش فاصله که بیشتر بر اثر دست آورد های فنی، صورت می گیرد، گونه ی دیگری از شور فرهنگی را ایجاد می کند که از طریق تماس های رسانه یی و مجازی، فرامرزی می شود، اما توجه مقولات فرهنگی در واحد سیاسی، نشانه های پُر رنگی را ایجاد کرده است که روی پدیده های انسانی با قانونمندی، حک می کنند.

توجه به فهرست مشخصات مثلاً زبان های انگلیسی و عربی که در کنار ما در برنامه های کمپیوتر و شبکه های اجتماعی، ردیف شده است، زبان های انگلیسی و عربی را به دهها بخشی تقسیم می کند که معرف دهها کشور اند. این مرزبندی معقول، باعث می شود زمینه ی فرهنگی، باعث سوء استفاده ی سیاسی نشود.

در سال ۱۳۹۴ به همت دانش خپرندویه تولنه، کتاب «دری افغانی» را منتشر کردیم، اما این ابتکار، منحصر به ما نماند، زیرا نمونه ی «ادب دری افغانی» (تالیف استاد محمد حسین راضی) در سال ۱۳۵۶ شسی و «English- Aafghan Dari Dictionary» (By. Sakaria) در سال ۱۹۶۷ عیسوی، معرف توجه اندیشمندان افغانستان به نیاز های فرهنگی - سیاسی بودند.

با وجود این که ذهنیت ما از ابتکار فرهنگیان ترک ایران که اصطلاح «دری افغانی» را به کثرت استعمال می کردند، بیشتر اشباع شده بود تا

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲ /

ضمن سپاس از آنان، به تعمیم این معرفه در کشور خود نیز پردازیم، اما آگاهی از ابتکارات افغانی که قبلاً و در بیش از چهار دهه ی قبل، صورت گرفته بودند، ما را دوباره در موضع ضرورت ساخت یک پدیده ی فرهنگی مهم برای عرصه ی سیاسی، قرار داد.

صرف نظر از مخالفت ها که امر طبیعی و متأسفانه در افغانستان در حد هاریت رسیده اند، موافقت با احیای ارزش هایی که متمم سیاسی شوند، کتاب «دری افغانی» را با استقبال هموطنان، رو به رو کرد. به این دلیل، چاپ کاملتر با افزودی ها و تصحیحاتی که بایسته اند و بخشی به خواهش و سفارش هموطنان بر غنا و حجم چاپ دوم افزوده اند، کتاب «دری افغانی» را بار دیگر، اجتماعی کرد.

در این کتاب، خلاف تصور مخالفان، باب تحریف و جعل وجود ندارد و هرگز پذیرفته نمی شود. متأسفانه بر اثر رقابت های ناسالم سیاسی که بیشتر در کشاکش با ایرانی ها به خصوص جامعه ی مجوس / فارس مطرح بودند، جعل و تحریف از رهگذر ساخت تواریخ ۵۰۰۰ هزار ساله، آریایی، خراسانی و فارسی به مخدری مبدل شده اند که سرپای ذهنیت فرهنگی ما را آلوده می کنند. به این دلیل، برخورد شدید با انتشار کتاب «دری افغانی»، حتی با واکنش های دهن گنده گی نیز توام شد که به فضل پروردگار با توییخ نمونه ی یک دهنده گنده ی مجوس، دست فرازی های ما، آشکارتر شدند.

بی جا نخواهد بود به این نقل پردازم که یک تن از استادان پوهنتون بلخ در یک تماس تلفی فونی، پس از این که گفت، شماره ی مایلیم را به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳ /

دست آورده است، با خنده متذکر شد: «با چاپ کتاب دری افغانی، شوکه شدیم. فکر می کردیم کدام «پته خزانه»ی دیگر تهیه کرده اند، اما با تورق کتاب، هیچ چیز من باب دستور یا دیرینه تراشی دروغین و جعلی نیافتیم. او با تشکر از این که جز اصطلاح «دری افغانی»، محتوای کتاب، کاملاً شامل معلومات و آشکارایی های منطقی و علمی است و همه با دری و فارسی سرو کار دارند، از من خدا حافظی کرد. در این جا بر کنایه ی او در باب «پته خزانه»، بحث نمی کنم، اما از این که محتوای کتاب، جلو غلط فهمی ها را گرفت، خرسند شدم.

در چاپ دوم این کتاب، ضمن آوردن ضمایم و تصحیحات لازمی که نیاز بودند، حرف ما همچنان روی دید عقلانی، استوار است. پدیده های بشری در مثال خلط تاریخی، هرگز در حدی باقی نمانند که منحصر شوند.

در افغانستان عزیز در دشوارترین سال هایی که به نام آزادی ها به شدت سعی می شود خلای فکری، گسست خانه ی مشترک (واحد سیاسی) را به وجود آورد، هرگونه کوشش حتی در حد یک اصطلاح که همه محور باشد، امر خیر، تلقی شده است.

در چاپ دوم این کتاب، همچنان بر مندرجاتی تکیه می شود که از برشمردن ضعف ها آغاز و با تبیین دیرینه گی، سهم افغانی زبان دری را دربر می گیرد، اما منطق تنقید در این کتاب، بیشتر به دلیل توجه به توهم فرهنگی نیز است؛ زیرا به باور بعضی بیماران، آن چه به نام دری

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴ /

یا به اصطلاح فارسی می شناسیم، همانی نیست که ذات آن (زبان ترکیبی و عقیم)، آن را معرفی می کند.

بار دیگر یادآور می شویم که بی نیاز از من باب تحریف و جعل، حقیقت ابتکار این کتاب را که از شعور اجتماعی و فرهنگی حدود نیم قرن قبل نیز برخاسته بود، جزو ملزومه های سیاسی قلمداد می کنیم. خدا کند با خلق ابداعات ممثل که حداقل از ۵ قرن قبل با ایجاد ذهنیت های واحد سیاسی افغانستان، سوا از عمق تاریخی ۲۰۰۰ هزار ساله ی کلمات افغان و افغانستان، سهم فرهنگی ما را در کنار سعی تاجکستانی ها و ایرانی ها که با مصادره ی گذشته، در افغانستان ما به تقاطع رسیده اند، مشخص کنند.

ردیف افغانی ابداعات زبان دری از ۵ قرن اخیر تا کنون، به حفظ داشته هایی می انجامد که از حفظ آن ها، تنوع قومی ما در اندیشه ی دری، می تواند این زبان را بی نیاز از توجه در اشتراکات منطقه یی که باعث تخریش درونی آن می شود، در برابر مصادره ی همسایه گان یا بیگانه گان کنونی، حفظ کند؛ زیرا بی خاصیت ساختن زبان دری از ملزومات سیاسی، یک ارزش تاریخی وطن افغان ها را که هزار سال قدمت دارد، به نام همسایه گان (به تعبیر امروز بیگانه گان)، بیگانه می نماید.

افغان ستیزان داخلی، سعی می کنند با ایرانی نمایی (فارسی به جای دری) که گاه همسو با پندار های ستمیان واقع می شود، خواسته اند

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵ /

فاتحه ی دری را بخوانند. آنان می گویند، این زبان (دری)، فارسی است و از جای دیگر، یعنی از ایران، وارد کرده اند.

گرایش های مرکز محور در افغانستان، به این دلیل نیز بوده اند که بر اساس آن ها، وحدت فکری به اندیشه ی ملی کمک کند. برای تقویت این اندیشه، تعریف پدیده های فرهنگی افغان ها در حدود واحد سیاسی، در حالی که آن ها را در برابر حذف، وقایه می کند، زیرا با پذیرش ارزش ملی، از حدود اقلیت ها بیرون می شوند، در برابر تطاول و تحریف بیگانه گان نیز حفظ خواهد کرد که می خواهند با مصادره، زمینه ی تعدی بیابند.

فشار آوردن از حیث فارسی سازی دری، این زبان را نه فقط با مهر مجوسیت، حک می کند، بل افزون بر مخالفانی که استدلال می کنند ایرانی ست، باعث گونه ی نفرت قومی می شود تا با مهر بیگانه، طرد شود. در کنار این معضلات، گرایش های شدید ستمیان ناقل به ایران و تاجکستان، تحرک میلیونی اقلیت هایی را به وجود آورده که هرچند قوم دیگر دارند، اما به نام فارسی زبان، تاجک پنداشته می شدند.

هراس از فارسی سازی زبان دری که توسط آن، ستمیان به تعبیری می خواهند هویت های قومی دری زبانان غیر تاجک را بدزدند، در نمونه های ایجاد اجتماعات و انجمن های اعراب و دری زبانان ترک تبار افغانستان، تهدیدات بالقوه ی دیگر اند که بر سرنوشت ارزش دری، تاثیر منفی، وارد می کنند. مصطفی عمرزی

۲ عقرب ۱۳۹۷ ش، کابل - افغانستان

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۶ /

عزیزى كه از دست مې دهيم (مقدمه ی چاپ اول)

از زمانى كه جغرافياى اين سرزمين به عنوان واحد سياسى (افغانستان)، تضمين شد، اشكال، تفاوت ها و ويژه گي هاى فرهنگي و ميراث هاى كهن، همانند تمام كشور هاى كه در روزگار كنونى، تثبيت مرزى شده اند و بالاخره هويت هاى كنونى ملي را بر اساس آن ها پشتوانه دارند، براى حفظ ثبات، منافع ملي، حدود ارضى و جاىگاه تاريخى كه در بحث ننگه دارى سرزمين و منافع مردم، اصول اساسى در حقوق بين الدول اند، سيما بستند و بزرگان و خبره گان ما با حوصله، دقت و حمايت، مسير ما را در جهت ويژه گي ها مشخص ساختنه اند. از بركت همين راه، در بدترين بحران ها در يك قرن اخير، چيزى از حدود و حيثيت جغرافى و فرهنگي ما كاسته نشد.

اسلام، افغانستان، افغان، پشتو و درى، ما را كمك كردند در پرتگاه نابودى نيز مقاومت كنيم و نه تنها واژگون نشويم، بل پرچم هويت ما، افراشته تر شود. چنين تعريف و حقيقتى اگر شكل گرفتند، همسو با زمان و شاخصه هاى تاريخى خویش نیز بودند؛ به اصطلاح مردم «شانس آوردیم».

در واقع، حقيقت وجودى ما در ارزش هاى اسلام، افغانستان، افغان، پشتو و درى تبارز كردند؛ يعنى با تغيير رنگ هاى تاريخى و جبر زمان، تغيير يافته ايم، ليكن به خطا نرفته ايم؛ اما آيا چه قدر مى توان با اميد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷ /

های درون رفته در تاریخ، جلو برویم؟ پاسخ این پرسش، منفی ست. بحرانی که در تداوم استعمار کهن، قرون وسطایی و غوغای بلاک شرق و غرب، نتوانسته بود بر چهره ی حقیقت ما، خط تار کشد، شکل و سیمای دیگری یافته و پیچیده تر از تمام خطوط و نشانه های گذشته است.

ابزار عوض شده اند. در حالی که «فتوحات»، اصطلاح تاریخی است و از انبوه لشکر ها، فاتحان و کشور گشایان، خبری نیست، سرزمین، هویت و فرهنگ ما فتح می شود. فاتح، چیزی جز تغییر چهره ی مفتوحی نیست که ترجیح می دهد به جای آن که با رُخ زننده ی سرکوبگر بر سرنوشت ها حاکم شود، پوستش را رنگ می کند و اشمئزاز تجاوزش را از مجرای «بدرفت» های مدرن قرن بر روی توده های قربانی می ریزد و از حاصل کود متجاوز، دنیای محدود و اما ایده حال حیوانی منحصر به خودش را تحمیل می کند.

به هر فاصله ای که از گذشته، دور می شویم و در مسیر روزگار، همنوا می مانیم، به همان اندازه، فاصله از اشتراکات فرهنگی و معنوی در حقایقی به نام واحد های سیاسی و مقال منافع توده ها بیشتر می شود. این موضوع شاید با بینش تعدادی بر جغرافیای غربی و محور های مردمسالاری، جور در نیاید که با ظاهر، سر و چنه زده اند و درک نمی توانند اجماع غربی نیز به تفاوت های سیاسی، متعصب است.

کسانی که فکر می کنند پدیده های اوج اومانیسیم، انسان نوین می آفرینند، کودکانی بیش نیستند که «نصاب آموزشی» حفظ کرده اند و

حتی روزی نیز نتوانستند بیاندشند که چرا رنج های بشری، پایان نمی یابند.

ما در دنیایی زنده گی می کنیم که نه فقط بخشی از کره ی خاکی محسوب می شود، بل از تغییر مسیر استعمار (انتقال به غرب)، جهان سوم نیز نامیده می شود؛ جهانی برای صدور بحران، فقر، دیکتاتوری، ناسیونالیسم، بنیادگرایی و به اصطلاح «مردمسالاری» و «تجدد»؛ سال هاست که ارزش های معنوی و فرهنگی مردمان منطقه ی به اصطلاح «جهان سوم» را زیر پا کرده اند.

سرزمین بحرانزده ی ما پس از تجاوز شوروی، حاکمیت نحس تنظیمی و تجربه ی امارت بنیادگرایان، همانند مجروح بی یاور، در میان همسایه گانی تنها مانده است که اگر قرار باشد جرعه ی آب نیز دهند، مُهر و امضای هویت فروشی و نوکری می خواهند.

ما در مرحله ای قرار داریم که نمی توان به راحتی، روی شانس هایی به نام ابزار سنتی باهمی و داشته های فرهنگی دلخوش باشیم. تنوع پدیده های نوین استعماری، آن قدر جذاب، دلپسند و خوب اند که می توانند حتی داشته های همه گانی ما را به عنوان دست آویز هایی بر ضد خودما، تضمین کنند. از این جاست که می خواهیم بگوئیم در جهان سوم که پدیده های فرهنگی به آسانی پذیرفته نمی شوند، وسایل افهام و تفهیم ما نیز به ابزاری جهت نفهمی، مبدل خواهند شد.

ما داشته های برجسته و ملی، زیاد داریم که هر کدام در مقاطع دشواری ها، دوباره وصل کرده اند. مهمترین نماد های این داشته ها، هویت

سیاسی افغان، سرزمین افغانستان، دین اسلام، زبان ها و به ویژه زبان دری اند.

زبان تاریخی دری که خود از چپاول تحریف (رواج نام فارسی) برکنار نماند، بر اثر همت ناموران تُرک و تاجک، فرهنگ پُر غنای عربی، روشنگری و تحفظ پشتون ها (از روشانیان تا کنون) و محبت توده های این سرزمین، مهمان گرامی هر بر و بوم سرزمین افغان ها بوده و است. از مجالست با او، فهم خویش در کلیت ملت را بهتر و خواناتر، حفظ کرده ایم؛ اما این مهمان عزیز که یاری از دیار خودماست، گاه با تازیانه ی زمان (بحران ها و هجوم بیگانه) و در های بسته، نتوانسته با قامت دیرین، همچنان ما را کمک کند.

چپاول های گورگانی، شیانی و صفوی که بیش از ۲۴۰ سال دوام یافتند، نه تنها حوزه ی سیستان، زابلستان، تخارستان و کابلستان را ویران کردند، بل با پیگرد زبان، شگوفایی زبان دری را متوقف کرده اند. گرچه یار دیرین، سخنور طراز اول در دیار کوچیده (هند) نیز شد، اما قلمه ای بود که از تنه ای خشک کرده اش بُریدند و بر بوته های دیگران، پینه بستند.

در پانصد سال حماسه و میدان داری تبار بزرگ و نامور پشتون، از روشانیان که ۱۴۰ سال مردان میدان رزم بودند تا ختکیان، خوشال بزرگ، محمود (فاتح ایران)، احمدشاه ابدالی، استعمار اروپایی (روس و انگلیس)، ماجرا های غم انگیز گسست و برش سرزمین ما توسط بیگانه گان، خاطرات خوش استقلال و شاه امان الله، سلطنت انسان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰ /

واقعی (مرحوم شاه محمد ظاهر) تا پایان امارت اسلامی طالبان یا این فرزندان دلیر، شجاع و پاک که قربانی سیاست‌ها شدند، زبان دری در نوسان فراز و فرود تاریخ ما، در حالی که رنگ شده بود (به نام فارسی)، همچنان برای ما می ماند، اما پس از هزار سال برپایی جرگه های معرفت، در سالیان اخیر در چاله ای افتیده است که به نام حمایت از او کنده اند و در سایه ی پان فارسیسم جعلی و عصیت قومی به اصلاح دلخواهان، کفن می شود.

به خاطر تغییر شگرد‌ها ناگزیریم متحول شویم. این تحول با کنار نگذاشتن غلط فهمی ها، فارسیسم و تعریف همسایه به نام مشترک فرهنگی، میسر نیست. می خواهیم بگوییم نگه داری اصالت ها و تداوم رواج آن ها به بهانه های اشتراکات منطقه یی، میسر نیستند!

در روزگاری که جذبه ی زبان مادری و تباری، ترجیح داده می شود تا حتی بیشتر از ارزش های ملی (مانند زبان دری)، مشغله ی فکری داشته باشیم، چه گونه می توان ابزار مهم افهام و تفهیم ملی را نگه داشت؟ به عنوان مثال، برای من به نام پشتونی که در یک مسیر طولانی در استحاله ی قومی، بزرگ شده ام و شاید از آخرین های پشتون هایی باشم که زبان دری نیز زبان مادری ام است، در شرایطی که زمینه ی تبلور فرهنگی و زبانی پشتون ها و تمام غیر دری زبانان، به راحتی میسر شده و پس از این، کمتر پشتونی را خواهید یافت که زبان خودش را به کار نبرد، دشوار است که با ورود عنصر عصیت تاجکیسم و نفوذ پان

فارسیسم که حتی یک کلمه ی پوهنتون را تحمل نمی کنند، توجیهی جهت دفاع از اصالت و اهمیت زبان دری بیابم.

فارسیسم در حالی که به نام مقال دشمن، در من هیچ رغبتی ایجاد نمی کند، اما می تواند مرا با زبان مادری ام که دری نیز است، بیگانه کند. بنابر این، برای احتراز از پی آمد های ناگوار، بهتر است زبان دری را به نام اصیل دری نیز فراموش نکنیم.

دیدیم که در زمینه ی تنازع قومی، بهانه آوردند که گویا افغان، هویت انحصاری ست، اما با معرفه های قومی که به راحتی در کنار هویت ملی پذیرفته شده اند، مثلاً به نام «فارسی زبان»، هویت قومی دیگران را مصادره یا دزدی می کنند. در چنین شرایطی، فارسی نیز هویت انحصاری می شود که پیش از همه با حذف دری، به انزوای مجوس / فارس خواهد انجامید.

بهتر است حضور، نقش، اهمیت و توانایی هایی که در زبان دری، ناشی از عربی، ترکی، پشتو و ده ها زبان دیگر اند، در واقعیت های قانونمندی زبان را پذیرا شوند و ما را به دنبال خودشان، دنبال نخود سیاه فارسیسم نکشانند که نه علاقه مند استیم و نه به لحاظ مجوسیت، جاذبه دارد.

مرحوم علی اکبر دهخدا در بزرگترین فرهنگ دری، پرونده ی فارسی، فارس، پارس و فارسی را برای ما افغان ها به عنوان مقوله ی ناآشنا و بیگانه، سال های زیادی ست که مختومه کرده است:

معانی کلمات پارس، پارسی، فارس، فارسی و فارسیان در فرهنگ دهخدا:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲ /

۱- پارس: صورت دیگری از کلمه ی فارس است منسوب به قوم فارس...

۲- پارس: نام سرزمین پارس.

۳- پارس: نام قوم فارسی.

۴- پارس: آواز سگ، بانگ سگ، علا لای سگ، عوعو، عفعف، وغواغ، وعوع، وکوک، نوف.

۵- پارسی: یکی از لهجات قدیم ایران...

۶- پارسی: منسوب به ایالت پارس... اهل فارس، مردم فارس...

۷- پارسی باستان: یا پارسی قدیم یا فرس قدیم یا پارسی هخامنشی؛ یکی از لهجات کهن ایران که کتیبه های شاهان هخامنشی بدان نوشته شده...

۸- فارسی: فارسی بُریدن، مقابل راسته بُریدن. بُریدن آهن و تیر است به طوری که مقطع عمود بر طول آن نباشد (مورب بُریدن).

۹- فارسی: منسوب به فارس که فارسیان و ممالک آنان باشد...

۱۰- فارسیان: طایفه ی فارسیان که در حدود شاهرود و سنخاخص متوقف می باشند و خط کرد محله ی شمال استرآباد، قاتول، فندرسک، فارسیان، سنخاخص و جنوب اسفراین، محل سکونت آنان است که در حدود شهرستان های شاهرود و بجنورد امروزی است...

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳ /

۱۱- فارسیان: دهی از دهستان کوهستان بخش مینودشت شهرستان
گرگان که در ۲۴ هزار گزی خاور مینودشت واقع است...

۱۲- فارسیان: دهی ست از دهستان حومه ی بخش مرکزی
شهرستان قزوین که در ۱۲ هزار گزی جنوب باختر قزوین واقع
است...

در دنبال یاس این نوشتار، آخرین شانس های دُر دری نیز شاید در بی
توجهی جریان های فرهنگی و عام پشتون ها به عنوان سازنده گان
بخش بزرگ ادب دری در صد سال اخیر در کنار دغدغه ی خاطر
فدرالی و خانواده گی، این زبان را منسوب به یک تبار کند.

قشر فرهنگی پشتون که از محمود طرزی تا حبیبی و تمام اندیشمندان و
هنروران پشتون، سهم بزرگی در ادبیات معاصر دری دارند، در
هنگامه ی بروز عصیت قومی، آخرین رُخ های خوش را به این اصالت
سرزمینی (زبان دری)، نشان می دهند. مردم ما در حالی که معذب اند
صد سال کار تبار آنان با بی انصافی، نادیده گرفته می شود و بیشتر مُهر
«تزویر» یافته است، در هیاهوی شعار های قومگرایی و پرچم های
افراشته ی آن، انگیزه می یابند که وقتی به خاطر صد سال حُسن کردار
و ۵۰۰ سال حفاظت دری، سیلی تعصب دریافت می کنند، دیگر نیازی
ندارند خودشان را برای مساله ای به درد سر اندازند که با سوژه یی
شدن «ملی گیرایی، چیزی که اکثر مردم این سرزمین با آن بازی خورده
اند» (شعار نو و ضد افغانی جریان های ستمی)، این اصالت ملی (زبان
دری) را با کدام توجیه دیگر، نگه دارند.

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۱۴ /

گاه می اندیشیم وقتی زبانی نداریم که همانند زبان انگریز، از کمال تاریخ فرامرزی جهانی باشد و از توان تکنالوژی خوش شانس که در همه جا به نام زبان راهگشا توجیه می شود، یا زبانی نداریم که در پهنای بزرگ تبار عرب، از حضور شکوهمند اسلام عزیز تازه شود، چه گونه می توان این اصالت (دري) را در گرداب عصیت قومی که زاده اش متکلمان خودش است، همچنان وسیله ای برای افهام و تفهیم به شمار آورد؟

عزیزی که هزار سال باعث شد رشته ی مودت ما محکم شود، از دست می رود و زبان جهانی (انگلیسی) که دیگر زبان دشمن نیست، آماده است هزار پُل خویش را عرضه کند.

مصطفی عمرزي

۱۳۹۴/۱/۱۵ شمسی

کابل - افغانستان

تصور عوامانه در باره ی زبان

ناصر پورپیرار

«شاید به خاطر نقش منحصر به فرد زبان در گسترش افکار بشری است که مطالعه در باره ی آن، چنین ضرور می نماید. تنوع بسیار در زبان ها و گویش ها، به عنوان ابزار انتقال جهان بینی ها، ادبیات و روش های زنده گی، حیرت انگیز است. مثلاً با افکار نیاکان مان تا افقی آشناییم که ابزار زبان اجازه می دهد و درباره ی آینده نیز تنها با سودبردن از همین ابزار، برنامه ریزی می کنیم.» (دیوید کریستال، دائره المعارف زبان شناسی، ص ۱، متن اصلی)

این، سرآغاز مقالاتی ست در باره ی زبان شناسی که می کوشد نگاه سنتی نسبت به زبان را با نگاه خردمندانه و غیر محلی نسبت به آن، تعویض کند؛ کتابی ست که ضمن بررسی ماهوی زبان، به جنگ نان اندوزان از موضوع زبان می رود و می کوشد که درک زبان را از هیاهو های عامیگرانه ی ملی در باره ی آن، جدا کند.

«هدف اصلی و عمده ی این دائره المعارف، ارائه ی اطلاعاتی در باره ی تمامی جنبه های کاربردی و ساختاری زبان، به منظور درک بهتر عوامل متعددی ست که بر زبان و کاربرد آن، تاثیر می گذارد. کتاب بر این پایه تدارک شده که بحث و تحلیل منظم و واقع بینانه در باره ی زبان، گامی ست در بنای دنیایی که بر حقوق و حوصله و احترام متقابل بنا شده باشد، نه بر این اعتقاد که: هر کس با زبان ما، سخن نمی گوید،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶ /

از ما نیست. برای حذف چنین دیدگاهی در روابط انسانی، کوشش بسیار لازم است؛ زیرا اوضاع و احوال کنونی، کاملاً خلاف این هدف حرکت می کند و نشانه های تنش زا و تعصب آفرین در کاربرد زبان، چه در آشوب های هند، چه در علائم دست کاری شده ی جاده های ولز و اسپانیای شمالی، چه در تلقینات سره گرای مخرب ذهن کودکانه در مدارس، چه در کانال های رادیویی و تلویزیونی و چه در روزنامه ها، کاملاً مشهود است.» (دیوید کریستال، دائرة المعارف زبان شناسی، ص ۲، متن اصلی)

این درست همان هیاهوی تبلیغاتی است که در باره ی به اصطلاح زبان شیرین فارسی در یک صد سال اخیر، درک درست چند نسل از فرهنگ و زبان خویش را معیوب و ابزار ارتباط ما را به حربه ای برای مقابله با ترک و عرب و هندی و مصری و یونانی، بدل کرده است. مغزکوب ملی این نبرد بی خردانه و بزرگ انگاری های پایان ناپذیر عوام پسند، شاعران نام آور ایران اند که اشعار و آثارشان را اینک توضیحگر جهان باستان، اوضاع کنونی و حتی دنیای آینده معرفی می کنند!

«به همین دلیل، در آغاز به مهمترین عواملی می پردازم که نگرش عوامانه به زبان، چه در جوامع پیشرفته و چه در غیر آن را توسعه می دهد؛ همان عواملی که زبان بومی و ساخت آن را علت و ابزار هویت ملی و رشد تاریخی تبلیغ می کند؛ حفظ و پاکیزه گی و خلوص آن را وظیفه ی عمومی می شمرد، از راه تدارک به اصطلاح «فرهنگستان های

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷ /

زبان»، نسبت به تغییرات و گسترش آن، حساسیت نشان می دهد و سرانجام موجب این تفکر نادرست می شود که این یا آن زبان، بر این یا آن زبان دیگر، برتری دارد. لازم است اشاره کنیم که همه ی زبان ها با قدرت جادویی و عرفانی ویژه ی خود، وظیفه ی یکسانی در اداره ی طیف وسیع، وظایف گسترده ای ایفا می کنند که با گذران عمومی کاربران آن، مرتبط و هماهنگ است.» (دیوید کریستال، دائرة المعارف زبان شناسی، ص ۲، متن اصلی)

اینک این تجربه ی بزرگ بشری که زبان تنها ارتباط و پیوند اندکی با هویت و هستی و افتخارات ملی دارد، نزد باستان پرستان تهی دست ایرانی، نه فقط نادیده گرفته می شود، بل ارائه ی این گونه اندیشه ها را کفر و ناسپاسی می شمردند و سده ای ست با پیش کشیدن نام آوران شعر فارسی، که تمامی پیکره ی تولیدات شان، چه در کاربرد واژه گان و چه در فنون و اسالیب و مضمون، از زبان ملی تغذیه نمی کنند، گوینده گانی می گویند که گویا زبان شیرین فارسی را به چین و هند بُرده اند! این شاعران، ابزار پُرگویی های قوم پرستانه و چراغانی دکان های چندنبشی شده اند که ذره ای با نقش حقیقی این زبان آوران در جامعه ی ایران، منطبق نیست و از مفاخرات مصنوعی و مسخره، لبریز است.

«هیچ زبانی در دنیا نیست که این همه آثار ادبی را در صفحات کتاب ها ضبط کرده باشد و هیچ زبانی در دنیا نیست که آفریده های آفریننده هایش با گذشت این همه سال، امروزه روز هم به همان آسانی، قابل

درک و خواندن باشد.» (جعفر ابراهیمی، اسدالله شعبانی، احمد رضا احمدی، سیروس طاهباز، هزار سال شعر پارسی، ص ۳)

این چند سطر در برابر هزاران نقل از ده ها صاحب نام و مدعی دیگر، هنوز سر به زیر می نماید و می نماید که در صد سال اخیر، فرهنگ ملی را از ادعا های طلبکارانه در هرباره انباشته اند، که از سزارین رستم در ۸۰۰۰ سال پیش آغاز و با زردشت ۶۰۰۰ ساله و ۱۳ نوع خط و صد ها کتاب و پندنامه و ملوکنامه ی پیش از اسلام و افسانه هایی درباره ی مزدک و مانی و سلمان و ابومسلم و غیره و غیره، ادامه می یابد. از این انبوه فرآورده ها که عمدتاً محصول جعلیات قرن چهارم هجری است، در وهله ی اول، پرچمی علیه عرب و اسلام ساخته اند و حفظ زبان کنونی را که هیچ تحقیق بنیانی در تاریخچه ی پیدایش و ریشه شناسی آن صورت نگرفته و چنان که بیاورم درباره ی آن نیز چون موضوع تاریخ و ادب ایران، هزاران افسانه ی ساده لوحانه ساخته اند، دلیل ایستایی ایرانیان بر هویت ملی ظاهراً درخشان پیش از اسلام خویش می دانند و مستقیم و غیر مستقیم، ملت های متعددی که زبان عرب را به عنوان کاراترین و منحصرترین ابزار آشنایی با قرآن، پس از قبول اسلام در جای زبان بومی غالباً ناتوان خویش نشانده اند، تحقیر می کنند و تسلیم می نمایند.

فصلی را که می گشایم، در آینده چون دری شناخته خواهد شد برای خروج از دنیای تاریک تعصب تزریقی ایرانیگری که تاریخ بسیار نوپدید دارد و ساخت عناصر و اشخاص و شرایطی ست که انبوهی به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹ /

ظاهر ایران شناس و شرق شناس و مردم شناس، تدارک دیده اند و ادعا هایی ست یکسره باطل، خنده دار و خردخوار.

از این در، نه فقط می توان برای ورود به عرصه ی شناخت تاریخ و هویت بومیان گوناگون این سرزمین که ۷۰ قرن است این خاک را مامن خوا قرار داده اند نگذاشته ام، که هیچ سطر و سخنی در این مدخل به اجمال و اختصار بگذرد.

می خواهم صراحتی را منظور کنم که چون سطلی آب سرد بر خواب رفته گان قصه های شرق شناسان و شعویان نوین که غالباً توطئه گران و مزدبگیران کلیسا و کنیسه بوده اند، پاشیده شود و مستعدان را از کرختی موجود به در آورد که نه فقط از هستی این همه فرهنگ بومی و محلی و منطقه یی درون مرزی خویش بی خبر اند، بل دانسته و نادانسته به عمیقتر کردن شکاف بین مردم شرق میانه، مدد می رسانند.

این حقیقتی ست که پس از صد سال اجبار در آموزاندن زبان فارسی به عنوان زبان ملی، هنوز هم هر کودکی از میان اقوام ایران، آن آگاه که از مدرسه به خانه می رسد، کیف و کتاب و زبانی را که با معلم خود به کار می برد، کنار می گذارد و در هر منطقه با ده ها زبان دیگر، که غالباً فارسی نیستند، به مادر خویش می گوید که گرسنه است و مادر نیز با همان زبانی که در هیچ مدرسه ای کاربرد ندارد، به فرزند خویش صبر را توصیه می کند!

من هنوز پیش از ورود به مبحث اصلی این مدخل، می خواهم یادآوری کنم که تقریباً دو سوم مردم جهان که در زمان حاضر با فرهنگ بشری

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰ /

در ارتباط اند، آن را در حوادث بسیار گوناگون تاریخی با یک زبان کاراتر تعویض کرده اند و نه فقط خردلی از هویت خود نکاسته اند، بل هرگز آماده ی بازگشت به گویش پیشین بومی و یا ملی خویش نیستند و به از دست دادن آن، افسوس نمی خورند.

تقریباً تمام اعراب، مردم سراسر قاره ی آفریقا، تمام آمریکای مرکزی و جنوبی و شمالی، شبه جزیره ی بزرگ هند و اقلیم های پهناور در روسیه، یعنی قریب دو سوم مردم جهان، زبان بومی کهن خود را در داد و ستد ها و زد و خورد های تاریخی با زبان دیگری که در مسیر تاریخ، یافته اند، تعویض کرده اند و هیچ کدام از این همه ملت، ذره ای احساس غبن و باخت نمی کنند؛ زیرا آن ها چون مردم ایران، در معرض آفات تلقینات و تبلیغات و بدآموزی های مشترک کلیسا و کنیسه نبوده اند و سرزمین آن ها موطن اصلی و مرکز تجمع این همه یهودی نبوده است تا از زبان این ملت هم ابزاری برای تقابل بومی و تعارض منطقه یی بسازند و این ها در حالی ست که برابر یادآوری تاریخ و اسناد مطمئن و تردید ناپذیر، هرگز قادر نیستیم از یک زبان ملی و کاربردی سراسری در هیچ دوره ای از تاریخ ایران، چیزی بگوییم؛ چه رسد که برای حفظ گویش و لغت نابارور زبان کنونی و رد زبان عرب، علی رغم دیگر مسلمین، برخود بیالیم و دیگر ملت های مسلمان زبان عرب پذیرفته را تحقیر کنیم!

«اگر نگوئیم تمام اشعار، بل که هفتاد تا هشتاد درصد از خمریات وی که من آن را به باده گانی ترجمه کرده ام، زیر تاثیر فرهنگ و زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱ /

فارسی است، یعنی واژه های فارسی در آن معرب شده اند(!) یا شعر های شکار و نخجیرگانی اش، تماماً از نفوذ واژه های فارسی اشباع شده اند. مثلاً وی در یکی از شعر هایش، یک صحنه ی چوگان (صولجان) را در دربار خلیفه، توضیح می دهد. خوب این از کجا آمده است؟ از عربستان آمده یا از بیزانس؟ خیر از متن فرهنگ ایرانی آمده است(!) به هر صورت، منظورم این است که ابونواس، یک مضمون ایرانی را شرح می هد؛ چوب چه گونه ساخته شده و گوی، چه گونه درست شده و اصلاً بازی چه گونه انجام می شود(!) از این قبیل زیاد است. نتیجه گیری ای که می کنیم که در آن زمان، انبوهی از فرهنگ ایرانی، سیل وار به جهان عرب، وارد می شود و عرب ها حتی در دربار ها، ایرانی می شوند. جاحظ در عبارتی می گوید که: عجب! تا آدم ایرانی نباشد، نمی تواند در سپاه استخدام شود! از همین جا ببینید که چه قدر جامعه ی قرن سوم، ایرانی شده است. مساله ی دیگر آن که، ایرانی ها آن قدر به ادبیات و زبان عربی، رو آوردند که شگفت آور است، این اقبال شدید ایرانیان به زبان و ادبیات عربی، خیلی عجیب است.» (کتاب هفته، شماره ی ۹۷، ص ۱۱)

این مجموعه ی آرای ضد و نقیض را یکی از برافرازانده گان پرچم شعوبیه در دوران جدید فراهم آورده که شهرت او در این باره، جهان اسلام را پُر کرده است. او کباده کش بی امان زبان فارسی، تحقیر کننده ی زبان و سنت و پیشینه و باور های عرب و مبلغ متن ها و اندیشه های شعوبی است. به نظر او، حضور واژه ی «صولجان» در اشعار ابو

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲ /

نواس، که احتمال می دهد معرب واژه ی چوگان باشد، زبان عرب را غنی کرده است! و به صراحت می گوید که اگر نه تمامی، بل لاقفل هفتاد تا هشتاد در صد اشعار ابونواس، زیر تاثیر زبان فارسی است!

«من خودم بیش از هر چیز، عمرم را صرف پژوهش در ادبیات و زبان عرب کرده ام و به این زبان، علاقه ی زیادی دارم؛ حتی در ایران گاهی وقت ها مرا متهم به عربی گرایی می کنند و بر عکس آن، برخی دیگر به فارسی گرایی! برای نمونه، هنگامی که در سمیناری شرکت داشتم، رشدی راشد الغنوشی، اندیشمند عرب، مرا از جمله ی شعوبیه های پان ایرانیست، خطاب کرد. به نظرم خود این مسایل افراطی و حاکی از نگاه قوم مدارانه به فرهنگ و زبان است.» (کتاب هفته، شماره ی ۹۷، ص ۱۱، مصاحبه با آذرنوش)

این استاد که قوم مداری مفرط او، موجب شده است هیچ جز تکرار تلقینات شعوبی از او نشنویم، اطلاعات اش در باره ی ابونواس را از مراجعی می آورد که چکیده ی آن را در مقاله ی مفصل ۲۱ صفحه یی دائره المعارف بزرگ اسلامی می خوانیم؛ انبوهی سخن نادرست در اثبات شاعر تصویری و آثار خیالی اوست. او که ابونواس را در مصاحبه ی خود به اوج می رساند، آماده نیست سطری در باره ی این سوال بنیادی بنویسد و کلامی بگوید که آیا در پایان قرن دوم، یعنی به زمان ابو نواس، هرگز خط فارسی و یا عربی کنونی که بتواند مولفی را توانایی کتابت بخشد، در دسترس بوده است که کسی چیزی را با آن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳ /

تالیف کند؟ زیرا این سوالی ست که پاسخ آن می تواند تمام گفته های آذرنوش و نظایر او را بر باد و نوشته های شان را به آب بسپرد.

«ابونواس و هارون الرشید را در داستان های هزار و یکشب، پیوسته در مجالس عیش و عشرت، کنار یکدیگر می یابیم (!) و نام آن دو به عنوان دو چهره ی اسطوره یی در طول تاریخ، جاویدان مانده است؛ اما ظاهراً روابط بین آن دو، هرگز فراتر از حد معمول نبوده و در هیچ یک از منابع کهن، نشانه ای از راه یافتن ابونواس به مجالس خصوصی هارون نمی توان یافت؛ حتی برخی از قدما، همه ی آن چه را که درباره ی ابونواس و هارون گفته شده، بافته ی تخیلات عامیانه پنداشته اند و حتی راه یافتن ابونواس به دربار هارون را به کلی انکار کرده اند.» (دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۴۵)

پس آن دست ساخته ی مشهور شعویان، ابونواس، که به گمان آذرنوش، شعر عرب را به الفاظ فارسی، بسیار زینت داده، بزرگ نام آوری ست مناسب صفحات کتاب «هزار و یکشب»! همین اشاره برای فراموش کردن حضور ابونواس در تاریخ ادب کافی ست و اگر آذرنوش، این گمنام ساخته گی را بر می کشد، از آن است که می خواهد از چنین نام آور فرضی، شاهد و مستند و سخن گویی برای نادانی عرب بتراشد!

«انتقاد از مشهورترین مضمون شعر جاهلی که همانا کریستن بر اطلال و دمن و سخن گفتن با آن ها و سپس یاد معشوق، سفر کرده بود، گویی در خمریات ابونواس، رمز عصیان بر همه ی جلوه های زنده گی و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴ /

فرهنگ بیابانی کهن است. انبوهی از قصاید خمیره ی او (قریب ۳۰ قصیده و قطعه) با این نقد سخره آمیز یا ریشخند بر شاعرانی که با چنین مضامینی قصیده ساخته اند، آغاز می شود؛ موضوع پیوسته یکی است: چرا بر این ویرانه های خشک رها شده می گرید؟ اطلال را فرونهد و از بهار و زنده گی دوباره ی جهان، کام دل بجوید و می بنوشید. آیا منزل خمار در انبار و قطر یل از ویرانه ها و بیابان های خشک ذوقار، زیاتر نیست؟ اگر وصف می کنید، گلی را بر بناگوش معشوق نشسته، وصف کنید، نه خانه های ویران را یا به جای آن ها، باده ی ناب را بستاید. تنها یک قطعه ی ۳ بیتی در خمریات او هست که با اشاره به وصف اطلال آغاز می شود؛ اما بی درنگ در بیت دوم می خوانیم که خلیفه، او را به چنین کاری فرمان داده و «به کاری ناهنجار مکلف کرده است»؛ گویی ادامه ی طبیعی این انتقاد ها، انتقاد از زنده گی و رفتار اعراب است. بار ها زنده گی میخانه ها در کنار کنیزکان را با زنده گی در خیمه های بادیه و شیر شتر قیاس کرده و احوال اعراب را به ریشخند گرفته است که «این اعراب کجا، زنده گی کسری کجا.» (!) (دائرة

المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۵۳)

حالا دم خروس ابونواس از قبای سازنده گان او بیرون می زند: «این اعراب کجا و زنده گی کسری کجا» (!) و کمی آن سوتر دیگر به کمال و با وضوح تمام، دلیل ستایشانه ی پُر برگ مدخل نویس ابونواس در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و ادامه ی آن در مصاحبه ی آذرنوش آشکار می شود.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵ /

«روایات متعددی درباره ی خوش گذرانی ها و و هرزه گی های او، پاره ای اشعار کفرآمیز وی، همنشینی با شاعرانی که نه پابند اصول اخلاقی بودند و نه به اعتقادات مذهبی توجه داشتند، از یک سو و از سوی دیگر، زهدیات وی، مقام برجسته ی علمی او در علوم قرآنی و فقه و حدیث، اشعاری که در باره ی وحدانیت خداوند سروده، احادیثی که از پیامبر (ص) نقل کرده است و اشعاری که در مدح حضرت رضا(ع) به او نسبت داده اند، از او، چهره ی دوگانه و سخت متناقض ساخته که همه نویسندگان قدیم و جدید را دچار سرگردانی کرده است. از همین رو، برخی از او، زندیق مفسد و برخی پارسای متقی ساخته اند. وی را در زمان حیات به زندقه، خارجی بودن، اعتقاد به مانویت و ثنویت، متهم کرده بودند و حتی به علت این اتهامات، به زندان نیز افتاده بود. در سده های بعد نیز بسیاری از نویسندگان، این اتهامات را قطعی دانسته اند؛ چنان که ابوالعلائی معری گفته است که وی را مذهبی جز مذاهب رایج روزگار خود بوده است. از معاصران هم بسیاری او را کافر، بی دین، مانوی، ثنوی، اباحی و شعوبی خوانده اند.» (دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۴۸)

بی هویتی و ناشناسی ابونواس که لاجرم نقل در باره اش را چنین آشفته و متناقض می کند، حتی اندک تردیدی در حضور تاریخی و فرهنگی او در ذهن ابونواس خواهان پدید نمی آورد، چرا که این ها نیز چون سازنده گان اصلی ابونواس، به این بد زبان ظاهراً همه فن حریف نیازمند

اند تا به سیر دل، آن چه را خود درباره ی عرب در دل دارند، به نام ابونواس، عرضه کنند.

«نخستین استادان واقعی ابونواس را در خمريات بايد در عصر امويان و خاصه در دربار اموي، جست و جو کرد؛ اخطل مسيحي که در حيره، سرزمين باده خيز، پرورش يافته بود، مست باده، به آزادي تمام وارد دربار خليفه مي شد. در همين زمان، احوص نيز در مدينه به خمريات روي آورد و آن را با غزل درآميخت، اما خمريات در عصر اموي، توسط وليد به اوج رسيد و به نوعي استقلال دست يافت.

تسلط اعجاب انگيز بر زبان عرب، لطافت ذوق و رواني طبع، ستيزه با سنت هاي کهن عرب و گريز از قالب هاي پيش ساخته، وابسته گي به سنت هاي هزار ساله ي ايراني، گستاخي و بي شرمي، از ابونواس که اينک سخنگوي آزاد اندیشان و مرفهان زمان شده بود، مردی افسانه يي ساخت؛ چندان که پايش به افسانه هاي عاميانه و حتي افسانه هاي کهن ايراني چون هزار و يکشب نيز گشوده شد. در اين فضاي بي در و پيکر، ابونواس مي توانست آزادانه همه ي آرزوها و اميال مشروع و نامشروع خویش را به زبان شعر بازگو کند. مضامين کهنه و کليشه يي شعر جاهلي را به ريشخند گرفت و شاعران را به ابداع معاني تازه فرا خواند. از عادات و رفتار هاي خشونت آميز برخي قبایل عرب، زبان به انتقاد گشود. زنان زيبا، پسران خوش رو و باده ي آتشين را که به وي نشاط مي بخشيد، به رغم تحريم قرآن، ستود و شيطان را گرامي داشت. سپس چون به خود آمد، شعر زاهدانه سرود.

گفتار و رفتار ابونواس که گاه با هم در تناقض است، غالب نویسندگان عرب را بر آن داشته که در او به چشم مرد ضد عرب و شعوبی تندرو بنگرند. مثلاً فهمی، او را متعصب ترین شعوبی پنداشته و جلوه ی این عاطفه را نیز دو امر دانسته: یکی شیفته گی اوست نسبت به هرچه ایرانی است، دیگر فزونی کلمات فارسی در شعر او.» (دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۵۲)

آیا متوجه می شوید؟ تمام لوازم تحقیر عرب و اسلام را در این نقل می یابید. دربار اموی، محل رفت و آمد مسیحیان و مسلمانان مست و لایعقل است و همین مستان خوش ذوق بوده اند که غزل عرب را به خمریات زینت داده اند! آن ها شاید متوجه نباشند که تولد ابونواس، چنان که خود می گویند، پس از امویان بوده و نمی توان او را شاگرد اخلط مسیحی فرضی دانست و حتی شاید این را هم ندانند که هزار یکشب، نه کهن است و نه افسانه های ایرانی! ولی معلوم نیست از کجا دانسته اند که این هرزه ی گستاخ ظاهراً وابسته به سنت های هزار ساله ی ایرانی، سخنگوی آزاد اندیشان بوده است! با این همه بینیم ابونواس عرب، که به گمان آذرنوش، ۸۰ درصد واژه گان اشعار خمریاتش را از زبان فارسی برداشته، چه گونه در میانه ی قرن دوم هجری، واژه گان فارسی می نوشته که نخستین نمونه های واقعی آن را در قرن چهار یافته ایم؟ آیا سرانجام و مقدم بر پرچم کردن این اسامی شعوبی، چون ابونواس و ابن مقفع و مهارت شان در زینت دادن زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸ /

عرب، نبایستی تکلیف این سوال را معلوم کنیم که خط فارسی و عربی مناسب نگارش، از چه زمانی پدید آمده است؟

«کسانی که وی را شیعه دانسته اند، ظاهراً مستند شان روایت و اشعاری بوده که ابن بابویه نقل کرده است. در یکی از روایات وی آمده است که چون مامون، حضرت رضا (ع) را به ولایت عهدی برگزید، همه ی شاعران جز ابونواس در مدح آن حضرت، مدایحی سرودند. مامون (و به روایتی شخصی از نوبختیان) در این باره، شاعر را نکوهش کرد. ابونواس ضمن ابیاتی گفت: «چه گونه می توانم امامی را مدح کنم که جبرئیل، خادم نیای وی بوده است.» علاوه بر این، ابن بابویه در دو روایت دیگر به ملاقات ابونواس با حضرت رضا (ع) اشاره کرده و ابیاتی از شاعر را در مدح آن حضرت، نقل کرده است؛ اما این روایات که به دیگر منابع شیعه نیز راه یافته است با برخی وقایع تاریخی و نیز روایاتی که در منابع کهن آمده، ناسازگار است. اولاً می دانیم ولایت عهدی امام رضا (ع)، ۲۰۱ ق است و در آن زمان بی شک، ابونواس زنده نبوده است. ثانیاً در دیوان وی که امروزه به دو روایت مختلف، یعنی روایت ابوبکر صولی و حمزه اصفهانی در دسترس ماست، به هیچ یک از این اشعار و روایات، اشاره ای نشده است. ثالثاً ابونواس در اوج اختلافات امین و مامون در بغداد، جانب امین را گرفت و حتی چنان که گفتیم، وجود شاعر متهم به کفر و زندقه ای چون او در دربار امین، بهانه ای برای مامون بود تا مردم را بر ضد امین بشوراند و در این صورت، حتی اگر عمر شاعر هم کفاف می داد، به گفته ی صفدی، از

خشم مامون نمی رست، چه رسد به آن که وی را شاعر و ندیم خود سازد. علاوه بر این، برخی از علمای شیعه نیز ابونواس را از مخالفان به شمار آورده اند و مستند آنان، حدیثی از امام هادی (ع) است که در آن صریحاً شاعر «ابونواس»، باطل خوانده شده است.» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۴۸)

این همه نقل متضاد، هرگز کسی را به سازنده گان ابونواس، مشکوک نمی کند، زیرا آن ها در مسیر زنده گی ابونواس، رد دشمنی با عرب را دنبال می کنند و همین نیز آن ها را تشجیع می کند که در بازایی و اگر ممکن نشد، بازسازی ابونواس، آستین بالا زنند. این جا سخن از عرضه ی یافته ها و تدوین دائرة المعارف نیست. موضوع ابونواس برای مبلغانش، چنان که خواندید، معرفی شاهی به محضر تاریخ است که از بی ارزشی عرب و والایی تمدن و زبان و هنر و فرهنگ پیش از اسلام ایران، سخن بگوید.

«این اشعار «زشت» حتی اگر گاه توسط کسان دیگری در همان زمان سروده شده باشد، برای بازشناختن جامعه ی عراق و ایران و نیز خصوصیات افراد آن روزگار و به خصوص آثار ایرانی، اهمیت فراوان دارد. در همین بخش است که بیشتر آن چه مجتبی مینوی، «فارسیات ابونواس» خوانده، گردآمده است. در نخستین قصیده ی باب هجا که در ۴۶ بیت سروده شده، صحنه ی گسترده ای هم از عرب نمایی و هم از عرب ستیزی ابونواس پدیدار است. وی که خود را از نژاد اعراب یمن می انگارد، بانگ می زند که ما از شهر صنعا، شهر «اذواء و اقیال»

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰ /

برخاسته ایم. ضحاک ماردوش از قوم ماست. هم ماییم که مرزبانان بهرام و نیز رومیان را در هم کوفتیم؛ پرویز (= برواز) را پناه دادیم و به پادشاهی بازگردانیم و کاووس (= قابوس) را به بند کشدیم. پس به قحطانیان و دلاوران آن و نیز دودمان های بزرگ آن، چون حمیر و غسان، فخر باید کرد. اینک شاعر تکلیف خود را با قبیله ی حضرت پیامبر (ص) روشن می کند. تیره ی شخص پیامبر (ص) را باید دوست داشت، اما دیگر قریشیان بازرگان را فخری نیست. پس از آن، نام انبوهی از قبایل بزرگ عرب: نزار، تمیم، قیس عیلان، بنو اسد، بکر، ثعلب و نمر همراه با نیش های زهرآگین یا لبخند استهزا به دنبال هم می آید. بدین سال، شاعر بیش از نیمی از اعراب، از جمله خاندان خلیفه را با توجه به «مفاخر و مثالب» عصر جاهلی آنان، هجو می گوید. همین گفتارها در قصیده ی مفصل دیگر تکرار شده و در برخی خاصه قصیده ی پنجم، پستی زنده گی بدویان به استهزا گرفته شده است. او همسایه گان سابق خود، یعنی قبایل آزاد عمان را نیز فراموش نکرده است.

گویند به سبب قصیده ی نخست، خلیفه او را به زندان افکند و نیز در قصیده ی سوم است که سوسمار خوردن اعراب تیمی را به رخ افراد قبیله می کشد و بارها برای خود دردسر می خورد.» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۶۱)

آن ها حتی می دانند که تمام اشعاری که به نام ابونواس عرضه شده، ممکن است در همان زمان توسط کسان دیگری سروده شده باشد، اما

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱ /

بی توجه به این نشانه های روشنگر، سرخوش از این همه عرب کوبی ابونواس، به عرصه ی اهمیت نقش زبان فارسی در قصائد ابونواس، ورود می کنند. برای آن ها ابدأ عجیب نیست و از خود نمی پرسند که چرا این عرب خالص، ۱۲۰۰ پیش، عیناً همین اداهای ایرانیگری امروز را در می آورد؟ یک محقق بی غرض، حتی اگر حضور ادبی مجهول ابونواس را بپذیرد، او را استثنایی در میان صاحب سخنان عرب می بیند و اگر نخواهد که کینه کشی کند، نخست به دنبال علت این استحاله می افتد تا سببی درست برای رد و یا پذیرش او بیابد، اما مبلغین و مدخل نویسان ابونواس، یادمانده های معیوب و مجعول این ظاهراً عرب را سند بی ارزشی و توحش همان عرب می گیرند و انساب و زبان و باور و حتی مذهب اعراب را با مسخره گی می آلاینند.

«در زمان ما، نخستین کسی که به فارسیات ابونواس پرداخت، محمد تقی بهار بود که دو قطعه از فارسیات ابونواس را در دیوان وی یافته در مجله ی مهر منتشر ساخت. پس از او، مجتبی مینوی در مجله ی دانشکده ی ادبیات تهران به یکی دیگر از فارسیات او پرداخت. در ۱۹۶۵م، واگنر به برخی کلمات اشاره کرد. اخیراً علی اشرف صادقی، همین قطعات را به کمک نسخه ی دیوان هند لندن تکمیل کرد و همراه با قصیده ای که در نسخه ی چاپی هم آمده، در کتاب تکوین زبان فارسی به چاپ رسانید.» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۶۴)

بدین گونه تیم ابونواس تراش، خود را معرفی می کنند و با علاقه مندان و زنده کننده گان این ادیب عرب نمای لایق افسانه های هزار و یکشب، آشنا می شویم! با این همه، دست های آن ها، آنگاه که از جست و جو در تمام زوایای دیوان ابونواس بر می گردند، به کلی خالی است و به درستی معلوم می کند که ادعای بهره برداری ابونواس از واژه های فارسی در خمریاتش تا چه حد عامیانه و ساخته گی ست، زیرا نمونه های آن دویست لغتی را که می گویند فارسی ست و در خمریات ابونواس یافته اند، چنین می خوانیم: ابلق، باطبه، جناح، چند، جوزر، طنور، مجوس! مرجان! مهارت، آذریون! اسطوانه، جوز، طیلسان، قلطان، مطبهج، طبرزین و فرزق! باید این لغات را به تشخیص اساتید بزرگوار، لغات فارسی فرض کنیم و نام اشخاص و امکنه را چون: ایوان کسری، اردشیر، افشین و یا بادغیس و طوس و یا واژه گانی چون: رخفین (نوعی قره قوروت)، رواندرازه (ظاهراً به معنای زبان دراز)، طردین (نوعی خوراک)، کندمیره (گنده پیر)، لخشه (بازهم نوعی غذای سیردار خراسان)، نخره سکران (که به معنی آن هم نمی دانند) و نظایر آن ها را که هیچ بار اندیشه و ادبی را حمل نمی کنند، دلیل استواری و نفوذ لغت فارسی در شعر عرب بدانیم! آیا نباید به حال آن ابونواس گریست که به این واژه های بی مایه و مسخره ی ظاهراً فارسی برای آرایش غزلیات و خمریات عربی اش، نیازمند بوده است!

باری وسوسه نمی گذارد از معرفی نامه ی ابونواس در الفهرست ابن ندیم در گذرم. خواندن شرح حال ابونواس از جعل نامه ی ابن ندیم،

چندان سود گزاف نصیب خواننده ی خردمند خواهد کرد که خود فصلی کتاب، محسوب می شود.

«شهرت اش ما را بی نیاز از تحقیق در باره ی نسب و اخبارش داشته، وفاتش در آشوبی بود که در سال دویست، پیش از آمدن مامون از خراسان برپا شد و ابن قتیه آن را در سال یکصد و نود نه دانسته است و از کسانی که اشعار او را - بدون رعایت ترتیب حروف - جمع کرد، راویه و یحیی بن فضل است که آن را به ده صنف درآورد و از علما، ابو یوسف یعقوب بن سکیت است که آن را تفسیر هم کرده و در حدود هشتصد ورق است و نیز آن را به ده صنف درآورده و ابوسعید سگری نیز آن را جمع آوری کرده، ولی به اتمام نرساند و مقدار کار کرد او در دو ثلث از آن اشعار و در حدود هزار ورق است.» (ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۶)

پی بردن به بی پایه گی ادعاهای ابن ندیم در باره ی ابونواس از همان جمله ی نخست نقل او آشکار می شود. ابن ندیم، ابونواس را صاحب شهرت عظیم و بی نیاز از تحقیق می گوید و در تایید او، مثنی الفاظ و اسامی بی پایه می آورد که برای پرده برکشیدن از کارش، کافی ست گریبان یکی از آن ها را بگیریم که ابوسعید سگری است. ابن ندیم می گوید که کار کرد سگری بر روی دو سوم اشعار ابونواس به هزار صفحه ی کتاب، بالغ می شده است! سگری را فقط در الفهرست ابن ندیم یافته ایم و منبع روایت مستقل دیگری ندارد. سگری ظاهراً جست و جوگر اسناد و شاعران عرب بوده است. ابن ندیم، نام او را در ردیف

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴ /

«راویان قبایل و اشعار شاعران دوره ی جاهلیت و اسلام تا آغاز دولت بنی عباس» می آورد و با شرحی که می خوانید.

«نام راویان قبایل و اشعار شاعران دوره ی جاهلیت و اسلام تا آغاز دولت بنی عباس: محمد بن اسحاق گوید: از علمایی که اشعار شاعران را جمع کرده و به خوبی از عهده برآمده، ابوسعید سگری است که نامش حسن بن حسین است و ما در جای خود او را ذکر کرده و در این جا نیز کار های او را بیان می نمایم تا علاقه مندان بتوانند به سهولت آن را به دست آورند و نیز در این جا کار های کسانی را که خواسته اند مانند سگری عمل کنند و از عهده برنیامده و یا به خوبی انجام داده اند، ذکر می نمایم تا حاجتی به تکرار پیدا نشود.» (الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۶۰)

آن گاه نام پنجاه راوی و جامع شعر و شاعران عرب را بر می شمرد که در میان آن ها نام ابو اسود دوئلی از اوایل قرن اول نیز دیده می شود، ولی از دوره ی زنده گی و تاریخ وفات ابو سعید سگری خبری نیست!

«ابو سعید حسن بن حسین بن عبدالله بن عبدالرحمن بن علاء سگری: و این (نسب) را از روی خط ابوالحسن کوفی نوشته ام. وی به لغت و انساب و روزگار عرب، معرفت نیکویی داشت و خطش از حیث درستی پسندیده بود. وفاتش... و از کتاب های اوست: کتاب الوحوش - که به بهترین صورتی آن را تالیف نمود. کتاب النبات، چیز کمی از این کتاب را به خط خود او دیده ام. سگری، اشعار گروهی از فحول شعرا و قطعه ای از اشعار قبایل را جمع آوری کرده که مرکب از شعر

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵ /

امروالقیس و دو نابغه و قیس بن خظیم و تیم بن ابوعقیل و اشعار دزدان و اشعار هذیل و هدبه بن خشرم واعشی و مزاحم عقیلی و اخطل و زهیر و دیگران است و شعر ابونواس را نیز جمع کرده و در معانی و غریب سخنرانی هایی نموده که در حدود هزار ورق می باشد و من آن را به خط حلوانی از نزدیکان ابوسعید دیده ام. کتاب الایات السائر، کتاب المناهل و القری که آن را به خط خود او دیده ام.» (الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۳۲)

این جا نیز ابن ندیم مشغول همان حرفه ی مصطلح خویش، یعنی توزیع، تالیف و تقسیم کتاب به مجهول الهویگان و مجهول العنوان هاست و می گوید که از سکری در حالی که تاریخ زنده گی او را نمی داند، به خط خود او، کتاب هایی را دیده، نسب او را هم از قول ابوالحسن کوفی می آورد که از معرفی درست او نیز عاجز است، اما این قدر می داند که صحیح الخط بوده است!

«ابوالحسن علی بن محمد بن زبیر اسدی کوفی از عالمان صحیح الخط و راویه و جمع کننده ی کتاب بود؛ صداقت در حکایت و دانه چینی و کنجکاوای داشت و از کتاب های اوست: کتاب فی معانی الشعر و اختلاف العلما (فی ذلک) - که مقدار کمی از آن رادیده ام؛ کتاب القلائد و الفرائد فی اللغة و الشعر.» (الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۳۳)

ابن ندیم، دو کتاب تقدیم کوفی می کند و تمام این امور، ظاهراً زمانی می گذرد که پاره های قرآنی نیز از نظر خط، هویت مشخص ندارند و هنوز نمی دانیم به چه چیزی خط عرب می گفته اند؛ اما ابن ندیم، خط

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶ /

ابوالحسن کوفی از همان دوران را زیبا ارزیابی کرده است! آنگاه می نویسد که اشعار ابونواس و سخنرانی هایی را که سکری جمع کرده، در «مجموعه ی هزار برگی» به خط حلوانی دیده است!

«حلوانی: ابو سهل احمد بن محمد بن عاصم حلوانی: و گویند از نزدیکان ابو سعید سکری بود و کتاب های او را روایت کرده و از او آموخته و خط بسیار بدی داشت، ولی از علما به شمار می رفت و کتاب المجانین الادباء از اوست.» (الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۳۵)

این جا حلوانی، خلاف ابوالحسن کوفی، خط بدی دارد با کتابی به نام مجانین الادبا! باری، ابونواس عرب ستیز آذر نوش، از میان مجموعه ی اطلاعاتی از این قبیل و یا چنان که خود گفته است، از صفحات کتاب هزار و یکشب بیرون جهیده است. ابونواس تراشان، این همه بی پایه گی و درهم برهمی و افسانه و جعلیات را در برابر کوشش او در تخریب انساب عرب، ندیده می گیرند؛ قابل بخشش می دانند و صفحات بلندی را در دائره المعارف فرهنگ ساز، تحویل خواننده می دهند.

«در این بخش، سعی بر این است که همه ی جوانب متعدد شعر ابونواس از درون دیوان او، بررسی شود. این شیوه البته چند علت دارد:

۱- ابونواس را از جهاتی می توان بزرگ ترین شاعر عرب به شمار آورد.

۲- وی پیشوای شعر نوحاسته ی عرب و نماینده ی معارضان شعر کهن عرب است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷ /

۳- او از مادر و شاید هم از پدر، ایرانی بود و در محیط اهواز و بصره با همه ی پدیده های فرهنگی ایرانی، آشنا شد. از آن جا که خود، شیفته ی این فرهنگ بود. ناچار شعرش بیشتر عصاره ای از فرهنگ ایرانی آن روزگار است و گاه به همین جهت، او را شعوبی و زندیق نیز خوانده اند.» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، ص ۳۵۱)

عجیب است! از نظر ضد عربان و باستان گرایان اهوزایان، سیزده قرن پیش، ایرانی اند و شعر و گفتارشان، عصاره ای از دانش و فرهنگ فارسیان است، اما اهوزایان امروز، ظاهراً عرب اند و جایی در فرهنگ و دانش ملی ندارند!

به گمانم باید بس کنم و به دیگر صفحات مدخل ابونواس در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و مصاحبه ی آذرنوش وارد نشوم، زیرا که کار این کتاب، چیز دیگری است. تنها باید امیدوار باشم که روزگاری خردمندان ما، جایگاه و پایگاه شعوبیه ی جدید در ایران را شناسایی کنند و مانع گسترش عفونت و فساد بیشتر در فرهنگ، دین، زبان، تاریخ و ادبیات این سرزمین شوند. من خردمندان ایران را دعوت می کنم که به آوای مدخل های این کتاب جدید، نیک گوش بسپارند. تردیدی ندارم که درک اشارات مباحث آن، آبیاری تازه ای در خرمزار خردخواهی مردم ایران خواهد بود و به رویشی تازه خواهد رسید.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸ /

جعلیات ایرانی و وظیفه ی ملت های ساکن ایران آلپر آتاسی

بخش اول:

در بسیاری از سایت ها و وبلاگ های مختلف، در متن مقالات و نظرات بازدیدکننده گان، مطالب غلطی در مورد ایران، فارس و زبان فارسی نوشته می شود که با واقعیت ها تطابق ندارند. اگر این مطالب به عنوان نتایج تحقیقی یا تفننی کسی قید شوند، هیچ اشکالی از نظر من ندارد و مردم هر قومی آزاد استند که در مورد تاریخ، زبان و سرزمین خود، هر گونه که دوست دارند فکر بکنند و بنده نیز علاقه ی خاصی به چنین مطالبی ندارم؛ ولی گاهی از این گزاره های غلط، نتیجه گیری های غلطی گرفته و آن نتیجه گیری های غلط نیز به عنوان چماق یا هویج بر علیه ملت های دیگر این سرزمین، استفاده می شود. در بسیاری از موارد، متناسب با دانش نویسنده گان مطالب، به آنان پاسخ هایی داده ام که مجموعه ی آن پاسخ ها را می خواهم به صورت مدون و یک جا ارائه بکنم تا در بحث های دیگر به جای ثبت مطالب تکراری، به متن این مقاله ارجاع بدهم.

نکته ای را همین جا ذکر بکنم که اصولاً از نظر بنده تاریخ، هیچ نقشی در حقوق ندارد و حقوق بر اساس وضعیت فعلی سنجیده می شود. ظریفی می گفت: اگر قرار بر سنجش حقوق بر اساس تاریخ بود، در آن صورت بسیاری از مفاهیم دیموکراسی، معنای خود را از دست می

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹ /

دادند. مثلاً هزاران سال است که حقوق زنان پایمال می شود و حال نمی توان به دلیل این که پدران مان هم زنان شان را کتک می زدند با عدم اعمال خشونت بر علیه زنان، مخالفت کرد. صورت مسئله را این گونه خلاصه می کنم:

۱- ایران، نام کشوری ست که از هزاران سال پیش وجود داشته و مهد تمدن و علم و هنر و... جهان بوده و تا امروز هم بلا انقطاع ادامه داشته است؟

۲- از چین تا دریای مدیترانه با کمی کاهش یا افزایش، جزو کشور ایران می باشند که به مرور زمان، بخش هایی از آن جدا شده است؟
۳- یک نژاد برتر و خالص به نام نژاد آریایی وجود دارد که مردم ایران را تشکیل می دهد و هر کس که خود را از این نژاد نمی داند، غیر ایرانی هست؟

۴- زبان مردم این سرزمین، همیشه فارسی بوده است؟
۵- این زبانی که این مقاله بدان نوشته شده است، زبان فارسی می باشد؟
۶- و اخیراً هم برای پوشش تناقضات موجود، اقدام به خود زنی کرده و عده ای بیان می کنند که ما ملت یا قومی به نام فارس نداریم و فقط زبان فارسی داریم که زبان مشترک ایرانیان است؟
کشور ایران:

کشوری که هم اکنون در آن زنده گی می کنیم، نامش جمهوری اسلامی ایران است و در سال ۵۷ به این نام نامگذاری شده است و قبل از آن هم در سال ۱۳۱۴ و در آستانه ی تشکیل سازمان ملل، رضا شاه

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰ /

طی نامه ی رسمی از همه کشور های دیگر درخواست کرد که نام کشورش را به جای پرشیا، ایران بنامند و البته قبل از این اقدام نیز به صورت رسمی از دولت افغانستان بابت این تغییر نام، اجازه گرفت. طبیعتاً رضا شاه نیز این نام را با شیر یا خط انداختن انتخاب نکرده و دلیل خاصی داشته است. دلایل رضا شاه از این انتخاب را می توان این گونه حدس زد:

۱- قبل از آن زمان، عموماً امپراطوری ها حکمفرما بودند و سرزمین ها به نام امپراطوری نامگذاری می شدند. مانند امپراطوری پرشین (هخامنشیان)، رومیان، سلوکیان، صفویان، قاجاریان، عثمانیان و... و حکومت های ملی در داخل این امپراطوری ها به عنوان مملکت های داخلی موجودیت داشتند. آخرین امپراتوری قبل از رضا شاه، قاجاریان بودند که بر ممالک آذربایجان، فارس، کردستان، خراسان، سیستان، مازندران و ... حکومت می کردند؛ ولی رضا شاه می خواست نه یک امپراتوری، بل که یک حکومت مدرن بنا نهد و نمی توانست نام فقط یکی از ممالک تحت حکومت خود (فارس) را برای کل سرزمین تحت حاکمیتش، تحمیل بکند.

۲- برخی از امپراطوری های قبلی که بر همه یا بخشی از این سرزمین حکومت کرده بودند نیز در برخی موارد، خود را ایرانی خوانده اند که از آن جمله می توان به صفویان و قاجاریان اشاره کرد. لذا نام ایران می توانست محل تاریخی نیز داشته باشد. تنها مشکل این مسئله آن بود که امپراطوری های قبلی به دلیل رقابت با امپراطوری عثمانی - که بیشتر

یک امپراطوری سنی و عربی بود- خودشان را در جبهه ی مقابل و همگام با نهضت های شعوبیه دانسته و احساس تعلق خود به تمدن های ماوراءالنهر و استفاده از اساطیر و زبان آنان را سر لوحه ی خود قرار داده بودند که باعث رونق زبان دری و افسانه های مربوط به شاهنامه و ایران و ... شده بود؛ ولی مسئله این بود که امپراطوری های فوق، شامل سرزمین های ماوراءالنهر (منشا زبان دری و افسانه های ایرانی) هم بودند و به همین دلیل، خود را محق می دانستند که از آن تابلو برای مخالفت با امپراتوری عثمانی، استفاده بکنند. توجه داشته باشید که امپراطوری های عثمانی و صفوی و قاجار، هر سه، ترک نیز بودند. لذا عامل ترکی نمی توانست به عنوان منشور تقابل و رقابت انتخاب شود، ولی مشکل رضا شاه این بود که در زمان وی، سرزمین های مذکور در قلمرو وی نبود و لذا ایشان نمی توانست از آن عامل هم استفاده بکند؛ چاره ی این کار هم ساده بود: صاحبان اصلی نام افسانه یی ایران یا تحت حکومت شوروی بودند یا تحت حکومت پشتون ها در افغانستان و هر دو هم مخالف ایران و زبان دری. لذا رضا شاه با یک نامه نگاری و کمی مذاکره، به راحتی توانست نظر حاکمان پشتون افغانستان را جلب کرده و رضایتنامه ی نامگذاری کشورش به نام ایران را دریافت بکند.^۱

۱- این توضیح، بی بنیاد و سند است؛ زیرا برخلاف نظر نویسنده، پشتون های افغانستان، حامی زبان دری بوده اند و افزون بر رشد و نقش چشمگیر در ادبیات آن، زبان دری را در هند رسمی می سازند. در حماسه ی فتح ایران از سوی محمود هوتکی، پشتون ها، زبان دری را دوباره زبان رسمی ایران، قرار دادند. در قسمت مجوز نام ایران از سوی افغانستان، تمایلی که نظر نویسنده را تایید کند، تاریخی نیست. به این دلیل که نام ایران در زمان قاجار ها نیز نام رسمی این کشور بود و از زمان مغولان در ایران از افسانه ها-

۳- نام ایران در اشعار و داستان های قدیمی که به زبان دری نوشته شده بودند با ابهت تکرار شده بود و تا آن زمان هنوز زبان دری، برتری خود را به عنوان زبان علمی و فرهنگی مشرق زمین حفظ کرده بود و در سرزمین تحت حکومت رضا شاه، استفاده می شد. لذا با انتخاب این نام، بار مثبت آن می توانست در افزایش غرور ملی مردم تحت حکومتش، تاثیر بگذارد.

۴- زمان نامگذاری همزمان با اوج فعالیت نازیست ها و ایده ی برتری جویانه ی نژاد آریایی توسط آلمانی ها بود و رضا شاه می خواست خود را به حلقه ی آلمان متصل کند و آلمان هم می خواست برای کنترل هند و روسیه بر این سرزمین ها تسلط یابد. لذا نام ایران بیش از هر نامی، قابل انطباق با اصطلاح رایج آن دوران یعنی نژاد آریایی بود؛ به نحوی که حتی این نام، ابتدا توسط سفیر آلمان به رضا شاه پیشنهاد شده است و بعد مورد تایید رضا شاه، قرار گرفته است.

پس متوجه شدیم که تا قبل از ۱۳۱۴، هیچ کشوری رسماً به نام ایران وجود نداشت و نام ایران تنها بعد از صفویان به صورت غیر رسمی (فقط برای نشان دادن تمایز خود در مقابل عثمانیان) در برخی مکاتبات استفاده شده است. حال سوال این است که پس این کشور ایران که

استنتاج و واقعی می شود. زمامداران آگاه افغان، به خوبی می دانستند که همسویی با جعلیات، به نفع ما نیست. بنابر این، برای وقایه ی ارزش های افغانی، به ایرانیسم اعتنایی نکرده اند؛ هر چند و از بخت بد با پذیرش نسخه ی بدتر از آن (آریانا)، افغانستان تاریخی را زیر سوال برده اند که همین سوء برداشت، امروزه در جهت افغان ستیزی نیز به کار می رود. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳ /

هزاران بیت شعر در مورد آن وجود دارد و ده ها کتاب در مورد تاریخ آن نوشته شده است، از کجا پیدا شده است؟ برای بحث در این زمینه، بنده، نام های ایرانی ای که در کتاب های مختلف مشاهده می شوند را به سه دسته تقسیم می کنم (ایران داستان، ایران باستان، ایران پرشین) و به شرح هر یک آن ها می پردازم:

ایران داستان:

ظاهراً افسانه هایی در بین مردم ماوراءالنهر رواج داشته که در آن افسانه ها، مردمان دو سرزمین خیالی ایران و توران به جنگ هم پرداخته اند (مانند همه افسانه های جن و پریان) که این افسانه ها را ظاهراً شاهنامه می نامیدند و فردوسی، آن ها را به نظم کشیده است یا ساخته است. برخی هم نام ایران را به اوستا و زرتشت نسبت می دهند، هرچند که اصالت هیچ یک از این ها (فردوسی و زرتشت) هنوز اثبات نشده است؛ ولی با کمی اغماض می توان در مورد آن ها نیز بحث کرد.

اولاً سرزمین هایی که به نام ایران ذکر شده اند در افغانستان کنونی قرار دارند و هیچ ربطی به کشور ما ندارند.

دوماً این نام به اندازه ی نام کشور توران، افسانه یی است و اگر این نام را واقعی پنداریم، باید کشور مقابل آن یعنی توران را هم واقعی بدانیم. در حالی که در تاریخ رسمی، نه به کشوری به نام ایران بر می خوریم و نه به کشوری به نام توران.

در اشعار و نوشته های شاعران و نویسندگان بعد از فردوسی نیز هر کجا به نام ایران بر می خوریم، اشاره به نام ایران داستانی شاهنامه است و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴ /

هیچ یک، نام کشوری که در آن زنده گی می کنند را ایران نه نامیده اند. پس ایران داستانی یا افسانه یی، واقعیت ادبیاتی ست که وجود خارجی نداشته است.

ایران باستان:

در متون تاریخی گذشته ی تاریخ نویسان و جغرافی دانان معتبر دنیا، کشوری به اسم ایران معرفی نشده است. در اسناد رسمی تاریخی، نامی از ایران آورده نشده است. هنوز هیچ قباله ی ازدواج، زمین و... پیدا نشده است که بیش از سه صد سال قدمت داشته باشد و به نام ایران ثبت شده باشد. در هیچ یک از کتیبه های یافته شده (خارج از صحت و سقم آن ها)، حاکمان، نام سرزمین خود را ایران ننمیده اند. تنها مورد قابل ذکر، نام کشوری به نام آریانا در برخی متون قدیمی مانند جغرافیای استرابو است که حد جنوبی آن را دریای سند، مرز شمالی آن را کوه هندوکش و حدود غربی آن را خراسان می نامند^۱، یعنی همان حدود ایران داستانی ذکر شده در شاهنامه که امروزه کشور افغانستان نامیده می شود و افغان ها امروزه از آن نام به نام های هواپیمای آریانا، مجله ی آریانا، دایره المعارف آریانا، هتل آریانا، سینمای آریانا، تیم فوتبال آریانا و... استفاده می کنند.

۱- نام آریانا نیز جعلی در مسیر واکنش در برابر فارسیم ایران بود. این نام، هیچ ثبوتی که بر مبنای اسناد واقعی باشد، ندارد. این کلمه (آریانا) از سوی استاد کهزاد، جعل شد و با رسوایی قضیه ی آریایی، دفن شده است. بهتر بود از نام باختر یا توصیفی از بخشی از تاریخ قدیم کشور ما، استفاده می شد. م.ع

در برخی نامه نگاری های امپراطوری های بعد از صفویان هم به تبعیت از صفویان، نام امپراطوری همراه با پسوند ایران ذکر شده است که عموماً برای نشان دادن تقابل با عثمانی استفاده می شده است. پس در دوران باستان، کشوری به نام ایران وجود نداشته است و اگر هم در جاهایی نامی از آن آورده شده، آن نام، هیچ ربطی به کشور ما ندارد و به سرزمینی خارج از مرزهای سیاسی کشور کنونی ما اشاره دارد. ایران پرشیا:

در کتب تاریخی که بعد از نامگذاری ایران در سال ۱۳۱۴ نوشته شده است، هر جا اثر یا سند تاریخی درج شده یا ترجمه شده است، به صورت عمدی، نام سرزمین پرشیا یا نام امپراطوری ها به ایران عوض شده است و در این جعل و تغییر نام، یک قاعده ی کلی نانوشته، رعایت شده است. در مورد پرشیا، هر سندی که در مورد زبان، فرهنگ، آداب و غیره ی مردمان پرشیا صحبت کرده است، در همه ی آن ها به جای نام پرشیا، ایران نوشته شده است، ولی در مواردی که در مورد حدود پرشیا صحبت شده است، عوض نکرده اند و به نام پرشیا درج شده است. در مورد امپراطوری ها هم بر عکس آن عمل شده است. هر کجا که در مورد زبان، فرهنگ و آداب مردمان یا حاکمان امپراطوری هایی صحبت شده است، نام امپراطوری تغییر نکرده است، ولی هر جا که در مورد حدود و تصرفات امپراطوری ها صحبت شده است، نام آن امپراطوری به ایران تغییر یافته است. براینده این جعل و نسل کشی هویتی، آن شده است که خواننده گان آن کتاب ها احساس

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶ /

می کنند که کشوری به نام ایران با حدود جغرافیایی ذکر شده برای امپراطوری ها وجود داشته است که زبان، فرهنگ و آداب آن، همانند فارس ها بوده است. در حالی که نه آن امپراطوری ها ایرانی بودند و نه زبان، فرهنگ و آداب آن امپراطوری ها فارسی بود.

زبان فارسی و زبان دری:

ملت فارس یا پارس یا پرشین، یک ملت تاریخی است که سرزمین شان بخش هایی از قسمت جنوبی ایران می باشد. این ملت یا قوم، سابقه ی هزاران ساله ی سکونت در سرزمین خودش را دارد و امروزه هم نواده گان شان در آن سرزمین زنده گی می کنند. زبان این ملت به تبع قومیت شان فارسی، پارسی یا پرشین نامیده شده است. زبان پرشین ها یک زبان باستانی تقریباً مُرده است که آثار بسیار معدودی از آن در برخی کتیبه ها به جا مانده است و امروزه غیر از برخی روستانشینان استان های فارس (مانند سیوند)، کسی به آن زبان صحبت نمی کند. زبان فارسی به دلیل عدم کتابت به آن زبان، منقرض شده و زبان دری به مرور جایگزین زبان فارسی شده است؛ به نحوی که امروزه تقریباً زبان همه ی مردم فارس، دری می باشد.

مشابه همان جعلیاتی که در مورد نام کشور ایران، اشاره کردیم در مورد نام زبان فارسی نیز اتفاق افتاده است. بدین نحو که نام زبان دری را عوض کرده و به غلط، نام فارسی بر آن نهاده اند. این تغییر نام، قبل از رضا شاه، اتفاق افتاده است که در ادامه سعی می کنم ابتدا به دلایل

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷ /

اثباتی، جدا بودن زبان دری و فارسی اشاره بکنم و سپس دلایل تئوریک مربوط به تغییر نام و چرایی آن را بررسی خواهم کرد. توجه داشته باشید که منظور از زبان دری، همان زبانی ست که این مقاله بدان زبان نوشته شده است و زبان فارسی، زبان بومی مردم سرزمین فارس می باشد.

تاریخ نویسان فارسگرا، برای زبان فارسی، سه دوره تعیین می کنند: فارسی باستان (زبان فارسی دوران هخامنشیان)، فارسی میانه (زبان فارسی دوران ساسانیان) و فارسی جدید و برای آن داستانسرای می کنند که به مرور زمان، زبان فارسی به سه شکل مذکور تغییر یافته است. ما در مورد زبان فارسی باستان و فارسی میانه حرفی نداریم و درست یا غلط بودن آن را به خودشان می سپاریم، ولی آن چه که این جا جای بحث است، این است که آیا زبان دری (آن چه که امروزه به غلط، فارسی یا فارسی جدید نامیده می شود) ادامه ی همان فارسی میانه است؟ توجه گران این مسئله ادعا می کنند که زبان میانه، ادامه و تغییر یافته ی زبان فارسی میانه است که در سرزمین دیگری رشد و تکامل یافته است و در مورد نحوه ی پرش دو هزار کیلومتری این زبان از سرزمین فارس به شمال افغانستان، هیچ توضیحی نمی دهند.

با دلایل متعددی می توان ثابت کرد که زبان دری، زبان متفاوت از زبان فارسی می باشد که در زیر به چند نمونه از دلایل به طور مختصر، اشاره خواهیم داشت:

۱- زبان دری پس از زبان فارسی میانه (یعنی پس از اسلام) رایج نشده است و قبل از آن در شمال افغانستان وجود داشته است. امروزه کتیبه های مختلفی مانند کتیبه ی یکاولنگ و کتیبه ی سرخ کوتل و... در تخارستان افغانستان پیدا شده اند که متعلق به قبل از اسلام می باشند و به زبان دری می باشند. پس همزمان با ساسانیان و فارسی میانه در سرزمین دیگری، زبان دری رایج بوده است.

۲- تقریباً همه شاعران و نویسندگان دری زبان مانند فردوسی، نظامی، رودکی و... زبان خودشان را دری نامیده اند و اتفاقاً از زبان فارسی هم نام برده اند و آن را نام زبان مردمان دیگر شمرده اند؛ مثل فردوسی، هر وقتی که در مورد زبان خودش حرف می زند، دری می نامد، ولی در جای دیگر، مثلاً می گوید: دهقان پارسی گوی که نشاندهنده ی بیگانه بودن آن دهقان و زبان آن دهقان نسبت به فردوسی و زبان فردوسی می باشد.

۳- شاعران و نویسندگان متأخر، مانند سعدی و حافظ که در سرزمین فارس، زنده گي کرده اند نیز زبان شعری خود را دری دانسته و زبان بومی مردم را فارسی نوشته اند.

۴- سابقه ی شعرسرایی و نوشتن به زبان دری (آن چه که به غلط فارسی نامیده می شود) در سرزمین فارس، بسیار متأخر تر از سرزمین های دیگر، مانند خراسان، ماوراءالنهر، هند، آذربایجان، عثمانی و غیره است؛ یعنی امواج گسترش زبان دری پس از طی کردن بسیاری از

سرزمین های مختلف آسیا و در آخرین سرمنزل، به سرزمین فارس رسیده است.

۵- اگر زبان دری، زبان بومی مردم سرزمین فارس باشد، باید ادبیات شفاهی و فولکلوریک این مردم نیز به همان زبان باشد. در حالی که مردمان سرزمین فارس، یا ادبیات فولکلوریک ندارند و یا اگر دارند هم عموماً به زبان های دیگر می باشد و به زبان دری نیست.

در سرزمین فارس، ادبیات عامیانه عموماً از ادبیات مکتوب زبان دری منشا گرفته است. در حالی که در دنیا، غیر از ملت های آسیمیه شده، در بین هیچ ملتی، چنین روالی رایج نیست و عموماً ادبیات شفاهی، منشای برخی از آثار مکتوب می شوند و نه بر عکس.

با توجه به مطالب بالا ثابت می شود که مردمان سرزمین فارس در طول سالیان مختلف در هویت «دری افغانی» آسیمیه شده اند و عناصر هویتی آن ها از بین رفته است و امروزه مردم فارس این سرزمین، زبان، فولکلور، موسیقی و ... خودشان را فراموش کرده و جذب هویت دری شده اند. حال مسئله ای که پیش می آید، این است که اولاً چرا این اتفاق در سرزمین فارس افتاده است و در ثانی، چرا این اتفاق برای مردم سرزمین های دیگر، مانند کردستان، آذربایجان، مازندران و ... نیفتاده است؟ برای بیان دلایل این اتفاق، می توان چند تئوری را مطرح کرد که امیدوارم مطالعات بیشتر در مورد آن ها انجام شود. تئوری و دلایل بنده در این زمینه به شرح زیر می باشند:

۱- زبان و فرهنگ دری در دوره ای به قدمت بیش از هزار سال، یکی از مهمترین زبان های شرق میانه بوده است. این زبان به عنوان نماد ضد عربی و گاه نماد ضد اسلامی، استفاده شده است و در هر بخشی از منطقه، اگر حاکمی خود را در رقابت با دستگاه خلافت می دید، استفاده از این زبان هم یک گزینه ی پیش فرض برای وی محسوب می شده است.

توجه داشته باشید که در سده های گذشته، تعداد با سوادان و تعداد کتاب ها، بسیار محدود بود و امپراطوری ها هم امپراطوری های ناسیونالیستی نبودند. لذا برای سیستم حکومتی خود از بین سه زبان رایج آن دوران (عربی، دری و ترکی) یکی را انتخاب می کردند که در این میان، سابقه و تسلط زبان عربی از همه بیشتر و پس از آن به ترتیب زبان های دری و ترکی قرار داشته اند؛ یعنی بسیار طبیعی بود که وقتی یک طبرستانی یا کرد یا آذربایجانی یا ازبک و ... می توانست حکومتی تشکیل بدهد، اولاً چاره ای جز انتخاب یکی از سه زبان عربی یا دری یا ترکی برای دربار خود نداشت؛- چون زبان های دیگر، نه کتابی داشتند، نه القبایی و نه کسانی که نوشتن و خواندن آن ها را بلد باشد- و غیر از این عامل، عامل حکومت های قبلی هم بی تاثیر نبود و عموماً حاکمان جدید، ادامه دهنده ی روش حاکمان قبلی بودند. با این تفسیر می بینیم که بسیاری از حکومت هایی که اصلیت آن ها دری نیست، از زبان دری که زبان رایج آن دوران بود، استفاده کرده اند؛ همانند بسیاری از امپراطوری ها و حاکمان گذشته ی اروپایی که با وجود آن

که یونانی نبوده اند، ولی از زبان لاتین به عنوان زبان دربار خود استفاده کرده اند و نویسندگان و شاعران آن دوران هم به زبان لاتین نوشته اند؛ ولی این عامل دلیل بر آن نمی شود که فکر بکنیم تا ۳۰۰ سال پیش، هیچ یک از زبان های فرانسوی، آلمانی، فنلاندی و غیره در اروپا وجود نداشته اند.

غیر از امویان و عباسیان، تقریباً تمام امپراطوری هایی که در ۱۴۰۰ سال گذشته بر این منطقه حکومت کرده اند، زبان دری را به عنوان زبان درباری خود استفاده کرده اند و همین عامل ممکن است باعث رواج این زبان در برخی از مناطق شده باشد.

۲- در طول هزار سال گذشته، عموماً سرزمین های خراسان، فارس و آذربایجان، سرزمین های حاکم نشین بوده اند و دربار و ارتش و غیره در هر دوره در یکی از این سرزمین ها مستقر شده است. در سرزمین هایی مثل کردستان، سیستان، طبرستان و ... که حاکم نشین نبوده اند، حفظ زبان محلی و عدم تغییر آن به زبان دربار، طبیعی به نظر می رسد، ولی در سرزمین های حاکم نشین، احتمال آسیميله شدن مردمان بومی و تغییر زبان و فرهنگ شان بسیار شدیدتر است. این عامل خصوصاً اگر بومیان آن سرزمین، دارای فرهنگ نوشتاری و متمرکزی نباشند، تشدید می شود. با این تفصیل و با توجه به این که زبان بومی فارس ها، دارای قابلیت نوشتاری نبوده و ادبیات مکتوب بسیار کمی از آنان به جا مانده است، به راحتی تغییر یافته و جای خود را به زبان دری داده است. در حالی که در آذربایجان به دلیل قرابت زبان حاکمان و پشتوانه ی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲ /

نوشتاری زبان ترکی، زبان دری نتوانسته است جای زبان ترکی را بگیرد و در خراسان هم با توجه به قرابت زبان بومی خراسانیان و زبان دری، زبان شان به صورت طبیعی به دری تغییر یافته است.

حال مسئله ی دیگری می تواند مطرح بشود و آن این که تقریباً از سیصد- چهارصد سال پیش، بسیاری از نویسندگان و شاعرانی که به زبان دری نوشته اند نیز زبان خودشان را فارسی نامیده اند. دلیل این امر چیست؟ و چه عاملی باعث شده است که نام زبان دری در برخی از سرزمین ها به زبان فارسی تغییر بکند. در جواب این مسئله نیز می توان چنین گفت که از زمان صفویان به این طرف، دره ی فرغانه، تسلط فرهنگی خود را از دست داده و دیگر منبع و الهام بخش تولیدات آثار ادبی و علمی نبوده است و در این دوره، بیشترین کاربرد این زبان در دربار صفویان و قاجاریان بوده است. پس از انتقال پایتخت به سرزمین های فارس توسط شاهان صفوی و حفظ آن تا اواخر شاهان قاجار، سرزمین فارس به دلیل حاکم نشین شدن، تولید کننده ی محصولات علمی و فرهنگی به زبان دری بوده است و دریافت کننده گان این محصولات، ممکن است به اشتباه، زبان مذکور را زبان فارسی نامیده باشند و این اشتباهات ممکن است باعث رواج این غلط مصطلح شده باشد.

نتیجه گیری:

ایران امروزی، کشور جدید است و به جبر زمان و سیاست استعمارگران قبلی ست که امروزه چنین کشوری با این نام و این مرزهای سیاسی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳ /

وجود دارد. اگر به قولی، خال صورت ملکه انگلیس، اندکی متفاوت می بود، ممکن بود مرز بسیاری از کشورها با آن چه که امروز هست، تفاوت داشته باشد.

به هر تقدیر، ما امروز در کشوری با این مرز جغرافیایی که به نام ایران در سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است، زنده گی می کنیم. در این سرزمین، مردمان مختلف با ملیت ها و زبان های مختلف زنده گی می کنند که فارغ از سابقه ی تاریخی شان، صاحبان این سرزمین می باشند و حق تعیین سرنوشت خودشان را دارند. ما می توانیم به صورت دیموکراتیک و بر اساس اصول لیبرالیسم با همدیگر و یا به تنهایی در مورد سرنوشت خودمان یا هر یک از اعضای این سرزمین، تصمیم بگیریم. هم می توانیم تصمیم بگیریم که هر ملتی، مستقل شده و راه خود را در پیش بگیرد و هم می توانیم تصمیم بگیریم که با تعریف اصول دیموکراتیک در عین حفظ وحدت مان، منافع و آزادی های هیچ یک از ملت ها و صاحبان این سرزمین را محدود نکنیم. راه سومی نیز وجود ندارد. تنها نکته ای که باید رعایت کنیم، این است که فارغ از جعلیات تاریخی، بتوانیم اصول مشترکی برای خود بنا نهیم.

متأسفانه اصولی که امروزه بر روابط ملت های ساکن در ایران حاکم است، جعلی و دروغین است که منافع هیچ یک از ملت ها را تامین نکرده و فقط در جهت تنش و جنگ داخلی می تواند استفاده شود. از جمله ی آن ها تعریف اصول شهروندی ایران بر اساس زبان فارسی و ایرانیت می باشد که ثابت کردیم هر دو دروغی بیش نیست. نه این

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴ /

سرزمین ربطی به ایران باستان یا داستان دارد و نه این زبانی که به اجبار بر همه تحمیل می شود، ربطی به ملت فارس دارد. هر ملتی حق دارد در مورد سرنوشت خود هر طور که دوست دارد، تصمیم بگیرد. فارس ها نیز حق دارند خودشان را به ایران داستان یا باستان دروغین نسبت دهند یا نام زبانی که از آن استفاده می کنند را فارسی بنامند و به جای بازگشت به هویت واقعی خود، آسیمیلاسیون بیشتر را افتخار آمیز بدانند؛ ولی حق ندارند از ایران و زبان به اصطلاح فارسی، به عنوان چماقی برای سرکوب ملت های دیگر استفاده کنند.

بخش دوم:

در مورد ایران داستان:

نوشته اند که در اشعار شاعران، نام ایران آورده شده است که در کل، مغایرتی بانوشته ی بنده ندارد و عموماً شاعران به ایران داستان اشاره می کنند و اکثراً به عنوان صیغه ی مبالغه برای مدح پادشاهان استفاده کرده اند.

نام ایران و توران، مانند مرغ سیمرغ و شهر جابلقا و جابلسا و غیره، افسانه یی هستند و نام بردن از آن ها، دلیلی بر وجود کشوری به آن نام نمی شود. به برخی از این گفته ها نگاه کنیم تا جعلیات بیشتری برای مان آشکار شود:

۱- رودکی: در کل اشعار رودکی، فقط یک بار، نام ایران آورده شده است و نام پارس، حتی یکبار هم آورده نشده است:

شادی بو جعفر احمد بن محمد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۵ /

آن مه آزاده گان و مفخر ایران
 آن ملک عدل و آفتاب زمانه
 زنده بدو داد و روشنایی گیهان
 کاملاً واضح است که رود کی از نام ایران برای مبالغه و مدح استفاده
 کرده است و منظور وی، کشور فعلی خودش به نام ایران نیست.
 ۲- ابیاتی از اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین بریده شده و در
 کنار هم قرار داده شده تا معنی جعلی برای آن ایجاد بکنند. مثلاً در
 مورد خراسان به شکل زیر نوشته اند:

به لفظ پهلوی هر کو شناسد
 خراسان آن بود کز وی خور آید
 خراسان را بود معنی خور آیان
 کجا زو خور بر آید سوی ایران
 وقتی به شعر نگاه می کنید، فکر می کنید که از نظر گرگانی،
 خوراسان، جایی ست که از آن جا خورشید به ایران می رسد؛ یعنی
 خراسان در شرق ایران است.
 حال به شکل کامل اشعار نگاه کنید:

زبان پهلوی هر کو شناسد
 خراسان آن بود کز وی خور آسد
 خور آسد پهلوی باشد خور آید
 عراق و پارس را خور زو بر آید
 خراسان را بود معنی خور آیان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶ /

کجا از وی خور آید سوی ایران

یعنی اسعدی، زبان پهلوی را زبان متفاوتی از زبانی که خودش با آن شعر می سراید می داند و توضیح می دهد که خوراسان، یک کلمه ی پهلوی است و به معنی جایی ست که از آن جا خور به عراق و پارس می آید؛ ولی اعتراض می کند که این کلمه به ایران و زبان دری، ربط ندارد؛ زیرا ایران در شرق خوراسان است و از خوراسان، خورشید سوی ایران نمی آید، بل که خورشید ایران در خراسان غروب می کند. توجه بکنید که با حذف یک بیت از وسط دو بیت دیگر، چه گونه معانی را جعل می کنند.

۳- در مورد فردوسی و شاهنامه، بیان می کنند که فردوسی در شرح ساسانیان، پارس را هم جزو ایران ذکر کرده است. در شاهنامه، ایران و پارس، کشور های جداگانه هستند که در جاهای مختلف در مقابل هم ذکر شده اند. در بخش ساسانیان داستان هم، باز فردوسی در بیشتر مواقع، ایران و فارس را جدا می داند و در برخی مواقع، پارس را به عنوان بخشی از ایران ذکر کرده است. دلیل آن هم در خود داستان شاهنامه است. طبق افسانه ی شاهنامه، اردشیر، پسر حاکم پارس است که حاکم ایران داستان از پدر اردشیر می خواهد که اردشیر را به کاخ وی بفرستد. در آن جا اردشیر پس از حکایت های زیاد به همراه دختر اردوان می گریزد و به پارس بر می گردد. حاکم ایران به جنگ پارس می رود و در آن جنگ، شکست می خورد و بدین ترتیب، اردشیر که حاکم پارس بود، حکومت ایران را هم به دست می گیرد و از این به

بعد در برخی جاها، پارس بخشی از ایران ذکر شده یا برعکس. پس در داستان شاهنامه هم ایران و فارس جدا از هم هستند و اشغال یکی توسط دیگری، دلیلی بر یکسان بودن آن ها نمی شود.

۴- اشعار دیگری هم که از شاعران دیگر مانند نظامی و ... گفته می شود، عموماً هر کجا نام ایران آورده شده است، به معنی ایران داستان است و اشاره به نام کشور شان نیست.

در مورد ایران امروزی:

نوشته اند که از دوران صفوی به این طرف هم، نام ایران در منابع مختلف ذکر شده است که منافاتی با گفته های این جانب در مقاله ی قبلی (بخش اول) ندارد و این جانب در مقاله ی قبلی، دلیل استفاده از نام ایران توسط صفویان را به تفصیل توضیح داده ام و نیازی به تکرار آن نیست.

اسکناس های قاجاری که در بالای آن، بانک شاهنشاهی ایران نوشته شده است را به عنوان سند رسمی بودن نام ایران بیان می کنند. توجه داشته باشید که اولاً نام ایران از زمان صفویه به صورت جسته و گریخته استفاده می شده است و ثانیاً اسکناس های مذکور توسط بانک شاهنشاهی ایران که یک بانک انگلیسی بود و انحصار چاپ اسکناس در ایران را کسب کرده بود، چاپ می شد که هیچ ربطی به شاهنشاهی قاجار نداشت. بانک شاهنشاهی ایران، یک نام و برند تجاری یک شرکت انگلیسی است. بالاترین مقام این بانک در این کشور، شخص سوم شرکت بانک شاهنشاهی ایران بود و دفتر مرکزی و رئیس آن در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۸ /

لندن قرار داشتند و بر روی اسکناس ها، نام بانک خودشان را درج می کردند؛ و گرنه در مراودات رسمی قاجار از نام ممالک محروسه ی قاجار یا برخی وقت ها از نام ممالک محروسه ی ایران، استفاده شده است.

در مورد زبان دری و فارسی:

در مورد متفاوت بودن سابقه ی زبان دری و پارسی گفته اند که نویسنده، تفاوت زبان باختری و دری را نمی داند. نام زبان دری، پس از اسلام به این زبان داده شده است و قبل از آن طبیعتاً به زبان دیگری نامیده می شده است که یابنده گان کتیه ها، اسم آن را زبان باختری گذاشته اند و زبان باختری، زبانی ست که جدیداً در مراکز تحقیقاتی به بررسی گذاشته شده است و بیشترین کتیه های آن در بیست سال اخیر، یافت شده اند و اکثر بررسی کننده گان آن به ارتباط بسیار قوی، بین آن و زبان دری یا به غلط فارسی و ایرانی اشاره می کنند. برای نمونه می توانید به مقاله ی لوک فری، مراجعه بکنید.

در مورد نامیده شدن این زبان به نام زبان دری توسط شاعران قدیمی، گفته اند که شاعران قدیمی هم، زبان خود را فارسی نامیده اند که با هم، چند نمونه از آن ها را بررسی می کنیم:

۱- می فرمایند فردوسی بزرگ در شاهنامه، شاهکار بزرگ ادبی اش گفته است:

بسی رنج بردم برین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۹ /

من از کلیه عزیزانی که این متن را می خوانند و در دسترس خود، شاهنامه دارند، خواهش می کنم حتماً قبل از خواندن ادامه ی مطلب، سعی بکنند این بیت را در شاهنامه پیدا بکنند و بعد ادامه ی مطلب را بخوانند.

چنین بیتی در هیچ شاهنامه ای وجود ندارد و کاملاً جعلی است. فکر می کنید چرا از هزاران بیت فردوسی، این بیت جعلی را این چنین تبلیغ کرده اند؟ به نحوی که هیچ کسی نسبت به صحت آن حتی شک هم نمی کند، ولی شما با یک تحقیق ساده، جعلی بودنش را مشخص کردید. حالا فکر بکنید که این بیت، کدام نقیصه ی فارس‌گراها را پُر می کند که چنین جعل بزرگ را انجام داده اند؟ فردوسی، ده ها بیت زیبا و حماسی دارد که در آن ها به زبان دری و پارسی هم اشاره می کند؛ چرا هیچ یک از آن ها را تبلیغ نمی کنند و این بیت جعلی را در هر مناسبت و نامناسب بر روی در و دیوار و جلد کتاب ها و تلویزیون و روزنامه و... مشاهده می کنیم؟ دلیل آن این است که فردوسی در همه ابیات غیر جعلی، زبان خود را دری نامیده است و زبان پارسی را زبان مردمان دیگر.

چنین داد پاسخ که ای پادشا
یکی پارسی مردم و پارسا
ز پنجاه باز آوریدند سی
ز ایرانی و رومی و پارسی
چنین گفت گوینده ی پارسی

که بگذشت سال از برش چار سی
چنین گفت روشن دل پارسی
که بگذاشت با کام دل چارسی
بفرمود تا پارسی و دری
نبشتند و کوتاه شد داوری
کجا بیور از پهلوانی شمار
بود بر زبان دری ده هزار

در مورد دری نامیده شدن این زبان توسط شاعران سرزمین پارس:

۱- در مورد حافظ، می گویند که:

و یا حافظ در یک جا:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

و در جای دیگر:

شکر سخن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

می خواهند ثابت کنند که دری و فارسی، یکی است. در حالی که در

بیت اول، دری اسم زبان است و در بیت دوم، پارسی اسم مکان است؛

یعنی از سرزمین پارس. حافظ، ابیات دیگری هم در این زمینه دارد که

در همه ی آن ها، پارسی را یا زبان دیگران معرفی کرده یا به عنوان اسم

مکان، به کار برده است؛ یعنی از نظر حافظ نیز زبانی که به آن شعر می

گفته، زبان دری بوده و زبان فارسی، زبان دیگری می باشد:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۱ /

خوبان پارسی گو بخشنده گان عمرند
ساقی بده بشارت رندان پارسا را
ز من به حضرت آصف که می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری
گفتنی ست در کلیه اشعار حافظ، حتی یکبار هم، نام ایران، دیده نشده
است.

۲- در مورد سعدی می گویند:

و یا سعدی می گوید:

چو آب می رود این پارسی به قوت طبع
نه مرکبی ست که از وی سبق برد پارسی
ولی باز هم در بیت بالا، پارسی اسم مکان است. سعدی نیز زبان خود را
دری می دانسته است و پارسی را زبان دیگر یا اسم مکان بیان کرده
است:

و گر پارسی باشدش زاد بوم
به صنعاش مفرست و سقلاب و روم
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
چون در دو رسته دهانت
نظم سخن دری ندیدم
در مورد متاخر بودن سرایش شعر به زبان دری در فارس:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۲ /

گفته اند و بنده اطلاع ندارم و دو نمونه آورده اند: «ابن بلخی و روزبهان ابو محمد بن ابی نصر بن روزبهان بقلی» که قبل از حافظ و سعدی در شیراز به زبان دری شعر گفته اند؛ ولی هر دوی آنان اتفاقاً اصلیت پارسی ندارند و طبق منابع خودشان، یکی بلخی الاصل است و یکی دیلمی است؛ یعنی افرادی که اصلیت غیر فارسی دارند و به دلایل خانواده گی، با زبان دری آشنا بوده اند، ولی مقیم سرزمین فارس شده اند و در آن جا به زبان دری، نوشته اند. آیا این، دلیل می شود که در سرزمین پارس، از قدیم، نوشتن و سرایش شعر به زبان دری، رایج بوده است؟

در مورد این که مردم فارس، ادبیات شفاهی و فولکلور ندارند: در این مورد نوشته اند که:

«اقوامی که سده ها شهرنشین شده اند، دیگر دنبال ادبیات شفاهی نیستند... اما از بوشهر (بخشی در واقع از استان) برای نمونه، ادبیات شفاهی به گویش فارسی بوشهری، فراوان است یا به زبان فارسی بختیاری و لری و غیره... که همه بازمانده گان پارسی میانه هستند.»

اول خودشان قبول می کنند که فارس ها، ادبیات شفاهی و فولکلور ندارند، ولی دلیل آن را شهرنشینی می دانند. در حالی که مردمان شهرهای بسیار بزرگتر از شیراز و اصفهان و کرمان و تهران هم، دارای فولکلور غنی استند و تنها دلیل نبودن ادبیات فولکلور بین جامعه ی دری زبان (به غلط فارس زبان)، محو زبان گذشته گان و آسیمیله شدن آنان در یک زبان و فرهنگی ست که آن را از منابع مکتوب، یاد گرفته

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۳ /

اند. سپس هم اشاره می کنند که ملیت های دیگر، مانند لرها و بختیاری ها و ... دارای ادبیات فولکلور استند. بله! هر ملتی که کمتر در معرض آسیمیلیسیون بوده، فرهنگ و فولکلور خود را نیز حفظ کرده است. ملت های مذکور، زبان شان از زبان دری، کمتر آسیب دیده و توانسته اند تا حدودی زبان خود را حفظ بکنند و به تبع آن، فولکلور خود را نیز حفظ بکنند. خصوصاً این که دری زبانان افغانستان که زبان دری، زبان بومی شان است، دارای فولکلور بسیار غنی در این زبان استند؛ ولی پارس ها، ترک ها، لرها، کردها، عرب ها و غیره ای که آسیمیل شده و دری زبان شده اند و امروزه همه ی آنان را اصطلاحاً فارس می نامند، دارای فولکلور و ادبیات شفاهی نیستند.

در نهایت، سعی کرده اند که با ذکر مشابهت کلمات یا جملاتی از زبان پهلوی و زبان دری، یکسان بودن این دو زبان را ثابت بکنند. همین افراد، وقتی مطالبی که توسط برخی نویسنده ها در مورد مقایسه ی زبان ترکی و سومری را می بینند، اعتراض می کنند که با مشابهت چند کلمه یا جمله، نمی توان دو زبان را یکسان دانست! ولی خودشان از همان روش استفاده می کنند. دیگر این که سعی می کنند با کپی پیست کردن مطالب مختلف از سایت های مختلف، نوشته ی خود را اولاً به ظاهر علمی نشان دهند و در ثانی، مطلب را آن قدر طولانی و پیچیده بکنند که خواننده از خواندن آن صرف نظر بکند و یا بدون خواندن آن جعلیات، نظرشان را قبول بکنند که فکر می کنم دیگر چنین حناهای رنگ ندارند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۴ /

نتیجه گیری:

باز هم با صدای بلند تکرار می کنیم که در تاریخ، کشوری به نام ایران وجود نداشته و اگر هم به نام مشابه ایران، کشوری وجود داشته، به کشور ما ربطی ندارد و در جغرافیای دیگری بوده است و ایران داستانی و افسانه‌ای هم احتمالاً اشاره به آن سرزمین دارد و ربطی به کشور ما ندارد. صفویان هم چون بر آن سرزمین‌ها تسلط داشتند می توانستند خودشان را حاکم ایران بنامند؛ ولی چنین ارتباطی بین کشور امروزی ما و ایران باستان یا داستان، دیگر وجود ندارد.

باید قبول کنیم که ایران، کشوری کثیرالمله با مرزهای شناخته شده در سازمان ملل است که در سال ۱۳۱۴ به این نام، نامگذاری شده است و پس از آن نیز یکبار بخشی از آن (بحرین) جدا شد و در سال ۵۷ هم، نامش به جمهوری اسلامی ایران تغییر یافته است. این نام (ایران) برای این سرزمین، نه سابقه‌ی تاریخی دارد و نه تقدس یا معنای نژادی و قومی.

زبان دری (زبانی که به غلط، فارسی نامیده می شود)، زبان بومی هیچ یک از ملیت‌های ساکن ایران نیست و هیچ جایگاه تاریخی یا ملی در بین مردم این سرزمین ندارد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۵ /

فارسی باستان

ناصر پورپیرار

«فارسی باستان»، یک نامگذاری نهایی بر مجموعه ای از پراکنده نویسی ها و پرگویی هایی ست که سلسله ای از محققین خطوط کتیبه های هخامنشی و انبوهی از سرسپرده گان به آن ها، صدها بار تکرار کرده اند و هیچ یک به واقع ندانسته اند که درباره ی چه مطلبی سخن می سرایند؛ زیرا به راستی اگر ما زبان فارسی را گویش رسمی ایران کنونی می شناسیم، پس بی شک زبان کتیبه های هخامنشی، دورترین ربط و مشابهت را با آن دارد.

تا آن جا که دعوت عمومی لازم است تا شاید سرانجام معلوم کنیم زبان کتیبه های هخامنشی، متعلق به کدام کسان بوده است، اما تردید ندارم که هر کنکاش کارشناسانه بر روی این کتیبه ها و خط و زبان آن، هرگز کسی را به این مقصد راهنمایی نخواهد کرد که زبان کتیبه های هخامنشی، کوچکترین ارتباطی با زبان رسمی و کنونی و یا کهن و بومی ایرانیان داشته است.

«فارسی باستان، نامی ست که برای زبان فارسی مورد استفاده در کتیبه های خط میخی سلسله ی هخامنشی به کار رفته است. این زبان به جنوب غربی ایران و یا به صورت دقیق تر به پارس تعلق داشته و زبان بومی فرمانروایان هخامنشی محسوب می شده است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۶ /

کتیبه های زبان فارسی باستان، معمولاً با ترجمه ی عیلامی و اکدی خود که به نوع دیگری از خط میخی حجاری شده اند، همراه اند؛ گاهی اوقات همراه خود دارای تحریری به آرامی و یا هیروگلیف مصری نیز هستند. از نظر زبانی، فارسی باستان به شاخه ی ایرانی زبان های هند و ایرانی یا آریایی تعلق دارد که خود یکی از تقسیمات اصلی خانواده های هند و اروپایی است.» (رولاند.ج کنت، فارسی باستان، ص ۵۷)

تمامی این سخنان کنت، مطلقاً و به کمال یاوه است. با دلایل بسیار پس از این خواهم گفت که واژه گان و دستور زبان خط میخی هخامنشی، هیچ ارتباط حتی نسبیتی، با خط و زبان اقوام ایرانی نداشته و ندارد. اگر چنان که کنت می نویسد، خط میخی هخامنشی «زبان مردم جنوب غربی ایران و یا به صورت دقیق تر زبان مردم فارس» بوده و اگر زبان کهن مردم جنوب غربی ایران و فارس را زبان آشنای عیلامی می شناسیم، می پرسم چرا هخامنشیان کتیبه های شان را به زبان عیلامی هم ترجمه می کرده اند که نمونه های موجود و کهنی از زبان مردم غرب و جنوب ایران، کمترین شباهتی با زبان کتیبه ها ندارد.

همین نکته که هخامنشیان، متون کتیبه های شان را به آرامی، یعنی زبان اسناد درون درباری هخامنشیان و ساسانیان و به اکدی و عیلامی ترجمه می کرده اند، خود نشان کاملی ست بر این که خط و زبان میخی هخامنشی، برای هیچ کسی در منطقه آشنا نبوده و اگر این خط و زبان را انحصار مردم فارس بگیریم، که در تاریخ پیش از داریوش، نامی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۷ /

ناشناخته است، پس سوال این است که چرا خط و زبان کتیبه های هخامنشی، هیچ مشابهتی با خط و زبان فارسی امروز و زبان کهن مردم غرب و جنوب ایران ندارد و اگر ساسانیان را نیز برخاسته از فارس بدانیم، سوال بعدی این است که این مردم فارس به چه سبب این همه با خط و لغت و بیان خویش بازی کرده اند و چرا در زمان ساسانیان از لغات و خط و شیوه ی نگارش هخامنشیان در کتیبه ها، که کنت می نویسد «به صورت دقیق متعلق به مردم پارس بوده»، سود نبرده اند و به آرامی می نوشته اند، که در زمان هخامنشیان جز از طریق ترجمه، فهمیده نمی شده است؟!

«فارسی باستان به وسیله ی متون کتیبه ی به دست آمده در ناحیه ی پارس در پرسپولیس و نزدیک نقش رستم و مرغاب (پاسارگاد) در ناحیه ی عیلام، در شوش، در ناحیه ی ماد، در همدان و نیز در فاصله ی نه چندان دوری از آن در بیستون و الوند، در ناحیه ی ارمنیه، در وان و نیز امتداد مسیر کانال سوئز شناخته شده است. مهمترین کتیبه ها عبارت اند از کتیبه های داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۱ پیش از میلاد) و خشایارشا (۴۸۶-۶۵) و موارد دیگری که عمدتاً در قالب گسسته ی زبانی به تبار اردشیر سوم (۳۷-۵۳۹)، اختصاص دارد.

زبان اوستایی، زبان متون اوستا یا نوشته های مقدس مزدیسنايان است که با عناوینی همچون پارسیان و زردشتیان یا پیروان زردشت، پیامبری که دین خاصی را اعلام کرد نیز شناخته شده اند. اوستا از نظر زبانی، دارای دو بخش است: بخش کهن تر؛ شامل گائاها یا مواعظ موزون

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۸ /

خود زردشت و اوستای متاخر که در شماری از ویژه گی های زبانی با گائاها تفاوت دارد. زردشت از ناحیه ی شمال غربی برخاست، اما موفقیت های او در جذب دیگران به دین خویش، در ناحیه ی شمال شرقی، در بلخ تحقق یافت. از همین روی، این مساله که زبان اوستایی، زبانی ست متعلق به شمال غرب یا شمالشرق، مورد بحث و گفت و گو قرار گرفته است. البته این که این زبان با زبان مادی، بیشتر تطبیق می کند تا فارسی باستان، نکته ای ست مهم و قابل توجه، اما دارای قطعیت نیست.» (رولاند.ج کنت، فارسی باستان، ص ۵۸)

پس از نظر کنت هم زبان کتیبه ها، یکی از دو زبان اصلی پارسیان بوده است. زبان دیگر را زبان اوستایی می گوید. چنین که می نویسد، زبان اوستا نیز زبان پارسیان بوده است، ولی تذکر می دهد که خود زردشت از شرق ایران و از بلخ برخاسته است. پس فارسی باید که تا بلخ را به زمان هخامنشیان پوشانده باشد؛ اما چرا حتی یکی از واژه گان کتیبه ها در اوستا نیامده است؟ کنت برای پاسخ ندادن به این سوال اساسی که خود مطرح می کند، ناگهان از روی زبان فارسی می پرد و زبان اوستا را زبان مادی می گوید! بدین ترتیب، اظهار فضل های این زبان ساز و کتیبه خوان بزرگ، چنین خلاصه می شود:

زبان کتیبه های هخامنشی، زبان فارسیان است، که زردشتی اند و اوستا می خوانند. اوستا متعلق به پیامبری ست که در بلخ و خراسان ظهور کرده، ولی کتابش را به زبان مادی نوشته، که شباهتی به زبان کتیبه ها ندارد! در عین حال، کسی نمی داند زبان مادی چیست؟ چون نه فقط

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۹ /

کلمه و حرفی به آن زبان نیافته ایم، بل حتی نمی دانیم مادها کجا می زیسته اند! پس کنت از کجا دانسته که زبان اوستا، شبیه زبان مادی است؟ چرا که اگر گمان کنیم مرکز مادها در نواحی کردنشین کنونی بوده، پاسخ این سوال را نداریم که چرا زبان کرد ها به زبان کتیبه های هخامنشی و به زبان اوستا شبیه نیست! چنین است که تمام این مقدمات کنت، فقط به لفاظی بدل می شود.

«پارسی باستان که مورد بحث این کتاب است، زبانی ست که با خط میخی مخصوصی به نام میخی پارسی نوشته شده و نمونه ی آن در کتیبه های شهریاران هخامنشی در عرض سیصد سال از زمان سلطنت آریارمن، نوه ی هخامنش تا زمان داریوش سوم به کار برده می شد(!)، یعنی از حدود ششصد سال پیش از میلاد تا سال ۳۳۰ پیش از میلادی. هنگامی که این سلسله در اثر غلبه و استیلای اسکندر مقدونی، منقرض شد، در نتیجه، خط پارسی باستان نیز متروک و مهجور گردید. این زبان، قدیم ترین ماخذ و ریشه ی زبان فارسی کنونی است و خود یکی از شعبات زبان های متعددی ست که از یک سرچشمه ی بسیار قدیمی به نام «هند و اروپایی» گرفته شده است. پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی، همه زبان هایی هستند که چون از یک اصل مشتق شده اند، در قواعد صرف و نحو و ترکیب و تلفظ با هم شباهت زیادی دارند.» (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۲)

این توضیح و تشریح شارپ از زبان کتیبه های هخامنشی، به گونه ای دیگر است. او نه فقط زبان اوستایی را زبان مادی نمی گوید، بل حتی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۰ /

اشاره ای هم به زبان مادی ندارد. شارپ، کار خود را ساده کرده است: «پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی»، همه دارای یک اصل واحد اند و از نظر صرف و نحو و قواعد، شبیه اند!

او در عین حال می گوید که پس از هخامنشیان، این ریشه ی زبان فارسی، متروک و مهجور مانده، چنان که گویی خشکیده است. معجزه است که می گویند زبان ظاهراً پُر بار و بر کنونی، از این ریشه ی خشکیده، سبز شده است!

شارپ بدون ارائه ی خردلی دلیل، می نویسد که ریشه ی سانسکریت و فارسی باستان و اوستایی و یونانی، یعنی عرصه ای به درازی ۵۰۰۰ کیلومتر، یکی است، اما تکلیف زبان های ایلامی و بابلی و آشوری و سومری را معین نمی کند که ریشه های آن ها در همین مسیر با زبان هایی که می شمرد، یکسان نیست.

«اسم در زبان های ایرانی باستان، دارای سه جنس مذکر، مونث، خنثی، و سه شمار مفرد، مثنی و جمع بوده است. به علاوه در این زبان ها، اسم بنابر نقش نحوی خاصی که در جمله ایفا می کرد، به هشت حالت نهادی، رایی، بایی، برایی، ازی، وابسته گی (یا اضافی)، اندری و ندایی صرف می شد. دستگاه صرف اسم ایرانی باستان در اواخر دوره ی هخامنشیان به زوال گرایید و رفته رفته پایانه های صرفی از میان رفتند، به طوری که در زبان های ایرانی میانه ی غربی (فارسی میانه و پارتی)، جنس اسم از میان رفت و شمار مثنی نیز ناپدید شد. (!) از همه مهمتر آن که هشت حالت صرفی به تدریج به فراموشی سپرده شد. در این دوره،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۱ /

نقش نحوی اسم در جمله و رابطه ی اسم با دیگر اجزای کلام، نه به وسیله ی پایانه های صرفی، بل که به محل قرار گرفتن اسم در جمله و حروف اضافه ای که با آن به کار می رود، بسته گی دارد.» (حسن رضایی باغ بیدی، دستور زبان پارتی، ص ۵۱)

چنین که می خوانیم، همه چیز زبان فارسی باستان از دستگاه دستوری تا جنسیت و چنان که بعداً بیاورم حتی واژه گان این به اصطلاح زبان فارسی، همان در اواخر حکومت هخامنشی فراموش و ناپدید شده است! از نظر چنین محققانی، این گونه تغییرات بنیادی در یک زبان ظاهراً ملی، به هیچ اداله و توضیحی نیاز ندارد و اگر اصرار کنیم که در این باره چیزی بگویند، از فرط کودنی، مسلسل وار تکرار خواهند کرد که زبان هخامنشیان را اسکندر، زبان اشکانیان را ساسانیان و زبان ساسانیان را اعراب ناپدید کرده اند!

جدولی از لغات و آوانگاری و تلفظ کتیبه های هخامنشی را آورده ام. هر کس که در جست و جوی حقیقت است، نگاهی به آن ها بیاندازد؛ نه به فارسی امروز، نه به کردی، که زبان مردم منطقه ی بیستون بوده، نه به ایلامی و آرامی و بابلی و نه به هیچ زبان شناخته شده ی دیگر اقوام و بومیان ایران و منطقه ی شرق میانه، شباهتی ندارد. در آن ها، لغت روسی می یابیم.

داریوش و خشایارشا در کتیبه های (54f,Dpd 22f Ph 60,DNa) برای بیان جمله ی «این مال من است» به روسی فصیح می گویند: «اتامایی». لغت اندازه گیری و وزن در کتیبه های هخامنشی چون

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۲ /

«کارشه» و «آرشه» و «آرشن» روسی است. «راگا» به معنی شتاب و جهت حرکت روسی است. لغت قدرت در زبان کتیه ها «تومان» است و زنده گی کردن و زنده گی هم روسی، یعنی «جیوو» است.

ما در کتیه ها حتی لغات کاملاً آشنای لاتین پیدا می کنیم: «Para» به معنای پیشین. «Path» به معنای «مسیر و راه». «ha(n)g» به معنای «دار زدن». «agree» به معنای موافقت. «shine» به معنای درخشیدن و «vert» به معنای چرخش نیز در کتیه های هخامنشی یافت می شود. تنها نزدیک به ده درصد از مجموع لغات کتیه ها نیز شباهت سایه وار و یا مطلق به فارسی امروز دارند. بسیار دشوار است اثبات کنیم که این لغات اندک از زبان ناشناخته ی کتیه ها، به فارسی امروز رسوخ کرده و یا بر عکس. و اگر ادعا کنیم که این چند لغت از دیرباز تعلقی به زبان کنونی فارسی داشته است، پس تنها راه گشودن گره بحث، این است که بگوییم این لغات اندک را هخامنشیان غالباً در مواردی از زبان بومیان ایران برداشته اند که جانشین و اصطلاحی در زبان منطقه یی خویش برای آن نمی شناخته اند: «آجر»، «خشت»، «هنر»، «مشک»، «دوست»، «ستون»، «ناو»، «اکرام» و چند واژه ی دیگر. در عین حال برخی از این لغات نیز از میان اسامی بومیان بیرون آمده است: اوپدرم، مرتی ی، فرورتی، ویدرن، دادارشی، چی ثر تخم، تخم سپادا، ویزدات و غیره.

معادل های زبان بسیار کهن و کمتر متغیر کردی واژه های کتیه ها نیز به سهولت زبان داریوش را بسیار دور از زبان مردم غرب ایران، معرفی

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۷۳ /

می کند و اگر چنان که خاورشناسان و ایران شناسان بس معزز متذکر شده اند، این قوم پارس و ماد، چنین تنگاتنگ در درون یکدیگر زیسته اند و روابط خانواده گی مستحکمی برای آنان میسر می کنند، پس چه گونه کورش، نوه ی امپراطور ماد و داریوش مادی، زبان پدر بزرگ های شان را نمی شناخته اند و نمی فهمیده اند و میان لغات کتیه های هخامنشی و لغات کردی، این همه فاصله ی بنیانی قرار دارد؟!

در این باره کافی ست نگاه آزاد اندیشانه و بی تعصب به تابلو های زیر بیاندازیم و اجازه دهیم ذهن ما در این باره کنجکاوی کند که کدام قوم در ۲۵۰۰ سال پیش به نقره «ارداتا»، به طلا «دارانیا»، به کانال «پاووٹیا»، به ضرر و زیان «وینست هیا»، به دهکده «اواھانا»، به کشتن «اوواجی یا»، به پوشاندن «گائودا»، به زخم «چائوا»، به پیمانه «باتوکارا»، به گریختن «ماوس»، به ضعیف و فقیر «اسکاوٹی»، به مهارت «یائومانی»، به جوی آب «یائودیا»، به دیدن «دانیا» به چشم در آوردن «واج»^۱، به گرگ «شیاوا»، به مدرک «هادوگا»، به کاخ «تاچارا»، به رخساره «پتی کارا»، به عظمت «سیاکارا»، به آدمی «زانا»، به پلکان «اوستاشانا»، به جنگ «هامارانا»، به مکان «راگائوما»، به پیری «هاناتا»، به کمان دار «واجابارا»، به جنگ «پارتارا»، به زیبایی «نایی با»، به شهر «واردانا» و به زبان «هازانا» می گفته اند و لغاتی چنین دور از ذهن فارسی و کردی زبانان امروز، که آوای بسیار بدوی دارد، متعلق به کدام مردم ناشناخته بوده که این

۱- محل حیرت بسیار است که کثرت کاربرد، از فعلی چنین مرکب، لفظی چنین ساده ساخته باشد. مثل کلمه ی «لینچ» که به بیانی کوتاه، وحشیگری بزرگی را معرفی می کند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۴ /

همه با آوای آن اسامی بومی که خواندید، متفاوت است و بی شک
نتایج این کنجکاوی به قدر کافی اثبات خواهد کرد که کتیه های
میخی هخامنشیان با زبان بومیان جنوب و جنوب غرب و نیز سراسر
ایران، به کلی بی ارتباط بوده و از منبع بومی دیگر، مایه می گرفته
است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۵ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۱. اتا	eta	این	ته م
۲. اکارت	akarta	ساخته نشده	نه مه کدار
۳. اخشاین	axšaina	غیر شفاف، فیروزه	پیروزه، فیروزه
۴. اخشاتا	axsata	ناگسسته	-
۵. اگری	agaria	و قدار، موافق	په ینه ت دار
۶. اگورا	agora	آجر	باکه ف، که لپیک
۷. آتر	atar	آتش	ثاگر
۸. اتی	ati	آن سوی	-
۹. اساکا	asaga	سنگ	به رد
۱۰. انوشیا	anušiya	پیرو، مرید	مری، پاشروه
۱۱. آپادانا	apadana	کاخ	کوشک
۱۲. اپانیاکا	apanika	پدر، پدر بزرگ	پاوا
۱۳. اپارا	apara	پسین	یه رگین، دوواکین
۱۴. اپی	api	آب	ثاو
۱۵. آی	Ay	رفتن	روین، شین
۱۶. ایی اومانی	ayaumani	ناشی، ناآزموده	ناشی
۱۷. ایادانا	ayadana	پرستشگاه	-
۱۸. آر	ar	رفتن یا آمدن	ثامان
۱۹. ارشن	aršan	اندازه ای است	-
۲۰. اری	Ari	بی وفا، شرور	توره، سپله
۲۱. ارووا	aruva	عمل	کرده وه
۲۲. آروواستا	aruvasta	فعالیت	-
۲۳. ارچانا	arjana	تزئین	-
۲۴. ارت	art	نام یک خدا	-
۲۵. ارداتا	ardata	نقره	ژیو
۲۶. اردستانا	ardastana	قرنیز پنجره	به رکاز، پیسترک
۲۷. ارشت	aršta	راستی	دوروسی
۲۸. ارشتی	aršti	نیزه	رم
۲۹. اوا	ava	دور	کلا
۳۰. اواستا	avasta	چرم	سیرمه

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۶ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کتونی	تلفظ کردی
۳۱. اوامانا	avahana	دهکده	لادی
۳۲. اواهیا	avahya	یاری خواستن	—
۳۳. اسا	asa	اسب	چاروا
۳۴. اسابرا	asabar	سوار	سووار
۳۵. اسمان	asman	آسمان	ناسمان
۳۶. ازدا	azda	آگاهی	شاره زایی
۳۷. اشنایی	asnaiy	نزدیک	قه ره
۳۸. اه	ah	بودن	بیه ی
۳۹. ای سوا	isuva	تبرزین	ته وه رزین
۴۰. ایش تی	isti	خشت	که رپیچ، لگین
۴۱. اوکارا	ukara	دارنده سپاه خوب	خاوه ن قوشه ن خاس
۴۲. اوکس شناو	uxšnav	خوب، راضی	خاس
۴۳. اوسارا	ucāra	موفق	سه رکه وتوو، زال
۴۴. اوتاوا	utava	قوی، سالم	یه مان
۴۵. اوکانوانیا	uqanuvaniya	کمان کش خوب	که مان خشان خاس
۴۶. اوپاستا	upasta	کمک	باربوو
۴۷. اوفرستا	uprasta	خوب مجازات شده	ته مبی
۴۸. اوبارت	ubarta	خوب نواخته شده	خوه ش ژه ندن
۴۹. اومرتیا	umartia	دارای مزدان خوب	خاوه ن مه رد خاس
۵۰. اوراثا	uratha	با گردونه های خوب	یا که ردوون خاس
۵۱. اوراثارا	urathara	با گردونه رانان خوب	با که ردوون رانه ته خاس
۵۲. اورادانا	uradana	دارای دستور خوب	خاوه ن ده سوورخاس
۵۳. اووآی پاشیا	uvaaipasiya	متعلق به خود	—
۵۴. اوواجی یا	uvajiya	کشتن	—
۵۵. اووادا	uvada	محل اقامت	مکن
۵۶. اووامارشین	uvamarsiyn	خودمرگی	—
۵۷. اوورشتیکا	uvarštika	نیزه دار خوب	خاوه ن رم خاس
۵۸. اوواسبارا	uvasbara	سوار خوب	سووار خاس
۵۹. اوواسپان	uvaspa	دارای اسب های خوب	خاوه ن چاروا خاس
۶۰. اوونارا	uvnara	هنر، مهارت	مه لاهی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۷ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۶۱. اوستاشانا	ustašana	پلکان	پله
۶۲. اوشاباری	usabari	سوار بر شتر	سوار به ر و شتر
۶۳. اوشکا	uska	خشک	وشک
۶۴. اوزما	uzma	دار	دارقه واخ، سیداره
۶۵. کائوفا	kaufa	کوه	کیف، شاخ، چیا
۶۶. کاتا	kata	حفاری، کندن	قه دان
۶۷. کاپاوتاکا	kapavtaka	کیود	که وله
۶۸. کاما	kama	آرزو	نه لها، وه شتی
۶۹. کامنا	kamna	اندک	توزی، نه خت
۷۰. کار	kar	کردن، ساختن	پی که فتن، ساچنای
۷۱. کارا	kara	مردم، سپاه	خه لک
۷۲. کارنوواکا	kamouaka	سنگ تراش	ته وه ن تاش
۷۳. کارشه	karšu	سنگ وزنه	حوقه
۷۴. کاساکا	kasaka	سنگ قیمتی	-
۷۵. خودا	xauda	کلاه خود	تاس کلاو
۷۶. خرسو	xrasu	خرد	ناوه ز
۷۷. خشاچا	xsaça	پادشاهی	پاوشا
۷۸. خشاچاروان	xšaçaravan	شهربان	شاره وان
۷۹. خشاپ	xsap	شب	شه
۸۰. خشای	xsay	فرمان دادن	پژگال دان
۸۱. خشیایا	xšayaēiya	شاه	پاوشا
۸۲. خشنا	xšna	آموختن	ناموچیری، فیر
۸۳. خشناو	xšnav	شنیدن، خشنود کردن	ژنه فتن، بیستن
۸۴. گاٹیا	gaiça	دارایی شخصی	خوازکه
۸۵. گائود	gaud	پوشاندن	پوشان
۸۶. گائوب	gaub	گفتن	وتن، قسه کردن
۸۷. گائوشا	gauša	کوش	کویچکه، کی
۸۸. گاٹو	gaðu	جا، تخت، رزمگاه	یاکه
۸۹. گام	gam	آمدن	نامان، هاتن
۹۰. گارا	gara	نوشیدن، نوشش	تاشمای، هه لقورانن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۸ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۹۱. کرته	garta	غار یا کاری	هه ل، فیتو
۹۲. تاو	tav	گاو	کا
۹۳. کاستا	gasta	زشت و ناپسند	نه پور
۹۴. گراب	grab	گرفتن	سه ندن، نه سای
۹۵. کانه	canah	اشتیاق	وه شتی
۹۶. کارمان	carmun	پوست، چرم نازک	که ول، قه لڅ
۹۷. کاشا	casa	چشم	چاو
۹۸. سی چه	ciça	تخمه، تیار	ره سه ن، ره که ز
۹۹. جاتار	jatar	کشنده	سل سه ردکردنه وه
۱۰۰. چاد	jad	دعا کردن	دوعا
۱۰۱. جان	jan	زدن، ناپود کردن	وه شانن، تیا بردن
۱۰۲. چاو	jav	هل دادن به چلو	-
۱۰۳. چیوو	jiv	زندگی کردن	ژین
۱۰۴. چیوا	jiva	زنده	زینه
۱۰۵. تانوما	tauma	دودمان	قنگه زه، ره که ز
۱۰۶. تانومان	tauman	قدرت	تین
۱۰۷. تخمه	taxma	دلاور	خه را
۱۰۸. تخش	taxs	فعال بودن	-
۱۰۹. تاچارا	tacara	کاخ	کوشک
۱۱۰. تانو	tanu	تن، نفس	گیان، پشوو
۱۱۱. تار	tar	ازسویی به سوی رفتن	روین
۱۱۲. تارسا	tarsa	ترسیدن	کوخواردنه وه
۱۱۳. تاو	tav	نیرو	کو
۱۱۴. تیگرا	tigra	نوک تیز	نوک تیژ
۱۱۵. ساکاتا	θakata	پر نشده	تیکمه، لچان
۱۱۶. ساد	θad	به نظر آمدن	-
۱۱۷. سانوانیا	θanuvania	کمان دار	که مان
۱۱۸. سرد	θard	سال	سال
۱۱۹. سارمی	θarmi	الوار	موره
۱۲۰. ساه	θah	گفتن	وتن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۹ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۱۲۱. سیکا	θika	شفته، قلوه سنگ	کاشه
۱۲۲. چاثر	çau	زخم شدن	بریندار بوون
۱۲۳. دا	da	دادن	دان
۱۲۴. دایوا	daiva	دیو	ته هریمن، درنچ
۱۲۵. دایوادانا	daivadana	دیوکنده، مکان دیو	-
۱۲۶. داوشتار	dauštar	دوست	دوس، چیر
۱۲۷. داتا	data	قانون	-
۱۲۸. دان	dan	جاری بودن	خور
۱۲۹. دان	dan	آشنا شدن	راهاتن
۱۳۰. دار	dar	نگهداشتن	-
۱۳۱. دار	dar	خشمگین شدن	سور بوون
۱۳۲. دارانیا	darania	زر	ثاتی
۱۳۳. دارو	daru	درخت	دار
۱۳۴. دارگا	darga	دیر	دره نگ
۱۳۵. دارش	darš	چراغ داشتن	زاوه رکردن
۱۳۶. دارشام	daršam	باتوانایی	فیرس
۱۳۷. دستا	dasta	دست	ده س
۱۳۸. دست کارتا	dastakarta	دست ساخت	ده س چن
۱۳۹. دهیو	dahyu	سرزمین، ایالت	ناوان، قاچ
۱۴۰. دی	dliu	دیدن	فتراق، روئین
۱۴۱. دی	di	به زور گرفتن	سه نن
۱۴۲. دیدار	dida	دیوار، دژ	شکه به ر
۱۴۳. دی پی	dipi	کتیبه	-
۱۴۴. دورا	dura	دور	زیراف
۱۴۵. دوروج	duruj	دروغ	چاپ، قر
۱۴۶. دوروا	duruva	محکم، مطمئن	سخ، هیقم
۱۴۷. دووایشتا	duvaista	بسیار دراز	ته ژه، دریژ
۱۴۸. دووارا	duvara	در	قاهی، به ره
۱۴۹. دووارسی	duvarēi	دالان	دالان
۱۵۰. دوش ی یارا	dušiyara	سال بد	-

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۰ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۱۵۱. درایاه	drayah	دریا	زری
۱۵۲. زیبا	naiba	زیبا	فودل، نه شمیل
۱۵۳. نپت	napat	نوه	روله زا
۱۵۴. نامن	naman	نام	نیو
۱۵۵. نای	nay	راهنمایی کردن	رانموونی، راویژ
۱۵۶. نار	nar	مرد	پیا
۱۵۷. ناو	nav	ناو	—
۱۵۸. ناه	nah	بینی	لووت
۱۵۹. نیچ	nij	دور	زیراف
۱۶۰. نیاکا	niaka	نیا	باپیر
۱۶۱. پا	pa	پاییدن	—
۱۶۲. پائیس	paie	بریدن، حک کردن	قرتاندن، پچران
۱۶۳. پات	pat	پرواز کردن	فرای
۱۶۴. پتی کره	patikara	پیکر	گزریان، شاقه ل
۱۶۵. پاسی	paēi	راه، مسیر،	ریکه
۱۶۶. پادا	pada	چایگاه	چی، یاکه
۱۶۷. پار	par	انتقال دادن	—
۱۶۸. پارا	para	پیشین	به رگ
۱۶۹. پارا	para	ماوراء	—
۱۷۰. پارینا	pariyana	برتری	به ریژاری
۱۷۱. پارو	paru	زیاد، بسیار	فره
۱۷۲. پارتارا	partara	نبرد	قه رقه شه
۱۷۳. پارسا	parsa	دادگاه	پارکه
۱۷۴. پاواستا	pavasta	لوح گلین، پوست	ته ته له
۱۷۵. پاستی	pasti	سرباز پیاده	سه رواز
۱۷۶. پیرو	piru	عاج	شیرمایی
۱۷۷. پوچا	puča	پسر	کور
۱۷۸. فراسی	fraē	پرسیدن	پرسین
۱۷۹. فرامانا	framana	فرمان	هژگال
۱۸۰. فراشا	frasa	عالی	به رز

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۱ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۱۸۱. بانوک	baug	آزاد کردن	به ره لا کردن
۱۸۲. بک	baga	خدا، اقبال	دادنوس
۱۸۳. باجی	baji	باج	رادارنه
۱۸۴. باتوکارا	batugara	پیمانه، جام	کیوژ
۱۸۵. بد	bad	بستن	قووچانن
۱۸۶. بدکا	badaka	برده	کویله
۱۸۷. بار	bar	بردن، گرامی داشتن	برن، دلوغان
۱۸۸. بارا	bara	تحمل	به رکه
۱۸۹. بارد	bard	بالا بودن	—
۱۹۰. بارشن	baršan	بلند، ژرفا	قووج
۱۹۱. باو	bav	شدن، بودن	بوون
۱۹۲. بومی	bumi	جهان، سرزمین	ناوان
۱۹۳. براتار	bratar	برادر	کاکه
۱۹۴. ما	ma	اندازه گرفتن	ره ی
۱۹۵. ماوس	maue	گریختن	هه لاتن
۱۹۶. ماتر	matar	مادر	نام، داک
۱۹۷. مان	man	اندیشیدن	رامان
۱۹۸. مان	man	ماندن	راوه ستان
۱۹۹. ماناوین	manauuin	خودرأی، تندخو	توزش
۲۰۰. ماناه	manah	نیروی اندیشه	به رکه رامان
۲۰۱. مانیا	mania	برده خانگی	کویله
۲۰۲. مای اوخا	mayuxa	دستگیره در	ده سک قاپی
۲۰۳. مار	mar	مردن	پازدان
۲۰۴. ماریکا	marika	مطیع	گوهدیر
۲۰۵. مارتا	marta	مرده	ته رم
۲۰۶. مرتیا	martya	مرد	پیا
۲۰۷. مارد	mard	قشردن	چه رانن
۲۰۸. مار	mar	فرستادن	ناردن
۲۰۹. ماشکا	maska	پوست یاد شده، مشک	کونه
۲۱۰. ماما	maha	ماه	—

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۲ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۲۱۱. میساه	miəəh	پلیدی	پیساتی
۲۱۲. میثرا	miəra	دوست	دوس
۲۱۳. یانود	yaud	درآشفگی بودن	-
۲۱۴. یانومانی	yaomani	آزموده، ماهر	شاره زا
۲۱۵. یانودیا	yauviya	نهر، جوی	ژی
۲۱۶. یاکا	yaka	بلوط	به روو
۲۱۷. یاد	yad	تکریم کردن، پرستیدن	په ره سین
۲۱۸. یانام	yana	لطف، موهبت	-
۲۱۹. یام	yam	دست درازی کردن	ده س دریژی
۲۲۰. را	ra	دادن، بخش کردن	پژانن، دان
۲۲۱. راثوسه	raucah	روز	رو
۲۲۲. راثوته	rautah	رود	شه تاو
۲۲۳. راگا	raga	شتاب	له ز
۲۲۴. راسا	raəa	کردونه	-
۲۲۵. راد	rad	رها کردن	وه ردای
۲۲۶. راد	rad	فرمان دادن	هه رمان دای
۲۲۷. وانیا	vaina	دیدن	فتراق، رونین
۲۲۸. واو	vau	خوب	خاس
۲۲۹. وخش	vaxš	رشد کردن	بارهاتن
۲۳۰. واچ	vaj	درآوردن چشم	-
۲۳۱. واجابارا	vajasabra	کمانور	-
۲۳۲. وان	van	چیره شدن	زالی
۲۳۳. وار	var	پوشاندن، محافظت	پوشانن
۲۳۴. وارکا	varka	گرگ	وه رگ
۲۳۵. وارت	vart	کرداندن	کیران
۲۳۶. واردانا	vardana	شهر	پاله
۲۳۷. واشتا	vašna	لطف	خواز
۲۳۸. وازرکا	vazraka	بزرگ	که وره، که له
۲۳۹. واهارا	vahara	بهار	وه هار
۲۴۰. ویس	vie	دربار	باره کا

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۳ /

تلفظ میخی	آوانویسی	تلفظ فارسی کنونی	تلفظ کردی
۲۴۱. ویسا	viša	همه	گشت
۲۴۲. سا	sa	برپا کردن، ساختن	هوردان
۲۴۳. سیکابارو	sikabaro	عقیق	عاقیق
۲۴۴. اسکااوئی	skauēi	فقییر، ضعیف	له ر
۲۴۵. استا	sta	ایستادن	راوه ستان
۲۴۶. استانا	stana	جا، مکان	چی
۲۴۷. استاب	stab	شورش کردن	که له کومه که رده ی
۲۴۸. استونا	stuna	ستون	چرز
۲۴۹. اسپادا	spada	سپاه	سپا
۲۵۰. اسپاسماید	spasmaida	اردوی رزم	-
۲۵۱. شیاتا	šiyata	شاد	که ش
۲۵۲. شیوا	šiyava	عازم شدن	ره وانه
۲۵۳. زانا	zana	انسان	مروڤ
۲۵۴. زم	zam	زمین	زه وین
۲۵۵. زوراه	zorah	نادرستی	نادوروس
۲۵۶. زبا	zba	فراخواندن	-
۲۵۷. هاین	haina	سپاه	سپا
۲۵۸. هاکارتا	hakarta	همکاری	یارمه تی
۲۵۹. هاج	ha(n)j	آویختن، به دار زدن	له دار دان
۲۶۰. هاد	had	نشستن	رونین
۲۶۱. هدیش	hadiš	مسکن، قصر	چی
۲۶۲. هادوگا	haduga	سند، مقررات	قه پاله
۲۶۳. هانانا	hanata	کهولت، گذشت زمان	پیری
۲۶۴. هاماوارا	hamavara	نبرد	قدرقه شه
۲۶۵. هامی چیا	hamičia	شورش	که له کومه
۲۶۶. هارد	hard	روانه کردن	شیاندن
۲۶۷. هازانا	hazona	زبان	زوان

* چنین که این جدول ها نشان می دهد واژه ها و تلفظ کردی به فارسی کنونی بسیار نزدیک تر است تا به تلفظ و لغات کتبی های هخامنشی. معادل های کردی از فرهنگ کردی - فارسی، علی اکبر وقایع نگار، واژه نامه ی کردی - فارسی و فارسی - کردی دکتر محمدتقی ابراهیم پور و فرهنگ کردی - فارسی مه ژار برداشته شده است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۴ /

من نمی خواهم صفحات این کتاب را با بررسی بیشتر لغات کتیبه های هخامنشی پُر کنم و کاوش به کمال را به دیگر علاقه مندان این مدخل می سپارم. تنها اشاره می کنم که دقت در آوا های انتهایی این واژه ها و نیز استفاده از واژه گان «گد» مانند در افعال و اسامی ترکیبی کتیبه ها، بسیار تامل برانگیز است.

و آن گاه که به ساختار دستوری کتیبه ها رجوع می کنیم، غریبه گی و ناهماهنگی آن با ساختار دستوری زبان های بومی ایران، کامل تر و چندان وسیع و عمیق می شود که محقق را به قبول تعلق قبیله ی کورش به استپ های میانی روسیه، ناگزیر می کند.

«اسم ها: در صرف و نحو پارسی باستان، اسم ها دارای سه نوع، یعنی مذکر و مونث و خنثی و سه صیغه، یعنی مفرد و تثنیه و جمع هشت حالت به شرح زیر است.

۱. حالت فاعلی
۲. حالت مفعولی صریح
۳. حالت اضافه
۴. حالت مفعول غیر صریح
۵. حالت مفعول عنه
۶. حالت مفعول همه
۷. حالت مفعول فیه
۸. حالت ندا. (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۴)

این ها مشخصات اسم در زبان اسلاو است. می دانیم که فارسی کنونی و دیگر زبان های بومی ایران، چون کردی و زبان اقوام جنوب دریای خزر و مردم لرستان و زابل و سیستان و خراسان و آذربایجان و دیگر زبان های محلی ایران، اسم، تابع جنسیت نیست و وجه «ثنیه» ندارد. حالت هایی را که کنت برای اسم برمی شمرد، در زبان فارسی به کلی غریبه است. هیچ اسم فارسی در حالت های مختلف فاعلی و مفعولی و اضافی و غیره، تغییر نمی کند.

واژه ی «پدر» در تمام حالت های دستوری، چون «پدر را دیدم»، «با پدر به گردش رفتم»، «برای پدر هدیه خریدم»، «پدر را بوسیدم» و یا «پدر مرا بوسید»، ثابت است و در هیچ زبان بومی ایران، اسم صرف دستوری نمی شود. حالت های صرف اسم از تعلقات و تشخیصات زبان اسلاو و منطبق با «پادیژ» های روسی است. کنت، صرف اسم را در زبان کتیه ها در واژه ی «مرد»، چنین توضیح می دهد:

«حالت فاعلی = مَر تِ ی یا

حالت مفعولی صریح = مَر تِ یام

حالت اضافه و حالت مفعولی غیر صریح = مَر تِ یَ هِیا

حالت مفعولی عنه، مفعول معه و ندا = مَر تِ ی یا (شارپ، فرمان های

شاهنشاهان هخامنشی، ص ۴)

چنین تغییراتی در پسوند های اسم (آ، یا، آم و یام)، کاملاً از دستور زبان روسی کهن اقتباس شده است و چنین است کلیه ی صفت ها در کتیه های میخی هخامنشی که همراه حالت های اسم، صرف می شود.

صرف صفات در زبان بومیان ایران، تابع جنسیت و حالت های دستوری اسم و فعل نیست. صفت زیبا در «زن زیبا»، «مرد زیبا» و با «زن یا مرد زیبا» و به «زن یا مرد زیبا» و یا «برای زن یا مرد زیبا» پیوسته ثابت است و تغییرات جنسی و تصریفی نمی پذیرد.

«تعداد صفاتی که در کتیه های پارسی باستان به کار رفته، به یکصد می رسد. به جز چند صفت، بقیه با هجای مفتوح ختم می شود و صفات در تمام حالات با اسم هایی که وصف می کنند، مطابقت دارد. مثال اول- حالت مفعولی صریح مفرد (مرتی یم: دروَجَنم)=مرد دروغگویی را. از مثال فوق معلوم می شود که اسم و صفت آن، هر دو در حالت مفعولی صریح مفرد بوده و هجای علامت این حالت به آن ها افزوده شده است.

مثال دوم- حالت مفعول معه ی جمع (هَدا: گَمَنَ ئی بیش: اَسَ بَارَ ئی بیش)=با سواران کم. در این مثال نیز واضح است که صفت و اسم، هر دو دارای یک حالت بوده و (ئی بیش) به علامت حالت مفعول معه ی جمع به هر دو کلمه، اضافه شده است.

در مثال های بالا، هر دو اسم، مذکر است، ولی وقتی که اسم مونث باشد، صفت آن موصوف نیز مونث می شود.

مثال: (دَهاوُش: نَ ئی با)=کشور زیبا.

چون اسم مونث است، پس به صفت آن که دارای حالت فاعل مونث مفرد است، اضافه می شود. به همان طریق، وقتی که این دو کلمه در حالت مفعولی صریح مفرد باشد، این طور نوشته می شود:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۷ /

(دهیاوم: ن ئی بام) = کشور زیبا را که هم از لحاظ حالت و هم از حیث نوع این دو کلمه، مطابقت دارد؛ همان طوری که در زبان پارسی باستان، اسم هایی وجود دارد که با حرف صدادار ختم می شود و صفاتی نیز هست که با همان حرف تمام می شود. مثلاً این دو کلمه ی صفت موصوف در حالت مفعولی صریح مفرد بوده و بدین طریق نوشته و تلفظ می شود: (بومیم: ی و دتیم) = زمین آشفته را.

صفاتی که با حرف صدادار تمام می شود، بسیار معدود است. این دو کلمه در حالت فاعلی جمع می باشد. (پروؤوا: خشای ئی یا) = شاهان پیشین. (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷)

می بینید که در کتیبه های هخامنشی، صفت هم همراه حالت های اسم و فعل صرف شده ی صفت «زیبا» به صورت «ئی بیش»، «ئی با»، و «ئی بام» در آمده است. تمام این موارد، مختص زبان اسلاو است. همین صرف صفات در کتیبه های هخامنشی، چون زبان روسی، شامل ضمائر نیز می شود. بدین ترتیب ما در کتیبه های هخامنشی با زبان به کلی ناشناس رو به روییم، که نه در لغات و نه در دستور، مشابهتی با هیچ زبان بومی کهن و کنونی ایران ندارد و بسیار به زبان کهن اسلاو های جنوبی، نزدیک است. اینک باید از کنت و شارپ و پیروان داخلی آنان پرسید که به چه دلیل و چرا این زبان به کلی ناشناس و نامطبق با زبان بومیان کهن و کنونی ایران را «فارسی باستان» خوانده اند و این هویت قلبی برای فارسی کنونی را با چه هدفی ساخته اند؟ این ایران شناسان و مفسران کتیبه های هخامنشی، کار ناراستی با این متن ها و سرهم بندی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۸ /

کلیدی ترین مفاهیم آن را تا مراتبی توسعه داده اند که موجب خجلت هر محقق نکته بین و حقیقت کاو است. این تفسیر ها گاه تا آن حد منحرف کننده و بی اساس است که می توانیم آن را به عنوان سند نادانی، سمبل کاری و غرضورزی آن ها عرضه کنیم.

«ارتاچا: اسم خنثی در حالت مفعول معه ی مفرد = (آرت)، نام فرشته ی عدالت و پسوند (جا) که در پارسی باستان، دومین شکل حرف عطف است و مانند پسوند (que) در زبان لاتین به کلمات متصل می شده. مثلاً بیرقی که سربازان رومی می بردند، دارای این چهار حرف بود:

S.P.Q.R که مخفف Senatus Populusque Romanus است؛ یعنی: سنا و ملت رومی. (!)» (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۳۲)

این شرح شارپ بر واژه ی ارت، یک حقه بازی تمام عیار است. در این جا، او را می بینیم که با وقاحت تمام، برای پرت کردن حواس خواننده ی کتابش، توضیح نام «ارت» را با حروف بیرق رومی ها متصل کرده است. از این طریق با وسعت دغلی چنین ایران شناسانی آشنا می شویم و به وضوح در می یابیم که چرا کتیبه خوانان و شرق شناسان، که از خود خدای کهن به نام اهورامزدا برای ایرانیان ساخته اند، آنگاه که در کتیبه ها به اسامی دیگر خدایان مورد پرستش هخامنشیان بر می خورند، نام آن ها را به عدالت و اقبال و قانون و مشخصات شان را تا حد قدیس دست چندم بی ارزش، حداکثر در اندازه ی ملازم و همراکب اهورامزدا، پایین می کشند! این ها همه در حالی ست که

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۹ /

خدای اصلی هخامنشیان در کتیبه ها، نه نام جعلی اهورامزدا، بل «بگ» و «ارت» است که نه فقط پیوسته در کتیبه ها مقدس اند، بل که «بگ»، نام کهن و کنونی خدا در زبان اسلاو است. داریوش و خشایارشا در کتیبه های بیستون و تخت جمشید آورده اند:

«از آن جهت خدای سرزمین بخش و دیگر خدایان مرا یاری دادند که دروغگو نبودم... جایی که قبلاً دیو ها پرستش می شد، در آن جا من ارت ی سرزمین بخش را با فروتنی پرستش کردم.»

البته این دیوپرستان، بومیان ایران پیش از هخامنشی با باور های زرین خود بوده اند. کتیبه خوانان، هرگز ارت و بگ را به عنوان خدا، معرفی نکرده اند و نگفته اند که ارت و بگ، مهمترین و بزرگترین خدای هخامنشی و چندان با اهمیت اند که خلاف اهورامزدا، که در نامگذاری ها اعتنایی به او نشده، اسامی بسیاری از بزرگان هخامنشی و مکان های جغرافیایی با پیشوند نام این خدایان، آغاز می شود:

بگ واس: خواجه ی دربار هخامنشی.

بگ بوخش = یکی از ۷ همکار داریوش در کودتا علیه بردیا.

بگ بیگن = پدر ویدرن.

ارت وان = اردوان.

ارت اخ = نظامی مسوول حفر کانال در جزیره ی آتوس.

ارت فرن = برادر داریوش اول.

ارت خستره = اردشیر.

ارت بان = اردوان.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۰ /

ارت باس = سردار نظامی اردشیر.
 ارت منش = از همدستان داریوش در کودتای ضد بردیا.
 ارت وردیا = از نظامیان داریوش.
 ارت تخم = داماد داریوش.
 ارت سیراس = رجل درباری هخامنشی.
 ارت قاپو = به معنی دروازه ی خدایان؛ نام محلی در ترکیه که در آن،
 کتیبه ی کوچکی از خشایارشا مانده است.
 ارت باتاس = نظامی و ولایت دار کورش.
 ارت زوستر = دختر داریوش و تعداد دیگر...
 شارب و کنت، این دو خدای اصلی تاثیرگذار بر فرهنگ هخامنشیان را
 در سایه می گذارند و پیوسته در اطراف اهورامزدا هیاهو می کنند، که
 نوشتن اصل آن «اورمزد» و صفتی برای خدای هخامنش با معنای
 سرزمین بخش است. همین تفسیرها در ترجمه ی واژه ی «ارت» و
 «بگ» را به صورت «بگ: بخت، اقبال نیک» و «ارت: اسم، قانون،
 عدالت، ایزدی ملازم اهورامزدا» در کتاب کنت نیز پیدا می کنیم.
 «اهورامزدا: پهلوی اوهرمزد، خدای بزرگ ایرانیان باستان و زردشتیان،
 خالق زمین و آسمان و آفریده گان. امشاسپندان و ایزدان نیز آفریده ی
 اویند. او عین قدرت و دانش و منبع خیر و راستی و تقدس و تقوی
 است. هر یک از امشاسپندان، مظهر یکی از صفات اهورمزد است. به هر
 یک از این مظاهر، پاسبانی و حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده تا
 در تحت امر آفریده گار جهان به کار پردازند. ایزدان نیز کارگزاران

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۱ /

اهورمزدا به شمار آیند. اهورمزدا را در فارسی هرمزد، اورمزد، هورمزد، هرمز، مزدا نیز گفته اند. در فرهنگ فارس، علاوه بر آن که این واژه ها را به معنی خدا ضبط کرده اند، آن ها را مرادف با کلمه ی برجیس (ستاره ی مشتری) گرفته اند. ایرانیان باستان، به عنوان تبرک، نخستین روز ماه را به نام خدای بزرگ خود نامیده اند.» (مصاحب، دائره المعارف فارسی، جلد اول، ص ۳۱۷)

این شرح احوال اهورامزد است در دائره المعارف فارسی مصاحب. ملاحظه می کنید که تمام امور آسمان و زمین و عالم هستی به دست او است. مصاحب، معلوم نیست به کدام نشانه، اهورامزد را مظهر «قدرت و دانش و منبع خیر و راستی و تقدس و تقوی» شناخته است! لشکری از امشاسپندان و ایزدان به گرد او قرار داده تا دسته جمعی امور عالم را به نیکی پاسبانی کنند؛ گویی خداوندی از اهورامزدا آغاز و هم به او ختم می شود؛ چرا که می نویسد «دیگر امشاسپندان و ایزدان مخلوق اویند»؛ اما این دائره المعارف نویس بزرگ ایران، مطلقاً «ارت» و «بگ» را نمی شناسد و مدخل ۳ خطی نیز درباره ی آنان ندارد! ملاحظه می کنید که تبلیغات گمراه کننده ی ایران شناسان، چه بر سر صاحب نظران ما آورده است؟!

«در سنگ نبشته های شاهی، همواره به جملاتی چون «خدای بزرگ اهورامزدا» یا «اهورامزدا، فرمانروایی را به من داده است» بر می خوریم. داریوش در بیستون و در نخستین سنگ نبشته ای که امپراطوری اش را معرفی می کند، این نکته را به وضوح مطرح کرده است. در بیستون بر

فراز سر شاهان دروغین، سمبل اهورامزدا در میان خورشید بالدار شناور است. شاه، نیایش کنان دست راستش را به سوی او بلند کرده، اهورامزدا نیز در حال اعطای «حلقه ی فرمانروایی» به او است. چنین پیداست که اهورمزدا، «خدای دانا»، بزرگترین و با اهمیت ترین خدای داریوش بوده است. اهورمزدا، خدای مورد خطاب زرتشت پیامبر نیز هست که در سرود هایش، گات ها، او را ستایش می کند. (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۳۲۳)

خانم کخ هم همان تبلیغات مکرر را درباره ی اهورامزدا تکرار می کند و هر چند درباره ی خدایان متعدد در باور داریوش گفته است، اما متوجه است که نامی از «ارت» و «بگ» نیاورد.

معلوم می شود که ایران شناسان، برای کسب اعتبار تبلیغات خود بر واژه ی اهورامزدا، که مقرر کرده اند از یکتاپرستی هخامنشیان نشان بیاورد و علتی برای زردشتی بودن ایرانیان شمرده شود، به خود اجازه داده اند تا اعتراف صریح داریوش و خشایارشا در پرستش خدایان متعدد و پرستش «بگ» و «ارت» را مخفی کنند و برای واژه ای منصب خدایی قرار دهند که تنها یک صفت و چنان که آوردم، به معنای «سرزمین بخش» است.

به یقین هر کنکاش بی تعصب آشکار می کند که نخستین خط و زبان حکومتی ایران، نه فقط با باور های دیرین بومیان این سرزمین بیگانه است، بل از نظر لغوی نیز اثری از زبان فارسی در آن ها نمی بینیم. این خط بی خاصیت که ذره ای نمایشگر فرهنگ و هویت بومیان و مردم

ایران نیست و جز بیانیه ی نظامی یک کودتاگر ناشناس، که به تقلید از اسلوب کهن بین النهرین فراهم شده، ارزیابی نمی شود، فقط سایه ای از سیاهی غلیظی را نمایش می دهد که هخامنشیان وحشی بر این سرزمین و بر شرق میانه گسترده اند. شاید بهترین قضاوت را تاکنون درباره ی این کتیبه ها، «کلمان هوار»، مورخ فرانسوی کرده باشد که نمی دانیم از چه رو، چنین علیه خط میخی هخامنشیان شوریده است. در حالی که بخش هخامنشیان کتابش، همه جا تکرار همان اطلاعات نادرستی ست که دیگران آورده اند.

«هیچ دلیلی در دست نیست که ثابت کند که خط ایران باستان، کاربندی عمومی داشت یا نظیر خط بابلی برای مقاصد عملی به کار می رفت. اگر هخامنشیان از اسلاف کلدانی و بابلی خود تقلید می کردند و برای (به جای) نوشتن تاریخ امپراطوری خود به زبان خودشان، از گل کوزه گری استفاده می کردند، می توانستیم سودمندانه در تکمیل اطلاعاتی که ما مدیون یونانیان هستیم، سند گران بهایی در دست داشته باشیم. راست است می شنویم که شاهان هخامنشی، فرمان می دادند تا سالنامه های نیاکان شان را برای آن ها بخوانند^۱، اما احتمال می رود که دبیر سالنامه خوان، آن را از روی متن بابلی، عیلامی و شاید آرامی می خوانده و در حین خواندن برای فهم پادشاه، آن را به فارسی برمی گردانده است.» (کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۰۰)

۱- این، اشاره ای ست که تنها و تنها در کتاب استر تورات، آمده است.

آن چه را من از متن بالا می فهمم، چنین است که هوار می گوید اگر هخامنشیان به جای نوشتن تاریخ امپراطوری خود با این خط بی کاره، کوزه ی سفالین ساخته بودند، امروزه اطلاعات سودمندتری از آنان به دست داشتیم و می گوید سالنامه های نیاکان هخامنشی را به خطی جز خط کتیبه ها می نوشته اند و می گوید اصولاً خط کتیبه ها کاربردی نبوده است. اینک باید پرسید پس چرا این خط و زبان هیچ کاره را «فارسی باستان» خوانده اند؟! «

«درباره ی خط شاهنشاهی هخامنشی و زبان هایی که در آن کشور دارای خط بودند، پیشتر نام قبایل و اقوام متعددی را که در سرزمین های هخامنشیان ساکن بودند برشمردیم و گفتیم که آن دولت، بدین سبب، دستگاه اداری و نظامی ناپایدار بود. بالطبع قبایل و اقوام مزبور به زبان های خود- زبان هایی که از قدیم تکوین شده بودند- تکلم می کردند و شاهنشاهی هخامنشی که از لحاظ نژادی، ساکنان آن گوناگون و رنگارنگ بود، زبان واحدی برای سراسر شاهنشاهی نداشت. آثار مکتوب مانده از آن عصر، بهترین مویده این نظر است. زبان قبایل پارسی که در دستگاه دولت مزبور، مقام اولویت داشت، قادر نبود زبان ها و لهجه های محلی را در کشور هایی که پارسیان گشوده بودند، برکنار کند و حتی در خود پارس، در مرکز دولت پارس باستانی و در تختگاه های شاهان هخامنشی در عهد هخامنشیان هم، زبان مردم اصلی محلی- یعنی عیلامی- محفوظ مانده بود. در زمان داریوش اول، محاسبات اقتصادی و مالی دربار شاهی در استخر به زبان عیلامی تحریر می شد و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۵ /

شاهد این مدعی (چندین هزار صفحه ی گلین) بایگانی عظیم اسناد اقتصادی به زبان عیلامی است که در حدود سال ۱۹۳۰ در ضمن حفريات استخر کشف شده و به طور کلی مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد می باشد.

مطالعه ی بایگانی مزبور، نه تنها از لحاظ تاریخ و عیلام شناسی، بل که از نظر گاه ایران شناسی و به خصوص تاریخ زبان های ایرانی، بسیار جالب و نافع است؛ زیرا که در صفحات عیلامی مزبور، تعداد بالنسبه معتابه کلماتی که از پارسی باستانی به وام گرفته شده، وجود دارد و بسیاری از این کلمات در کتیبه های پارسی باستانی دیده نشده و این، خود ارج آن ها را می افزاید.» (ای.م. ارانسکی، مقدمه ی فقه اللغه ی ایرانی، ص ۱۲۹)

هیچ محقق و مورخ و باستان شناس درست اندیشی نیست که اینک مطمئن نباشد که سراسر خوزستان و ایلام و جنوب و مرکز ایران را زبان ایلامی، سراسر غرب ایران را زبان آرامی و نیم بیشتر شمال ایران را زبان اورارتویی می پوشانده و زبان های بومی و محلی بسیاری به زمان هخامنشیان بر قسمت شرقی ایران، حکومت فرهنگی و کاربرد عمومی داشته است. وسعت تسلط زبان هایی که لااقل یک هزاره پیش از سنگ نبشته های هخامنشی، متن هایی عرضه کرده اند، به حدی بود که زبان های ایلامی و آرامی به زمان هخامنشیان و ساسانیان، زبان رسمی و درباری بوده، منشیان را از آگاهان به این زبان ها می گزیده اند. اینک به همت سازمان میراث فرهنگی، کمترین هزینه ای در موضوع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۶ /

باز ساخت تمدن عیلام و اورارتو نمی شود و بی وقفه، پروژه های میلیارد تومانی را صرف جلانداختن سنگ کاخ های هخامنشی در تخت جمشید و شوش و پاسارگاد می کنند، که هیچ پیوندی با تاریخ بومی و کهن ایران ندارند. آن ها معلوم نیست به چه سبب علاقه مند اند پیشینه ی بومی مردم ساکن این نجد را به فراموشی سپارند و آغاز تاریخ و خط و فرهنگ و تمدن ایران را با ظهور کوروش و داریوش برابر بگیرند!

خط میخی هخامنشی، یک خط و زبان ساخته گی و حکومتی است که به تقلید امپراطوری های بین النهرین و غرب ایران، ایلام و آشور و بابل و به دست منشیان این ملت های مغلوب و اسیر شده برای نمایش قدرت داریوش ساخته اند و از زبان بومی هخامنشیان، که از استپ های جنوبی روسیه آمده اند، تغذیه می شود. آنگاه خواندیم که حتی به اعتراف شارپ با سقوط هخامنشیان، ریشه های این زبان غریبه به کلی خشکیده است! ریشه های یک زبان، تنها زمانی به این سرعت می خشکد، که زبان مهاجر و غیر بومی باشد؛ چنان که در همین کتاب خواهیم خواند، ۶۰۰ سال سلطه ی زبان یونان، گرچه ابزار فرهنگ و هنر و فلسفه و حکمت زمان خویش بود، اما به دلایل بسیار، از جمله زبان های کهن تر و سخت جان تر و در مواردی حتی توانا تر بومی، نتوانست در جای زبان های محلی بین النهرین و ایران بنشیند.

در این کتاب درباره ی زبان حکومت اشکانیان و به زمان خود زبان حکومت ساسانیان و زبان حکومتی پس از اسلام نیز سخن خواهم گفت

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۷ /

تا زمان و مکان تولد زبانی که امروزه فارسی می شناسیم، نیک آشکار
شود.

پارسی باستان

ناصر پورپیرار

و اینک نگاهی به آن سوی عرصه بیاندازیم و ببینیم ۱۲۰۰ سال سلطه ی سلاطین وحشی از سرمای سرزمین شمال رانده شده در آستانه ی طلوع اسلام، از هویت، فرهنگ و توان مردم ایران و بین النهرین چه باقی گذارده بود، که پیش از حضور این متجاوزان، مجموعه ای از ملت ها و تمدن های متنوع بودند، که هنر و صنعت جهان، هنوز به دست آورد های آنان مفتخر و مدیون است؟

«نقل دیوان از پارسی به تازی در روزگار حجاج نیز از اسباب عمده ی ضعف و شکست زبان ایران گشت. دیوان عراق تا روزگار حجاج به خط و زبان فارسی بود. حساب خراج ملک و ترتیب خرج لشکریان را دبیران و حسابگران فرس، نگاه می داشتند. در عهد حجاج، تصدی این دیوان را زادان فرخ داشت. حجاج در کار خراج، اهتمام بسیار می ورزید و چون با موالی و نبطی ها دشمن بود، در صدد بود که کار دیوان را از دست آن ها بازستانند. در دیوان زادان فرخ، مردی بود از موالی تمیم، نامش صالح بن عبدالرحمن که به فارسی و تازی، چیز می نوشت و این صالح در بصره زاده بود و پدرش از اسرای سیستان بود. در این میان حجاج، صالح را بدید و پسندید و او را بناوخت و به خویشتن نزدیک کرد. صالح، شادمان گشت و چون یک چندی بگذشت، روزی با زادان فرخ سخن می راند و گفت بین من و امیر، واسطه تو بوده ای!

اکنون چنان بینم که حجاج را در حق من دوستی پدید آمده است و چنان پندارم که روزی مرا بر تو در کارها پیش دارد و تو را از پایگاه خویش براندازد. زادن فرخ گفت باک مدار! چه، حاجتی که او به من دارد، بیش از حاجتی ست که من به او دارم و او به من جز من، کسی را نتواند یافت که حساب دیوان وی را نگه دارد. صالح گفت اگر من بخواهم که دیوان حساب را به تازی نقل کنم، توانم کرد. زادن فرخ گفت اگر راست گویی، چیزی نقل کن تا من بینم. صالح چیزی از آن به تازی کرد. چون زادن فرخ بدید به شگفت شد و به دبیران که در دیوان بودند گفت خویشان را کاری دیگر بجوید که این کار تباه شد. پس از آن از صالح خواست که خویشان را بیمارگونه سازد و دیگر به دیوان نیاید. صالح، خویشان را بیمار فرامود و یک چند به دیوان نیامد. حجاج از او پرسید. گفتند بیمار است. طبیب خویش را تیادوروس نام داشت به پرسیدنش فرستاد. تیادوروس در وی هیچ رنجوری ندید. چون زادن فرخ از این قضیه آگاه گشت از خشم حجاج بترسید. کس نزد صالح فرستاد و پیام داد که به دیوان باز آید. صالح بیامد و همچنان به سر شغل خویش رفت. چون یک چندی بگذشت، فتنه ی ابن اشعث پدید آمد و در آن حادثه چنان اتفاق افتاد که زادن فرخ کشته شد. چون زادن فرخ کشته آمد، حجاج کار دیوان را به صالح داد و صالح بیامد و به جای زادن فرخ، شغل دبیری بر دست گرفت. مگر روزی در اثنای سخن، از آن چه بین او و زادن فرخ رفته بود، چیزی گفت. حجاج بدو درپیچید و به جد درخواست تا دیوان را از پارسی به تازی نقل کند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۰ /

صالح نیز پذیرفت و بدین کار رای کرد. زادان فرخ را فرزندی بود نامش مردان شاه. چون از قصد صالح آگاه شد، پیامد و از او پرسید که آیا بدین مهم عزم جزم کرده ای؟ صالح گفت آری و این به انجام خواهم رسانید. مردان شاه گفت چون شمار ها را به تازی نویسی، دهویه و بیستویه را که در فارسی هست، چه خواهی نوشت؟ گفت عشر و نصف عشر نویسم. پرسید «وید» را چه نویسی؟ گفت به جای آن «ایضا» نویسم. مردان شاه به خشم درشد و گفت خدای بیخ و بن تو از جهان براندازد که بیخ و بن زبان فارسی را برافکندی. و گویند که دیران ایرانی، صد هزار درم بدو دادند تا عجز بهانه کند و از نقل دیوان تازی درگذرد. صالح نپذیرفت و دیوان عراق را به تازی درآورد. و از آن پس دیوان به تازی گشت و ایرانیان را که تا آن زمان در دیوان قدری و شانی داشتند، بیش قدر و مکانت نماند و زبان فارسی که تا آن زمان در کار دیوان بدان حاجتمند بودند، از آن پس مورد حاجت نبود و روز به روز روی در تنزل آورد.» (عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، صفحه ی ۱۱۸)

اگر به جرح و نقد نقل بالا بنشینیم، جمله ای از آن، سالم نخواهد جست. در این جا از ریاضیات و امور دیوانی فارسی به زمان حجاج، اواخر قرن اول هجری با کپی برداری از ابن ندیم، که در این کتاب او را خواهید شناخت، سخن می رود و سراسر داستان و افسانه؛ سخنانی که از بیخ و بن ابتر است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۱ /

کاری ندارم که این زادان فرخ یا زاذان فرخ و یا آن صالح، که عیناً از میان «فتوح البلدان» بلاذری به «الوزراء و الکتاب» جهشیاری، از آن جا به الفهرست ابن ندیم و از آن جا به فارسنامه ی ابن بلخی راه یافته، تا چه حد حیات و حقیقت تاریخی داشته اند؟ سوال اصولی تر این که: آیا به حقیقت در قرن اول هجری، چیزی به نام خط و زبان و علوم فارسی کنونی و یا کهن بوده است که با آن حساب دیوانی کسی را نگه دارند؟ در این باره دعاوی و زیاده گویی های روشنفکری جدید ایران، یعنی جانشینان شعوبه ی قدیم، که هنوز سده ای از حضور تاریخی آنان نمی گذرد و جز تکرار واردات فرهنگی، هنری ننموده اند، درست به اندازه ی بی پایه گی آن، وسیع است.

«غنا ی ادبیات پارسی و پیشینه ی ۲۵۰۰ ساله ی آن، یکی از عامل های مهم ارج و بزرگی مقام زبان ما در میان دیگر زبان های جهان است. (!)» (کریم کشاورز، هزار سال نثر پارسی، کتاب اول، ص ۱۵)

نگاه دقیق به این مدعای چند سطری بی محمل و موضوع نزدیکی از نام آورترین روشنفکران معاصر، ما را با رگه های غیر علمی چنین تفکراتی که آغشته به تصورات شوونیستی شعوبه و حاصل تبلیغات یک سده ی اخیر تاریخ نویسان یهود است، آشنا می کند. آقای کشاورز، نخست زبان پارسی را از ۲۵۰۰ سال دارای غنا می شناسد و این غنا را عامل ارج و بزرگی زبان ما، بین ملل جهان می داند! ایشان نیز به همان علتی گرفتار مانده اند که بخش عمده ای از روشنفکری و ملیگرایان افسانه پرست ایران کنونی دچار اند و بنا به توصیه و توجیه

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

مورخین غیر ایرانی و از برکننده گان ایرانی آن، در سده ی اخیر، هر چیز ایران و از جمله زبان آن را از ۲۵۰۰ سال پیش، یعنی از مبدای هخامنشیان آغاز می کنند! چندان که گویی بومیان و اقوام و ملت های این جغرافیا از ۴۰۰۰ سال پیش از هخامنشیان با ایما و اشاره سخن گفته اند و در ایران، چیزی به نام خط و زبان و مثلاً ایلامی و اورارتویی نبوده است! بدین قرار، خواننده حیرت می کند که چرا آقای کشاورز، نام تالیف بسیار مهم خود را «هزار سال نثر پارسی» و نه «۲۵۰۰ سال نثر پارسی» گذارده اند؟ زیرا ذهن آموخته ی ایشان، علی رغم سن پراکنی ها و شیرین زبانی های تاریخی- فرهنگی از قماش بالا، نیک می داند که خط و زبان کنونی ما از یک هزاره پیش، دورتر نمی رود و اگر غنایی در زبان پارسی به طور اعم و البته تنها در بخش ادبیات مالوف آن می یابیم، چنان که به تفصیل خواهم آورد، فقط و فقط نتیجه ی ترک خط و زبان الکن و ابتر کهن ایران به نام خط و زبان پهلوی و گزینش خط و زبان شگفت، زاینده و گوهرمایه ی عربی است.

«مردم ایرانی که به فرموده ی زرتشت از سرزمین ایران ویج، بیرون رانده و برای پیدا کردن چراگاه و خورش به سوی خوارزم و ایران رهسپار شدند، غالباً مردمی بیابانی و چوپان و برزیگری بیش نبودند و از خود خط و ادبیات و فرهنگ و آداب شهرنشینی نداشتند. این معنی از حالت آریایی های سکایی و تخاری و سمرت و الان که بعد ها از مشرق آسیا، وارد ایران شده و برای به دست کردن چراگاه و خورش با برادران ایرانی خود که پیشتر از آنان وارد ایران یا هند شده بودند، به زد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۳ /

و خورد های خونین پرداختند^۱، معلوم می شود و می بینیم که آن قوم نه خطی داشتند و نه دارای کتابی و شریعتی بودند، و به جز پرستش قوای طبیعی و ستاره گان، کیشی نداشتند و از این رو، دارای تربیت شهرنشینی، که خط، سرآمد آن است، نبودند. دیگر می بینیم که خطوط پذیرفته شده ی این اقوام نیز خطوط ملل سامی است؛ یعنی همان خطی که سایر برادران آریایی ما چون هند و یونان و روم و فرنگ و روس و ژرمان و سایر شاخه های نژاد سفید، آن را تقلید کردند. (!) در اساطیر و نامه های باستانی ایران مانند طهمورث زیناوند آموخته شد و این سخن در شاهنامه یاد شده است؛ آن جا که گوید:

چون طهمورث آگه شد از کار شان
برآشت و بشکست بازار شان
کشیدند شان خسته و بسته خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مکش تا یک نوهنر
بیاموزی از ما کت آید به بر
نبشتن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش برافروختند...

از این روایت فردوسی که از روایات باستانی ایران گرفته شده است نیز به خوبی برمی آید که آریا های آن روز که در ایران استقرار یافته

۱- لابد این هم نوعی برادری به فهم آریایی ادعایی است!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۴ /

بودند، خود دارای تمدن و خط نبودند و این مبادی و اصول را از رعایا و زیردستان مغلوب خود آموختند و آن زیردستان، مردم قدیم ایران بوده اند که بعد ها از آنان به «دیو» تعبیر شده است، و یا اسرای جنگی از نژاد های همسایه و یا اتباع ملل مجاور که مغلوب ایرانیان می شدند.» (محمد تقی بهار، سبک شناسی، جلد اول، صفحه ی ۹۲)

این هم افسانه ی مغشوش دیگر از بزرگ نام دیگر؛ باز هم زاده ی تصورات تلقینی صد سال اخیر! به ظاهر، این حد اکثر دانش کنونی ما در باره ی ریشه های زبان پارسی است، چرا که گوینده و نویسندگی آن، پرکارترین جست و جوگر در زبان فارسی شناخته شده است؛ اما این متن مستند شده به شاهنامه ی فردوسی، که ظاهراً معتبرترین منبع در باره ی همه چیز ایران از اعماق تاریخ تا پایان قرن چهارم هجری شناخته می شود، در بررسی موشکافانه، نه فقط سرشار از اغلاط دوران شناسانه و تاریخی است و چیزی به خواننده تحویل نمی دهد و از نادانی ما در باره ی زبان فارسی، حتی اندکی نمی کاهد، بل در درون خود نیز از بسیاری تضاد و تقابل تفریحی، قابل جمع و جور کردن نیست.

«پارسی باستان، نامی ست که به زبان سنگنوشته های شاهنشاهان هخامنشی اطلاق می شود. این زبان، گویش استان فارس بوده و اندک نشانه ای از یک گویش شمالی نیز در آن وجود دارد. زبان پارسی باستان را تنها از روی همین نوشته های شاهانه که بر تنه ی کوه ها یا لوحه ی زرین و سیمین یا لوحه های گل پخته و ظرف ها و مهر ها باقی ست، می شناسیم.

روابط اداری در شاهنشاهی هخامنشی ظاهراً به وسیله ی زبان و خط آرامی انجام می گرفت. از اواخر قرن پنجم بیش از میلاد، چندین نامه ی اداری به زبان آرامی، روی چرم به دست آمده که به شهربان پارسی مصر به نام آرشام مربوط است. در این نامه ها و دیگر نوشته های آرامی که در مصر کشف شده، لغات بسیار مقتبس از پارسی یا ترجمه ی لفظی آن ها دیده می شود. زبان و خط آرامی، روی چرم یا پاپیروس با قلم و مرکب نوشته می شد. اسناد خزانه ی کاخ شاهی در تخت جمشید که شماره ی آن ها نزدیک سی هزار است، به زبان عیلامی است که بر روی لوحه های گلی، نوشته شده است و تاکنون قسمت کوچکی از آن ها را خوانده و ترجمه کرده اند. شاید علت کاربرد این زبان ها جز این نباشد که شاهنشاهی هخامنشی با سرعت بر سراسر دنیای متمدن آن روزگار استیلا یافت و وارث تمدن ها و فرهنگ های متعددی شد که هر یک در طی زمان دراز، امور کشوری را به زبان خود اداره می کردند و در چنان دستگاه پهنآوری که شاهنشاهی پارسی بر پا کرد، مجال آن نبود که دبیران و کارمندان به اندازه ی احتیاج در آن فرصت کم، پرورش دهند تا همه کار های اداری و کشوری به زبان پارسی انجام بگیرد. پس ناچار بهترین و عملی ترین راه را برگزیدند و آن به کمار گماشتن دبیران و ماموران محلی بود که تجربه ی کافی داشتند و از عهده ی خدمتی که به ایشان رجوع می شد، بر می آمدند؛ اما زبان پارسی باستان تنها برای ثبت کار های بزرگ و درخشان شاهنشاهان هخامنشی و به یادگار قدرت و عظمت

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۶ /

پارسیان به کار رفته است.» (پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، صفحه ی ۱۶۲)

چند اشاره ای که در این گفتار آقای خانلری موجود است، جای مکث و بحث بسیار می گذارد. نخست اشاره به نشانه های یک گویش شمالی در متن کتیبه های هخامنشی است. ایشان توضیح بیشتر نیاورده اند؛ اما همین اشاره نیز می گوید که در گویش کتیبه ها می توان واژه هایی را یافت که قوم کورش به همراه خود از استپ های روسیه آورده بود، که نخستین و مهمترین آن «بگ»، خدای هخامنشیان است، که در بین النهرین و ایران ناآشنا، ولی همانم خدای کهن و کنونی اسلاو است. به زودی در مقاله ی مستقل، هم به حضور این واژه های اسلاو در متن کتیبه ی بیستون خواهم پرداخت و هم اثبات خواهم کرد که آن کتیبه، به طور کامل و به ویژه در صرف اسامی و افعال و نیز جنسیت اسامی و پسوند های حالت های اسم و فعل، از دستور زبان روسی کهن، پیروی کرده است. بیگانه گی این واژه ها و دستور با زبان بومی ایران، چندان بود که از همان اواخر دوره ی هخامنشی، این به اصطلاح فارسی باستان، تحت تاثیر زبان بومی، از تبعیت تصریف زبان اسلاو سر باز زد و از آن خدا و دیگر واژه های اسلاو کتیبه های داریوش و از آن تصریف ها و جنسیت ها به اصطلاح در فارسی میانه، هیچ نشانی نماند.

آنگاه اشاره و اعتراف دیگر آقای خانلری است به این که هخامنشیان، خط و زبان و دبیران لازم برای اداره ی امور کشوری خویش نداشته اند و از این سبب به خط و زبان و دبیران دیگران متوسل شده اند! پس

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۷ /

سلسله ای که خط و زبان دبیر و منشی لازم برای اداره ی امور خویش ندارد، در آن ۱۷۰ سال فاصله ی حضور ادعایی بنیانگذاری به نام هخامنش تا ظهور واقعی کورش در بابل، چه گونه روزگار می گذارنده و آن الواح زرین آریارمن و ارشام را چه سان ساخته بوده اند؟! این که خط پارسی باستان با صد ها وام و وصله از خط مردم بین النهرین مغلوب در فاصله ی کوتاه برپا شد، به خوبی حکایت می کند که هخامنشیان در زمان کورش و داریوش، از راه رسیده اند و اگر ادعای آنان بر حضور در ایران، چنان که مورخین یهود مدعی اند، با قدمت و استقامت همراه بوده، پس در آن دوران دراز، بدون خط و دبیر و ظرف و سکه و گور و گهواره و نیزه و نعل اسب، چه گونه خود را ضبط و ربط کرده اند و آن همه شاه بزرگ، که کورش و داریوش برمی شمردند، چه می خورده، کجا می خوابیده اند و در کدام مقبره دفن اند؟! زیرا با نخستین نشانه ی مادی حضور و حیات آنان در شرق میانه، همان از گل نبشته ی کورش در بابل آشنا شده ایم.

«کتیبه های هخامنشی، نثری ساده است که از تکرار تعبیرات و مترادفات و بیان حالات نفسانی و عواطف، تا اندازه ای خالی است، و تنها گاهی با عباراتی موجز در فخر و مباهات مانند ستایش مردم پارس، یا شجاعت داریوش یا شقاوت طاغیان (!)، روبرو می شویم. گاهی هم استرحامی می بینیم که در غالب کتیبه های قدیم سامی هم عین آن را می تون دید و خلاصه این که: «ای خواننده! این نقش را خراب مکن.» و از جمله مزایای اخلاقی که کتیبه های ایران بر کتیبه های سامی دارد،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۸ /

این است که از دروغ بسیار نهی می کند و به یاری یزدان بسیار امیدوار است. چیزی که در کتیبه های هخامنشی زننده است، جمله های مکرر آن است که این اختصاص در تمام نثر های قدیم آریایی و سامی نیز هویدا و آشکار است؛ بالجمله کتیبه های مذکور، نمونه ی ساده ترین و قدیمی ترین نثری ست که وارد مرحله ی نثر فنی شده و از حال بدایت و ساده گی نثر ساده، بیرون آمده است. برخلاف اشعار اوستا که کاملاً نماینده ی هیجان و عواطف و آمیخته با صنایع شعر است (!) از کتیبه هایی می توانیم بدانیم که نثر در دوره ی هخامنشی بسیار ساده و طبیعی و خالی از جمله های موازنه و تعبیر های مکرر و ادات تاکید و اغراقات و صنایع لفظی بوده است؛ زیرا هرگاه بنا بود نثر فنی ماند ادوار بعد استعمال شود، مورد و محل مناسبتر از کتیبه ی داریوش - که کارنامه ی فتوحات و دیباچه ی تاریخ یک دولت عظیم دنیایی است - نداشته و جایش آن جا بوده است.» (محمد تقی بهار، سبک شناسی، جلد اول، صفحه ی ۱۴۱)

معلوم شد که همین اطلاعات ناقص و افسانه وار ما از زبان فارسی باستان با تایید عمومی محققین همراه نیست. متن بالا، خلاف گفته ی آقای کشاورز، که زبان فارسی را در ۲۵۰۰ سال پیش شیرین و بسیار غنی یافته، اشاره می کند که نثر زبان هخامنشیان ساده و حتی زننده بوده است. استاد بهار در سنجش کتیبه ها با اوستا، آن دو را از نظر ارزش ادبی کاملاً مغایر یکدیگر می یابد. بدین ترتیب در ایران باستان بر ساخته ی این آقایان، اوضاع فرهنگی را باید بدین صورت ارزیابی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۹ /

کرد: کتاب دینی با متن بسیار غنی، که سراسر پند و حکمت و فلسفه و دانش و شعر بوده، به نام اوستا داشته ایم، که حتی سلطان نیز به زبان آن آشنا نبوده و گرنه در کتیبه اش از آن استفاده می کرده و در عین حال آن مردم و آن سلطان از طریق همین اوستا زردشتی و گفتار و کردار و رفتارشان نیک می شده است؟!

«فارسی باستان که نیای فارسی امروز ما به شمار می رود، زبانی ست که در دوره ی هخامنشیان (۵۹۱ تا ۳۳۰ ق.م) در پارس بدان تکلم می شده و تنها آثار مکتوب آن، کتیبه های شاهان هخامنشی است که به خط میخی نوشته است؛ اما زبان دیوانی و مکاتبه ی شاهنشاهی ایران آرامی بوده است. نامه های دولتی را دبیران آرامی یا آرامی دان از گفته ی شاه یا فرمانروایان دیگر که به فارسی باستان بیان می شد یا از گفته ی فرمانروایی که زبان دیگری داشت، به زبان آرامی باز می گردانیدند و می نوشتند و نامه هایی را که از استان های دیگر شاهنشاهی به زبان آرامی می رسید، برای شاه به فارسی باستان یا برای حکمرانی که نامه، خطاب به او بود، به زبان خود او ترجمه کرده می خواندند. تعدادی از این مکاتبات متعلق به قرن پنجم ق.م به زبان آرامی بر روی چرم در مصر به دست آمده که متعلق به شهربان (= ساتراپ) مصر به نام ارشام است...»

شاهدی در دست نیست که بر اساس آن بتوانیم استناد کنیم که فارسی باستان به صورت مکتوب جز در کتیبه های شاهان هخامنشی، که به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۰ /

خط میخی است، در جای دیگر نیز به کار رفته باشد.» (احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، صفحه ی ۲۳)

آقای تفضلی نیز چون آقای خانلری، اصولاً زبان فارسی باستان را غیر کاربردی معرفی می کند و یادآور می شود که این زبان تنها به کار کتیبه نویسی می آمده و می گوید زبان کاربردی آن زمان آرامی بوده است. مسلم این که خط و زبان فارسی باستان را که فقط و فقط با کتیبه های موجود هخامنشی هستی و هویت می گیرد، جز الگوبرداری شتاب زده ای از خط میخی بین النهرین نمی توان شناخت؛ خطی ست از جمله ی ابزار های اقتدار و تقلیدی از ابتکارات آشور و بابل، که جز در سده ی اول تسلط دربار هخامنشی بر ایران، حیات ندارد و چندان غیر بومی و ناشیانه و غیر کاربردی است که حتی در همان دربار هخامنشی نیز به کار روابط روزمره نمی آید و می دانیم که اسناد داد و ستد و گفت و گو و امر و نهی حکومتی آن دوران به زبان آرامی و ایلامی است. از شگفتی های خط و زبان فارسی باستان، یکی هم این که به مرور زمان، دانایی نسبت به آن، حتی در دربار ها کمتر می شود، تا آن جا که شارپ در صفحه ی ۱۲۴ کتابش، «فرمان های شاهان هخامنشی»، در آخرین کتیبه ی میخی، یعنی کتیبه ی اردشیر سوم، قریب ۱۵ غلط املائی و دستوری یافته و یادآوری کرده است.

«آرامی از زبان های سامی است و زبان قومی بوده است که احتمالاً در اصل در شمال عربستان می زیسته اند و در زمانی پیش از سده ی ۱۲ ق.م به تدریج به شام و بین النهرین و آسور و بابل راه یافتند. قدیم

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۱ /

ترین آثار مکتوب این زبان، کتیبه های متعلق به سده ی ۹ و ۸ ق.م است. دبیران آرامی در دستگاه های اداری دولت آسور به خدمت مشغول بودند و پس از تاسیس دولت هخامنشی به خدمت پادشاهان این سلسله درآمدند. آرامی در جهان باستان تا قرن ها به عنوان زبان میانجی در مکاتبات به کار می رفت. خطوطی که اغلب زبان های ایرانی بدان نوشته شده، مقتبس از خط آرامی است.» (احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، پاورقی صفحه ی ۲۳)

می بینید که در این جا نیز اشاره بر این است که شمال عربستان، زادگاه خط و زبان آرامی بوده است که به تدریج بین النهرین را فرا گرفته و بالاخره با سقوط تمدن بین النهرین، کاتبان و زبان دانان آن به ایران رانده و یا خوانده شده اند. نتیجه این که آن چه را به نام زبان و خط میخی پارسی باستان می شناسیم، به اطوار های تقلیدی برای تولید نمودار هایی از قدرت و تسلط شبیه است و نه آغازی برای اعلام حضور و ظهور فرهنگ ملی؛ هرچند اگر این خط و زبان تا این حد علیل هم نبود، باز آغازی برای صلاهی فرهنگ ایرانی، شناخته نمی شد، زیرا حداقل و تا این جا که یافته ایم، از ۲۰۰۰ سال پیش از هخامشیان، خط و زبان عیلامی با پیام های ساده ی غیر متکبرانه و انسانی در حوزه ی بزرگی از فرهنگ ایران در حاشیه ی بین النهرین حضور و ظهور داشته است.

فارسی میانه:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۲ /

«هیچ نوشته‌ی ادبی به زبان پارتی (= پهلوی اشکانی)، چه دینی و چه غیردینی، از دوران اشکانیان برجای نمانده است. در این عهد، اسناد و نامه‌ها در آغاز به زبان آرامی، که زبان دیوانی دوران هخامنشیان بود، نوشته می‌شد. سپس از حدود نیمه‌ی دوم قرن اول پیش از میلاد، زبان پارتی و خط آن، که از خط آرامی اقتباس شده بود، جای آن را گرفت. علاوه بر آرامی، زبان یونانی نیز یکی از زبان‌های رسمی امپراطوری اشکانی بود. در این دوران، سکه‌ها را نخست به رسم سلوکیان به خط یونانی ضرب می‌کردند، ولی از حدود نیمه‌ی قرن اول میلادی، پارتی به جای آن به کار گرفته شد. اردوان سوم، نامه‌ی خویش را خطاب به مردم شوش به رسم سلوکیان به زبان یونانی نوشته است و دو سند چرم نوشته‌ی اورامان و یک چرم نوشته‌ی مکشوف در دورا اروپوس نیز به زبان یونانی است.» (احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، صفحه ۷۵)

اینک وارد دوران تازه‌ای از خط و زبان فارسی شده ایم که گویی فرهنگ نوشتاری پُر عظمت هخامنشی به دور افکنده می‌شود. دیگر هیچ نشانی از خط میخی فارسی باستان در آن نیست و ظاهراً باید با هویت تازه‌ای از خط و زبان و فرهنگ ایرانی، رو به رو باشیم؛ اما نقل فوق می‌گوید که دوران پانصد ساله‌ی تسلط اشکانیان، از بار فرهنگی تهی بوده، هیچ خط و متنی از آن دوران به دست نداریم، حتی سلاطین و درباریان، خط و زبان ملی برای خویش نمی‌شناسند و امورات دیوانی با وام گرفتن و سيع از زبان یونانی و آرامی، اداره می‌شده است!

«چندان که نام «زبان پارسی میانه» نشان می دهد، این زبان در تکامل لسان فارسی - زبان پارسی باستانی - پله ی وسط است. وضع عتیق ترین دوران این زبان از روی کتیبه های میخی عصر هخامنشی معلوم می گردد. اگر از القاب و اسامی خاص و معدودی که بر سکه های ایرانی محکوک است، صرف نظر کنیم، دیگر هیچ مدرکی که تکامل این زبان را از اواسط قرن چهارم قبل از میلاد تا اواسط قرن سوم بعد از میلاد منعکس کند، در دست نداریم. بنابر این به تقریب شش قرن از تاریخ تکامل زبان فارسی، فعلاً غیر مستند است و فقط از زمان استقرار سلطنت پارسی ساسانی (۲۲۴ میلادی)، کمایش آثاری به پارسی میانه پدید آمد. در قلمرو شاهنشاهی ساسانی، زبان پارسی میانه، لسان رسمی دولتی و روحانیون کیش زرتشتی - دین غالب سکنه ی ایران - بود.» (ارانسکی، مقدمه ی فقه اللغة ی ایرانی، صفحه ی ۱۶۳)

این هم تایید دیگری از ارانسکی. چنین که می خوانیم، قریب به هفت قرن از جمله سراسر دوران تسلط اشکانیان، زبان و قلم، خط و کتابت، این ابتدایی ترین و در عین حال اصلی ترین نمودار رشد اقتصادی و اجتماعی و دلیل اصلی حضور و حیات ملی در این به اصطلاح مرکز تمدن باستان، بی حرکت و منجمد است. آیا آن امپراطوری و تمدن در آن همه سال، به چه مشغول بوده است که اینک نشان فرهنگی از حیات آنان نمی یابیم؟ هرچند مورخین متعصب و قصه دوست ما، قضیه را برای خود چنین توجیه کرده اند: ماحصل تمدن ساسانی را عرب برباد داده است! آیا واقعاً تمدن ایران پیش از اسلام، از مبدای هخامنشیان،

چنین خاشاک گونه بوده است که به بادی پراکنده شود؟ پس اگر از این همه پراکنده گی دم می زنند، چه گونه و با کدام نشانه ها از قدرت و اصالت تمدن ایران پیش از اسلام در آن سه دوره، سخن گفته و گویند و آثار این تمدن را جز در نیزه ها در چه یافته اند؟!

«زبان پهلوی بر دو قسم است: پهلوی شرقی و شمالی که آن را تا چندی پهلوی کلدانی می گفتند و اکنون آن را پهلوی اشکانی می گویند و این زبان در آذربایجان و خراسان حالیه و اصفهان و کردستان و قسمتی از سواحل غربی بحر خزر و ارمنستان، متداول بوده است. دیگر پهلوی جنوبی و جنوب غربی یا ساسانی است که ادبیات پهلوی، باقی مانده ی آن زبان است و زبان عهد ساسانیان و پارس بوده است. از پهلوی اشکانی، آثار قابل ذکر در دست نیست؛ جز بعض کتیبه ها که همراه کتیبه های شاهنشاهان ساسانی نقر شده و اوراق پوست آهو که از زمان اورامان به دست آمده و قباله ی باغ و ملکی ست و نیز قطعاتی از آثار مانویان که گفتیم در طورقان و بلاد مشرق به دست آمده است.» (محمد تقی بهار، سبک شناسی، صفحه ی ۱۴۵)

توصیف بهار از نثر اشکانی چون توصیف او درباره ی پیدایش خط پارسی است: «زبانی را به دو پاره ی مشخص شرقی و غربی تقسیم می کند و حتی جغرافیای استفاده از هریک از این دو شاخه را بر می شمرد و در عین حال می نویسد: «از پهلوی اشکانی، آثار قابل ذکر در دست نیست.» پس خواننده حق دارد بپرسد که این همه توصیفات و تقسیمات از کجا به دست آمده است؟ استاد بهار که نمی خواهد چنین دست

خالی از جهان باستان باز گردد، ناچار به متن پس از اسلام ساخته شده ی «درخت آسوریک» به عنوان نثر اشکانی می پردازد! و پس از یکی - دو زور ورزی با آن، سرانجام و ناگزیر می نویسد:

«نثر پهلوی اشکانی را از این عبارات (درخت آسوریک) کاملاً نمی توان مقیاس گرفت؛ چه به مناسبت نظم و تاخیر زیاد در عبارات، به هم رسیده است و حذف و اثبات بسیار شده است - و متأسفانه نثر اشکانی را نتوانستم به دست آورم و دو نسخه ی قبالة ی ملک هم به دست نیامد. در این کتاب، لغاتی ست که در پهلوی جنوبی نیست - از آن جمله لغت (است) علامت خبر که در جنوبی (استات) و مثل فعل معین استعمال می شده است؛ ولی در این کتاب، مثل زبان دری به تخفیف آمده است.» (همان، صفحه ی ۱۴۸)

اینک پایان دوران اشکانیان است. قریب ۸۰۰ سال از ظهور کورش در بابل می گذرد. ایرانیان هنوز خط ملی و سراسری ندارند. تفضلی و بهار و ارانسکی، این فقر عمیق و سیاه چاله ی فرهنگی را تایید می کنند؛ حتی آن اهورامزدا ی عاریتی را دیگر نمی بینیم. نشانه ای نداریم که لااقل آن کاسه ی آتش مقدس را بر آن آورده باشند. سببی نمی شناسیم که از دین این دوران سخن گوئیم و هنوز نتوانسته ایم کسی را معرفی کنیم که حکمت و سخن و علم و هنری را به نام مردم این جغرافیا، به جهان عرضه کرده باشد! اروپا در این فاصله، آن تاریخ و افسانه های پُرشکوه هلنیستی را رها کرده، از مسیحیت می گذرد و حکمت و فلسفه و اخلاق و ادبیات لاتین را در بغل دارد. چین به مرکزی از هنر، دین،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۶ /

فلسفه و صنعت بدل شده، کنفوسیوس و تعالیم او را می شناسد، که اوستاسازان به او سخت مدیون اند. در هند، نخستین پایه های پردازش علوم و ریاضی و نیز اخلاق و خرد بالا رفته و بودا آن ها را راه می برد، که هنوز نگاه آرامش، خیره سران «طالبان» را می ترساند و جز مردم شرق میانه، که از پس تسلط کورش، در سکوت بهت آور تاریخ خویش فرو رفته اند، دیگر مردم شناخته شده ی جهان باستان در تلاش و تکاپوی گریز از دوران ناتوانی اند.

«زبان پارتی از چند قرن پیش از میلاد تا ۲-۳ قرن پس از میلاد در خراسان و شمال آن و برخی دیگر از بخش های شمال فلات ایران، رواج داشت. این زبان در برخی اسناد مانوی و سنگ نبشته ها باقی مانده است. در زبان ارمنی هم کلمه های پارتی وجود دارد.» (کریم کشاورز، هزار سال نثر پارسی، صفحه ی ۱۱)

این یکی صلاح دانسته است که از تفسیر زبان اشکانیان درگذرد. با همین چند سطر، به نشانی چند سنگنوشته که نمی گویند در کجا یافته اند و چند واژه در زبان ارمنی! خط و زبانی را به ما معرفی می کند که گویا در گوشه ای از شمال شرقی ایران، رواج داشته است! این تصورات، دریافت مبهمی ست از تفصیلات دیگران، ولی معلوم نمی کند که ساکنان آن امپراطوری بزرگ اشکانی نام، که به تصور آقای کشاورز، گویا در خراسان می زیسته اند! جز خط و زبان یونانی و آرامی، به چه خط و زبان ملی، رفع حاجت می کرده اند؟

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

«ایرانی میانه» به زبان‌هایی اطلاق می‌شود که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا آغاز اسلام در سرزمین پهناور ایران به کار می‌رفته است؛ اما این حدود زمانی به کلی تقریبی است و برای تعریف این اصطلاح کفایت نمی‌کند؛ زیرا که از یک طرف، قدیم‌ترین آثاری که از این دوره باقی ست، متعلق به اواخر قرن اول پیش از میلاد مسیح است و بنابر این، سه قرن با انقراض خاندان هخامنشی، فاصله دارد. از طرف دیگر، اسناد و نوشته‌هایی که مربوط به این دوره از زبان‌های ایرانی است، تا اواخر قرن سوم هجری نیز وجود داشته و به دست آمده است. در حقیقت اصطلاح «ایرانی میانه»، اگرچه شامل زبان‌هایی ست که در این دوره ی تاریخی متداول بوده، بیشتر ناظر به ساختمان این زبان هاست.» (پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، صفحه ی ۲۰۱)

آقای خانلری از یک سو می‌گوید که تا ۳ قرن پس از هخامنشیان، چیزی به نشانه ی خط و زبان فارسی نیافته ایم و از سوی دیگر یادآوری می‌کند که تا ۳ قرن پس از اسلام، نوشته‌هایی از این دوران که احتمالاً همان متن خیالی «کلیله و دمنه» و کتاب کبیر «اوستا» به پهلوی باشد، به دست داریم! دورانی که آقای خانلری برمی‌شمرد، ۱۳ قرن تمام است، ولی آن چه تا پیش از حضور اسلام، عیناً و عملاً به دست داریم، چند کتیبه بر سنگ و چرم و کلماتی بر سکه‌ها از آغاز ساسانیان است که به زحمت دوصد واژه در آن‌ها می‌یابیم که حتی فعل ندارد و تنها به کار اثبات بی‌باری کامل آن زبان و فرهنگ می‌آید:

«این پیکر خدایان مزداپرست، شاپور، شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان، پسر خدایگان بابک شاه (است)...»

این پیکر خدایگان مزداپرست، شاپور، شاهنشاه ایران و انیران، کش نژاد از ایزدان، پسر خدایگان مزداپرست، اردشیر شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان نواده ی خدایگان بابک شاه (است)...» (خانلری، تاریخ زبان فارسی، صفحه ی ۲۱۱)

وصف خانلری، آخرین سخنان درباره ی فرهنگ اشکانی بود و با دو رونوشت سنگی به دست آمده ی فوق از شناسنامه ی اردشیر و شاپور، بنیانگذاران ساسانیان، به دوره ی تازه ای از سلسله قدرت های به ظاهر ایرانی پیش از اسلام، وارد می شویم. خرد آدمی می خواهد چنین تعبیر کند که تدارک این چند واژه برای معرفی اردشیر در آن دوران و کتابت آن، چندان دشوار بوده است که نسل ها از پی هم، برای معرفی خویش به تاریخ، جز آن واژه ها، دست مایه ای نداشته اند و باریان، یعنی ساده ترین نشانه ی اعلام حضور فرهنگی، از رونوشت هویت این دو سلطان، سنگین تر نشده است. باری این طرز سخن دو شاه است در آغاز ساسانی که به اشارات کر و لالان می ماند، اما در عین حال، کسانی می خواهند به باور ما تحمیل کنند که ظاهراً همین دو شاه، به جمع آوری اوستا نیز دستور داده اند! من در این اشتیاق می سوزم که معلوم شود سلطان، چنین دستوری را با چه جملاتی صادر کرده است و آن ها که چنین دستوری را اجرا کرده اند، اوستای جمع آوری شده را با کدام خط و زبان نوشته اند که حتی منشیان دربار برای معرفی سلطان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۹ /

به تاریخ، آن خط و زبان را نمی دانسته اند؟! پس خط و زبانی چنین اختصاصی و استثنایی، چه گونه به کار گسترش یک دین در میان ملت های بسیار متنوع ایران، می آمده است؟

«در زمان ساسانیان، نخستین کسی که به کار تدوین و ترتیب اوستا فرمان داد، اردشیر بابکان بود که میان سال های ۲۲۴ تا ۲۴۲ میلادی، شهریار ی کرد. به دستور وی با سعی و کوشش فراوان، آن چه را که ممکن بود، از اوستا گرد آوردند. پس از او، پسرش شاپور (۲۴۲-۲۷۲) در این مهم، کوشش فراوان کرد.» (هاشم رضی، اوستا، صفحه ی ۱۴۸) اما ظاهراً اوستای جمع آوری شده به «کوشش فراوان» این دو شاه که خود حرف زدن نمی دانند، به اقوال متعدد، بیش از ۴۰۰۰۰۰ واژه داشته و فقط «زند» آن ۱۴۱۰۰۰ کلمه بوده است!

«زند اوستایی که از زمان ساسانیان برای ما به جا مانده (!)، ۱۴۱۰۰۰ کلمه است که مهمترین بخش آن، یعنی ۳۸۰۰۰ کلمه فقط ویژه ی وندیداد و ۳۹۰۰۰ کلمه از یسنا می باشد.» (هاشم رضی، اوستا، صفحه ی ۱۲۴)

آیا این گفتار های قالبی را برای دل خوشی خویش فراهم کرده ایم و یا بنیانی برای طرح آن به دست داریم که نشان دهد زبان ساسانیان، جرات و جان کتاب نویسی چند صد هزار واژه یی داشته و یا کسانی را در آن دوران یافته ایم که خرد و خمیره ی بیان و بازگویی و بازنویسی اوستای کنونی در آن ها بوده است؟ پس از کاتبینی چنین پُرکار و از بنیاد های چنین پُربرار، چرا هیچ اثر و نام و نشان دیگری نمی یابیم!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۰ /

هرچند از پاسخ خام، خردخراش و خنده دار آنان از پیش باخبریم: عرب، همه گی را برباد داد!

«یقین حاصل است که (سلاطین ایرانی) دقیق ترین و کامل ترین نقشه های ممکن آن روز را از خلیج فارس و ساحل آن تهیه کرده و در دست داشته اند. منتها تصور می رود که چون نقشه های مزبور مربوط به نیروهای مسلح کشور بوده است، در ضمن حمله ی عرب، از بین رفته یا به دست آن ها افتاده است. در غیر این صورت چه طور ممکن است که جغرافی دانان یونانی، از خلیج فارس، که احتمالاً هرگز عبور نکرده اند، نقشه تهیه کرده باشند و نیروی ساحلی و دریایی ایران باستان، فاقد آن باشد.»؟ (محمد بهروز، مجموعه مقالات خلیج فارس، صفحه ی ۷۲)

چنین که یقین دارند، از اوستای بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو تا قطعه ای نقشه ی خلیج فارس ما را اسکندر و عرب ربوده اند و برگگی در هیچ زمینه ای از میراث مکتوب ما باقی نگذاشته اند که امروز با آن فقر فرهنگی ۱۲۰۰ ساله ی خود را بپوشانیم! این ها همه حقیقت محض است اگر به جای اسکندر و عرب، کورش هخامنشی را بگذاریم که بر دوران تمدن و عظمت و شکوه باستانی مردم شرق میانه، پایان داد.

«لغت فرس» اسدی طوسی:

تمام ادعا های بی پایه ی آقایان در باب کتاب ها و نامه های باقی مانده از عهد ساسانیان، در حالی ست که ما اسناد بی خدشه، معتبر و مسلمی داریم که به صدای بلند، علیه این ادعا ها اقامه ی دعوا می کند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۱ /

«ابو نصر علی بی احمد اسدی طوسی که لغتنامه ی حاضر را نتیجه ی کوشش و تفحص و تتبع وی دانسته اند، شاعر نامدار و لغت دانی با ابتکار و خوش نویس کلک استوار است. گرشاسبنامه ی وی، گواه شاعری و لغتنامه ی او، دلیل لغت دانی و نسخه ی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ی موجود به خط وی، نمودار خط نویسی اوست.»
(اسدی طوس، لغت فرس، صفحه ی چهار)

این نخستین فرهنگ فارسی مانده از قرن پنجم هجری، از اشتباهات حیرت آوری انباشته است و پیش از این که مرا به ابطال همه چیز متهم کنید، اشاره ای از همان برگ اول فرهنگ اسدی بیاورم تا بعد.

«گردنا: مرغی بود که با پر بریان کنند. (!) کسایی گفت:

دلی را کز هوا جستن چو مرغ اندر هوا یابی

به حاصل مرغوار او را آتش گردنا یابی»

(همان، صفحه ی ۳)

اسدی از آن جا که معنی واژه ی «گردنا» را- که «به سیخ کشیده» و یا «در حال گردیدن بر آتش» است- در این شعر نیافته، نوعی مرغی می آفریند که با پر بریان کنند! چنین نمونه هایی در لغت فرس، اندک نیست.

«آشنا: شناگر باشد در آب. بوشکور گفت:

کسی کاندرا آب است و آب آشناست

از آب ار چو ز آتش نترسد سزااست»

(همان، صفحه ی ۳)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۲ /

متاسفانه این اشتباه اسدی در شعر فارسی گسترده شد. مولانا و سنایی و سوزنی نیز این واژه را به جهت سهولت کاربرد شعری آن، به همین معنی گرفتند و فقط دهخداست که بر آن می تازد: «در غالب فرهنگ ها، به کلمه ی آشنا، معنی شناور و سابج داده اند و بیت ابو شکور را مثال آورده اند:

کسی کاندر آب است و آب آشناست

از آب ار چو ز آتش نترسد سزاست

و این بی شبهه غلط است. چه در این بیت، آشنا به معنی عارف و شناساست و با ترکیب با آن، معنی عارف به شنا و داننده ی شناوری داده است و آشنا به معنی شناور و سابج نیست.» (دهخدا، لغتنامه، صفحه ی ۱۵۴، چاپ جدید)

اشتباهات مکرر این نخستین لغت شناس ما، نشان روشنی از نابالغی فارسی دری حتی در قرن پنجم دارد. آنگاه مدعیان و زبان شناسان امروز، به جای رسیده گی به این میراث که ما را از ادعای هرگونه دارایی نهی می کند، به اوهامی از این قبیل که: اوستا را بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو از زمان کیومرث و ویشناسب به زر نوشته داشته ایم، دل خوش اند! اما چنان که در مقدمه ی پاون هرن بر کتاب اسدی طوسی می خوانیم، لغت فرس، چکیده ای از کوشش مورخین پیش از اسدی را نیز در بر دارد. این فرهنگ را باید جامع ترین و کامل ترین فرهنگ لغت فارسی دانست که در قرن پنجم می شناخته اند:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۳ /

«فرهنگ اسدی موسوم به لغت فرس، دارای اهمیت دو گانه است: یکی این که قدیم ترین فرهنگ فارسی ست که تاکنون برای ما باقی مانده و دیگر این که کهن ترین و غنی ترین گلچینی ست از آثار شعرای قدیم زبان فارسی که امروز در دست می باشد. تا آن جا که بر عالم تحقیق معلوم گشته، پیش از ابوالحسن علی بن احمد الاسدی الطوسی، خواهرزاده ی فردوسی بزرگ (!)، دو تن که آنان نیز به گفته ی فرهنگ نویسان بعدی، شاعر بوده اند، به تالیف لغتنامه های پارسی پرداخته اند که یکی ابوحفص سغدی و دیگری که دارای مقام بالاتری ست، نخستین شاعر کلاسیک فارسی، رودکی می باشد. این دو کتاب، ظاهراً هر دو از میان رفته اند و دیگر امیدی به بازیافتن آن ها نیست. از اولی که «رساله» نامیده می شود، غالباً در فرهنگ ها به عنوان ماخذ ذکر شده و از اثر دیگر که «تاج المصادر» نام داشته، ذکری در میان نیست. دور نیست، بل که محتمل به نظر می رسد که اسدی، کتاب رودکی را می شناخته است؛ چه در ذیل کلمه ی «راه شاه»، وی از لغت هایی (یعنی کتب لغتی) سخن می راند که این کلمه را نیاورده یا به ندرت آورده اند و در کلمه ی «ارتنگ»، به لغت دری استناد می کند. مقصود از گفتار رودکی در کلمه ی «راه شاه»، گویا تاج المصادر رودکی باشد و همچنین عبارات «بعضی گویند» و امثال آن که اسدی گاه معنی بعضی لغات را بدان وسیله تایید می کند که می بایست اشارتی به فرهنگ نویسان پیش از وی باشد و آن جا که در مورد شاهد لغت برغست می گوید: «ندانم که راست»، ناگزیر می بایست این بیت را در فرهنگی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

یافته باشد. بنابر این، بسیار محتمل به نظر می رسد که وی کتاب ابوحفص را نیز که معروف لغت نویسان بعدی ست، هرچند که نامی از آن نبرده، در دست داشته است. همچنین می توان تصور کرد که وی از دیگر کتب لغت نیز استفاده کرده است. آن چه از گفتار ابوحفص از فرهنگ های دیگر نقل گردیده و در دسترس من است، خلاف این فرض را ثابت نمی کند، بل که تا اندازه ای آن را تایید می کند.» (اسدی طوسی، لغت فرس، صفحه ی شانزده)

توان زبان فارسی، حتی در قرن پنجم هجری از این فرهنگنامه به دست می آید: «قریب ۱۱۰۰ لغت که به تقریب تمامی آن ها اسم و فعل است و در آن ۵۰ واژه که به کار دین و علم و هنر و حتی امور دیوانی آید، نمی یابیم. آیا منشیان ایرانی قرن اول با اندوخته ی مسلماً کمتر از این، دربار خلفای آن عرب را گردانده اند که خواندیم در ترجمان القرآن میر شریف جرجانی، قریب ۴۰۰۰ لغت گوهرین، فقط از قرآن می دانسته اند؟ آیا لغت فرس را من و یا اعراب ساخته ایم و آیا اسدی طوسی چیز دیگری از لغت فرس می دانسته که نیاورده است؟ اگر این کتاب را می شناسید و این همه بدان استناد می کنید، آقایان زرین کوبان، پس دیگر رجزخوانی درباره ی قدرت زبان پهلوی در باره ی کتاب های عهد ساسانی و از جمله اوستا و زند و غیره و نیز به یاوه گویی های خود درباره ی زبان و فرهنگ عرب پایان دهید و با ذکر این که زبان و فرهنگ قرآن، برای حفظ خود از آسیب زبان الکن پهلوی و زبان ساخته گی اوستایی، به ضرب و زور شمشیر، خط و زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۵ /

پیش از اسلام ایرانیان را نابود کرد، مردم را تحمیق و خود را مضحکه نکنید!

«تقلب دیگر با تاریخ، قلبی ست که در مورد «فرهنگ اسلامی» ایران شده است. جهان اسلامی در قرون دوم تا ششم تاریخ خود، کانون فرهنگ شکوفایی بود که دانشمندان اسلام شناس قرن گذشته، بدان عنوان خودساخته ی «فرهنگ اسلامی» داده اند. بسیاری از نویسنده گان کنونی دنیای مسلمین کوشیده اند و می کوشند تا این شکوفایی را فرع اسلامی بودن این فرهنگ بدانند و باروری آن را به ضوابط مذهبی آن ارتباط دهند؛ ولی قانون واقعی تاریخ این است که هیچ فرهنگی را با معیار مذهبی، ارزشیابی نمی توان کرد و غنای آن را نیز به حساب آیینی که این فرهنگ در آن شکل گرفته است، نمی توان گذاشت. (!) اگر جز این می بود، می بایست والاترین آیین جهان، آیین اساطیر یونان باشد، زیرا که والاترین فرهنگ جهان نیز در این سرزمین شکل گرفته بود و اتفاقاً درست همین فرهنگ والا بود که همراه فرهنگ والای دیگر، یکی از دو رکن بنیادی فرهنگ اسلامی قرار گرفت که Renan در ارزیابی آن می نویسد: «اگر یک فرهنگ واقعی می باید بر دو پایه ی علم و فلسفه بنیاد نهاده شده باشد، نمی توان اصولاً از فرهنگی به نام فرهنگ اسلامی سخن گفت، زیرا پایه گذاران واقعی این دو در دنیای مسلمانان، ایرانیان و یونانیان بودند و اعراب خود در این باره، سهمی نداشتند یا سهم بسیار ناچیز داشتند.» (!)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

اصطلاحاتی از قبیل طب اسلامی، نجوم اسلامی، ریاضیات اسلامی، همان قدر بی محتواست که غیر منطقی است، زیرا واقعیت های تغییرناپذیر ریاضی، پزشکی و یا نجومی را با ضابطه ی مسیحی بودن یا اسلامی بودن یا بودایی و برهمایی بودن و یا الحادی بودن آن ها طبقه بندی نمی توان کرد؛ همچنان که نمی توان آن ها را براساس نژادی یا زبانی، از هم جدا گذاشت.» (!) (شجاع الدین شفا، ایران کهن در هزاره ی نو، صفحه ی ۲۸)

هر برگی از کتاب آقای شفا، برگ دیگری از همان کتاب را پیش یا پس از آن باطل می کند و برای نمونه دعوت می کنم که به چند سطر از کتاب ایشان فقط در ده صفحه پس از این نقل نیز توجه کنید:

«در قلمرو دانش، این جهان اسلامی که روزگاری سرمشق والای دانش پروری بود و «فرهنگ اسلامی» آن غرب جاهل را خیره کرده بود، در دوران حاضر، مقامی چندان بالاتر از آفریقای سیاه ندارد.» (همان، صفحه ی ۳۹)

آن فرهنگ اسلامی را که آقای شفا در صفحه ی ۲۹ کتاب شان گم کرده بودند، در صفحه ی ۳۹ همان کتاب با درخشش دو چندان باز می یابند! از این راه می توان به بنیان اندیشه ی چنین مولفی به ساده گی پی برد و معلوم کرد که کتابش نه قصد بیان بینشی دارد، بل اغتشاشی ست در اندیشه ی آدم پریشان گو که از تفسیر گردش روزگار درمانده و از سرکینه توزی، چیزهایی به جای تاریخ، عرضه می کند!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۷ /

تمام برداشت های متن بالا در تطبیق با تاریخ فرهنگ بشر، نادرست و موجب شرمنده گی نویسنده ی آن است. کتاب من، نقد نوشته ی او نیست، ولی صاحب خردان می توانند به محتوای مطالبی که در انتهای آن ها علامت (!) افزوده ام، دقت کنند. این فرمایشان بی بدیل کسی ست که ادعا هایی بس بزرگتر از دهان خویش دارد و کتابی برآورده است که از نخستین برگ، دشمنی با عرب و اسلام از آن می بارد. از نظر ایشان، فرهنگ بشری، نشان اسلامی ندارد. شاید این بیان برخاسته از وسیع نگری وی باشد و می خواهد بنویسد که فرهنگ، یک کل واحد و حاصل تلاش عمومی انسان است؟ اما نه! زیرا در صفحات بعد می خوانیم که چه گونه این منکر فرهنگ اسلامی، همه چیز جهان را نشأت گرفته از فرهنگ ایرانی، همه کتاب های آسمانی را وامدار اوستا و فرهنگ بشری را نه اسلامی که زردشتی می داند! ۱

۱- متأسفانه امروز به جای آن که بر کتاب آقای شفا، نقد بنویسند و به سهولت از سکه بیاندازند، زیرا چندان به خطا های شگرف آلوده است که هر نو قلمی می تواند نادرستی و سفارشی بودن کتابش را فاش کند، اما آن را به اصطلاح «ضاله» دانسته اند و از انتشار آزاد آن به همان شیوه ی همیشه گی جلوگیری می کنند که در اندک مدت، هزاران نسخه ی آن به بهای گزاف، فروخته شود و ذهن جوانان ما را به مهملاتی از آن قماش که خواندید، بیالاید و از دیگر سو، خوراکی فراهم آید که: اسلام، پیوسته اندیشه ی آزاد را بر نمی تافته است. آیا آیینی «طالبان»، رخسار فرهنگ ستیزان را که ربطی به اسلام ندارند، نیک عیان نمی کند؟ این ها برخاسته از سیاست و پول پاکستان و در واقع ایالات متحده اند، نه معتقدات و باور های مردم افغانستان؛ زیرا مثلاً چهره های بودا، پیش از اسلام، در افغانستان برپا بوده، ولی مردم افغانستان، نه بودا که محمد را برگزیده اند. اگر مسلمین افغانستان در این همه سال، بودا را نشکسته اند و این کار را امروز طالبان می کنند، پس آیا افغان ها تاکنون مسلمان نبوده اند و این تحفه های غرب و یهود ساخته — که اینک فقط به کار تحقیر اسلام می آیند، تنها مسلمانان واقعی تاریخ افغانستان اند؟ اگر به زمان سلسله ی پهلوی، سیاست کتاب سازی و کتاب نویسی ضد دین رواج داشت و تشویق می شد، آیا مردم ایران، ایمان خود را واگذازدند که اینک چنین از کتاب و نوشته می هراسند و مانع می شوند؟ پس در تمام تاریخ، دشمنی آشکارتر از سیاست برای فرهنگ با نمونه هایی چون استالین و هیتلر نبوده و نیامده است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۸ /

«کتابخانه ی من که در نخستین روز های پیروزی انقلاب، مصادره شد، شامل ۱۴۰۰۰ کتاب فارسی و خارجی بود که تقریباً همه ی آن ها را خوانده و حاشیه نویسی کرده بودم.» (شجاع الدین شفا، ایران کهن در هزاره ی نو، ص ۵۰)

محقق و مورخ ما، اگر از لحظه ای که برخشت افتاده، هر سه روز، یک کتاب خوانده و حاشیه زده باشد، برای این که ۱۴۰۰۰ کتاب را بخواند و حاشیه زند، در زمان انقلاب باید ۱۳۰ ساله باشد! چنین است که می گویم او بزرگتر از دهان خویش حرف می زند. آن گاه عجیب است که چنین تحفه ی روزگار، مدعی شود که بشر چیزی به نام «فرهنگ اسلامی» نمی شناسد؟! در فصل های بعد خواهیم دید که سرمنشای این دشمنی های آشکار با اسلام و عرب و فرهنگ آن کجاست و از کدام سرچشمه، آب می نوشد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۹ /

زبانی به نام فارسی، وجود نداشته و ندارد

ارسلان قشقای

به دنبال نشر مقاله ی بنده تحت عنوان «قوم فارس، کمتر از ۱۰٪ جمعیت ایران است»، بعضی از افراطیون تاجیک زبان (فارس)، اعتراضات بسیاری را علیه مقاله ی بنده، مطرح کردند. بعضی از این اعتراضات مستقیماً به خود بنده خطاب شده و بعضی هم در لفافه پیچیده شده و از طریق سایر وب سایت ها، غیر مستقیم به من حواله شدند. بنابر این، ناچار شدم پاسخی علمی به آن ها بدهم تا فکر نکنند که اعتراضات شان صحیح بوده و ما بی جواب مانده ایم. این اعتراضات، دو دسته هستند:

دسته ی اول: با مطرح کردن این که زبان های کرمانی، یزدی، لارستانی، سمنانی، نائینی، سیوندی و امثالهم، لهجه های مختلف فارسی هستند و زبان های مختلف نیستند، قصد دارند مقاله ی بنده را غلط توجیه کنند.

دسته ی دوم: مستقیماً وارد بحث با من نمی شوند، بل که با معرفی یکدسته از ریفرانس های غیر معتبر و تحریف شده توسط انگلستان، می خواهند اثبات کنند که نه تنها جنوب ایران در گذشته، فارس زبان بوده، بل که حتی مناطق تورک نشین، مانند قشقای یورد و حتی آذربایجان نیز فارس بوده و بعداً تورک شده اند! این دسته از معترضان، اصطلاحاً از جنگ روانی بر علیه مقاله ی من، استفاده می کنند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

در این مقاله، من قصد دارم پاسخ هر دو گروه را به صورت علمی بدهم؛ هرچند که می دانم در گوش آن ها وارد نخواهد شد؛ زیرا سعدی گفته است: «نرود میخ آهنین در سنگ». مثلاً به این شعر اردستانی نیز توجه نمایید و شاهد باشید که فارس ها حتی یک کلمه را هم متوجه نمی شوند و قادر نخواهند بود حتی معنی شعر را حدس بزنند، چه رسد تا آن را معنی کنند:

هروم چی ما بلدوم از توه به دورد بوم
تو خدا ذوم م چی تومو به سرم
تو روس چش ما در هر طرف که وناقسوم
چپ و روسم هم اوم ورو نی ورم

غیر از چند کلمه ی عربی مشترک بین آن زبان ها و فارسی، بقیه ی لغات، کاملاً متفاوت از تاجیکی (فارسی) ۱ است. تشابه زبان فارسی با عربی، بیشتر از تشابه زبان های کرمانی، یزدی، ارستانی، نائینی با فارسی است.

شخصی در فیس بوک، چنین مرا مورد حمله قرار داده که انگار بنده، زبان شناسی سرم نمی شود و هنوز فرق بین لهجه و زبان را نمی فهمم و در ادامه می گوید: «لهجه ی کرمانی و اصفهانی و لری و ... اگرچه بعضی کلمات متفاوت دارن، ولی همه از یه دستور زبان پیروی میکنن، چون یکی هستن» و این شخص در ادامه می گوید: که پسر خاله اش

۱- البته قبول نام تاجیکی به معنی زبان یا ترادف آن با دری، چیزی نادرست تر از پذیرش آن غلط معروف (فارسی = پارسی) است و نباید بیشتر از نام لهجه ای از زبان دری، پذیرفته شود. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۱ /

آذری است و ادعا می کند که صحبت ازبک ها، قرقیزها و ترک های ترکیه را متوجه نمی شود! پس نتیجه می گیرد که چون لهجه های مختلف تورکی، تفاوت دارند، پس لهجه های مختلف فارسی هم تفاوت دارند. پاسخ من، چنین است:

۱- تفاوت لهجه های تورکی، فقط در تلفظ کلمات است، نه اختلاف در خود کلمات و گرامر. مثلاً بعضی از تورکان می گویند «یاخچی» و بعضی می گویند «یاخشی». بعضی می گویند «تانری» و بعضی می گویند «تاری». بعضی می گویند «داش» و بعضی می گویند «تاش». بعضی می گویند «دمیر» و بعضی می گویند «تمیر» یا «تیمور». بعضی می گویند «ساغ اول» و بعضی می گویند «ساغ بول». این اختلاف لهجه ها بسیار اندک بوده و با قاعده هستند. مثلاً تبدیل «چ» به «ش» یا تبدیل «د» به «ت» که با یک بار آموزش به کودکان در کلاس های تورکی، همه ی آن ها، لهجه های مختلف تورکی را یاد خواهند گرفت. اگر روزی تورکان از دست ایران، آزاد شوند و زبان تورکی را به طور علمی در مدارس یاد بگیرند، قادر خواهند بود تا لهجه های متفاوت تورکی را هم در حد مطلوب، یاد بگیرند.

۲- در بعضی از زبان ها، مانند سنگسری و سمنانی افعال، ضمائر و اعداد، حالت مذکر و مؤنث دارند که این قاعده در زبان تاجیکی (فارسی) اصلاً موجود نیست. به چند مثال از زبان سمنانی توجه نمایید!

لغات داخل پرانتز، معانی فارسی هستند:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۲ /

آی (عدد یک، مذکر)، اییه (عدد یک، مؤنث)، ژو بشا (او رفت، مذکر)، ژین بشیا (او رفت، مؤنث). ژو گوزه (او بزرگ است، مذکر)، ژین گوزه (او بزرگ است، مؤنث).

اگر کسی به زبان های سمنانی و سنگسری، لهجه ی فارسی بگوید، باید آن شخص را به بیمارستان روانی معرفی کرد.

۳- در زبان های کرمانی، یزدی، لارستانی، نائینی، خوری، سیوندی و غیره، اسامی اندام های بدن انسان، اسامی پرندگانه، حشرات، حیوانات و حتی افعال، کاملاً متفاوت هستند. آیا به این ها باید اختلاف لهجه بگوییم یا زبان متفاوت؟ به چند مثال از زبان های مختلف، توجه نمایید! لغات داخل پرانتز، معانی فارسی هستند:

فار (خواهر)، خاک (خواهر)، دده (خواهر)، وارق (باد)، گاه (باد)، وو (باد)، کویه (سگ)، اسپا (سگ)، کوهه (سگ)، ملی (گره)، تیتا (گره)، روا (گره)، شیک (جغد)، کفک (جغد)، چغوت (گنجشک)، چولوق (گنجشک)، چوغور (گنجشک)، مونج (زنبور)، دنده (زنبور)، بوز (زنبور)، پس (گوسفند)، شی شک (گوسفند)، تقلی (گوسفند)، اشکال (گوسفند و بز)، کوز (سوسک)، مدو (سوسک)، نشک (منقار)، چنگ (منقار)، دزار (دیوار)، دفال (دیوار)، چینه (دیوار)، کله (دیوار)، دوژ (دیوار)...

یعنی آن ها مدعی استند که کلمات متفاوت: «ملی، تیتا، روا، گره»، همه مشابه هستند و فقط لهجه ها فرق می کنند!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

۴- تفاوت در زبان های تاجیکی (فارسی)، کرمانی، یزدی، لارستانی، نائینی، سیوندی و غیره، فقط به تلفظ محدود نشده، بل که تفاوت ها در گرامر (دستور زبان)، معانی لغات و افعال آشکار هستند؛ حتی تعداد حروف الفبا در آن زبان ها متفاوت از فارسی است. اگر معانی لغات، افعال و گرامر، متفاوت هستند، پس چه چیز مشترکی بین آن زبان ها با زبان فارسی، وجود دارد؟! به عنوان مثال به چند تفاوت گرامری در زبان های فوق با تاجیکی (فارسی) توجه نمایید!

۱- در زبان تاجیکی (فارسی)، علامت مصدری، حروف «آن» است. مانند: گفتن، پریدن، خوردن، چیدن... در حالی که در زبان های فوق، علامات مصدری، متفاوت هستند و از گرامر فارسی، طبیعت نمی کنند. به چند مثال، توجه نمایید!

در زبان آچمی، علامت مصدری، حرف «ه» است. مانند: دشته - نته - الیند که ترجمه ی فارسی اش می شود: حرف زدن - چسیدن - چیدن. در زبان نیشابوری، برخلاف زبان فارسی، علامت مصدری، اصلاً وجود ندارد. مانند: ترقز (پرتاب کردن) - خوچار (فشار دادن) - پال پال (جستجو کردن).

در زبان کرمانی نیز بر خلاف زبان فارسی، علامت مصدری، وجود ندارد. مانند: پدوم (بسته شدن) - پرکت (نرم شدن) - بیل (بخشیدن).

۲- در زبان فارسی، قاعده ی ساخت «فعل امر»، چنین است که در ابتدای فعل، حرف (ب) آورده می شود. مانند: بگو، بپر، بخور. در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

حالی که در زبان های متفاوت فوق، چنین قاعده ای وجود ندارد. به عنوان مثال:

در زبان دهجی (شهرستان بابک)، علامت فعل امر، حرف «و» است. مانند: وخی (پا شو) - وجک (بپر).

در زبان نائینی، علامت فعل امر، حروف «ا» یا «و» است. مانند: او واج (بگو) - ایشو (برو) - وال (بگذار).

در زبان خوری، علامت فعل امر، حرف «ا» است. مانند: الو (بلند شو) - اپوشا (برگرد).

در زبان اردستانی، قاعده ی خاصی برای ساختن فعل امر نیست و از گرامر فارسی، طبیعت نمی کند. مانند: حناق (بنشین) - داب (بدان). در زبان سمنانی، قاعده ی خاصی برای فعل امر نیست و از گرامر فارسی، طبیعت نمی کند. مانند: هی ون (ببنداز) - وارزی (بگذار) - دماس (بچسب).

۳- قاعده ی صرف افعال در آن زبان ها (فوق)، کاملاً متفاوت از زبان تاجیکی (فارسی) است. به عنوان مثال، در زبان سیوندی، افعال چنین صرف می شوند:

لغات داخل پرانتز، معانی فارسی هستند:

فرممشیی (خوابیدم) - فرمتشیی (خوابیدی) - فرممششی (خوابید) - فرمماشی (خوابیدیم) - فرمتاشی (خوابیدید) - فرمماشی (خوابیدند).
ملاحظه می کنید که هم معانی افعال و هم دستور زبان (گرامر) کاملاً متفاوت از زبان تاجیکی (فارسی) است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۵ /

در زبان نائینی، افعال چنین صرف می شوند:

لغات داخل پرائتر، معانی فارسی هستند:

مو وات (گفتم) - تو وات (گفتی) - شو وات (گفت) - می وات (گفتم) - تی وات (گفتید) - شی وات (گفتند).

ملاحظه می کنید که هم معانی افعال و هم دستور زبان (گرامر) کاملاً متفاوت از زبان تاجیکی (فارسی) است.

در زبان سمنانی، افعال چنین صرف می شوند:

لغات داخل پرائتر، معانی فارسی هستند:

مو اره با تش (بمن گفت) - ته اره با تش (به تو گفت) - ژو اره با تش (به او گفت، مذکر) - ژین اه با تش (به او گفت، مؤنث) - هما اره با تش (بما گفت) - شما اره با تش (بشما گفت) - ژوانه با تش (به آن ها گفت).

ملاحظه می کنید که هم معانی افعال و هم دستور زبان (گرامر) کاملاً متفاوت از زبان تاجیکی (فارسی) است.

نمی دانم چند بار باید تکرار کنیم که «زبانی به نام فارسی، وجود نداشته و ندارد؟! این زبانی که از افغانستان، به ایران، تحمیل شده، همانا زبان دری یا تاجیکی است و از روی سیاست، زبان فارسی نیز نامیده می شود. اگر زبانی به نام فارسی وجود داشت، پس چرا شاهان هخامنشیان، کتیبه های شان را به زبان فارسی نوشتند و به زبان های بابلی، ایلامی و سومری نوشتند؟! کشوری به نام پارس باستان وجود داشته، ولی زبان واحدی به نام زبان فارسی (پارسی) وجود نداشته و ندارد؛ زیرا در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۶ /

کشور پارس باستان، بیش از ۳۰۰ زبان مختلف، رایج بوده و است و مردم پارس باستان در شهر های مختلف قادر نبودند با همدیگر صحبت کنند و مانند لال ها با همدیگر برخورد می کردند؟!

امروزه در ایران، به کسانی که به زبان تاجیکی، صحبت می کنند، از روی سیاست، قوم فارس نیز می گویند. هم اکنون در نیمه ی جنوبی ایران، بیش از ۳۰۰ زبان مختلف وجود دارد که اگر زبان واحد تاجیکی (فارسی) از افغانستان، رایج نشده بود، هنوز هم قوم فارس، قادر نبودند با مردم روستا ها و شهر های همجوار، صحبت کنند.

فارس های افراطی با توسل به ابزار دروغ و شایعه، ادعا می کنند که ملت قشقایی، بعد ها به مناطق مرکزی ایران، مهاجرت کردند و تمدن ملت قشقایی، قدیمی نیست! همین فارس های افراطی که شاهنامه ی فردوسی را مانند وحی مُنزل، تلقی می کنند، حتی شاهنامه هم نخوانده اند تا ببینند وقتی فردوسی، به تورکان، اهانت می کند، از تورکان ایرانی، چه قدر یاد می کند. در شاهنامه، فردوسی می نویسد:

به ایران ز تورکان نخوانند مان

زنان کمر بسته خوانند مان

فردوسی، رسماً اعتراف می کند که فارس ها به تورکان ایرانی، تورک نمی گویند و زن می گویند! یعنی برای تحقیر تورکان ایرانی، به آن ها زن می گفتند؛ زیرا در نظر فارس ها، زن چیز پستی بود! خوب! اگر در ایران قدیم، تورک وجود نداشت، فردوسی این شعر را برای تحقیر کدام یک از تورکان ایرانی، سروده است؟!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۷ /

اغلب اشعار حافظ شیرازی و خواجوی کرمانی هم در مورد تورکان
شیرازی اند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۸ /

زبان دری، فارسی قدیم نیست

محمد حلیم تنویر

اگر به گذشته، کوتاه نظری کنیم، در می یابیم که آریانای کهن در محور شهر باستانی بلخ، مدنیت درخشان پنجهزار ساله ی افغانستان را داشت؛ مدینیتی که شامل افغانستان کنونی، هند، فارس (ایران) و آسیای میانه می گردید.

قبل از گسترش دین اسلام، مدنیت آریایی به عنوان مهد تمدن و زبان در تاریخ قدیم جهان، همیشه بحث های علمی دارد. بلخ، مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زردتشتی بود. زردتشت خود اهل و متولد شهر بلخ بود و به قول بیشتر مستشرقین، زادگاه زردتشت را بلخ باختر (بخدی) می دانند.

در تاریخ افغانستان، بلهیکا یا بلخ را همان «بخدی» اوستا می دانند که با استناد به اقوال محققین، این شهر باستانی، کانون رهایش و مدنیت شاخه ی هند و اروپایی است (الف، ص: ۷۰) که در آریانا، هند و فارس بسط و توسعه یافت و در عصر ودائی ها، آریاییان از شمال به جنوب سلسله کوه های «هندوکش» پراکنده شدند.

«پیشدادیان بلخی» را در «بخدیم سریرام درفشان» که به معنی «بلخ زیبا و دارای بیرق های بلند» است، می نامیدند. «یما»، موسس و پادشاه این مدنیت بود. طبق مندرجات «ودا» و «اوستا» یما، اولین پادشاه آریایی است. (ب، ص: ۲۲)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۹ /

در آثار ودائی و کتاب «ماهاباراته» در باره ی لفظ «ماهیکا» یا «باهیلکا»، این نکته را روشن می سازد که بلخ، منشای ظهور آریایی ها بود که پس از سده ها به مرو، سغد، کابل، هرات، سرزمین هند و بخش فارس، گسترش یافتند.

در «اوستا» با کلمات ساده ای از زنده گی بدون تکلف و آرایش «یما» پادشاه، سخن رانده شده است. نام پادشاهان آریایی که بنیانگذار برابری، حکمروایی و اداره بودند به پیشدادی های بلخ نیز معروف اند. همچنان در سرود های «ویدی» از «یاما» که در اوستا «یما» است، نام برده اند.

سروده های «ریکویدا» که از کتاب برهمنی ها ریشه گرفته است، حدود دو هزار و پنجمصد سال قبل در افغانستان سروده شده است و سپس در سرزمین هند، رشد نمود.

«زبان اویستا در افغانستان به میان آمده و سرود های زردشت به شکل زبانی و شفاهی، حفظ شد. زبان ادبیات اوستایی افغانستان که دارای شعر منظوم هم بود، یک ادب شفاهی بود و بس...» (پ، ص: ۳۶)

در قرن اول میلادی، سروده های اوستایی گردآوری شده و تدوین شدند که به اوستای ساسانی معروف اند. در آن زمان، فارس ها در جنوب ایران، قادر به تشکیل دولت نشده بودند. در افغانستان، ده قرن قبل از میلاد، تمدن باشکوهی با روش های اجتماعی - اقتصادی وجود داشت و هنر در جامعه، راه خود را گشوده بود.

دري افغاني: به كوشش مصطفي عمرزي

۱۴۰ /

پادشاهان قديم بلخ، عبارت بودند از پيشدايان، كيانيان و اسپه ها كه بعد ها در شاهنامه ي فردوسي و روايات مؤرخان نيز از آنان ياد شده است... آريايي ها كه به باخترين ثروتمند نيز شهرت داشتند، در اوایل، مورد هجوم و حملات قبيله هاي بدوي آسيای مركزي، قرار گرفتند. زماني كه ماد ها و سپس هخامنشي ها، دولت هاي خود را در فارس (ايران) شكل دادند و اداره ي آنان نظم گرفت، در دوره ي هفتمين پادشاه اين سلسله در سال ۵۳۹ قبل از ميلاد، متوجه باخترين در افغانستان گرديدند و براي چپاولگري و تسخير اين سرزمين ثروتمند، لشكركشي ها كردند. اين جنگ ها مدت شش سال ادامه يافتند و كوروش در جنگ هاي افغانستان، كشته شد؛ اما مناطق كرمان، پارتيا، باختر، هرات، ستاگيدا (افغانستان مركزي)، سيستان و بلوچستان در تصرف هخامنشي ها درآمد. پسر كوروش از جمله ي شاهان مقتدري بود كه به مناطق مفتوحه قناعت نكرده و سلسله ي فتوحات خود را تا دامنه ي سند، ادامه داد. سپس متوجه ي غرب فارس در سرزمين فارس شد. در اين زمان، اداره كننده گان افغانستان و والي ها در شمال و غرب كشور مان، خواهان استقلال و تأسيس سلطنت هاي جداگانه شدند و تحرك استقلال طلبی باعث شد تا مردم «بسوس»، والي باخترين را پادشاه افغانستان اعلان كنند.

زبان خروشتي:

رسم الخط و زبان «خروشتي» در قرن ششم قبل از ميلاد، عامل تازه ي انكشاف تمدن قديم كشور ماست كه از راست به چپ، نوشته مي شد.

این زبان و رسم الخط در دفاتر و دیوان ها، کتیبه های سنگی، فلزات، مسکوکات و ظروف به جا مانده است و منحیث اسناد معتبر وجود دارد. چنین آثار در هده ی جلال آباد، خوات وردک و منطقه ی «بیماران درونته» کشف شده و هم مسکوکاتی در کاوش های باستان شناسی از چمن حضوری، منطقه ی جشن و تپه ی مرنجان کابل، پیدا شده اند. معبد «سرخ کوتل» هم بیانگر تمدن قدیم افغانستان است. این آثار به دست آمده، حوادث و واقعات دوره های تمدن باختریان، دوره ی تسلط هخامنشی ها و دوره ی با عظمت تمدن کوشانی ها را بیان می دارند.

زمانی که اسکندر مقدونی، سلسله ی هخامنشی ها را در فارس (ایران) مضمحل نمود، متوجه ی آریانا (افغانستان) شده و در سال ۳۳۰ ق.م به کشور ما، لشکرکشی را آغاز کرد. با وجود این که حکومت مرکزی در افغانستان از بین رفته بود و مردم در حالت قبیله یی و منطقه یی زنده گی می کردند، ولی اسکندر با مقاومت شدید مردم در شهر های مشهور افغانستان چون: طوس، هرات، غزنی، بلخ و کابل، مواجه شد. اسکندر طی این مقاومت، برای اولین بار زخمی شد و سخت زیر تأثیر نیرو های مقاومت افغانستان قرار گرفت تا این که احساس خسته گی و پشیمانی می کرد. مقاومت پیهم مردم افغان، او را مجبور به برگشت از افغانستان کرد و از راه بلوچستان و فارس به بابل رفت.

مردم افغانستان بعد از مرگ اسکندر مقدونی، در چهار بخش، اداره های چهار گانه را تشکیل دادند که عبارت بودند از: ولایت باختر یا

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

سغدیانه، ولایت کابلستان، ولایت هرات و سیستان و ولایت کندهار و بلوچستان. اداره ی هر چهار بخش افغانستان، به دست والیان یونانی اداره می شد که در سال ۲۵۰ ق م، یعنی هشتاد سال بعد، استقلال افغانستان را اعلان نمودند.

یکی از محققان افغان در مورد کلمه ی «باختر»، می نویسد: «... واژه ی «باختر»، ابداع دانشمندان غربی است. نام اصلی آن به قول زائر چینی (هیوان تسانگ)، «تخاری» بوده است؛ یعنی زبانی که مردم تخارستان بدان سخن می گفتند؛ اما چون زبان دیگری قبل از باختری کشف و به «تخاری» معروف شد، بنا برای زبان تازه، نام «باختری» را برگزیدند که منسوب به «سرزمین باختر» است. (ع، صفحه ی انترنتی خاوران)

زبان مردم افغانستان از تأثیرات نفوذی یونانیان نیز متأثر گردیده و از قرن سوم ق.م، رسم الخط یونانی با زبان پراکریت و رسم الخط خروشتی یکجا به کار می رفت و مورد استفاده قرار می گرفت. همچنان خط پارتی که انکشاف یافته ی خط «آرامی» است در عهد سلسله ی کوشانی ها و نفوذ ساسانی ها در بخش هایی از افغانستان، مروج شد.

رسم الخط خروشتی که از راست به چپ نوشته می شد، حدود یک هزار سال در سرزمین آریانای کهن، رواج داشت که حدود و ثغور این زبان از بلخ و ماورای دریای آمو تا سیستان و پنجاب بود. در جنوب افغانستان، علاوه از رسم الخط خروشتی، زبان «برهمنی» با رسم الخط آن نیز مروج و مورد استعمال بود.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۳ /

در افغانستان قبل از اسلام (دوره ی باختریان)، زبان های زیاد دیگری نیز گپ زده می شد که عبارت بودند از زبان دری، تخاری، سغدی، یونانی، پشتو، اسکایی و پهلوی. این زبان ها غالباً منشعب از زبان های سانسکریت و پراکریت اند.

تفاوت زبان دری و پهلوی:

زبان های دری و پهلوی با وجود شباهت های مشترکی که دارند، ولی در اساس و بنیاد از هم متفاوت اند. عبدالله بن مقفع گوید: «... پهلوی منسوب است به پهل که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان؛ و اما دری، زبان شهر نشینان بود و درباریان با آن سخن می گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر بود؛ اما پارسی، زبان مؤبدان (روحانیون زردشتی) گزیده بود که در پارس، مردم به آن دین معتقد بودند و امثال آنان بود و مردم فارس به آن سخن می گفتند.» (ت، ص: ۳۹)

عبدالله بن مقفع نیز محدودیت زبان پارسی را به شهر های خاص نموده، در حالی که زبان دری با وسعت و گسترش آن در خطه ی بزرگ خراسان (افغانستان قدیم)، زبان رسمی، ادبی و معتبری بود و همه آثار و تاریخ و حکمت با این زبان نوشته شده اند و از افتخارات مردم افغانستان به شمار می آید که تأثیراتی بر لهجه ی فارسی نیز داشته است. در اواسط قرن سوم ق.م، دولت موریای هند در گسترش دین بودایی در افغانستان، سعی نمود. دولت یونانو- باختری افغانستان در این نفوذ

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۴ /

دینی، ممانعت ننمودند و می خواستند خود را در ثروت هند شریک سازند. لذا دین بودایی، جای دین زردشتی را گرفت.

کوشانی ها با تشکیل دولت افغانستان، مدنیت جدیدی را در تاریخ کشور ما رقم زدند. کنیشکا، مقتدرترین پادشاه کوشانی در ۱۲۰ میلادی، پایتخت افغانستان را از بلخ و شمال افغانستان به بگرام و کاپیسا انتقال داد. این سلسله تا ۲۲۰ میلادی دوام نمود که گرایش خاصی در سطره ی هند داشتند. یکی از قویترین حکومت محلی کوشانی ها، دولت کابلستان بود که از کاپیسا در جنوب هندوکش تا سواحل سند تسلط داشت.» (پ، ص: ۵۰)

زبان پادشاهان کوشانی ختنی و تخاری بود که این دو زبان از هم، تفاوت کلی داشتند؛ اما زبان خروشتی در افغانستان از پنجم ق.م تا آغاز قرن ششم میلادی به مدت ده قرن رایج بود. ساحه ی زبان های افغانستان از آسیای میانه تا جنوب سند و در غرب از کرمان تا سیستان وسعت داشت. آثاری از آن دوره ها نیز در مناطق مذکور وجود دارد.

از سال ۲۲۰ تا ۴۲۵ میلادی، افغانستان در تشنجات و حملات سه جانبه قرار داشت. ساسانی ها شمالغرب افغانستان را در دست گرفتند. سلسله ی «کیداری» ها که مرکز آن کاپیسا بود، موجودیت خود را در جنوب حفظ نموده و با ساسانی ها در جنگ بودند. کیداری ها با دولت «گوپتا» های هندی دوستی و مراودت داشتند. در سال ۴۲۵م. یقتلی ها در شمال افغانستان، دولتی را تأسیس کردند که مرکز این دولت، تخارستان بود. این دولت با قدرتی که داشت توانست بهرام گور را در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۵ /

«مرو» و یزدگرد ساسانی را در «مرغاب» شکست دهد. بعد از شکست ایرانیان، دولت «کیداری» هم در افغانستان سقوط داده شد و تمامیت ارضی افغانستان را افغان ها دوباره احیا نمودند.

سیر زبان ادبی از اوایل گسترش اسلام تا به امروز: افغانستان قبل از گسترش دین اسلام، زیر نفوذ ادیان دیگری چون زردشتی، بودایی و مانوی قرار داشت. در بخش شرقی افغانستان، دین بودایی بنابر تعلقات و روابط نزدیک با دولت گوپتا های هندی رایج گردید و تا مناطق مرکزی و جنوب غربی کشورمان نفوذ نموده بود.

با گسترش و نفوذ اسلام در افغانستان در سال ۶۴۲م، مردم کشور ما به مدت یک قرن، پذیرش فرهنگ و ادبیات جدید عرب و آموزش دین اسلام را در زنده گی اجتماعی خود آوردند. افغانستان، دین اسلام و زبان عربی را با حفظ زبان خود پذیرفت و ملت عرب هم از غنای زبانی در بر خوردار شده با تمدن و فرهنگ قدیم افغانستان آشنا شد. روابط افغانستان با دین اسلام و فرهنگ عرب و زبان عربی، در حقیقت تلفیق و آشنایی دو فرهنگ در تشکیل آینده ی تمدن اسلامی نیز تأثیر افکند. (ج، ص: ۱۶۰) در چند دهه ی قرن اول هجری، سرزمین خراسان (افغانستان قدیم)، تحول عظیم بنیادی و اعتقادی که در ابعاد گوناگون دیگر اجتماعی نیز اثر گذاشت، به وجود آورد.

دین اسلام، جاگزین عقاید مختلفه (زردشتی، مانوی و بودایی) شد و زبان عربی، من حیث زبان اعتقادی، به زودی گسترش یافت و زبان های محلی افغانستان مانند زبان سریانی و اوستایی را نیز زیر تأثیر قرار داد.

پذیرش زبان عربی و جاگزینی و یا نفوذ آن در زبان های دیگر، ناشی از دو جریان بود:

یکی این که دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن کریم به زبان عربی بود و تمام احادیث و روایات صدر اسلام و فقه از عربی به مردم انتقال می یافتند. دیگر این که زبان عربی با سعی و کوشش علمای عربی در تهیه ی متون علوم و ترجمه ی آثار یونان باستان و اندیشه ی فلاسفه و حکماً، نقش بارزی را ایفا نمود.

گسترش زبان عربی و نفوذ آن در ادبیات دری و پشتو و زبان های دیگر منطقه یی و حتی لهجه ها تأثیر گذاشت. در مورد نفوذ زبان عربی، عوامل دیگری نیز وجود دارند که در مقاله ی دیگری روی آن بحث خواهم کرد.

زبان دری قبل از اسلام:

در افغانستان، آسیای میانه و ایران قبل از اسلام نیز به زبان دری حرف و گپ می زدند. عبدالله بن مقفع در کتاب «الفهرست»، تألیف محمد بن اسحاق ابن الندیم الوراق (سال ۳۷۸م)، ذکر نموده است که در دوره ی هخامنشیان فارس و ساسانیان در شهر های مداین، زبان دری مروج بود: «اما الدریه فلغه مدن المدائن و بها کان یتکلم من بیاب الملک و هی منسوبه الی حاضره الباب...»

اما محققان ایرانی، این ادعا را رد می کنند. دکتور ذبیح الله صفا در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» می نویسد که اگر دری، زبان تکلم شهر های شرق بود، پس چگونه در شهر های مدائن و در درگاه سلاطین

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۷ /

ساسانی برای تکلم به کار می رفت؟ وی دلیل می آورد: «علت تسمیه ی لهجه ی مخاطب مدائن به «دری»، انتساب آن به درگاه سلاطین ساسانی است، نه از آن روی که آن لهجه همان لهجه ی مشرق است ...» (چ، ص: ۷۳۹)

ولی این تحلیل، خیلی ضعیف بوده و جستجوگران ایرانی به گونه ای خواسته اند تا از نفوذ زبان دری در دربار هخامنشیان فارس انکار کنند و دوباره به همین موضوع قانع شده اند که زبان دری، زبان مردم خراسان (افغانستان) است. عبدالله ابن مقفع با صراحت ذکر می کند که: «الغالب علیها من لغة اهل خراسان و المشرق لغة اهل بلخ...»

از اسناد برجسته ی دیگری که زبان دری را از زبان پهلوی قدامت و پیشی داده و آن را زبان مستقل می داند، کتیبه ای ست که در سرخ کوتل بغلان کشف شد. «اکنون که سنگ نبشته ی مکشوفه ی بغلان را به زبان دری بخاری و رسم الخط یونانی می بینیم، اعتراف می کنیم که زبان دری کنونی از پهلوی منشعب نشده، بل که در مدت یکهزار و هشتصد سال تا دو هزار سال پیش از این در تخارستان تاریخی، زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده که این بیست و پنج سطر نوشته ی آن را در حدود ۱۶۰ لفظ به همان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنابر آن، کشف این سنگ نبشته ی گرانبها، تحولی را در اعلام زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد و عقاید کهنه و یا تقلیدی را متزلزل می کنند.» (ح، ص: خ، ص: ۴۴۸، چ، ص: ۷۵۲)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۸ /

یکی از دانشمندان ادبیات افغان می نویسد: «... زبان دری قبل از برقراری ساسانیان در نواحی باختر (باکتریا)، رو به هستی می گذارد؛ چنانی که در اواخر ساسانی و آغاز دوره ی اسلامی، نمونه هایی از آن در کتب تاریخی و جغرافیه نویسان عرب، دیده می شود...» (س، ص ۱۰)

«زبان دری... تاریخ چیز کم دو هزار سال [دارد]. در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان (خراسان کهن) به وجود آمده... نخست زبان مردم خراسان بوده و بعداً انتشار آن به غرب (ایران امروز) صورت گرفته...» (ظ، ص: ۲۲)

«در آن هنگام در کشور پارس، زبان پارسی باستان از بین رفته بود. در آریانا (افغانستان آن عهد) در هر گوشه ای به زبان دیگری گپ زده می شد. در سرایشی های شرقی و جنوبی هندوکش، زبان پراکریت در کنار سانسکریت کلاسیک، قد علم کرده بود و مردمان آن نواحی به حیث یک زبان عمومی و ملی بدان سخن می گفتند. در شمال هندوکش و پاردریا در اثر تماس زبان سغدی و پهلوی خراسانی با زبان تخاری (به قولی شکل ابتدایی همین زبان دری) به وجود آمده بود.» (ص، شماره ی ۲، سال ۶)

واقعیت امر آن است که دری، زبان گسترده و قدیمی ای بود که پهنه ی آن، لهجه ها و زبان های دیگر را زیر نفوذ خود داشت. زبان پهلوی و لهجه ی فارسی نیز متأثر از زبان دری بود. این که نویسنده گان ایرانی، سعی دارند تا برعکس، زبان دری را «لهجه ی دری» و لهجه ی فارسی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۹ /

را «زبان فارسی» خوانند، در واقع تصور و کوششی ست تا هویت زبان دری را در محور زبان پهلوی ترسیم کنند و آن را «فارسی دری» بنامند. این موضوع را به صراحت به همه ی دانشمندان و ادیبان افغانستان، ایران و تاجیکستان یاددهانی و تذکر می دهم تا در مقالات و نوشته های تحقیقی خویش یکبار دیگر جستجوگر واقعیت های تاریخی زبان دری و دیگر زبان های ماحولش شوند و آن چه را که نوشته اند، دوباره تعدیل نموده به واقعیت زبان دری صحه گذارند. این کار برای دانشمندان افغانستان، یک امر فرضی و واجبی شمرده می شود و باید «تاریخ ادبیات دری» را که در معرض توهمات و تحریف ها قرار گرفته است برهانند و از تقلید های تبلیغاتی دیگران و یا از مصلحت های مقطعی - ذوقی خود با زبان ها و ملیت های دیگر پرهیزند تا باشد که واقعیت تاریخی جامعه ی ما به خوبی تمثیل شود.

ما اگر به جستجو های علمی زبانی و تحقیقات معاصر در زمینه ی ادبیات دری و فارسی نظر کنیم، اکثر محققان به استناد مقالات و فرآورده های نویسنده گان و کتاب های چاپ ایران، تحقیقات خود را می نویسند و آن چه که آنان (ایرانیان) تحلیل محتوی دارند، به دیگران، القای اندیشه می کنند؛ اما پژوهشگر راستین، باید از کلام دیگران نیز صحت و سُقم موضوع را بیرون کند.

من به این باورم که اگر پارت ها و زبان پارتی به فارس رفته و حرف «ت» به «س» شکل گرفته است، پس همان فارسی فارس ها هم لهجه و پس مانده ی زبان پارتی، تخاری و دری است و به زبان فارسی ایرانیان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۰ /

باید بگوییم: «فارسی دری»؛ یعنی این که زبان فارسی، مشتق شده و لهجه ی زبان دری است و زبان دری، زبان مادری و اصلی که مرکز آن افغانستان است و فارسی از «دری» به وجود آمده است؛ زیرا:

همه با این مؤافق اند که زبان اوستایی، زبان کهن آریانا و آریاییان باختر (افغانستان) است. زبان «پارتی» نیز زبان باختری، بلخی و کوشانی است که زبان های سغدی و تخاری (دری) نامیده می شود.

پس همه مؤافق اند که زبان دری به غرب و به فارس رفته و به زبان پهلوی که تلفیقی از ادامه ی زبان «آرامی» و عربی بود، نفوذ کرده و شکل زبان پارسی به وجود آمده است.

همه با این مطلب مؤافق اند که زبان دری تا قرن سوم و چهارم هجری در افغانستان با عظمت خود در دربار و زبان ادباً و شعراً و کلام مردم و محاوره ی سراسر افغانستان و ماحولش بود و کتاب های زیادی هم تألیف شده است و دیوان های اشعار دوره های طاهریان، صفاریان و سامانیان، اسناد معتبر این ادعاست و همه مؤافق اند که تا این زمان در فارس (ایران)، اثری وجود نداشته و زبان فارسی (پهلوی)، تحول نیافته بود و شاعر و نویسنده ای هم در آن دیار، وجود نداشته اند.

پس زبان «دری» که اصالت خود را تا اخیر قرن چهارم هجری به عنوان زبان مستقل درباری و زبان ادب در سراسر آریانا زمین ثابت نموده است، چه گونه و یکباره زیر دست لهجه ی «فارسی» که خود زیر نفوذ «دری» قرار داشت درآید؟

طور مثال، زبان عربی، یک زبان مستقل و باستانی است و در سراسر کشور های عربی با لهجه های متفاوت، صحبت می شود. یکی از لهجه های عربی هم در مصر است که با عربی اصلی (سرزمین حجاز و عراق) با اندکی تفاوت و لهجه فرق دارد و یا در مراکش، زبان «بربری» را با عربی صحبت می کنند؛ اما هیچکسی مادر زبان (عربی) را زیر نفوذ لهجه ها قرار نمی دهد و پسوند و یا پیشوندی برای عربی نداده اند و نمی گویند «مصری عربی» یا «بربری عربی». نهایتاً هم اگر کسی در زبان و صحبت خود وضاحت دهد، می گوید که من عربی با لهجه ی مصری صحبت می کنم! پس زبان مادری، صدمه نمی پذیرد.

پس ما هم می توانیم زبان «دری» را به عنوان زبان مادری و باستانی افغانستان، آسیای مرکزی و ایران بنامیم و ایرانیان باید بگویند که زبان ما «پارسی دری» است، یعنی فارسی ما مشتق شده از ادبیات دری است؛ اما من فکر نمی کنم که یک ایرانی هم حاضر شود تا چنین کلمه ی مرکب را برای زبان «فارسی» خود بیاورد؛ زیرا آنان کوشش دارند تا زبان های دیگر را آویزه و جزو زبان فارسی تمثیل کنند و خود، مادر زبان ها باشند، یعنی که همیشه می گویند: «ما فارسی زبانان...»، اما متأسفانه که دانشمندان افغان، این مطلب را نادیده گرفته و فقط با مقالات یک جانبه ی دانشمندان ایرانی در موقف دفاعی قرار گرفته اند و چون تحقیقات آنان هم بر مبنای اسناد و کتب تحریر شده ی آنان است، نمی توانند خود را از این محدوده خارج کنند. از طرف دیگر، عوامل جنگ، عدم دسترسی به اسناد و کتب قدیم و نهایتاً بی توجهی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۲ /

دولت های افغانستان به فرهنگ و زبان و نداشتن یک بنیاد سرتاسری فرهنگی در افغانستان، باعث شده است تا در محدوده ی همین چند کتاب و سند ایرانی، زبان خود را شرح و تحلیل محتوی کنیم.

پس ما ضرورت نداریم تا زبان دری خویش را «پارسی دری» بنامیم و اگر ایرانیان نمی توانند زبان فارسی خود را «فارسی دری» بنامند، ما افغان ها هم نمی توانیم زبان باستانی «دری» خود را «پارسی دری» بگوییم و نتیجه این که با حفظ تحقیقات تاریخی در مورد زبان ها، زبان افغانستان «دری» است و زبان ایرانیان «فارسی».

«زبان دری، لغت اهل بلخ و بخارا» گفته شده است. ابن مقفع که خود اهل فارس است، تنها زبان مردم خراسان و به ویژه بلخ را دری می داند و مقدسی که خود به شهر های خراسان و ماوراءالنهر سفر کرده است، زبان بلخ را بهترین زبان می داند. «از لحاظ خاستگاه واژه گان، زبان دری مربوط به خانواده ی زبان اوستائی بلخی می باشد...» (ض، شماره ۲، سال سوم)

زبان دری بعد از قرن پنجم هجری به سوی باختر (ایران امروز) گسترش یافته است. کتیبه ی «آتشکده ی کرکوی» در ولایت نیمروز (استانی در غرب افغانستان و هم مرز با استان زابل ایران) را شاید بتوان قدیمی ترین اثر به این زبان شمرد.

«... بهرام گور به هر زبان سخن گفتی. به وقت چوگان زدن پهلوی گفتی. اندر حربگاه ترکی گفتی و اندر مجلس عامه دری گفتی.» (غ، ص: ۱۱)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۳ /

در تاریخ سیستان، ایات مذهبی زردشتی زیر را ابوالمؤید بلخی در شاهنامه ی خود ذکر کرده است و به نقل از بهار خراسانی و تذکر آن در تاریخ افغانستان، تألیف عبدالحی حبیبی، چنین آمده است:

فرخته باذا روش
خنیزه گرشپ هوش
همی پرست از جوش
انوش کن می انوش
دوست بذا گوش
به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش
(که) دی گذشت و دوش

شاهای خدایگانا

به آفرین شاهی

و یا این سه مصرعی را که مؤرخان عرب، قبل از اسلام در سیستان افغانستان نوشته و ذکر کرده اند:

آبست و نبید است
و عصارات زیب است
سمیه روسپید است

اسد ابن عبدالله در سال ۱۰۸ هجری، حکمران بلخ بود. زمانی که به آن طرف دریای آمو گذشت و در جنگ، به دست امیر ختلان، شکست

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۴ /

خورد و دوباره سرافکنده به بلخ برگشت، مردم با این ابیات و هنر شعر
به زبان دری، او را هجو کردند و سرودند که:

از ختلان آمدیه

برو تباه آمدیه

آبار(ه) باز آمدیه

خشک و نزار آمدیه

به گونه ی ایجاز و کوتاه می توانم بگویم که ابیژه و برگزیده ی دری و
اوستایی که از بلخ و بلخیان و آریایی ها برخاسته اند، در زبان پهلوی
فارسی نیز اثر گذاشت و آن را به عنوان یک لهجه یا متأثر شونده از
زبان دری در غرب خراسان شکل داد و این کلمه ها در دربار هخامنشی
ها نیز استفاده ی زبانی می شدند. کلمه ی «اپگان» یا «افغان» که به معنی
غیور و با شهامت است به عنوان یک افتخار، جزو القاب و نشانه های
بلند مرتبه گی شاهپور دوم (شاه ساسانی) یاد می شد و پیشوند القاب او
بود؛ زیرا شاهپور دوم، همانند افغان ها با شهامت و راستکار بود و این
مطالب را در کتیبه های بازمانده در «بیستون» می توان خواند و منحيث
اسناد و مرجع برای نوشته های تحقیقی به کار برد.

ابو حفص سغدی از اولین شعرای زبان دری در قرن اول هجری در
افغانستان است و در قرن دوم هجری، شاعر دیگری به نام ابوالعباس
«مروزی» در خراسان می زیست.

خراسان (افغانستان قدیم) و ادبیات دری:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۵ /

ابومسلم عبدالرحمن خراسانی که بنیانگذار دولت مقتدر خراسان و جدایی افغانستان از دولت امویه بود، متولد شهر «سرپل» ولایت بلخ در شمال افغانستان است که به زبان و ادب عرب نیز مهارت و آگاهی کامل داشت. وی در سال ۱۲۴هـ.ش/۱۲۹هـ.ق/۷۴۶م، بیرق سیاه را در شهر «مرو» برافراشت و خود را شهنشاه خراسان اعلان کرد. او در مدت دو سال، تمام شهرهای افغانستان را از قیمومیت اموی ها آزاد کرد.

در خراسان زمین، زبان و ادبیات دری با لهجه های متفاوت منطقه یی آن در همه جا رایج بود که مهمترین لهجه ی قدیم زبان دری «سغدی» و «تخاری» است و اولین شاعر زبان و ادبیات دری هم ابوحفص سغدی نام دارد. زبان دری تخاری تا هنوز هم در مناطق شمال افغانستان و در ولایات بدخشان، تخار، بلخ و دره های پنجشیر و اندراب زنده مانده است و بیانگر اصالت، قدامت و پخته گی زبان دری است. زبان دری، منحیث زبان اصلی و مادری مردم افغانستان، توانسته در برابر نفوذ فرهنگی و زبانی بیرون مقاومت نماید و خود را با وجود سهل انگاری دولت های بی تفاوت وقت که هیچ توجهی به ارزش های زبانی و ادبی نداشتند، نگه دارد.

همچنان از زبان های همگونی که با لهجه ی دری وجود دارند، می توان از آذری، هراتی، طبرستانی، خوارزمی، کردی و نهایتاً فارسی نام برد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۶ /

زبان فارسی، بازمانده ی زبان پهلوی و لهجه ی متأثر شونده از زبان دری است. کسانی که زبان دری را اکنون به نام «فارسی قدیم» و یا «فارسی دری» یاد می نمایند، دو گروه متفاوت اند:

نخست کسانی اند که دری را به عنوان زبان مستقل پذیرفته اند و قدامت و استقلال زبان را با تفاوت های آن با فارسی درک کرده اند؛ ولی به خاطر این که کلمه ی «دری» در زبان محاوره، کمتر استعمال شده است و نفوذ کلمه ی «فارسی» و «فارس» بعد از دوره ی صفوی ها و ایستلای آنان بر کشور ما، نسل به نسل مورد استفاده بوده است و اکنون که آنان بخواهند روش و دگرگونی کلمه را از «فارسی» به «دری» بیان دارند، شاید برای مردم عام نامأنوس باشد، لذا «فارسی دری» را به کار می برند.

البته استفاده ی این دو کلمه ی مرکب «فارسی دری» برای زبان «دری»، درست نیست. ادیب و نویسنده مکلف است تا ذهن مردم را با اصل کلمه آشنا سازد و تنها به کلمه ی «دری»، اکتفا کند.

دوم، تعدادی از باسوادان که تا هنوز نتوانسته اند این حقیقت را دریابند و با گرایش های سمتی، نسبت قائل اند و از آن جایی که همیشه کلمه ی «فارسی» را به جای «دری» استفاده نموده اند، دگرگونی و یا تغییر این کلمه را عار می شمارند و در استفاده ی کلمه، حالت جزمی و دگماتیک دارند و از برج عاج نشینی خویش پائین نمی آیند و به همان کلمه ی «فارسی»، تاکید دارند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۷ /

این تناقص در وحدت زبانی ما، لطمه‌ی بزرگی ست که حتی مردم عام ما را در دو راهی و شک قرار می‌دهد و صفوف ادبی افغانستان را از هم جدا می‌سازد.

کسانی که تصور می‌کنند زبان «دری»، لهجه‌ی «پارسی» یا «فارسی» ایرانی است، هم اشتباه می‌کنند. برعکس زبان‌های ذکر شده‌ی بالایی، همه حتی پیش از سطره‌ی دین اسلام و زبان عربی هم وجود داشته و متأثر از زبان «دری» بوده‌اند. زبان دری، نه تنها تأثیر و نفوذی بر زبان پهلوی (فارسی) داشت، بل که کلمات زیاد دری در زبان عربی معرب شده و قابل استفاده می‌باشند.

یکی از ادیبان و دانشمندان افغان در این زمینه، تحقیقات مبسوطی انجام داده و می‌نویسد: «... ورود کلمه‌های دری در زبان عربی، حتی پیش از ظهور اسلام آغاز شده بودند که می‌توانیم بسیاری از آن‌ها را در اشعار دوره‌ی جاهلیت عرب نیز دریابیم. این ترکیب‌ها و کلمات، راه ورود خویش را هنگامی در زبان عربی باز نمودند...» (ص، شماره‌ی ۲، سال ششم، صفحه‌ی انترنتی «خاوران»، بخش ادبیات دری)

یکی از محققین می‌نویسد که «... زبان دری در آغاز پیدایش آن ممکن «پارتی» بوده در آثار شعراً و ادباً به نام «دری»، «پارسی دری» که «پارتی دری» است و یا پارسی (پارتی) به کار رفته است.» (ص ۱۳) پس اولتر باید زبان «پارتی» را جستجو کرد که ریشه‌ی کدام زبان را دارد و بعداً این حکم را کرد که پارتی با فارسی، چه نسبتی دارد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۸ /

از مؤرخین ارجمند افغان، علی احمد کهزاد می نویسد: «... زبان پارتی از این که در ساحه ی نفوذ زبان اوستایی به میان آمده است، بنابر آن مستقیماً ریشه ی اوستایی دارد...» (الف، ص ۴۱)

ادیب ایرانی می نویسد: «... پارت ها پس از استلای یونانیان از ناحیه ی شمال خراسان برخاسته، زبان آنان در قلمرو امپراتوری شان، زبان پارتی و آن زبان رسمی و اداری بوده است.» (ش، جلد اول، ص: ۲۵)
تعدادی از نویسندگان ایران و افغانستان به استناد بیت فردوسی، کلمه ی «پارسی دری» را استفاده می کنند که گفته است:

به تازی همی بود تا گاه نصر
بدانگه که شد در جهان شاه نصر
بفرمود تا پارسی دری
نبشتند و کوتاه شد داوری

در حقیقت منظور فردوسی، لهجه ی پارسی متأثر از زبان دری است که در غرب خراسان (اصفهان، ری و دماوند) رایج بود. او به قول خود، ترجمه ی «کلیله و دمنه» ی تألیف عبدالله بن مقفع را که به امر نصر بن احمد سامانی به دری برگردانده شده بود، در یکی از ابیات خود از دیدگاه شاه سامانی تذکر می دهد. منظور فردوسی، وضاحت زبان دری است، نه این که زبان دری را به پارسی پیوند زند، یعنی خواسته که ترجمه ی این کتاب را به پارسی و یا فارسی که لهجه ی زبان پهلوی و یا عربی دارد بیاورد و هدفش از پارسی، همان زبان متأثر شونده از زبان اصلی دری است، زبانی که در بلخ و ماورالنهر مروج است؛ زیرا نصر

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۹ /

بن احمد سامانی در بلخ و بخارا می زیست و آرزو داشت که ترجمه ی کتاب ها از عربی به دری برگردانده شوند. در این زمینه تفسیر و برداشت محققین ایران هم تفاوت کلی دارد و به این معنی نیست که گویا فردوسی به طور خاص به زبان فارسی صحنه گذاشته که «دری» شاخه ی آن باشد.

زبان و ادبیات دری بعد از اسلام با تلفیق زبان و فرهنگ عرب نضج و گسترش وسیع یافت و ادیبان و شاعران زیادی در افغانستان ظهور نمودند. با آن که زبان دری، متأثر از کلمات عربی نیز گردید که اکنون جزو این زبان به شمار می روند، بازهم از لحاظ قواعد و دستور، مکالمات و اصطلاحات، منشور و فرمان پادشاهان و هم در شعر و ادبیات غنی و مستقل بوده و توانسته است در برابر نفوذ زبان های دیگر، مقاومت نماید و زنده بماند.

قبل از این که سیر زبان ادبی دری را مورد بررسی قرار دهیم و ریشه های این زبان را مطرح نمایم، بهتر است در زمینه ی زبان های اصلی افغانستان قدیم (خراسان) بررسی صورت گیرد.

دکتور ذبیح الله صفا، یک تن از محققین ایرانی، ادبیات و زبان را در سه قرن اول هجری به سه بخش جدا از هم تصنیف نموده است: ادبیات عربی، زبان پهلوی و ادبیات دری.

وی می نویسد: «... ادبیات عربی، یعنی زبان نثر و نظم تازی... ادبیات پهلوی را از آن روی که بازمانده ی لهجه رسمی و دینی و ادبی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۰ /

دوره ی ساسانی بوده است... و ادبیات دری را از آن روی که زبان ادبی، رسمی و سیاسی در دوره ی اسلامی شد...» (ج، ص، ۱۳۱)
این محقق ایرانی، خود زبان دری را از پهلوی (فارسی قدیم) جدا دانسته و زبان فارسی را منحصر به دوره ی شاهان ساسانی می داند. در حالی که در جای دیگر، ادبیات دری را در دوره ی قبل از اسلام و به حیث یک زبان اصیل آریانای کبیر که مرکز آن دولت بلخ تاریخی در شمال افغانستان است، یاد نموده است.

سوال در این است که هرگاه این زبان، قبل از اسلام در دربار شاهان هخامنشی وجود داشته (که هم وجود داشت) و زبان دربار شمرده می شد و منشأی آن را بلخ و بلخیان می دانند که بازهم این زبان، قدامت بیشتر دارد و زبان اصلی بود، پس «دری» حتی در نشو و رشد زبان پهلوی، اثر داشته است.

محققان افغان به این باور اند که «... انتشار زبان دری برای اولین بار از مشرق صورت گرفته و زبان عامه ی مردم ایران در آن وقت، زبان پهلوی بوده است؛ چنانی که غالب آثار دینی، ادبی و علمی که در آن حدود نوشته شده، به همین زبان پهلوی می باشند؛ حتی اشعاری هم که در مملکت ایران، همدان، آذربایجان و طبرستان گفته می شدند، تا مدتی به زبان پهلوی طبری و یا سایر زبان های محلی بود. در صورتی که قدیم ترین اشعاری که در خراسان از طرف حنظله ی بادغیسی، محمد بن وصیف سکزی و بسام گرد خارجی گفته شده، همه به زبان فصیح دری بوده اند...» (ژ، جلد پنجم، ص ۴۰۰)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۱ /

و هرگاه گویند که این زبان (دری)، زبان مشرق و اهل خراسان و یا افغانستان امروزی است که مرکز آن، دامنه ی کوه های هندوکش است، باز هم منشأ و مبدأی زبان دری، افغانستان شمرده می شود و لهجه های ماحولش، متأثر از غنای ادبی این زبان قرار گرفته است.

دری بعد از اسلام، زبان ادبی، رسمی و سیاسی بود و اکثر دانشمندان، شاعران و ادیبان با همین زبان در سرزمین افغانستان سخن می گفتند و آثار ارزشمندی را هم برجا گذاشتند. اکنون همه ی آثار دری به عنوان متون اساسی تاریخی و ادبی افغانستان در کشور ما و در هند و آسیای میانه و ایران وجود دارد.

اکثر تذکره نویسان به این باور اند که زبان و ادبیات دری در قرن اول هجری به طور کامل آن در افغانستان (خراسان) منحصراً زبان ادبیات، سیاست و اجتماع مطرح گردید. ابوحفص سغدی، اولین شاعر زبان دری، شمرده می شود.

اگر به قدیم ترین آثار رو بیاوریم و عمیقاً مطالعه کنیم، با وضاحت درمی یابیم که همه ی این کتاب ها به زبان سلیس دری نوشته شده اند، مانند گرشاسپ نامه، شاهنامه ی ابی منصور، شاهنامه ی دقیقی بلخی، تاریخ سیستان، عجائب البلدان، حدود العالم، تفسیر طبری و امثال آن. یکی از دلایل دیگری که زبان دری را به افغانستان نسبت واقعی می دهد، نوشته های قرن سوم و چهارم هجری اند که نویسنده گانی نوشته و شعر سروده اند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۲ /

زبان دری، زبان عامه ی مردم بود. در حالی که در فارس (ایران) هیچ یک نوشته و یا رساله ای را پیدا نمی کنید که در قرون سوم و چهارم هجری به زبان دری در آن جا نوشته شده باشند. اکثر نوشته ها به زبان پهلوی و لهجه های محلی آن است.

محققان افغان هم در دایره المعارف آریانا، چنین نتیجه گیری دارند که: «زبان دری، لهجه ی خاص مردم خراسان چون بلخ، هرات، غزنه و بدخشان بوده است که آهسته آهسته توسعه و انتشار یافته و مردم سایر بلاد ایران که از خود لهجه ی بومی داشتند، از این شیوه ی زیبا پیروی کردند و تدریجاً از زبان های محلی خود چون پهلوی (فارسی) و طبری و غیره، دست برداشتند...» (ژ، جلد پنجم، ص ۴۰۰)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۳ /

فراغوش نکنید که دری، لهجه نیست، زبان آفرینشگر فارسی است! جليله سلیمی

مدت هاست که متوجه می شوم رسانه ها، نویسندگان، شاعران و قلم به دستان ما که خود را نخبه گان زبان دری، نویسندگان و سخن سرایان دری قلمداد می کنند، چیزهایی می نویسند که با زبان اصیل مادری من که دری است، فرق دارد و فاجعه بار تر این که سال هاست این زبان کهن از چندین جانب، مورد تهاجم و ستم قرار می گیرد. آنانی که هم در داخل کشور اند، این زبان کهن و تاریخی را زبان دوم می دانند و چنان بر جانش چسپیده اند که می خواهند سرنوشت چندین قرنش را به دست فاجعه بسپارند و درد آورتر از همه این است که فرزندان اصیل این زبان کهن، نادانسته و یا هم با مدرن پسندی های شان، تاریخ چندین هزارساله اش را به دست بازی گرفته اند و چنان وانمود می کنند که گویا زبان دری، لهجه است، نه یک زبان مستقل.

قرار یادداشت هایم از دوران کودکی که از والدین و بزرگان سخندان دور و برم به یاد دارم و هم قرار برداشت هایم از منابع معتبر و انتشاراتی که در معرفی زبان فارسی از منابع خارجی خواندم، چنین دریافتم که حتی منابع خارجی هم به این باور دارند که زبان دری، لهجه نه، بل که زبان فارسی قدیم است؛ حتی یاد آور شده اند که این زبان در زمان قبل از اسلام در همین سرزمینی که امروزه افغانستانش می نامند و قبلاً

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۴ /

خراسان و ماوراءالنهرش می گفتند، مروج بوده است؛ چنانی که در تاریخ می نویسند، زبان دری یا فارسی امروزی تا قرن چهارم هجری، زبان منحصر به خراسان و ماوراءالنهر و یا افغانستان کنونی بوده است. این زبان در آن وقت در ایران معمول نبود، حتی یک شعر هم در همان زمان در زبان فارسی در ایران دیده نمی شود که بعد ها زبان دری به غرب یا ایران امروزی، انتشار کرده است.

اما این که چرا عرب ها به صورت عام، زبان دری را فارسی خوانده اند، دلیلش اولین رویارویی آنان با قوم فارس بود و از سوی دیگر، فارس ها دارای امپراتوری بزرگ بودند و شهرت بیشتر داشتند. بدین سان بود که عرب ها، همه آریایی تباران را با ملاحظه ی منطقه ی پارس پارسیان، فارس و زبان های شان را فارسی نامیدند. پارسی در اصل، خود یک لهجه بوده است که موبدان و علما با آن سخن می گفتند. زبان فارسی، ۱۵۰۰ سال بعد، زبان رسمی ایران شد. در حالی که زبان دری در قرن چهارم هجری، زبان رسمی مردمان خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر یا افغانستان کنونی بوده است. زبان مردم ایران کهن، زبان خوزی (بازمانده ی زبان عیلامی یا ایلامی) بوده است که در دوران هخامنشی ها و ساسانی ها و داریوش بزرگ با این زبان، حرف می زدند. ایرانیان هم به این باور که خوزستانی ها نگه دارنده ی فرهنگ و آیین اصیل ایران کهن اند، بعد ها بعد از هجوم اعراب به فارس، مردم محلی هم به پیروی از نویسندگان عرب، خود را فارس و زبان خود را

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۵ /

فارسی می خوانند و حتی رسم الخط زبان ها هم تغییر کرد که این اشتباه تا امروز هم در همه جا متداول است.

ولی در این زمان، سخنسرایان دری و آنانی که می خواهند خود را به زبان فارسی ایرانی نزدیک کنند، باید فراموش نکنند که زبان دری در اصل، آفرینشگر زبان فارسی است و این زبان در اصل از کنار دریای آموی امروزی یا بلخ و بدخشان افغانستان، سرچشمه گرفته است. برای همین است که وقتی با آنانی که خود را نخبه گان زبان فارسی می دانند، همسخن می شوم، حیران می شوم که آنان چه گونه بیگانه، سخن می گویند؟ گاهی به خودم می گویم این همه واژه های جدید را از کجا با این زبان پیوند می دهند؟ من که برخاسته از خاک و سرزمینی استم که همه ای نیاکانم دری زبان بودند، حالا چرا به زبان و اصطلاح سخن سرايان دری نابلدم؟

زبانی را که درزادگاهم (بدخشان) که مهد ادیب پروران دری و زادگاه زبان دری است آموخته بودم، چیز دیگری بود. چرا من نمی دانم که اینان چه می گویند؟ واژه هایی که برای خارج دیده های کشورم استفاده می کنم، آن را لهجه ی بدخشانی می دانند. در حالی که چنین نیست. در لهجه، تنها ادای واژه ها تغییر می کند، نه این که واژه کاملاً تغییر کند. من باور دارم این همان واژه های اصیل دری اند که در بدخشان گویش دارند. چرا ما بدخشانی ها از گفتن واژه هایی چون «کشتل»، «یخن»، «کفش» و یا هم از «کرته» یا پیراهن و یا هم «تاقین» یا کلاه، خجالت بکشیم؟ این ها که واژه های اصیل دری اند. در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

بدخشان، کوچک را خورد و بزرگ را کلان می گویند. به برادر «دادر»، به پول «پسه»، به ثروتمند «بای»، به فقیر «غریب» یا «کم بغل»، به سبب زمینی «کچالو» و به گوجه ی فرنگی «بادنجان رومی» و یا هم به شهرستان «دهکده» یا «قشلاق» می گوییم. چرا ما مانند سابق به جاده «سرک» نمی گوییم؟ مگر چرا به کودکان خود (بچه های مان) بگوییم: «در بدخشان به پسر «بچه» می گویند!»

متاثر کننده تر این است که سخنسرایان دری که خودشان را هسته گذاران بنیاد های دفاع از زبان دری می نامند، وقتی به سروده های شان متوجه می شوم، بسیاری از واژه های شان در نظرم نا آشنا می آیند. در این جا، شعری از کاظم کاظمی را بخوانید و خود قضاوت کنید:

روح و روی ابر می خوابم
خسته ام، توی قبر می خوابم!
توی یک قبر تنک و بن بستم
مثل یک مرده در خودم هستم
عطر بالش یواش می آید
بوی سیب از صداش می آید

من در زبان دری، واژه ای به نام «توی» را نمی شناسم. ما در زبان دری به «توی» یا «طوی»، ازدواج کردن می گوییم؛ ولی چیزی که از شعر بالا دریافتم، شاید هدف شاعر، داخل یا بین قبر بوده است که پس در زبان دری به این واژه «درون» می گوییم و یا هم برای «یواش» در زبان دری «آهسته» می گویند که برای من و آنانی که ایران نرفته اند،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

«یواش» واژه ی ناآشناست و حتی در کتاب ها و اشعار قدیم فارسی هم کمتر از این واژه ها خوانده ام.

این که در روی کاغذ است، هرچه است می گذریم، ولی ای کاش گوشی نمی بود که سخن این سخنسرایان را در هنگام سخنرانی نمی شنیدیم تا این قدر رنج نمی بردیم. اینان در میان صد واژه ی فارسی ایرانی، یک واژه ی دری را هم ذکر نمی کنند. بعضاً می بینم کسانی که پای شان را چند قدمی دور تر از مرز کشور گذاشته اند، واژه هایی را استفاده می کنند که حیران می شوم و در اوایل فکر می کردم شاید نیاکان من یا والدینم در آموختن زبان برای من، اشتباه کرده اند؟ ولی بعد از این که به ریشه ی مساله پی بردم، بسیار متاثر شدم و دیدم که نه، والدینم همان دری اصیل، سُجه و درست را گپ می زدند؛ ولی آن چه حالا می شنوم، تقلیدی بیش نیست و اینان به نام سخنسرایان دری در حال تاراج کردن زبان اصیل دری اند.

گرچه با مسرت این را می دانم که شمار زیادی از اوزیکتباران و ترکتباران افغانستان امروزه هم خود را سخنسرایان دری می دانند و از برکت این زبان، شهرت و پول یافتند و به جایی رسیدند، ولی آنان هم باید متوجه باشند که بر حال این زبان کهن، جفا نکنند! اگر می خواهند دری بسرایند، نباید حاشیه روی کنند و از دیگران تقلید نمایند.

زبان دری، زبان شهرنشینان بود و در دربار با آن سخن می گفتند و منسوب به درباریان پادشاهی وقت بوده است. در این زبان، لهجه ی مردمان خراسان و مشرق (زبان مردمان بلخ و بدخشان) بیشتر است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۸ /

این لهجه به نسبت واژه های ادیبانه و تشریفاتی اش، بیشتر مورد توجه و علاقه ی درباریان آن وقت بود و زبان مورد پسند پادشاهان بوده است و حتی در آن زمان به نسبت خوش نوایی اش، پرنده گان خوش آواز را هم به نام «دری» نام نهاده بودند، مانند کبک دری.

در زبان پر بار دری، بهترین و اصیل ترین واژه های اصیل فارسی را می توان یافت و حتی بیشترین هایش هم در کتب عربی، استفاده شده اند. زبان دری، زبان علمی و ادبی و زبان سرایش شعر و نشر بوده است و آثار بزرگترین شاعران و نویسندگان فارسی به همین زبان نشر شده است؛ چنانی که حافظ می سراید:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

ولی متأسفانه در این اواخر در رسانه های دری زبانان افغانستان دیده می شود که اکثر افغان های ما، زبان دری مادری خود را که روزگاری بهترین و شایسته ترین بود، فراموش کرده و کوشش می کنند اصطلاحات فارسی ایرانی را در گویش روزمره و حتی در نوشته های خود استفاده کنند؛ واژه هایی که در زبان فارسی ایرانی هم جنبه ی تاریخی- ادبی آن ها بسیار ضعیف بوده و هیچ بنیاد تاریخی با فارسی هم ندارند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۹ /

افغانستان، زاد گاه زبان دری

محمد ادریس بقایی قطره

مردم عزیز کشور دوست و همسایه ی ما (ایران) به زبان «دری» و با لهجه ی «فارسی»، تکلم می نمایند.

زبان دری که از پخته گی خاصی برخوردار است، صد ها سال قبل، کشور های دور و نواح افغانستان به خصوص ایران و تاجیکستان را تسخیر کرده و رفته رفته تا دورترین نقاط، اعم از شمال به جنوب و شرق و غرب رسیده بود که حتی تا امروز اثراتش در زبان های ممالک خارجی، دیده می شود.

قدیم ترین آثار و اسناد زبان دری که یافت شده اند، مربوط به قرن ۸ میلادی و عبارت از بخش هایی از یک سنگنوشته است که به خط عبری و به زبان دری نوشته شده و در «ختن» به دست آمده است و با پیشینه ترین نظم دری نیز همان سرود «کرکوی» است که گویا مقارن ظهور اسلام، سروده شد...

زبان دری تا نیمه ی قرن پنجم هجری، فقط در خراسان (افغانستان) که زاد گاه آن است، متداول بود و پس از قدرت یافتن سلجوقیان و فتوحات آنان در نواحی عراق عجم و آذربایجان و آسیای صغیر، به تدریج زبان دری که در آن روزگار از گسترده گی و پخته گی خاصی برخوردار گردیده بود، به عنوان زبان رسمی و ادبی، اندک اندک در آن نواحی رایج گشت. باوجود این تا قرن هشتم هجری، هنوز در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۰ /

نواحی عراق، عجم پارس و آذربایجان، زبان دری به عنوان زبان کوچه و بازار یعنی زبان مردم متداول نبود و شاعران بزرگی که در آن نواحی ظهور کردند، زبان دری را که از سر زمین ما به آن جاها رفته بود، نزد معلم یاد می گرفتند و به همین سبب است که از آثار عین القضاات همدانی تا دیوان سعدی و کتاب فردوسی، المرشدیه، قطعات و اشعاری هم به زبان های اصلی نواحی مذکور که از زبان دری کاملاً متفاوت اند، می یابیم.

همچنانی که سلجوقیان، زبان دری را از افغانستان تا نواحی صغیر و عراق عرب رسانیدند، غزنویان حامل آن به نواحی جنوب شرق گشتند. غوریان و لودیان و سوریان و گورگانیان هند که همه فرزندان سرزمین ما بودند، دامنه ی نفوذ زبان دری را تا به دور دست ترین نقاط هند رسانیدند.

در قرن هشتم هجری یعنی ۶۰۰ سال قبل از امروز، ابن بطوطه سیاح و جهانگرد بزرگ مراکشی، هنگامی که به دربار امپراطور چین می رسد، از خواننده گان و خنیاگرانی که در حضور امپراطور به رامشگری می پرداختند، شعر دری می شنید و پیداست که در آن ایام، نفوذ این زبان تا قلب چین نیز رسیده بود.

در دوره های بعد، خلفای عثمانی که فرهنگ و زبان آنان خراسانی بود، بر قسمتی از اروپا مسلط شدند و زبان دری پا به پای فاتحان مسلمان به اروپا رسید و مهنوز هم لغات و ترکیبات بی شمار دری را در زبان های بلغاری، یوگوسلاوی، پولندی و یونانی می یابیم.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۱ /

تاثیر زبان دری به عنوان زبانی که مورد پسند مردم واقع شده بود، به جزایر جاوا و سنگاپور نیز رسید و سی سال پیش از آن در مالیزیا، سنگ مزاری را کشف کردند که بر روی آن نوشته شده بود:

بسیار سال ها به سر خاک ما رود

که این آب چشمه آید و باد صبا رود

کلمه ی دری، همچنانی که می دانید منسوب به «دره» است و چون این زبان در دره های افغانستان متداول بود و از دل این وادی ها و دره ها به دربار ها نیز راه یافته بود، به چنین نامی مسمی شد و شواهد متعددی از قدیمترین شاعران و گوینده گان زبان دری موجود اند که به این زبان (دری) گفته اند.

کلمه ی «فارسی»، امروز به آن لهجه ای از زبان دری، اطلاق می شود که در کشور دوست و همسایه ی ما ایران متداول است و چنانی که عرض کردم زبان دری بعد از آغاز دوره ی سلجوقیان از افغانستان به آن دیار رفته است.

در اخیر با این ابیات فیلسوف شرق، شاعر و عارف بزرگ، حضرت علامه اقبال لاهوری (رح)، موضوع عظمت زبان دری را به پایان می رسانم:

طرز گفتار دری

شاعری زین مثنوی مقصود نیست

بت پرستی بت گری مقصود نیست

هندی ام از «پارسی» بیگانه ام

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۲ /

ماه نو باشم تهی پیمانه ام
حسن انداز بیان از من مجو
خوانسار و اصفهان از من مجو
گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت
خامه ی من شاخ نخل طور گشت
فارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام
خرده بر مینا مگیر ای هوشمند
دل به ذوق خُرده مینا ببند

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۱۷۳ /

خراسان، خاستگاه زبان دری ۱

س. نیکومنش

آقای احمدی!

نمی خواستم به این بحث باز هم ادامه دهم که با همان انداز پیشین به بحث، وارد شده اید! با آوردن دو - سه تا نمونه از متن پهلوی - ساسانی و اشکانی، از این سایت و آن سایت، به زعم خودتان به نتیجه ی مطلوب تان رسیده اید و پرسش ها و توضیحات مرا هم یکسره نادیده گرفته و بر یک ادعای سطحی و عوام پسندانه پافشارده اید که ببینید کدام پهلوی، با زبان دری همخوانی دارد؟ مگر این شد استدلال علمی؟ من در کجا نوشته ام زبان دری مستقیماً از پارسی یا سغدی یا باختری تشکیل شده است؟ برای من این ادعای شما که گویا یگانه منبع این زبان همانا زبان پهلوی ساسانی است، تعجب انگیز بود. شما با این ادعا، چه را می خواستید ثابت کنید؟ این که زبان دری از پارس برخاسته؟ پس آن همه شواهد و دلایل تاریخی چه می شود که بر ادعای شما خط بطلان می کشند؟ مگر پژوهنده گان زبان دری حق ندارند به آن ها مراجعه کنند و سپس به نتیجه ای برسند؟ بر این موارد خواهم پرداخت، ولی نخست به برخی از گفته های شما برگردم. من در کی که از جناب شما دارم این است که شما زیر تاثیر جو حاکم بر عده ای از جوانان

۱- این تحقیق در پاسخ به کسی با تخلص «احمدی» که شاید در زمره ی شوونیستان فارسی باشد، نوشته شده است. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۴ /

ایرانی که ایران کوچک شان را ایران بزرگ قلمداد می کنند، قرار دارید و ناخوانده خود را ملا می پندارید. این ادعای شما که «خاستگاه زبان فارسی دری، فارس است»، از سوی ایرانیانی که یک عمر زحمت پژوهش کشیده اند و از تاریخ و زبان و ادبیات آریانزمین آگاه اند نیز قابل پذیرش نبوده و نیست، مانند ملک الشعرا بهار، دکتور ذبیح الله صفا، استاد ناتل خانلری، برتلس و بسیاری دیگر. شما به جای آن که از داشته های درون خانه ی تان آگاه باشید و ببینید چه داشته اید و چه نداشته اید، می روید به دنبال بیرونیانی که غالباً با اهداف استعماری وارد خانه ی تان شده اند. منظورم آقای ژیلبر لازار نیست و گفته ی ایشان را نیز احترام می کنم؛ ولی چرا دور برویم و چرا موضوع ساده ای را این قدر طول و تفصیل دهیم. حرف جدی شما این است که فارسی دری، زبان مردم خراسان نبوده، بل که زبان مردم فارس بوده و بعد ها به آن جا ها هم رسیده است. دلایل تان را باید پیرامون این موضوع متمرکز می ساختید تا نشان دادن موجودیت واژه های دری در زبان ساسانی که در این مقایسه هم حد انصاف را مراعات نکرده اید و بر متونی از پارتی اتکا کرده اید که از دید امروز بغرنجتر است از پهلوی ساسانی؛ هر چند متون ساسانی هم داریم که در بغرنجی، کم از اشکانی نیستند و شما آگاهانه از آوردن آن ها چشم پوشیده اید که بنده مجبور شدم یکی - دو نمونه ای از آن ها را هم بیاورم تا بدانید که چنان نیست و به گفته ی شاعر:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ی ناخورده در رگ تاک است

این را همه می دانیم که پهلوی ساسانی، خود دنباله ی زبان اشکانی است و از لحاظ زمانی هم نزدیکتر به زبان فارسی دری؛ ولی این موضوع به هیچ صورت ارتباط ریشه یی و پیوند زبان دری را با خاستگاه و زادگاهش از میان نمی برد و آن را از حوزه ی باختر یا خراسان، جدا نمی سازد. دکتور صفا می گوید: «وقتی مسلم شود که لهجه ی دری، زبان اهل مشرق، خاصه خراسان و ماوراءالنهر بوده است، قبول این اصل هم لازم می شود که لهجه ی مذکور، دنباله ی پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است.» من هرگز وجود واژه گان پهلوی - ساسانی را در زبان دری رد نکرده ام که شما رنج بی هود کشیده و مثال آورده اید! من می گویم زبان دری فارسی، تنها از زبان ساسانی به وجود نیامده، بل که در این زبان، عناصر واژه گانی زبان های باختری و سغدی و پارتی بیشتر تاثیر داشته اند؛ زیرا لهجه های خراسان و پار دریا، لهجه های به هم پیوسته و نزدیک بوده و از یک دسته لهجه ها متفاوت بوده اند. به همین دلیل آن را زبان دری خراسانی می گویند؛ ولی شما این تاثیر و اشتراک را رد می کنید و زبان فارسی دری را صرفاً مولود زبان ساسانی قلمداد می کنید و می نویسید: «یک پرسش ساده از شما و هر که چون شما فکر می کند دارم: اگر دری، دنباله ی پارسی میانه نیست، بی مغالطه و اطاله ی کلام، صریح و مختصر بگویید، پس چه زبانی مادر دری بوده؟ مثال و سند بیاورید! هر فرد منصفی، وقتی پارسی میانه و دری را مقایسه کند، شباهت ها و یکسانی ها آن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۶ /

اندازه اند که نمی توانند انکارش کنند. دری، گونه ی محاوره یی و ساده شده و شاید عامیانه ی پارسی میانه است.» می بینیم که جناب شما با ضرس قاطع، زبان دری را تنها مولود زبان ساسانی آنهم نوع عامیانه ی آن می دانید و بس؛ زیرا آن دسته بندی فرضی برخی از مستشرقان را برای ارضای نیات ملی گرایانه ی تان موافق یافته اید.

من حق دارم که چنین استدلال یکجانبه و غیر علمی و احساساتی را نپذیرم. در پاسخ تان می گویم: هرچند در مقاله ی گذشته، پاسخ تان را داده بودم، ولی فکر می کنم آن را متوجه نشدید! آورده بودم: «شروو Skjaerví»، کتیبه های بلخی دوران شاهنشاهی کنشکا به ویژه کتیبه ی رباتک را دارای سنت نگارشی همانند و همپایه با کتیبه های هخامنشی ها و ساسانی ها می داند. مگر شما می توانید بگویید که زبان دری، دنباله ی منطقی زبان های پارتی، سغدی و خوارزمی نمی باشد؟ (من به غربی بودن زبان پارتی اعتقادی ندارم و علتش را توضیح داده ام) این دنباله ی منطقی، همان است که شما هم به آن اشاره کرده اید؛ یعنی پی گیری تحولات ملموس میان زبان های هم خانواده. این که ویلیام سیمز، تفاوت های گروه شرقی و غربی را آورده و نشان داده است، درست است، ولی باید می دانستید که گروه بندی ها همه برای آسانی کار صورت گرفته اند، نه برای رد پیوند های منطقی و تاریخی میان آن ها. پس میان دسته بندی های خانواده ی بلخی، دیوار چین بنا کردن، کار علمی نیست و این را نمی رساند که این دسته ها باهم هیچ ارتباطی ندارند و شما از آن برداشت نادرستی دارید! اگر زبان دری را

بر اساس منطق شما بسنجیم، پس ناهمسانی واژه های ساسانی را با دری چه گونه توجیه می فرمایید؟ این ها را که از یک دسته می شمارید مگر نه؟! «ورهرام (بهرام)، هکر (اگر)، ذمیک (زمین)، هج (از)، ذست (دست) یا توک (جادو)، اپورنای (برنا)» و یا ناهمسانی میان ساسانی و پارتی را چه گونه توجیه می کنید؟ مثلاً این واژه های آشنای تان که خود به آن ها استناد کرده اید: «زن=ژن، کن=کر، دانستن=زانستن، ریز=ریژ، سوز=سوژ» و غیره. یا واژه هایی چون چاه، روشن، دور، فرشته و ده ها تای دیگر که در سغدی و بلخی میانه و در زبان پارتی و ساسانی یکی اند و چرا با هم، هم معنی و هم آوا هستند؟ درست آن است که بدانیم این ابدال ها و تغییر ها جزو طبیعت زبان ها هستند که در اثر گذشت زمان به میان می آیند و هیچ ارتباطی با قواعد سنگ شده و لایتغیر فرضی ما و شما هم ندارند.

وقتی زبانی دارای خط گردد، یعنی به گونه ی مکتوب در آمد، در آن صورت خط و در نتیجه زبان ثابت می ماند. به ویژه که ۶ سده دوام پیدا کرده باشد. اشکانیان یا پارت ها که در قلمرو باختر می زیستند، از پایتخت نخستین شان (شهر نسا) به امپراتوری بزرگی رسیدند و سپس در شهر تیسفون که خود آن را آباد کردند، همه گروه ها و اقوام دم و دستگاه شاهنشاهی را با درباریان و فرهیخته گان و کارمندان برجسته با خود داشتند و در آن جا مستقر شدند و زبان پارتی که زبان شان بود نیز زبان تیسفون بود. البته زبان رسمی، سلوکیه ی یونانی بود، ولی در زمان اشکانیان نیز فرهیخته گان شان، زبان یونانی را به عنوان زبان رسمی فرا

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۸ /

می گرفتند؛ اما رفته رفته زبان پارتی، جای زبان یونانی را گرفت و زبان رسمی تمام پشته ی ایران و بین النهرین گردید و دارای خطی شد که بدان خط اسناد و کتیبه ها را می نوشتند. بعد تر این زبان که شکل مکتوب یافته بود، گونه ی ثابت به خود گرفت و تغییرات و تحولات زبان گفتاری را نپذیرفت و از زبان گفتاری فاصله گرفت و وجود خط، به ثابت ماندن این زبان تا قرنهای پسین کمک کرد. بنابر این، زبان اشکانی، دارای گونه ی رسمی - نوشتاری ثابت شد و هم گونه ی گفتاری که پیوسته در تغییر و تحول بود و زبان مردم تیسفون و زبان گفتاری دولتی در همه جای قلمرو؛ یعنی هرچند زبان رسمی اشکانیان در دوران سلوکیه یونانی بود و طبقه ی اشراف آن را به عنوان زبان دوم فرا می گرفتند، ولی کم کم گرایش به جانشینی زبان پارتی به جای یونانی پیش آمد؛ یعنی پس از رسمی شدن زبان پارتی تا مدت ها حتی تا اوایل دوره ی ساسانی، زبان یونانی، از میان نرفت و برخی از کتیبه های آن ها حتی به زبان یونانی در خراسان نیز نوشته شده است.

در دوره ی اسلامی، وقتی شاعران، یعقوب لیث صفاری را به عربی شعر گفتند، نپسندید و گفت: «چیزی را که من اندر نیابم، چرا باید گفت.» شاعران او را به فارسی دری که اکنون متحول گردیده و رسم الخط عربی را پذیرفته بود و زبان مردم تیسفون و بلخ و زبان فرهیخته گان و دیوانسالاران سراسر پشته ی ایران بود، شعر گفتند؛ یعنی همان زبان متحول مردم خراسان که در زمان اشکانیان، زبان رسمی آریاییان بود و با اندکی تفاوت در دوره ی ساسانیان نیز همچنان ادامه یافت.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۹ /

باید توجه داشته باشیم که در زمان ساسانیان، تنها کتبه ها و کتاب های دین زردشتی و احياناً جزو دینی به پهلوی ساسانی، یعنی پهلوی جنوبی نوشته می شد. در این دوره، هرچند زبان عربی به عنوان زبان رسمی، موقعیت بالا یافت، ولی فرهیخته گان و دانشمندان خراسانی آن را به عنوان زبان دوم شان به کار می گرفتند و همچنان به زبان دری می گفتند و می نوشتند. در این آوان در خراسان و گوشه و کنار آن، البته لهجه های مختلف وجود داشتند، ولی با آنهم زبان دری، لهجه ی برتر زبان رسمی و زبان عمومی خراسانیان بود. (مراجعة شود به دکتور تقی وحیدیان کامیار، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران شناسی، بخش زبان شناسی، جلد دوم، ۱۳۸۱)

به گفته ی مقدسی، لهجه ی بلخی، بهترین لهجه های خراسانی بوده است و بنابر آن شاعران، یعقوب را با همین لهجه ی رسمی درباری باید ستوده باشند. بسیار متعجب شدم وقتی نوشته ی شما را خواندم دیدم آدمی چون شما که خود را اهل دانش و تحقیق اعلام فرموده اید و انگلیسی دانستن خود را هم به رخ ما کشیده اید، بدون فکر کردن، سخن می رانید و مرا متهم به عدم درک از ابن مقفع می کنید و بر خلاف واقعیت می نویسید:

«نوشته بودید زبان ساسانی در شرق، محل گویش نداشت. پس دری ای که به نوشته ی ابن مقفع، همان زبان دربار ساسانی و در بلخ هم رایج بوده، چه بوده؟ همان جا ابن مقفع در باره ی پهل و پهلوی نیز می نویسد و از محل گویشش، اسم ها می برد؛ از ری، اصفهان، آذربایجان

و... مگر نامی از نواحی شرق نمی آورد. چرا دری را با پهلوه، یکی ندانسته و چرا در شرق از آن نامی نمی برد؟ اگر بپرسم این زبان دری که ابن مقفع از آن نام می برد، مال کجا بوده، چه پاسخی خواهید گفت؟ مگر ابن مقفع در نوشته ی خود به محل، اشاره نکرده است؟ اگر توجه می کردید، پاسخ تان را در جمله های پیشین داده بودم که این زبان، همان زبان تحول یافته ی پارسی بوده است که به گواهی تاریخ از شرق ایران به ویژه از بلخ، نه تیسفون و مداین، رسید و پس از رسمیت یافتن و صاحب خط نوشتاری شدن، صورت زبان دربار اشکانیان را به خود گرفت و پس از گذشت زمان و استیلای کامل ساسانی ها که مرکز شان استان فارس بود، لهجه ی جدیدی جاگزین آن گردید که به نام پهلوی ساسانی شهرت یافت و عرب ها که آمدند، آن را فهلوی فارسی خواندند؛ یعنی زبان پهلویان فارسی (اسم خاص + اسم مکان)؛ ولی ابن مقفع وقتی از زبان دری به عنوان زبان خراسان و بلخ و تیسفون و مداین یاد می کند، بدان معناست که این همان زبان بلخ و مشرق ایران بود، نه فارس؛ و چون در دربارها گفته می شده، به آن دری می گفته اند؛ یعنی زبان بلخی که نسبت به دیگر لهجه ها برتری داشت. شما یا نوشته ابن مقفع را نخوانده اید یا فکر کردید شاید دیگران هم مثل شما، برداشت سر چیه از آن خواهند داشت.

سند معتبر تاریخی که شما از آن نام بردید، از اسناد معتبری ست که گفته های بالای مرا تایید می کند که زبان تیسفون، همان زبان مردم خراسان بوده است و نه زبان نقاط دیگر. ابن ندیم در کتاب «الفهرست»

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۱ /

از سخن ابن مقفع (وفات ۱۳۹ هجری) این گونه نقل قول می کند: «وقال ابن مقفع لغة الفارسيه الفهلويه و الدريه و الفارسيه و الخوزيه و السورانيه فاما الفهلويه فمنسوب الى الفهله اسم يقع على خمسہ بلدان و هي اصفهان و الري و همدان و ماه نهاوند و آذربايجان و اما الدريه فلغه مدن المدائن و بها يتكلم من باب الملك وهي منسوب الى حاضرت الباب و الغالب عليها من لغه اهل خراسان و المشرق لغة اهل بلخ و اما الفارسيه بها المواييد و العلما و اشبههم و هي لغة الفارس و اما الخوزيه فيها كان يتكلم الملوک و الاشراف في الخلوت مواضع اللعب و اللذه و مع الحاشيه و اما السورانيه فكان بها يتكلم اهل السواد و المكاتبه في نوع من اللغه بالسرياني فارسي.» اگر زبان انگلیسی تان، سواد زبان آموزی های تان را خدشه دار نساخته بود، از جمله های عربی ابن ندیم، چه چیزی دستگیر تان می شد.

می بینیم ابن مقفع، زبان پهلوی را زبان مردم پهل (فهله) یعنی اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان و زبان دری را زبان شهر های مداین و دربار شاه می داند. کجایش گنگ است؟ اسم دری را برگرفته از دربار می داند و می گوید از زبان های مشرق و خراسان، زبان مردم بلخ است که در دربار برتری دارد، یعنی فارسی نیست، دری است؛ چون در آن زمان، فارسی یا پارسی را زبان مذهبیان زردشتی می شناختند.

پارسی، زبانی ست که موبدان و علما و نظایر آنان به آن سخن می گفته اند و زبان مردم فارس است... دیده می شود ابن مقفع که خود از اهل

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۲ /

فارس است، به روشنی تنها زبان مردم بلخ و خراسان را دری می داند و همانند زبان مردم شهر های مداین و نه هیچ شهر دیگر و از جمله فارس را؛ این است که می گویم شما ناخوانده ملا شده اید! این است که از گیچی نم یدانید که دری، زبان کجا بوده است!

من این گفته های ابن مقفع را صد بار نسبت به ژیلبر لازار و غیره، ترجیح می دهم، نه به خاطر آن که او فرانسوی یا انگلیسی نیست، بل که برای آن که ابن مقفع و مورخان دیگر که از سرزمین های شرقی برخاسته اند، حرف های دست اولی را از محیط و ماحول شان به یادگار گذاشته اند که بی تعصب و بی استعمار اند. این بماند که من پژوهش های همه ی مستشرقان را رد نمی کنم، ولی بیشترین مستشرقان نه از زبان ما آن سان که باید و شاید آگاه اند و نه هم از تاریخ و مردم شناسی در این حوزه... البته باز هم می افزایم که من استثنا ها را در همه زمینه ها می پذیرم.

در جای دیگر پرسیده اید که مگر واژه های پدغیرو، و خار، مرزیدن، مسیاک، تغن، واذاک و میگوک را مگر امروز می فهمیم؟ در برابر این استدلال جناب عالی باید سکوت کرد و بس. فقط می گویم: بروید بخوانید تا بدانید که زبان ها به یک حال باقی نمی مانند و دچار فرایند تحول می گردند و این در زبان شناسی اصل اولین است. مگر در فارسی، ما برای واژه ی «کوشا» «توشاک» می گویم؟ مگر به «تهدید» «پدیست» می گویم؟ مگر برای «مرغ» «موران» می گویم؟ برای رهایی دادن، مگر بوزان می گویم؟ البته در زبان ساسانی، واژه های

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۳ /

زیادی از این دست اند که نمی شود همه را شمارید و در اشکانی نیز فراوان اند؛ ولی اصل، ریشه های مشترک میان آن ها اند که یکی را با دیگری پیوند می دهند. مگر شما از تحول زبانی منکرید؟

شما ادعا کردید که من هر آن چه که از دایره ی خراسانی بیرون باشد، نمی پذیرم! نه! این طور نیست آقا! ولی چه کنم که در باب خاستگاه زبان دری با شما، نه تنها من که ده ها تن به شمول ابن مقفع و هموطنان شما موافق نیستند، نه برای آن که خراسان محوری می کنیم یا می خواهیم چون شما، از هیچ، چیزی بتراشیم؛ چنان که در باره ی هخامنشیان که هیچ دست آوردی برای زبان و فرهنگ منطقه نداشتند و با سقوط شان، زبان شان نیز از میان رفت، ولی امروزه با «پارس پارس» گفتن ها، گوش فلک کر گشته. من اگر در رابطه به موضوع از خراسان می گویم، بنابر دلایل واقعی و تاریخی است، نه با افسانه سرایی و چنگ انداختن به این مستشرق و به آن مستشرق. من تاکنون از شرق و غرب، ده ها سند و دلیل برای تان آوردم، ولی از شما برای هیچ یکی از آن ها پاسخ دقیقی نگرفتم. من باز تکرار می کنم که زبان ساسانی، اصل نیست! اصل پارتی است. چرا که عنصر زبان رسمی، محافظه کارتر است نسبت به زبان محاوره یی. چرا که زبان پارتی در شرق، زبان وارداتی نبوده است. من در سطرهای پایانی، این ارتباط را باز خواهم گفت و ساسانی، خود لهجه ای از آن است. شما همین مسایل را روشن می کردید تا از استدلال تان می دانستیم که اشکانی، زبان دیگر است و ساسانی زبان دیگر! این که این را از کجا و از کدام دانشگاه، آموخته

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۴ /

اید، من نمی دانم؟ ولی اکنون که نه از ساسانی نشانی هست و نه از پارتی، اگر اینان را زبان مرده ندانیم، کم از کم از گویش های ما بیرون رفته اند؛ اما شما همی اصرار می ورزید که واژه های پهلوی در زبان ما زنده اند و از پارتی نه و از این نتیجه می گیرید که پس زبان دری، مولود زبان ساسانی است. می پرسم: مگر شما واژه های اشکانی را در ساسانی رد می کنید؟ اصلاً ساسانی از کدام زبان حاصل آمده؟ از آسمان که به زمین فرود نیامده است و پیشینه اش کدام است؟ اگر واقعاً دانشجو هستید، باید از استادان غربی خود، کم از کم در کار دانش امانت داری و راست گویی می آموختید. در مثال هایی که خود آورده اید، یکبار دیگر دقت کنید! همه جا می بینید که پهلوی اشکانی با ساسانی و سپس دری در ریشه یکی هستند، نه تنها از نظر ریشه که از نگاه صرفی و آوایی نیز. البته تفاوت های هم دارند. این خود جریان طبیعی تحول زبان است که شامل حال همه زبان ها و از جمله زبان ما نیز می شود. در جایی پرسیده اید که من، دری را از دسته ی شرقی می دانم! پس حساب زبان پارتی چه می شود؟ من در میان زبان های هم خانواده، دیوار چین قایل نیستم. پیشتر اشاره کردم با چنگ انداختن به نامگذاری ها و این که کسانی، زبانی را از دسته ی غربی گفته اند و کسانی شرقی، کاری ندارم... ما باید به اسناد تاریخی و ساختار زبان مان بینیم و صورت کهن و نوین آن را از هم تفکیک کنیم. من با استاد بهار هم عقیده ام که زبان پارتی را از دسته ی شمال شرقی می داند و زبان ساسانی را بسته به دسته ی جنوب غربی و دلایل گوناگون زبان

شناسی تاریخی هم آن را تایید می کند. بهار وقتی به کار پرداخت که هنوز غریبان برای به کرسی نشاندن تیوری های شان به راه نیافتاده بودند و کار، بیشتر به دست دانشمندان شرقی بود. استاد، بیشتر از شرق شناسان هندی و روسی، سود می برد تا از دیگران. ر.س راستارگویا، نویسنده ی کتاب «دستور زبان فارسی میانه» در مقدمه ی کتابش می نویسد که در ۲۰-۳۰ ساله ی اخیر، مستشرقین بیش از پیش بر این شدند که فارسی امروزی، مستقیماً از فارسی میانه (پهلوی ساسانی) حاصل نشده است... وی سپس می افزاید که اثبات کامل این نظریه، فقط در آینده میسر خواهد بود و آن آینده، اکنون فرا رسیده است.

آقای احمدی! روشنفکران افغانستان از هیپنوتیسم برتری جویانه ی به اصطلاح ایرانی، دیگر خسته شده اند. شما بسیار از واژه های زبان دری مثال آوردید! چرا از جمله ها مثال نمی آورید؟ من از سر شوخی به شما می گویم بیاید اینک از جمله آغاز کنیم. شما چند جمله از زبان دری که بسیار خوش دارید ببرید به فارس و برای مان گواه بیاورید که در فارس گفته می شده و در همان آوان در بلخ و سمرقند و تخار گفته نمی شده است؛ چون ادعا کرده اید که خاستگاه این زبان در فارس است. می دانم نمی توانید مثال بیاورید! باید واقعین بود و از نخوت و دروغ پرهیزیم، یعنی ایرانی اصیل باشیم، نه ایرانی تقلبی؛ ولی من صد ها مثال دارم از زادگاه این زبان در بلخ و سمرقند و مرو و بدخشان و سیستان و غزنه. فقط به این دو نمونه بنگرید!:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۶ /

سرود بسیار نزدیک به زبان دری امروز که صورت کهن آن همان زبان کشوری پارت ها و ساسانی هاست، سرود کرکوی نام دارد. به حواله ی «تاریخ سیستان»، ابیات زیر را که ابوالمؤید بلخی در شاهنامه ی خود آورده است، نمونه می آورم. به یاد داشته باشید که این کتاب در بلخ نوشته است، نه در فارس!

فرخته باذا روش
 خنیزه گرشسپ هوش
 همی پرست از جوش
 انوش کن می انوش
 دوست بذا گوش
 به آفرین نهاده گوش
 همیشه نیکی کوش
 (که) دی گذشت و دوش
 شاها خدایگانا
 به آفرین شاهی

در سال ۱۰۸ هجری، اسد پسر عبدالله که حکمران بلخ بود در جنگ با شاه ختلان شکست خورد و به بلخ برگشت. کودکان بلخ به زبان شعر دری، او را هجو کردند و سرودند که:

از ختلان آمدیه
 برو تباه آمدیه
 آبار(ه) باز آمدیه

خشک و نزار آمذیه

از نخستین نمونه های نثر و شعر دری می گذرم؛ از رودکی و دقیقی و رابعه و شهید و فردوسی خراسانی و... و کتب دری دوره ی سامانیان بلخی و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و ... می گذرم که فرصت ندارم تا ادامه دهم. پس چرا از شاخه ای به شاخه ای بپریم و اصل موضوع را به کناری رها کنیم. گفتن این که فارس، زادگاه زبان دری است، یا از سر نادانی علمی است یا از روی اغفال مردم و ارضای غرور کاذب...

اگر می گوید درست نمی گویم، لطف کنید از محصولات فارس، یکی - دو نمونه از زبان دری ای که نمونه ی نخستینه ها باشند، بیاورید! چون بالاخره آن جا را خاستگاه می دانید، ولی می پرسم: این نشانه های کهن زبان دری خراسانی را که تاریخ برای تان آورده، نه من، مگر در فارس داشته اید تا با شما همنا گردم که فارس، سرچشمه ی زبان دری است، نه جای دیگر. چه گونه است که نخستین نشانه های زبان دری در بلخ و بدخشان و تخارستان ظهور کرده اند و به پندار شما در خاستگاه اش نه؟ در مرو و سمرقند و خوارزم پیداست، ولی در پایتختش نه؟! کدام منطق آن را می پذیرد؟ چه حادثه ای رخ داده بوده است آقای احمدی؟ چه پاسخی دارید؟ من برای تان می گویم: دلیل آن را در این می دانم که به تایید سخنان پیشینم، زبان ساسانی در خراسان، تاثیری نداشته است؛ چون ما در افغانستان امروزی و تا کنون، جز اسناد باختری، اثری از ساسانیان در دست نداریم. برعکس از زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۸ /

پارتی، سعدی و زبان های میانه ی بلخی در ساخت و ساز زبان دری در خراسان، آثار و اسناد مهمی در دست است و بگذریم از افسانه ی «سر مگسک» که «واول» «واکه» های ساسانی کوتاه تر اند و از پارتی درازتر یا برعکس؛ و یا در زبان دری، واژه های ساسانی بیشتر اند یا پارتی؟!

استاد دکتور تقی وحیدیان کامیار در مقاله ی مبسوطی بر نظر کسانی که بر خاستگاه غربی یعنی فارس زبان دری، تاکید کرده اند، می شورد و خاستگاه آن را خراسان می داند و در جایی می نویسد:

«اگر نظر شما در مورد خاستگاه زبان، درست می بود، قضیه برعکس می شد. به این صورت که لهجه ی شیرازی (مرکز فارس) در همه قرن های گذشته و از جمله در زبان سعدی و حافظ و داعی، کاملاً فارسی دری می بود و برعکس لهجه های خراسان با فارسی دری متفاوت از آن ... برای نشان دادن تفاوت لهجه ی شیرازی قدیم با فارسی دری، چند نمونه را بررسی می کنیم... یک بیت از داعی شیرازی، شاعر و عارف قرن نهم:

اشهر زی وم تخه بنوان نیاز
کم شکر از مصر رساند اشراز

حافظ:

به پی ما چان غرامت بسپریمن
غرت یک بی روشنی از اما دی

از سعدی:

پر هنط ثله جونی می کند عشغ سقری شخی بونی چش روشت

... لهجه ی شیرازی قدیم، ادامه ی پهلوی ساسانی است، نه فارسی دری. بنابر این، زبان دری، زبان مردم خراسان است و نه تنها چند شعر محلی بازمانده از آن زمان؛ مانند اشعار هجویه ی کودکان بلخ و یا سرود «آبست و نبیذ» است و غیره که استاد قبلاً در مقاله ی شان نمونه آورده اند و به خوبی نشان می دهند که زبان این اشعار، دقیقاً همان فارسی دری است و برای دری زبانان مفهوم و استاد در پایان مقاله ی مبسوط شان می نویسند: «با توجه به نکات فوق، شک نیست که ساسانیان در نوشتن کتیبه های خود به زبان پارتی، از پارتی نوشتاری - رسمی که طی لااقل سه قرن تقریباً ثابت مانده و صورت کهن خود را حفظ کرده بود، استفاده کردند و اگر به جای آن از پارتی گفتاری تحول یافته استفاده می کردند، یعنی از پارتی گفتاری زمان نوشته ی کتیبه ها، همان طور که پهلوی ساسانی، زبان خود را در نوشتن کتیبه های ساسانی به کار می بردند، بی شک شباهت فارسی دری به زبان کتیبه های پارتی، بسیار بیشتر بود تا پهلوی ساسانی. به هر حال، روشن شد که استدلال زبان شناسان و ایران شناسان (البته از تعدادی - ن) در مورد خاستگاه زبان فارسی دری درست نیست و تناقضی که بود برداشته شد و مشخص گردید که فارسی دری، زبان مردم خراسان است و نه جای دیگر.» (بخش کوچکی از مقاله ی پُر محتوای آقای دکتور تقی وحیدیان کامیار، استاد دانشگاه مشهد، مجموعه مقالات نخستین

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۰ /

همایش ملی ایران شناسی، بخش زبان شناسی، جلد دوم، ۱۳۸۱،
ص ۳۹۷)

ایشان (دکتور کامیار) با دلایل مبسوط، نظر کسانی را که خاستگاه زبان فارسی دری را فارس می دانند، رد می کند و آن را خراسان می داند. من فقط جاجا از این مقاله سود برده ام. خواننده ی گرامی و کاوشگر، این مقاله ی مستدل و علمی را باید بخواند.
به گونه ی فشرده:

در این که زبان پهلوی ساسانی، دارای واژه های دری است، هیچ شکی وجود ندارد؛ چنان که زبان های شرقی، چون سُغدی و خوارزمی و بلخی نیز این نمود واژه گانی را دارند. جناب شما هم به تکرار، آن همسانی های واژه گانی را از این جا و آن جا گرد آورده نشان داده اید! اگر یگانه دلیل آن جناب، واژه های آشنا از یک زبان در زبان دیگر باشد (مانند ساسانی در زبان دری)، زبان پارتی هم به عنوان اصل زبان پهلوی، این نمود را می تواند بیان کند. نمونه ها را در پایان می خوانیم.
باید خاطر نشان سازیم که متأسفانه همه ی اهل زبان، امروزه با زبان و خط از هر دو پهلوی آشنا نیستند تا با دیدن واژه های این دو زبان به درک آن ها توفیق یابند. به ویژه اکثر باسوادان ما از خط فوتیک، آگاهی ندارند. شما از همه گان می پرسید که بگویند از آن، چه دانستند؟ من برای تان می گویم اگر ترجمه های شان را نمی آوردید، از هر دو متن، چیزی دستگیر شان نمی شد... شما حتا نخواستید واژه گان دشوار یاب آن را هم بیاورید تا خواننده گان به دریافتی می

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۱ /

رسیدند. پس اگر این کار را نکردید، چه گونه از آنان به تکرار می خواهید داوری کنند؟ مگر کار پژوهنده، راهگشایی نیست؟ من مشکلی ندارم و بر خلاف گزافه گویی های تان، تحصیلات دانشگاهی هم در همین رشته ی زبان و ادبیات دارم.

نشاندادن تفاوت ها میان زبان های میانه، هیچ درد شما را دوا نمی کند. آیا می خواهید بگویید که چون زبان پارتی با ساسانی در برخی از واژه ها و ساختارهای صرفی، اختلاف دارد، پس نمی تواند اصل قرار گیرد؟ اشتباه می کنید! من یقین کامل دارم شما با داشتن کتاب آقای باغ بیدی که از آن مثال آورده اید، تنها از متونی استفاده کرده اید که شما را به هدف نزدیک تر سازد تا به دست آوردن حقیقت. در آن کتاب هم مثال هایی وجود دارند که برعکس به ساده گی می توانند به پارتی و بغرنجی ساسانی دلالت کنند. چرا از جمله های مغلق نیآورده اید؟! اجازه دهید من فقط دو - سه نمونه از آن گونه را برای تان نشان دهم تا ببینید که امروزه پهلوی ساسانی نیز دشواریاب است. مگر نمونه های زیرین ساسانی برای خواننده گان ما، گویایی دارند که دشواری پارتی را مثال آورده اید؟ و از مخاطبان پرسیده اید از این جملات، چه دانستند؟ مگر این متن پهلوی ساسانی، دشوار تر از «درخت آسوریک» نیست؟

۱- اُد پَس گیزیستگ گَن ناگ مینوگ دُرَوَند گمان کردن مردمان پد این دین رای آن گیزیستگ اَلکَسَندر هرومیگ اُد این دین چيون اَبَستاگ اُد زَند اَبَر گاو پوست ایهای ویراستگ پَد آب ی زر نَبَستگ

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۲ /

اندر ستخری پابگان پد دژ ی «نښت» نهاد ایستاد. اوی پتیارگ
وَد- بخت اهلومغ دُروند اناگ- کردار اَلکَسندر هرومیگ
موزراییک- مانیشن ابر آورد اُد بسوخت. اُد چند دستوران اُد دادوران اُد
هیربدان اُد موبدان اُد دین بُرداران اُد اُزارمندان اُد داناگان ی ایران- شهر
رای بکوشت.

نمونه ی دوم:

Xwad pad suy frod mired agar pad SAR í Noh
ne frazāmē ...hazar sāl čiiyōn-it padistīd

(Zadspram)

این جمله و بدون ترجمه، چه معنایی برای خواننده گان ما خواهد
داشت؟ ترجمه به دری:

اگر در سر نه هزار سال، چنان که پیمان کردی... به پایان نرسانی، خود
به گرسنه گی فرو میرد.

نمونه ی سوم متن کوتاه پهلوی- ساسانی:

Ōgrāyišnīgistan āy pad wizīdagīh pāydāg ud agārig
(was āhogān paydag bōzišn. Dinkart)

ترجمه به دری:

برای علاقه مندان بودن (در پیوند خویشاوندی) درگزینش (این کار)
پیدا و پیداست که عیب های فراوان دیگری نیز با این عمل، جبران
شوند.

و اما متون پارتی:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۳ /

در آثار مانوی که بیشترین به زبان های بلخی و پارتی نوشته شده اند و ادبیات گسترده ای را به ارمان آورده، یکی هم منظومه ی زیر است که به گمان غالب به زبان پهلوی پارتی نوشته شده است:

«در آثار تورفان که از مانویان است، لغات زبان دری و فعل های مخصوص که در زبان دری- پهلوی جنوبی نیست، زیاد دیده می شود.»

(سبک شناسی)

نمونه ی نخست:

در ستایش درخت نور

خورشیت ی روشن اُد پورماهی برازاك
 روژند اُد برازند از تنواری اوی درخت
 مُروانی بامیوان اوی وازند شادیها
 وازند کبوتر اد فرشه مروی وسپ گونگ
 سراویند اُد آواژند ی کنیکان
 بستاینند «هماك» تنواری اوی درخت
 ترجمه:

خورشید روشن و بدر برازنده
 روشنی دهند و برازنده گی کنند از تنه ی آن درخت
 مرغان روشندل سحری سخن گویند از روی شادی
 سخن سر کنند کبوتران و طاووسان و همه گونه مرغان
 سرود گویند و آواز برکشند... دختران
 بستاینند همه گی پیکر آن درخت را

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۴ /

بازنویسی به زبان دری:

خورشید روشن و ماه پوره برازنده

روشنی دهند و برازنده گی کنند از تنه ی آن درخت

مرغان بامدادی سخن گویند به شادی

سخن گویند کبوتران و مرغان وحشی و همه گونه مرغان

سرود گویند و آواز برکشند... دختران

بستایند همه گی تنه ی آن درخت را.

توضیح واژه ها:

- پورماه = ماه پُر: این واژه در زبان دری با اندک تغییر آوایی، هنوز

زنده است: می گوییم «ماه پوره» = سخن پوره، یعنی کامل.

- مَرو = مرغ: پرنده

- فرشه مرو = مرغ جنگلی

- بامیوان = بامی = بامدادی: صفت شهر بلخ نیز بامیان است به همین

معنای روشن و بامدادی.

- وازند = واجند: از واجیدن یا واژیدن به معنای سخن گفتن و «واژه» از

همین ریشه است.

- وسپ = کوتاه شده ی هرویسپ: اما امروز بخش نخست آن، یعنی

«هر» را به کار می بریم.

- هرگونگ = هرگونه: این واژه، مختص زبان ساسانی نیست.

روشن تن + وار تنواری، برازا = برازنده.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۵ /

تنه، درخت، بامی، شادی ها، آواز کنیکان = کنند: این واژه در زبان نورستانی زنده است.

- اوی = آن

- هماگ = همگ = همه و غیره.

جالب است که استاد بهار، شاید به پیروی از دانشمندان هندی، مانند جاماسپچی انگلساریا، اصطلاح پهلوی را دو گونه می داند: پهلوی شمالی و شرقی، یعنی پهلوی خراسان و آذربایجان و حوالی تیسفون را اشکانی می خواند و پهلوی ساسانی را جنوبی و جنوب غربی. به همین علت، این پژوهشگر کم نظیر را برخی از ایرانیان کژ اندیش و متعصب امروزی، مردود می دانند.

۲- نمونه ی دیگر، ترانه ی «درخت آسوریک» یا درخت آشوریک است به زبان پهلوی اشکانی و به خط پهلوی ساسانی با ترجمه ی دری آن:

۱- درختی رُست است تَرَاو شَترو آسوریک
(درختی رسته است آن سوی شهرستان آسوریک)

۲- بُنش خوشک است سرش هست تر
(بنش خشک است و سر او تر است)

۳- وَرگش کنیا (نَی) ماند، بَرش ماند انگور
(برگش به نی ماند، برش ماند به انگور)

۴- شیرین بار آورد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۶ /

(شیرین بار آورد)

۵- مرتومان وینای آن ام درختی بلند

(مردمان بینی من آن درخت بلندم)

۶- بوژ اوآم نپردت کو از هچ تو اورتر آم پت وِس گونگ هیر

(بز بر من بیرون می آید و رقابت می کند که من از تو برترم به بسا

گونه چیز)

۷- ایم پت خونپرس دمیک درختم نیست همتن

(مرا به زمین خونیرث (اقلیم چهارم) درختی نیست همتن)

۸- چی شه هچ از خودت کذنوک آورم بار

(چه شاه از من تناول کند چون نو آورم بار)

۹- مکو کان تخت اوم فرسپ ام وات پانان

(تخته ی کشتی ها استم و دگل بادبان ها)

۱۰- گیوا گ روپ هچ از کردند کی وراژ میهن و مان

(جاروب از من کنند که ورازنده ی مهن و مان (خانمان)

۱۱- گوازم هچ از کردند کی کوپند شی و برنج

(گواز (برنج کوب) از من کنند که کوپند جو و برنج)

۱۲- دمینک هچ از کردند آتوران وزنای

(دمینک (دم کوره) آذران وزن (پکه)

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۷ /

۱۳- موک ام ورچیگران نالین ام ورهنگ پایان
(موزه ام برزگران را و پای افزارم برهنه پایان را)

۱۴- رسن هچ از کړند کی تویای بندند
(رېسمان از من سازند که پای ترا بندند)

۱۵- چوپ هچ از کړند کی توپایها ماچند
(چوب از من کنند که پای های ترا ماچند (ماچیدن، تماسکردن
بوسیدن... این واژه در زبان دری به کثرت مورد استعمال دارد. در
این جا به معنای استعاری به کار رفته، یعنی با چوبی که از من می
سازند، پای های ترا با آن لت می زنند.)

۱۶- میگ (می) هچ ار کړند کی تو سر کونگ وچند
(میخ از من کنند کت (که ترا) سرنگون آویزند)

۱۷- هیزم ام آتوران کی تو سیچ بریژند
(هیزم آتش هایی را که ترا مهیا و برشته سازند)

۱۸- تابستان اسایک ام پت سری شترویاران
(تابستان، سایه بانم بر سر شهریاران)

۱۹- شکر ام ورچیکران دوشاب آژات مرتان
(شکرم برزیگران دوشابم برای آزاد مردان)

۲۰- تبنگوک هچ از کړند دارو کدان وینای شتروان
(تبنگوی از من سازند و دارودان بینی شهر ها را)

- ۲۱- شتروی برند بچشکان بچشک
(به شهر برند پزشک پزشک)
- ۲۲- آشیان ام مرو بچکان سایک کار یاکان
(آشیان (قفس) مرغکانم و سایه ی کاروان ها)
- ۲۳- خستک بی او کنم پت نوک بوم رست
(هسته برافکنم به نو بوم رست)
- ۲۴- کذ ارژند مرتومات کوم بی نی و ناسند
(برای این که مردم فقیر به سبب من منتفع گردند)
- ۲۵- بغانم اوت زرین ویت اواین داند
(سرشاخ های من باشند زرین علاوه بر این داند)
- ۲۶- آنک ژ مرتومات کیش نیست می و نان
(نیز آن مردمانی که شراب و نان ندارند)
- ۲۷- هچ از باری خورند
(در آن هنگام از میوه ی من بخورند، یعنی وقتی که فصل پاییز
برسد و سرشاخ های من طلایی شوند، علاوه بر همه منافی که
شمردم، فقیر نیز از میوه ی من خواهند خورد.)
- ۲۸- دت هم برت آویختند کدش آن گفته بوت درختی
آسوریک...»

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۹ /

(دو رقیب و دو هم نبرد با یکدیگر در آویختند، وقتی که درخت
آسوریک این سخنان را گفته بود...)
توضیح برخی از واژه‌ها:

ابدال واج‌ها از پارتی به دری:

- (ت) به (د) مانند: آژات = آزاد، وات = باد، مرتوم = مردم.

- (و) به (ب) مانند: ورگ = برگ، وات = باد ورچیگران = برزیگران.

- (ژ) به (ز) مانند: بژ یا بوژ = بز.

- (ک) به (ه) مانند: کی = که. این ضمیر در نثر و شعر در آغاز دوره ی
خراسانی نیز وجود داشت و امروزه از کاربرد افتاده است یا «سایک»
به «سایه».

- (چ) به (ز) و (ش) مانند: ورچیگر = برزیگر، بچشک = بزشک یا
پزشک.

- شترو: کوتاه شده ی آن امروزه «شهر» است؛ سرزمین.

- دم = وزیدن، دمینک = دم کوره،

- تبنگوک = امروزه تبنگ = رسم ظرف،

- بوژ = بز،

- پت = پد = به،

- وس = بسی،

- هچ = از.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۰ /

(برای کوتاهی از آوانگاری این دو متن، به خط فونتیک لاتینی دست گرفتم که نه کاری مشکل بود، ولی کاری ست زمانگیر؛ زیرا آواها را می توانیم در همین واج های دری نیز ببینیم و درست بخوانیم.)
من گفته بودم که زبان پهلوی ساسانی، خود دنباله ی زبان پهلوی اشکانی است و میان شان هم، دیوار چین وجود ندارد؛ به مثال هایی هم که نادانسته و یا برای عوام و مبتدیان زبان آورده بودید، مراجعه نمایید تا ببینید که واژه های مشترک با زبان دری بیشتر است یا تقابل میان آن ها که حتا جاجای همان است. کانسونانت های پایان واژه ها تقریباً همسان اند. ابدال واکه های پهلوی به دری مانند «ک» به «ه»، مانند هستک = هسته، در لهجه ی مردم کابل، این «ک» در افعال زنده است. «و» به «گ» و رگ = برگ و دهها واژه ی دیگر از گونه ی ضمائر، افعال، اسما و غیره. برای همین است که بنده می گویم و پافشاری دارم که زبان پهلوی ساسانی، خود در واقع لهجه ی زبان پهلوی - اشکانی است، نه برای آن که به گفته ی شما، چون دیده ام که خاستگاه اش شرق و خراسان است، بنابر آن بر این ادعا پافشاری دارم، بل که واقعیت را نمی توانم عوض کنم و جای خراسان را به فارس بدهم و فارس را به خراسان.

از نمونه های بالا به این نتیجه می رسیم که زبان پارتی به عنوان یک زبان پُربار و آفرینشی در قلمروی گسترده و با داشتن واژه گان مادر در کار ساخت و ساز زبان های همگروه سغدی و خوارزمی و بلخی میانه و گروه غربی ساسانی و زبان های امروزی، نقش تعیین کننده را داشته

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۱ /

است که دوست ما از روی احساسات ایرانیگری، آن را به هیچ می گیرد و زبان ساسانی فارس را یگانه مرجع و منبع اصلی زبان فارسی دری می داند. شایان گفتن است که ایشان و همفکران دیگر شان قصداً و عمدتاً ریشه ی زبان ساسانی را به گونه ی زورکی به زبان به اصطلاح «خود ساخته ی فرس باستان» می رسانند و در این میان از موجودیت زبان پهلوی اشکانی، حرفی هم به میان نمی آورند. چرا؟ برای این که اگر پهلوی اشکانی را سرچشمه قرار دهند، پس فارسگرایی شان هیچ می شود. با آن که می دانند که زبان فرس باستان، هیچ ارتباطی به فارس نداشت و به اصطلاح فرس باستان، زبان و خط آرامی داشت.

در پایان به یک نکته ی دیگر اشاره کنم و آن نام «ایران» است که حالا بدون هرگونه آزمی آن را به خود چسپانده اند و از سندی حرف می زنند که گویا در طول تاریخ، این نام به کشور ایران امروزه مربوط بوده است. من از نوشته ی دانشمند بسیار پُر آوازه ی ایران امروز، جلال خالقی مطلق زیر نام «هویت ایرانی و مرزهای ایران فرهنگی» در نوشته ی پیشینم یاد کردم که ایشان در پایان آن مقاله، ایران را و ایران بزرگ فردوسی را در ایران کوچک امروز شان گنجانیده بودند. حالا جناب احمدی به ادامه ی آن درامه نوشته اند: «مردم ایران، این نام را پیش از اسلام تا کنون به کشور خود داده بودند.» (مبادا وقتی پیرسیم کدام ایران؟ چون سند و دلیلی نیست، خواهند گفت: منظورم ایران بزرگ بوده است! - این هم یکی دیگر از ترفند های قالب شده. - به هر حال، فقط با کوتاهی، همین قدر به پاسخ شان می گویم: این نام،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۲ /

برگرفته از سرزمینی ست که از شهرهای شانزده گانه اش، فقط یکی آن مربوط به خاک ایران امروز می شود و باقی همه در خاک خراسانزمین جا دارند. بروید بخوانید آقا! ولی بی دروغ و در فروغ راستی و داد! به «وندیداد» سر بزنید. پاسخ تان را خواهید یافت! گمان می کنم با این توضیحات نسبتاً گسترده، ولی فشرده در باره ی خاستگاه زبان دری، برای آقای احمدی، جای شک و تردیدی باقی نمانده باشد. من این بحث را پایان یافته تلقی می کنم و اگر باز هم بر موضع پیشین خویش پافشاری کردند، داوری حق مسلم خواننده گان خواهد بود. با سپاس فراوان.

یادداشت ها:

- ۱- «... چنین می نماید که زبان فارسی باستان به صورت مکتوب، جز در کتیبه های شاهان هخامنشی که به خط میخی نوشته شده اند، در جای دیگری به کار نرفته است. سنگنوشته ای به خط آرامی در نقش رستم که از آن تاکنون فقط چند کلمه ای خوانده شده است، تنها سندی از دوره ی بعد از هخامنشی است که شاید به زبان فارسی باستان نوشته شده باشد.» (زهره زرشناس، زبان و ادبیات ایران باستان، ص ۱۵)
- ۲- در سال ۱۹۵۷ در نتیجه ی کاوش باستان شناسی از سرخ کوتل بغلان، سنگنوشته ی چهار ضلعی به خط یونانی به مساحت یک متر، کشف شد که یادگاردوره ی کوشانیان (پیش از ساسانیان) و دارای ۱۸۰ واژه است.

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۲۰۳ /

هومباخ در سال ۱۹۶۰، رساله ای در باره ی کتیه ی سرخ کوتل زیر
عنوان:

Die kaniska inschrift von Surkh – Kotal. (H. Humbach) Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1960.

نوشت که اهمیت آن را از لحاظ تاریخی برای کشور ما به مثابه ی خاستگاه زبان دری، برجسته می سازد. با تشخیص هنینگ، ترجمه و نشر گرشوویچ از کتیه ی سرخ کوتل، تردیدی در آریایی بودن زبان بلخی این کتیه باقی نمی ماند. متأسفانه اصل زبان کتیه را نخوانده و آن را ندیده ام. در سایت بغلان در آن باره آمده است: «باید افزود زبانی که به رسم الخط یونانی در کتیه ی های تاریخی سرخ کوتل به کار گرفته است، بلاشک شکل قدیمی زبان دری، یعنی پارتی دری (امروز پارسی دری) است. چنان چه کلمه ها در آن، همین موضوع را تایید می نمایند. مثلاً آب فرستیار آب (مامور آبیاری)، شا(شاه)، سات (چاه)، نامویرگ (نامور)، مزوکرد (تمام کرد)، خوتی (خدای)، کند (ماضی مطلق اسم فعل کننده)، نوسال (نوشاد)، فرومان (فرمان)، بگ شاه (شاه بزرگ)، بگ بوهر (قفقور، بگ بور، برادر بزرگ، شهزاده). همچنان است کشف کتیه ی رباتک- نزدیک شهر ایبک سمنگان- که یکی از مهمترین کتیه های بلخی ست به زبان بلخی میانه. هر دوی این کتیه ها، واژه های بلخی کهن را افاده می کنند. امیدوارم این کتیه های ارزشمند از گزند سال های پسین و جنگ های داخلی، به سلامت مانده باشند...

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۴ /

زبان دری:

در معنی حقیقی کلمه ی «دری»، اختلاف است و در فرهنگ ها، وجوه مختلف نگاشته اند و از آن جمله آن است که: «گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است و طایفه ای بر آن هستند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می شده اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار، چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می آمدند و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند؛ یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند و حکم کرد تا در ممالک به این زبان سخن گویند و منسوب به «دره» را نیز گویند همچو کبک دری و این به اعتبار خوش خوانی هم می تواند بوده باشد؛ زیرا که بهترین لغات فارسی، زبان دری است. (برهان قاطع، حرف دال)

از میان تقریرها و توجیه های دیگر، چیزی که بتوان پذیرفت، دو چیز است:

یکی آن که در دربار و میان بزرگان در خانه و رجال مداین (تیسفون= پایتخت ساسانی) با این زبان سخن می گفته اند. دیگر آن که این زبان، زبان مردم خراسان و مشرق ایران و بلخ و بخارا و مرو بوده باشد و جمع بین این دو وجه نیز خالی از اشکال است و مسائلی که این دو وجه را تأیید می کند در زیر یاد می شوند:

- روایت ابن الندیم از ابن مقفع که گوید: «زبان دری، لغت شهرهای مداین است و در دربار پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و لغات مشرق

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۵ /

و بلخ در آن غلبه دارد. (برای تفصیل این روایت، رجوع کنید به مبحث مربوط به لهجه‌ها.)

- روایت یاقوت از حمزه بن الحسن و نصّ کتاب «التنبیه» ی حمزه که مطابق روایت ابن الندیم است.

غالب عبارات فارسی که در کتب عربی و از قول شاهنشاهان ساسانی و رجال آن عصر به عینه نقل شده اند به زبان دری اند، نه به زبان پهلوی و از آن جمله عبارتی ست که جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد (طبع مصر، ص ۱۲۸) گوید: «وَوَقَعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَاهِرٍ: مَنْ سَعَى رَعَى وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَى الْأَحْلَامَ، هَذَا الْمَعْنَى سِرْقُهُ مِنْ تَوَقِّعَاتِ أَنْوَشُرِ وَأَنْفَانِهِ يَقُولُ: هَرَكْ رَوْدَ چَرْدَ، هَرَكْ خُسَيْدَ خواب بیند.» و باز هم جاحظ در کتاب «التاج»، عباراتی از شاهنشاهان ساسانی ذکر می کند مثل خرم خفتار و غیره که همه به زبان دری اند و نیز طبری عبارتی از قول اسماعیل ابن عامر، یکی از سرداران سپاه خراسان که مروان بن محمد، آخرین خلیفه ی اموی را دنبال کرد و در مصر به او رسید و مروان در آن جنگ به قتل آمد، گوید: اسمعیل به خراسانیان گفت: 'دهیذ یا جُوانکان! و جای دیگر از قول همو گوید (طبری، ج ۳، حلقه ی ۳، ص ۶۵، طبع لیدن): «یا اهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید. برخیزید!» و این دو عبارت هم به زبان دری اند.

و نیز ابن قتیبه در عُیون الاخبار (جلد ۱، ص ۱۴۹، طبع قاهره) در شرح رزم و هَرَزْ سُوا با حبشیان در یمن، حکایتی ذکر کرده و گوید: «سواران ایرانی بر تیرهای خود نام‌ها می نوشتند گاه نام شاهنشاه، گاه نام خود

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۶ /

سوار و گاه نام پسر و گاه نام زن. وهرز چون با صف حبشه برابر آمد، غلام را گفت تیری از ترکش برآور و فرامن ده! غلام تیری برآورد و به دست سوار داد که بر آن تیر، نام زن وهرز نوشته بود. وهرز آن را به فال بد گرفت و به غلام گفت: توئی زن و این فال بد به تو باز گردد! برگردان و تیری دیگر ده! غلام تیر را به جعبه درانداخت و دست برد و تیری دیگر برآورد و به دست خداوند داد. چون وهرز نگریست، باز همان تیر بود! پس وهرز در فالی که زده بود به اندیشه رفت و ناگهان با خود گفت: زنان! (در اصل کتاب عین این کلمه را آورده)، سپس گوید: و زنان بالفارسیه النساء. سپس گفت: زن آن! (یعنی بز آن را) نیکو فالی ست این!... الخ

عیون الاخبار وهرز تقدیم راء بر زاء معجمه و در بعضی کتب وهرز به تقدیم زاء بر راء مهمله دیده شده و باید املاء اخیر درست باشد. این داستان می‌رساند که وهرز به زبان دری سخن می‌گفته است و یا نقال سخنان آنان را تازیان به مناسبت آن که زبان بزرگان ایران، زبان دری بوده است، به همان زبان شنیده و روایت کرده اند؛ چه در زبان پهلوی، زن را «کن» گویند و دختر را «کنیزک»؛ ولی فعل زدن را با زاء معجمه آورند و در زبان پهلوی، بیرون آمدن نام منکوحه ی وهرز با فعل «زن»، جناس نباشد و این تجنیس، تنها در زبان دری صورت پذیرد و از همه معتبرتر روایتی ست که ابن قتیبه در عیون الاخبار (ج ۴، ص ۹۱، طبع قاهره) از قول علی بن هشام آورده و گوید: «در شهر مرو، مردی بود که برای ما، قصه‌های مبکی نقل می‌کرد و ما را می‌گریانید. سپس از

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۷ /

آستین، طنبوری برآورده می خواند: ابا این تیمار باید اندکی شادی...» و این عبارت هم که شعر هفت هجائی ست، بلاشک زبان دری است و از این دست جمله های دری که از قول بزرگان عهد ساسانی نقل کرده اند در کتب تاریخ و ادب بسیار است و جمله های پهلوی هم در آن میان دیده می شوند؛ لیکن غلبه با جمله های دری است و از این رو می توان رأی ابن مقفع را تأیید نمود.

دلیل قوی تری که بر اثبات قول ابن مقفع و صاحبان فرهنگ فارسی داریم، انتشار زبان دری است بار اول از جانب مشرق و نیمروز؛ زیرا که می دانیم زبان عامه ی مردم مغرب ایران، پهلوی بوده و غالب کتب دینی و ادبی و علمی که در آن حدود نبشته شده اند، به زبان پهلوی بوده اند و شعر هایی هم که در مملکت جبال و همدان و آذربایجان و طبرستان مغرب ایران گفته می شدند تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری یا سایر زبان های محلی بودند؛ لیکن قدیمی ترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله ی بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی و بسام گرد خارجی و غیر هم گفته شدند، به زبان فصیح دری بودند و سرود کرکوی، بنابه روایت تاریخ سیستان (که خواه آن را ساخته ی پیش از اسلام و خواه ساخته ی اوایل یا بعد از اسلام بدانیم، برای مقصود ما تفاوتی ندارد) هم به زبان دری است (رجوع کنید: تاریخ سیستان، طبع تهران، ۳۷) نه به زبان پهلوی و نیز قدیمی ترین کتب فارسی که از دوره ی اسلامی به دست ما رسیده یا خبر آن را شنیده ایم، مانند مقدمه ی شاهنامه ی ابی منصور و بالطبع خود شاهنامه ی منشور، همو

که قبل از نیمه ی دوم قرن چهارم هجری تدوین شده و ترجمه ی تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو از طرف ابوعلی محمدبن محمدالبلعمی، وزیر منصور بن نوح سامانی به عمل آمده و ترجمه ی تفسیر طبری و حدود العالم و گرشاسب نامه ی ابوالمؤید بلخی که تاریخ سیستان را مجمل التواریخ از روی آن فصولی نقل کرده اند و نیز کتاب دیگری به نام «عجایب البلدان»، تألیف ابوالمؤید بلخی که نسخه ی ناقصی از آن موجود می باشد و کتاب «الأبنیه فی حقائق الأدویه» که همه به زبان فصیح و استوار و پخته شده ی دری، نگارش یافته اند، از کالای ادب و فرهنگ خراسان به شمار می روند و از پخته گی عبارات و استحکام ترکیبات و شیرینی لفظ و معنی پیداست که نشر قدیم و پرورش یافته ی سالیان و بل که قرن های دور و دراز است و به مراتب از کتاب های نثر پهلوی که شاید بعضی در همان قرن تألیف یافته اند، پخته تر و جامع تر و از لحاظ تطوّر کامل تر اند.

این معنی، یعنی ظهور نظم و نثر دری که آثار رودکی و شهید و فردوسی و بلعمی و ابوالمؤید و تاریخ سیستان، نمونه های زیبای آن اند می رساند که این زبان، لهجه ی خاص مردم خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز و زابلستان بوده است و مردم مغرب و مرکز و شمال و جنوب غربی ایران که تا دیری جز به پهلوی یا طبری سخن نمی گفتند، بعد از نشر آثار ادبی دری از خراسان به سایر بلدان ایران، آنان نیز از این شیوه ی زیبا پیروی کردند و رفته رفته از گفتن اشعار فهلوی یا رازی یا طبری یا نثر طبری و پهلوی - چون اصل مرزبان نامه و اصل ویس و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۹ /

رامین که در عصر دیالمه متداول بوده اند - دست برداشتند و تابع سبک
و لهجه ی شیرین و سهل المخرج دری گردیدند. مانند اشعار علی
فیروزه و مسّته مَرَد و فهلویات باباطاهر و پیش از او، اشعار بندگان رازی و
غیره... (رجوع کنید: رساله ی شعر در ایران، مجله ی مهر، سال پنجم،
تألیف نگارنده.)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۰ /

بحثی پیرامون پیدایش و پرورش زبان دری عنایت الله شهرانی

دری یا زبان درباریان:

در شماره ی ۶۸۶ هفته نامه ی وزین «امید»، عنوان جالبی به چاپ رسیده بود که نویسنده ی آن، محترم جناب دکتور محمد حیدر، یک بیت حضرت لسان الغیب حافظ را که کلمه ی «دری» در آن آمده، منحيث عنوان آورده و به شکل اقتراح در میان اهل دانش و قلم، نظرخواهی نموده است:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

بعد از مطالعه ی این مقاله ی پُر محتوا، بسی چیز هایی به یاد این نگارنده آمد که باید در این مطبوعات آزاد و صلح آمیز به آن ها تماس گرفته شود و ناگفته نماند که آن چه در این مختصر گفته می شود، دور از تعصبات منفور، محض نظر و عقیده ی شخصی می باشد و امیدوارم خواننده گان با بزرگواری خود عفو تقصیرات بنمایند.

از خوردسالی علاقه مندی زیادی به تحقیقات در زبان ها خاصتاً در تاجیکی داشتم؛ چون که به مجرد چشم گشودن در این دنیا، در گوش من دو زبان ترکی و تاجیکی طنین انداختند، ولی چون بزرگتر شدم، فکر می کردم بهتر از زبان تاجیکی به هیچ زبان دیگری وارد و صاحب تسلط نمی باشم - نسبت به زبان هایی که بعداً آموختم - گویا این که به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۱ /

سویه ی خودم و نه به سویه ی دانشمندان مسلکی در ادبیات. در آن وقت ها، دری کابلی را بیگانه و گاهی هم آن را «اوغانی» یا «افغانی» می گفتم.

فارسی، دری و تاجیکی، هر سه در ریشه یک و در حقیقت یک زبان بوده به ترجمان در میان یکدیگر ضرورت نیست. در ایران فارسی در افغانستان دری و تاجیکی و در تاجیکستان تاجیکی گویند. این زبان ها و یا لهجات در ممالک مذکور از نگاه تلفظ و صدا اختلاف داشته و در شکل نوشتن و خواندن و ادبیات عامه، تفاوت هایی را دارا می باشند و هر یک از خود تاریخ و افتخارات و مباهاتی دارند که شرح و بسط شان موضوع را طولانی می سازد و متذکر باید شد که در افغانستان، بیش از نود درصد مردم به زبان آهنگین دری سخن می گویند؛^۱ قطع نظر از این که در خانه های شان به زبان های دیگر می گویند و می شنوند و در تبادلات مکتوب ها و قبالة ها و غیره مسایل حیاتی و حتی در نیت های روزه و نماز از لغت دری استفاده می گردد و این دلیل عمده ای ست که باید دری را زبان چندین ملیتی شمرد و چون در

۱- واقعیت های سالیان اخیر، محرز کرده اند که چنین ارقامی، کاملاً اشتباه اند. آن چه در زمینه ی واقعیت های افغانستان با توجه به کثرت و تنوع قومی افغانی در باره ی رواج دری یا به اصطلاح فارسی گفته می شود، کمتر از ۵۰ درصد است؛ یعنی در حدود ۵۰ درصد افغان ها که از این میان بیش از ۴۵ درصد غیر تاجک اند، دری می گویند. ناگفته نماند هر کسی که در افغانستان، دری بگوید، تاجک پنداشته نمی شود؛ زیرا پس از هزاره گان، بخش بزرگ پشتون ها (یک سوم) تر کتباران، سادات و اقوامی وجود دارند که با صحبت به دری، ظاهراً تاجک وانمود می شوند، اما هویت های قومی مشخص دارند. اعتراضات میلیونی مردم ما به عبارات «فارسی زبان» یا «پارسی وان» که باعث مصادره ی هویت ها به نفع اقلیت قومی تاجک شده اند، اجتماعات و انجمن های زیاد دری زبانانی را نیز به میان آوردند که از جمله ی آن ها تبارز اعراب و ترکان، بسیار مهم می باشد. م.ع

ریشه، این سه زبان، یکی می باشند، بهتر است گفته شود که «فارسی، فارسی دری و فارسی تاجیکی» و در هر سه زبان متذکره، تداخل زبان ترکی با نسبت های مختلف، دیده می شود.

یک عضو برجسته ی دایره المعارف تاجیکستان به نام دکتر رستموف که خود پروفسور زبان و ادبیات در اکادمی علوم تاجیکستان بود، به سال ۱۹۹۲م در شهر دوشنبه گفت که بعد از تحقیقات دریافته اند که پنجاه و دو درصد لغات ترکی به زبان تاجیکی داخل گردیده و مورد استفاده می باشند. به گفته ی موصوف، این موضوع در دایره المعارف تاجیکستان، ثبت است.

نگارنده ی این سطور، کتابی را به نام «فرهنگ تاجیکی» زیر عنوان «لغات مستعمل در لهجه ی دری بدخشان» در مجله ی ادب سلسلتاً به چاپ رسانیدم و به خوبی دریافتم که تخمیناً حدود پنجاه درصد لغات ترکی، وارد زبان تاجیکی شده اند.

در حدود سی سال پیش، یک دانشمند مستشرق به نام «درفر» (تبعه ی آلمان)، کلمات ترکی و مغولی را که به زبان دری داخل شده، با مراجعه به کتب قدیم و متون سابقه تحقیق نموده و در پنج جلد آن را گنجاینده است و این کتاب می رساند که همزیستی این دو ملت، چه قدرها قدامت طولانی داشته است.

«قاموس زبان هزاره گی»، نوشته ی پروفسور شاه علی اکبر شهرستانی که در کابل به چاپ رسیده است، نشان می دهد که کم از کم یک هزار و چهار صد لغت ترک و مغل در زبان دری هزاره گی وجود دارند و این

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۳ /

تحقیق می تواند دوام و گسترش یابد؛ زیرا امکان یافتن لغات دیگر زیاد می باشد.

حقیقت زبان ترکی این است که این یک زبان خیلی ها غنی و دارای لغات خاص می باشد. در زبان ترکی، ۱۸ لهجه ی اصلی و ۳۲ لهجه ی فرعی موجود اند و شاید به صورت تخمین سه صد میلیون گوینده در این زبان وجود داشته باشند و چون گوینده گان لهجات ترکی، صاحبان ممالک عظیم بوده و دور از هم حیات به سر می برند، عوض لهجات زبان های ترکی قرغزی، ترکی اوزبکی، ترکی قزاقی، ترکی اویغوری، ترکی تاتاری، ترکی آذری، ترکی آناتولی، ترکی استانبولی، ترکی ترکمنی، ترکی قره قلیپاقی و غیره می گویند و در تلفظ، فرق های زیادی مشاهده می گردند؛ یعنی در مقابل هر لهجه، کلمه ی زبان آورده می شود و این، خطا یا گناه شمرده نمی شود. در حالی که فرق میان ترکی اوزبکی و ترکی اویغوری به مراتب کمتر از تفاوت میان تاجیکی و فارسی می باشد که من به هر چهار این زبان ها و یا لهجات با این که ابجد خوانی بیش نیستم آشنایی دارم و هر کدام زبان های ترکی متذکره، فرهنگ های ضخیم دارند و چون ریشه یکی اند، اگر همه یک جا و در یک فرهنگ جا داده شوند، عظمت و غنای این زبان به خوبی هویدا می شود.

دو کلمه ی «اوزبکی» و «چغتایی» در مورد زبان های تورکی و یا لهجاتی نسبت داده می شود که در حقیقت این دو کلمه در قطار و تقسیمات علمی لهجات تورکی شامل نیستند و دلیل روشن آن همانا

حکومت های چغتایی خان بر تورکستان است و می گفتند که این ملک از چغتای خان می باشد و تورکی آن هم باید تورکی چغتایی گفته شود و این اشتباه بزرگ در بسا منابع معتبر بعد از دوره ی تیموریان هرات آورده شده است و حتی تاکنون مردمان زیادی خاصاً در هرات وجود دارند که خود را مربوط به قوم چغتای می دانند که در حقیقت اصلاً تورک های تورکستان می باشند و امکان دارد که خیلی هم اصلاً چغتایی یا مغولی باشند.

هذالقیاس تورکی اوزبیکی را به اوزبیک خان شیانی نسبت داده اند و این موضوع اخیرالذکر در وقت حکومت کمونیست ها گسترش یافت؛ ورنه همه ی مردم تورکستان، تورکی تورکستانی می گویند.

محمود کاشغری، هزار سال پیش، تنها در لغت ترکی اوغوری، فرهنگی را به نام «لغات الترك»، تهیه داشت که اکنون در ترکیه آن را در پنج جلد تجدید چاپ کردند. از این که نظام الدین امیر علی شیر نوایی با حضرت خاتم الشعراء، عبدالرحمن جامی در مقایسه ی لغات دری و ترکی، کتاب «محاكمه اللغتين» را تهیه داشتند و غنای ترکی را بر فارسی نشان دادند، به این معنی بود که آنان، سرداران و علم برداران هر دو زبان بودند. در قضاوت کتاب «محاكمه اللغتين»، بهتر آن است که شخص مدعی، هر دو زبان را به صورت درست بداند؛ ورنه قضاوت ها میان تهی و احساساتی می باشند. باری که امیر علی شیر نوایی، انقلاب و رنسانس فرهنگی را در پایتخت و دارالسلطنه ی هرات باستان به میان آورد، چندی پیشتر از او، میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور،

یک جلد کتاب نایاب «شهنامه ی فردوسی» را دریافت و با مصرف پول هنگفت، آن را توسط خطاطان تکثیر نمود.

دانشمندان زیادی در مورد تداخل زبان ترکی به فارسی، تحقیقات علمی را انجام داده اند که در نتیجه می توان گفت که همزیستی گوینده گان این دو زبان از هزاران سال به این طرف باعث آن شده که لغات یکدیگر را بپذیرند و مانند زبان اصلی از آن، استفاده نمایند.

بنگرید که در نتیجه ی هفتاد سال استعمار روس ها بر زبان تاجیکی و زبان های ترکی ماوراءالنهر، چه قدر ها زبان روسی بر مکالمات روزمره و تحریرات نفوذ کرده اند و از آن باید دانست که همزیستی چندین هزار ساله ی ترک و تاجیک و نیز حکومتداری ترک ها بر محیط این دو، چه قدر باید اثرات وارد کرده باشد؛ چنان چه در این باره نویسنده ی مقتدر ایران، جناب احسان یارشاطر می فرماید:

«نزدیک به هزار سال از سده ی پنجم تا پانزدهم (یازدهم تا بیستم میلادی) زیر فرمانروایی امرا و پادشاهان تورک یا تورک زبان به سر برده و زیستگاه قبایل گوناگون ترک و ترکمن بود.» (ص ۵۳۹، ایران نامه، سال پانزدهم) و منظور جناب یارشاطر از حکومتداری ترک ها در خاک ایران است و نه افغانستان و ترکستان. داستان حکومتداری ترک ها در خاک فعلی ایران طولانی بوده و مقاله ی علیحده ضرورت دارد.

متذکر باید شد که نفوذ زبان دری در ممالک تورکی زبان از طریق مبلغین دین مبین اسلام زیاد بوده که از تورکستان شرقی تا استانبول در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۶ /

میان اهل دانش معمول بوده، حتی بعضی از خلفای عثمانی چون سلطان سلیم و غیره به زبان دری اشعاری سروده اند و نیز در این مقال از آثار تورکی زبانان به دری ذکرها رفته و زیر عنوان «تورکان دری گوی» باید مقاله ی مطول تحریر گردد و این همه ارتباطات تورک و تاجیک می رساند که این دو طایفه در حقیقت یک پیکر و خون شریک گشته اند. ناگفته نباید گذاشت که تحمیل زبان ترکی بر دری، هرگز صورت نگرفته و ترک ها دری را منحیث زبان دوم شان دوست داشتند و اکثر اعضای عالی رتبه ی دولتی شان تاجیکان بودند.

دری، حقیقتاً زبانی ست که کشش و جذابیت دارد. فعلاً در افغانستان (خراسان قدیم) به صدها هزار ترک و حتی ملیت های دیگر، دری زبان شده اند و میلیون ها هزاره های ترکی تبار نیز فارسی دری را پذیرفته اند.

در زمان حکومت های سلجوقیان، غزنویان، تیموریان، شیبانیان، تیموریان در هرات، تیموریان در هند، غوریان و غیره، زبان دری به مدارج اعلی ترقی رسید. در زمان صفویان و قاجاریان که رسمیات شان همه به زبان ترکی بود، دری همان طور پیش رفت که گویا بهتر از زبان رسمی به آن توجه شده باشد. صایب تبریزی همان گونه که کلیات ترکی را تهیه داشت، کلیات دری اش از عالی ترین نسخه های دری سبک هند به شمار می رود.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۷ /

با آن که شروان شاه، پادشاه ترکی زبان بود، ولی نظامی گنجوی را وادار ساخت تا به عوض سرودن خمسه به زبان ترکی، به دری بسراید و پیر گنجه از این امر شاه متأثر شد و گفت:

ترکی صفت وفای ما نیست
ترکانه سخن سزای ما نیست
آن را که نسب بلند باید
او را سخن بلند شاید

و خوشبختانه در این اوقات شنیدیم که کلیات ترکی وی در گنج خانه های مصر پیدا شده و خاقانی که به ترکی سخن می گفت و همه شهکار های خود را به دری سروده و ارتباط ترک و تاجیک را به حدی می توان گفت که حضرت مولانای خداوندگار بلخ (مولانای رومی) می گوید:

ترکی همه ترکی کند تاجیک تاجیکی کند
من ساعتی ترکی کنم یک لحظه تاجیکی کنم

گویا حضرت مولانای بلخی رومی نیز کلمه ی «تاجیکی» را تایید کرده اند و از آن است که کلمه ی «تاجیکی»، ورد زبان ها گشته است و باز می گوید:

ترکی جوشی کرده ام من نیم خام
از حکیم غزنوی بشنو تمام

گویا این که او، زبان دری را نسبت به خود ترجیح می دهد و باز او خود را مزج هر دو می شمارد و می گوید:

نیمم ز ترکستان نیمم ز فرغانه

در زمان مولانای بلخی و قبل از آن تا امروز، بلخ را مرکز ترکستان صغیر می شمردند...

منظور ما در این جا این است که هیچ نشان تحمیل و جبر اندر میان این دو قوم وجود نداشته است و بنگرید که تاجیکی سرایان بزرگ، چون ابوالمعانی بی دل و امیر خسرو دهلوی بلخی را که ترک بودند، یکی را «سلطان الشعرا» و دیگری را «ابوالمعانی» لقب دادند.

برمی گردیم در خصوص زبان تاجیکی که متون و مراجع زیادی دارد. کتاب بابۀ جان غفور اوف به نام «تاجیکان». کتاب یعقوب شاه به نام «تاجیکان». پیرامون اتنوگیز «کتاب تاجیکان در مسیر تاریخ»، ده ها کتاب تالیف و مقالات دیگری به چاپ رسیده است. در افغانستان، کتاب «زبان تاجیکی در ماوراءالنهر» تالیف دکتور روان فرهادی. «دوبیتی های تاجیکی» تالیف عنایت الله شهرانی، چاپ ایران. کتاب «ضرب المثل های تاجیکی بدخشان» تالیف عنایت اله شهرانی. بعد ها این مجموعه با «ضرب الامثال دری افغانستان» یک جا ساخته شد و به نام «ضرب المثل های دری افغانستان» در ایران و افغانستان چاپ می شود که در این اواخر در جشنواره ی کتاب، جایزه ی حضرت شیخ سعدی را گرفته است. کتاب «گور اوغلی» تالیف ع. شهرانی (نثر مسجع خالص تاجیکی) چاپ کابل. کتاب «فرهنگ تاجیکی» تالیف ع. شهرانی، چاپ کابل و غیره.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۹ /

در قسمت زبان دری، یکی از مهم ترین کتاب ها عبارت از کتاب مرحوم عبدالله افغانی نویسنده می باشد که قاموس لغات عامیانه کابل را جمع و به دست نشر سپرده است. کتاب دیگری به نام «زبان گفتار دری در کابل» نوشته ی دکتور روان فرهادی و مرحوم مقتدری از ایران، محدودی از ضرب المثل های دری افغانستان را جمع و به دست نشر سپرده است. مرحوم آزاد کابلی، دکتور اکرم عثمان، داکتر اسدالله شعور (مؤلف کتاب های متعدد و مقالات فولکلوری به زبان دری) و یک تعداد زیاد دانشمندان، نوشته هایی در خصوص زبان عامیانه ی کابل و هرات و نقاط دیگر افغانستان دارند.

همچنین معاصرین سخنور افغانستان از قبیل استاد صلاح الدین سلجوقی ترکتبار، استاد خلیل الله خلیلی (نثر نویس بی نظیر دری)، استاد فکری سلجوقی (به شیوه ی دری خراسانی) و اصلاً تورکی تبار، عبدالحی حبیبی (صاحب سبک خاصی در دری که اصلاً خودش پشتون تبار است) و صد های دیگر به زبان زیبا و آهنگین دری، نوشته ها کرده اند.

در تاریخ وطن مان می خوانیم که ابوالفضل بیهقی، منہاج سراج، عبدالحی گردیزی، مؤلف تاریخ سیستان، مؤلف «حدود العالم...»، ناصر خسرو، بابر شاه و غیره به سبک خاص و روش دری قدیم، متونی را تهیه داشته اند. با آن که نوشته های بابر شاه تورکی زبان و حکیم ناصر خسرو، زیاده تر شکل تاجیکی را دارند، ولی نوشته های حکیم ناصر خسرو، سرمشق دری و تاجیکی می باشند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۰ /

در شعر شعرا نیز اشعار حضرت بی دل، امیر خسرو بلخی، سرخوش بدخشانی، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، ابوالقاسم فردوسی، عسجدی، دقیقی بلخی، شهید بلخی، منجیک ترمذی، خداوندگار بلخ (مولانای رومی)، ابو عبدالله رودکی (آدم الشعرا) و غیره در زبان های دری و تاجیکی، کار های مهم و یادگار های زرینی دارند که هر کدام به ذات خود چون نابغه ای بروز کرده اند که افتخار تاریخ ادبیات افغانستان یا خراسان قدیم بوده و در میان این بزرگان، تورکی تباران زیاد می باشند. بناءً باید گفت قدامت کلمه ی «دری» با وجودی که بیش از هزار سال نیست، ولی لغت دری، ریشه ی طولانی و قدامت زیاد دارد و لازم است که دیگران از متون قدیم و جدید دری افغانستان تقلید نمایند؛ چون که غنای فرهنگی این وطن زیاد است. با آن که استفاده از علم در هر جایی که باشد، خوبی ها دارد، نه عیب ها و در این جا منظور ما این است که نشان دهیم که ما هم دارای فرهنگ قدیم می باشیم.

ملک الشعرا بهار که اجتهاد او را به زبان دری، بسی از بزرگان ادب پذیرفته اند، باری گفته بود که زبان دری از خاک افغانستان برخاسته است و واقعاً این گفته ی مرحوم بهار نیک و به جاست.

کلمه ی دری را بار اول در کتب قدیم ابن ندیم (وفات بعد از سال هزار میلادی) در کتاب «الفهرست» ذکر کرده است و این کلمه به خاطر آن که در دربار خراسان سخن گفته می شده، دری شده است، یعنی در شاه و دربار، مزج با پساوند «بار» می باشد؛ چنان چه در جویبار و رودبار که

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۱ /

ابن ندیم از خراسان یاد می کند افتخار آن و مطلب آن از خاک افغانستان و ماوراءالنهر می باشد، اما این که کلمات دُر دری، کبک دری و غیره را در قسمت زبان دری نسبت می دهند، محض به خاطر آرایش و پالوده گی و پرداز زبان و نشان دادن آهنگین بودن، زیبایی، تراکیب و نزاکت ها می باشد؛ ورنه دری طوری که گفته آمد از دربار آمده و زبان دربار شهریاران ترک به دری بوده است و کلمه ی «دری» به سیاق این که بگوییم: از فارس فارسی، از تاجیک تاجیکی، از انگلیس انگلیسی، از تورک تورکی، از جرمن جرمنی، از روس روسی و غیره داخل نیست و در کدام قومی نمی باشد که از آن دری گرفته شده باشد و بعضی کلماتی که به شکل «دهار» و «دهر» می آورند، همه ساخته گی و بافته گی بوده و معمول نمی باشند تا از آن گوینده گان زبان دری را به آن ها نسبت داده و کلمه ی «دری» را استخراج نماییم. همچنان کلمه ی «دری»، ورد زبان عوام الناس نمی باشد و مردم عوامیه با این نام آشنا نیستند؛^۱ به ماندی که در ایران، همه فارسی و در مناطق تاجیک زبان، اکثراً «تاجیکی» می گویند، واقعاً باید آن را بپذیریم و حقیقت انکار ناپذیر است که زبان دری، شیرین است و جناب محترم

۱- دری در افغانستان، افزون بر زبان رسمی، در بیش از صد سالی که نخستین نمونه های نام آن در نشرات کتب زمان امیر عبدالرحمن خان به نظر می رسند (کتاب های میزان المسافه و بصیره الزارعین) در جامعه ی ما از اوان مکتب تا عرصه های کار فرهنگی و رسانه یی، کاملاً به مقوله ی همه گانی و فرامرزی، مبدل شده است. شناخت نام دری در یک صد سال اخیر، از حوزه ی فرهنگیان خارج و در حوزه ی شناخت مردم، قرار دارد، اما با این تفاوت که از لحاظ قومی که با توجه به ترکیبی بودن آن، نمی تواند به هیچ قومی منسوب باشد، فقط در حد متکلمان افغان، مانده است. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۲ /

دکتور محمد حیدر نمی خواهد تا این زبان، اصالت خود را از دست دهد. منظور ما از «اصالت»، این است که آن چه را مردم می گویند و می نویسند، حفظ شود و جای کلمات زیبایش با کلمات دیگر، عوض نگردد.

اگر اشعار دری، زیبایی ندارد، هرگز میرزا اسداله غالب که تیموری الاصل هندی می باشد، این بیت را نمی سرود:

فارسی گوی تا بینی نقش های رنگ رنگ
بگذر از مجموعه ی اردو که بی رنگ منست

با آن که همه می دانیم «اردو»، یکی از زیباترین، خوبترین و شیرین ترین زبان هاست، باز هم علامه اقبال لاهوری می فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است

این بزرگان چون غالب و اقبال و غیره که «دری» را زبان ملکوتی دانسته و قدسیت به آن می دهند، طبعاً دلایل و اساس دارد که دری را شهریاران وطن ما و ماوراءالنهر، آن جا برده اند. سلطان کبیر، محمود یا سپهسالار اسلام، اسلام را از طریق زبان دری در نیم قاره پخش نمود و همین زبان دری باعث مسلمان شدن بیش از پنجصد میلیون نفر^۱ نیم

۱ - حتی جمعیت مسلمانان هند و پاکستان کنونی نیز بیش از ۳۰۰ میلیون نیست. به استثنای حوزه های آموزشی، فهم عام دری یا فارسی در گذشته های مردم نیم قاره ی هند نیز نامفهوم است. عدم پشتوانه ی متکلمان به زبان دری باعث شد تا پس از حضور انگلیس ها در هند، دری که فقط در رسمیات و اجتماعات فرهنگی این کشور قرار داشت و محدود به متکلمانی در امارت نشین بخارا، افغانستان و ایران می شد، محو شود. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۳ /

قاره و نیز باعث خلق زبان شیرین «اردو» گردید. در اوایل، زبان اردو را در هند، زبان «ریخته» می گفتند، ولی در زمان نور الدین جهانگیر، امپراتور تیموری (دوران جهانگیر از مشعشع ترین دوران انکشاف زبان فارسی دری می باشد که حتی می توان آن را در انکشاف زبان دری، رقیب سلطان محمود غزنوی شمرد) رسمی شد و نامش را «اردو» گذاشتند.

دکتور طاهره صدیق، پروفیسور زبان و ادبیات دری می گوید: «با تاسیس سلطنت پرشکوه تیموریان، شبه قاره، بزرگترین مجمع دانشمندان و سخنوران و نویسندگان فارسی زبان قرار گرفت». ابوموسی محمد عارف بالله می گوید که دوران حکومت تیموریان در هند از سال ۱۵۲۶ تا ۱۸۵۷ به عنوان عهد زرین گسترش و توسعه ی زبان دری، محسوب می شود.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که بنگاله می رود

جای تأسف است که این همه خدمات بزرگ محمود کبیر را تنگ نظرانه نادیده می گیرند و بدبینی های خود را به یک نقطه محدود می سازند و می گویند که چرا در ختم شهنامه، سلطان محمود برای فردوسی، بخشش نداد؟ در حالی که می دانند تا وقت تکمیل شهنامه، او از دربار مستمری می گرفت و یکی از مداحان بزرگ در قطار عنصری، عسجدی و فرخی قرار داشت. استاد خلیل الله خلیلی، این موضوع را که معاندین، سلطان را به خاطر فردوسی بد گفته اند، به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۴ /

شدت در کتاب «غزنویان» رد می کند و احمد سروش ایرانی و دیگران، گفته ی استاد را تایید می کنند.^۱

گفتند روزی کمال الدین عینی (فرزند صدرالدین عینی که با روس ها سازش داشت) از تاجیکستان به ایران رفت و در یک کنفرانس به جای این که درباره ی علم و ادبیات سخنرانی کند، از سلطان محمود کبیر، بدگویی کرد؛ زیرا او می خواست با بدگویی سلطان محمود، دل ایرانی ها را به دست بیاورد. در حالی که علمای واقعی ایران، نه سیاست بازان، سلطان محمود کبیر را به خوبی می شناسند که او بود که دری را حیات تازه بخشید و نیز می دانند که تیموریان و سلجوقیان، این زبان را به آسمان ها رساندند، و نه دری زبانان و تاجیک زبانان و نه فارسی زبانان که البته در پیشبرد زبان دری شرکت داشتند، ولی در رأس، شهنشاهان و شهریاران ترک بودند که کارهای عالی فرهنگی را در جهان ما یادگار گذاشتند. و اما باید گفت که محمود کبیر و فردوسی، هر کدام جای علیحده دارند و باید درباره ی آنان سخنانی با صداقت گفته شوند. سلطان محمود کبیر با آن که بار بار گفته شد تورکی زبان بود، به زبان تاجیکی، اشعاری سروده است.

در باره ی دری سرائی فردوسی شهنامه را که گویا خالص دری است، جناب جعفر معین، دانشمند شایسته ی فارسی، زیاده از هزار کلمه ی عربی را در شهنامه ی فردوسی یافته است و دکتورای خود را به قرار

۱- برای درک بهتر این موضوع، به کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، به کوشش مصطفی عمرزی، مراجعه کنید! م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۵ /

قول دکتور فرهادی در همین باره در یونیورسیتی سوربون فرانسه گرفته و خالص نبودن شهنامه را ثابت کرده است. تا حال در شهنامه، جستجوی تداخل لغات تورکی، صورت نگرفته است و امید است این تحقیق نیز صورت بگیرد.

با آن که کلمه ی «دری» بارها توسط شعرای متقدم یاد شده، ولی در افغانستان در عصر حاضر یا به خاطر اعلان امتیاز از فارسی ایران و یا به غرض احیای کلمه ی «دری»، به سرعت مورد قبول خواص گردید که هنوز هم عوام آشنایی چندانی بدان ندارند، حتی به یادداشت این راقم در مکتب، مضمون «فارسی» می گفتند؛ ولی اکنون اکثراً کلمه ی «دری»، جاگزین کلمه ی «فارسی» شده است و این موضوع دلیلی دارد که باید از زبان بزرگان در این جا آورده شود.

در عهد رضاشاه پادشاه ایران (سال های معادل زمان پادشاهی نادرخان در کابل)، فضا برای فارسی زبانان پان ایرانیست به خاطر غرور های ایرانیگری و تفوق طلبی ها و وسعت جویی ها بسیار باز شده بود و همه ی افغانستان را جزو ایران قدیم می شمردند و از موجودیت تاریخ مستقل افغانستان، منکر شده بودند که تاکنون نیز وارثان پان ایرانیست زنده اند. اگر مجله ی کابل را- بعد از ۱۳۱۰ هجری شمسی- بخوانیم می دانیم که این حالت به چه اندازه ای بر انجمن ادبی کابل و اهل دانش افغانستان، تأثیر سخت ناگوار آورده بود؛ زیرا برادران ایرانی، نه تنها در آن زمان، حتی تاکنون پا را از گلیم خویش درازتر می گذارند و جای تعجب است با آن که می دانند که این مبالغه ای بیش نیست،

ولی شاید این راز و یا عقده ی نهانی باشد تا بر آن باشند که در عصر حاضر به تقلید اسلاف، جهانگیری پان ایرانیسم را در افکار خود داشته باشند و به عقیده ی نگارنده، کار دشوار و غیر علمی می باشد و دوره های سابق، دوباره نمی آیند.

ایرانی ها در تاریخ، نسبت به حکومتداری تُرک ها، چون قطره ای در مقابل بحر قرار دارند و بهتر آن است که هر کس، حد خود را بشناسد و تفاوتی آورده نشود و برادر وار، حیات به سر برند.

در همین سال ها بود که تبلیغات هتلری، ناسیونالیسم افراطی آلمان را نه تنها متکی به خاک های ازدست رفته به شمار می آورد، بل که اراضی دیگران را نیز به نام خود دعوا می کردند و این طور ناسیونالیسم آلمانی، نزد اقوام شرقی از قبیل ترک، عرب، ایرانی و حتی هندی عام گردید و در همان فضا بود که در سال ۱۳۱۸ ش مطابق ۱۹۳۵ م، فرمان زبان پشتو در افغانستان صادر گردید؛ یعنی که تدریسات همه ی مکاتب و مدارس دولت و همه مکاتبات دولتی از دری به پشتو برگردانده شوند، یعنی این که: ایرانی توسعه جو، اگر زبان شما فارسی است، زبان ما پشتو است که شما هرگز بدان پی نمی برید که این فرمان بالاخره ناکام گردید و همان بود که سردار نجیب اله خان تورویانا (وزیر معارف) از حضور شاه محمود خان (صدراعظم وقت)، فرمانی حاصل کرد که مدارس و ولایاتی که مردم دری و ترکی و تاجیکی می گویند، دری زبان تدریس ابتدایی شود و در آن جا که پشتو زبانان اکثریت دارند، پشتو زبان تدریس ابتدایی شناخته شود و تدریسات عالی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۷ /

همچنان به زبان دری باقی بمانند. (از قول مرحوم دکتور جاوید و دکتور روان فرهادی)

قابل تذکر می باشد نگارنده شاهد مکتبی که اکثریت قاطع ترکی زبان داشت می باشم. پروگرام مکتب به گونه ی بسیار ناقص انجام می یافت. شاگردان با اکثریت قاطع ترک زبان بودند. استادان اکثراً تاجیکی زبان و پروگرام ها پشتو و همه ی مسایل باید به پشتو انجام می یافتند. نتیجه همان شد که نه پشتو انکشاف کرد و نه استادی توانست به زبان پشتو درس دهد و نه شاگردی از آن چیزی آموخت و این پروگرام هم مدتی بعد از میان رفت.

زبان آهنگین و شیوای دری در افغانستان با اکسنت ها و تلفظات مختلف، ادا می گردد. من شخصاً به صورت های تلفظات علاقه و احترام دارم، ولی دری کابلستان که از جمع اکسنت ها ترکیب یافته، سخت زیبایی دارد و جناب دکتور حیدر که موضوع اصالت دری را بلند ساخته، به همین لهجه تلفظ دارد و از شخصیت های «تیپ یک» کابلستان است. در کابل، بعضی کلماتی وجود دارند که در اطراف نیست. مثل دویی، میله، شنفتن و غیره.

دری هزاره گی در مرکز افغانستان از غورات و ارزگان، غزنی و لوگر تا دوشی و کیله گی و سرحدات سمنگان که اکسنت و لغات شان تفاوت هایی با دری معیاری کابلی دارند، طوری که گفتیم آمیخته گی زیادی با ترکی دارند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۸ /

در هرات باستان یا مرکز خراسان با آن که در همسایه گی ایران قرار دارد، مردم دری خاص خراسان را می گویند و در اصطلاحات با دیگر ولایت ها تفاوت هایی دارند؛ اما دری یا تاجیکی شمال شرقی خاصاً در سرزمین چاه آب، جرم، کشم، راغ، بهارک، درواز و غیره کاملاً لهجه ی خاص و پخته ی تاجیکی دارد و نه دری ای که در کابل گفته می شود.

کلماتی چون خشتامن (خوشدامن، خوشو) خمیدن، خمبک، چمیدن، قزغاو، قیسیر، خلسکی، رفیده، میسه، اسره، بغز، جیه، چرده، پاناوه، قنجه، تخلی، جندمش، نینیک، خمندک، شوزا و صد های دیگر، اکثر این لغات ترکی می باشند که باید به فرهنگ این نویسنده (فرهنگ تاجیکی) مراجعه کرد و حتی ناصر خسرو که فعلاً در حضرت سید یمگان بدخشان خفته است، آن بلخی بزرگ را بدخشانیان از خود می داند. استاد خلیلی در باره ی مرقدش نوشته ای داشت به نام «یمگان» که این راقم آن را تحشیه و تعلیق بست و در یونیورسیتی دهلی، سه سال پیش به چاپ رسید. این حکیم که از تاجیکان قدیم افغانستان می باشد، کلمات متعددی کنانید و گویانید را آورده و بعد از آن بابر شاه که نوشته اش تاجیکی است و گلبدین بیگم که کتاب «همایون نامه» را به تاجیکی تحریر داشته و صدها کلمات خالص تاجیکی را که با ترکی آمیختگی دارند، آورده است.

کلمات بسیار زیبای دری، حتی پیش از دوره ی حکیم ناصر خسرو بلخی و بعد از آن مانند دوانید- در شعر و در نثر پوشانید- و غیره آورده

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۹ /

شده اند و مایه ی تأسف است که این افعال متعدی که کمک زیادی در موارد خاص و برای بیان مقصود می کنند، در زبان رسمی دری، کمتر متداول شده و حتی غیر مأنوس شمرده می شوند؛ اما هموطنان ما در بعضی نقاط، چون بدخشان و حتی هنزه ی پاکستان، کلمات کنایه و گویانید را می آورند و دوانید، خورانید، فهمانید و غیره را در زبان دری کابل، اندک معمول ساخته اند.

در صفحات شمال یا مرکز بلخ بامی، دری را به گونه ی دیگری می شنویم و تداخل ترکی را نسبت به مناطق دیگر به شکل دیگر می آورند. مثلاً آنه (مادر شوهر یا مادر خانم)، قوده، یازنه، ینگه، تغه، کیلین، یلچی و ده های دیگر. اگرچه این کلمات به خاطر آمیزش و زیست های باهمی در زبان های ترک و تاجیک مشترک شده اند، اما گاهی به خاطر کوتاهی کلام و کلمات، موضوع را آسانتر می سازند و به عوض شوهر همشیره، کلمه ی «یازنه» یا «یزنه» و به عوض خواهرزاده و برادرزاده، کلمه ی «جیین» و غیره را می آورند. همه ی این لغات ترکی می باشند و بعضی اصطلاحات تاجیکی بلخ در اشعار مولانای بلخ (رومی) به خوبی مشاهده می گردند.

در زبان دری، بزرگترین خدمات را علامه حبیبی، علامه سلجوقی، استاد فکری سلجوقی، میرغلام محمد غبار و یک تعداد معدودی از بزرگان افغان انجام داده اند که در مقابل تألیفات مردم ایران، خیلی ناچیز و مانند قطره و بحر می باشند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۰ /

وقتی که استاد خانلری (نام ترکی) به افغانستان آمد، از او پرسیدند که چرا این قدر کلمه ی «شاه» را استعمال می کنی؟! او فوراً گفت: «آغا! کتابی که در دوران او نوشته و چاپ شده اند، اگر در خلیج گذاشته شوند، مسیر بحر را تغییر می دهند.»

واقعاً نظر به گذشته ها در عصر حاضر در ایران، کار های علمی زیادی صورت گرفته اند؛ ولی در قدیم، دری نویسان، بیشتر از فارسی نویسان بودند و ما اگر ترکان دری گوی را از ایران خارج سازیم، تنها حضرات لسان الغیب خواجه شمس الدین حافظ و افصح المتکلمین شیخ سعدی و تعداد معدود دیگر باقی می ماند و خیلی دلچسپ و قابل یادآوری ست که حضرت شیخ سعدی در دربار یک شهریار ترک (سعد بن زنگی اتابک)، یادگارهای زرین بشری اش را تحریر داشته و حتی تخلص خویش را به استناد تاریخ جهانگشا به نام آن شاه گذاشته ۱ و حضرت حافظ که نسباً خواجه می باشد، استادی داشته از دری گویان افغانستان. به این معنی که: در روز سوم ماه اپریل ۱۹۹۲م در رادیوی «بی. بی. سی»، خبری را پخش کردند که گویا حضرت خواجه حافظ، شاگرد طالب الدین پنجشیری سمرقندی بوده و از او، مطالب زیادی را اندوخته و فرا گرفته است.» در این جا موضوع دیگری برای ما روشن می گردد که یک عده پنجشیریان گرامی از ده «بید» و سمرقندی

۱- برای درک بهتر تاریخ سعدی و افسانه سرایی های دروغین در این مورد، به شاهکار تحقیقی به زبان دری ایرانی به نام «مگر این پنج روزه» تالیف زنده یاد ناصر پورپیرار، معروف به «استاد بزرگ»، مراجعه کنید! م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۱ /

الاصل می باشند که حالا زبان شان دری شده است. تکرار عرض می گردد که در قست حفظ کلمات دری که محترم دکتور محمد حیدر (سابق رییس دانشگاه کابل) تاکید می کند، حرف های بالا را خواه مخواه می داند که چه قدر ها اصالت دری در افغانستان، پایه دارد. گفته آمد که غنای فرهنگی در ایران و در عصر حاضر به حدی شد که مسیر دریا های بی کران را تغییر می دهند. از آن است که شخصیت های بسیار با استعداد ما سعی کردند از ایرانی هایی که بسی مسایل ادبی را از فرانسوی ها تقلید و ترجمه کرده اند، پیروی کنند و بی تردید کارشان عیبی ندارد. و اگر آنان با قدرت تر باشند و به لیاقت خود اتکا نمایند، شاید خود شان اساس و پایه گذار یک راه نو برای دری شوند. اشعار نیما و شاملو (نام ترکی و قومی ست از قزلباش ها) و بعضی دیگری از شخصیت های برجسته ی ایرانی و با فرهنگ، اساس های سبک جدید دری به شمار می روند؛ ولی تعداد دیگری از ایرانیان، بسی کار های ادبی شان را به پیروی و تقلید از اروپایی ها خاصاً فرانسوی ها کردند که گاهی هم قلیلی از مردم ما از این مقلدین تقلید می کنند که مزایای شعر را از میان می برد و مزه و مزایایی باقی نمی ماند؛ زیرا شعر دلکش و موزون، همان است که شاعر از طبیعت مفکوره می گیرد و انعکاس آن را با الفاظ خدادی که خداوند برایش نصیب گردانیده و فطرت عالی و الهام کافی برایش عنایت نموده می آورد که طبعاً خواندن این اشعار ناب با همه مزایایی که گفته شد، آدم را جذب می کند و حتی آن نوع کلام، دوستان را مجذوب می گرداند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۲ /

این راقم علاقه مند در مسلک زیبای ادبیات، بعد از این که اشعار شعرای محترم دری افغانستان را مطالعه می کردم، تعداد زیاد اشعار محترم قهار عاصی را از دل پسندیدم و او به دری اصلی شعر سروده و از سوژه ها انعکاسات حیات توده، افکار عوام، خواص، مردمان کوه و دره نشین که در نهایت بی پروایی و شیدایی و جنون قرار داشته، استفاده کرده است.

شاعر زیبا کلامی را به نام رازق فانی از روی اشعارش دریافتم که او هم دری گوی بی همتاست و طوری که می دانیم، ده ها شاعر توانمند دیگر داریم که مایه ی افتخار می باشند و مقام استاد خلیل الله خلیلی، بالاتر از آن است که ما بر آن علامه تبصره نماییم.^۱

ما از نوشته های استادان بزرگ که سخت، مشکل، غامض، عالی و پُر از لغات ساخته و بافته در نوشته ها و اشعارشان می آورند، بی حد و اندازه تقدیر می نماییم، ولی این شخصیت های عالی مقام ادبیات، در حقیقت با چند نفر دانشمندان ارتباط قایم می کنند، نه با سوادمند های متوسط و نوآموزان.

دوران ساده نویسی است و دنیا به طرف ساده گی روان است و آثار مشکل در این دور حیات تکنالوژی، انسان را مقید می سازد و مطالعه کننده گان وقت آن را ندارند که به فرهنگ ها مراجعه نموده و حل مطلب نمایند. بسا اوقات اتفاق افتاده که لغات شان در فرهنگ ها نیز

۱- مرحومان رازق فانی و استاد خلیلی، هر دو از قوم معزز و بزرگ پشتون افغانستان هستند. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۳ /

یافت نمی شود و خود نویسنده گان، یک لغت نو را اختراع و ابتکار کرده اند که ضرورتی به آن نمی باشد.

زبان، وسیله ی افهام و تفهیم است و باید مردم بتوانند از نوشته ی دانشمندان استفاده نمایند، نه این که آثارشان را از مشکلی در طاق نسیان بگذارند.

طوری که دری را گفتیم که از افغانستان نشأت کرده، باید تقویه شود و بزرگان ما به جای این که تقلید کنند، بهتر آن است که خود بنویسند. راقم این سطور که در طول عمر خود نتوانستم ادیب شوم و رشته ی من هم تعلیم و تربیه است، نه ادبیات، نمی توانم کلماتی را که جناب دکتور حیدر اشاره کرده اند و برای استعمال آن ها انتقاد کرده اند، در نوشتن آن ها عادت گیرم. مثلاً در کابل، کلمه ی «همشهری» به حدی مروج است که حتی تمام ترکی زبان های مقیم کابل آن را استعمال می نمایند و در «گشتک ها» این لغت در یک شب دعوت، بیش از صد بار تکرار خواهد شد. کلمه ی «شاروال»، هیچ نقصی ندارد که در پشتو و دری مشترک است و اصلاً «وال» نه از پشتو و دری، بل که سانسکریت است و در بنگالی و هندی، مورد استعمال دارد. رابندرانات تاگور، داستان کابلی را با نام و پسوند مذکور (کابلی والا) آورده است و استاد خلیلی آن را به دری برگردانده است. راست است که اگر آقای دکتور حیدر می گوید وقتی که ما کلمه ای بر زبان داریم، چه ضرورت است که این لغت زیبای وطن را «ناچل» و لغت دیگری را که برادران ایرانی می گویند، بیاوریم؟ و البته این گفتار، نفرت در مقابل کلمات زیبای

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۴ /

فارسی نیست؛ بل که ارج نهادن و حفظ اصالت دری افغانستان می باشد. ما در افغانستان اگر کسی را بگوییم که «بد کردی»، یک نوع دشنام است، ولی اگر این کلمه در ایران استعمال شود، یک کلمه ی عادی و زشت نیست. و اگر کلمه ی «غلط کردی» را در ایران بگوییم، همان زشتی را که «بد کری» در افغانستان دارد، «غلط کردی» در ایران دارد و ما «گپ» ترکی را در سخن می آوریم، ولی در ایران، «حرف» عربی را استعمال می نمایند.

در لهجه های تاجیکی ما و تاجیکستان، واو (و) معروف از واو مجهول، تفریق می شود، ولی در تهران، هر دو را با واو معروف می خوانند. همچنان تفریق بین یای مجهول، مثلاً شیر (حیوان غرنده) و شیر (لبن) که در تهران، هر دو یکسان و بدون تفریق مانند شیر غرنده، تلفظ می شوند و این پاسداری اصوات قدیم که مجهول نامیده شده اند، مربوط صدها کلمه ی زبان دری می باشد و صحت و سلامت لهجه های تاجیکی و فارسی را نشان می دهد.

بعد از فرمان پشتو در افغانستان، یک عده متعصین آن زبان، سعی کردند که آموختن پشتو را که یک زبان خوب و زیباست در کورس های پشتو و غیره تحمیل نمایند که مردم غیر پشتون از آن به ستوه آمدند، ورنه زبان پشتو یک زبان شیرین وطن و دارای نزاکت های خوب ادبی و گرامر منظم است و لغات مشترک دری و پشتو بی حد زیاد می باشند؛ ولی در پشتو به خاطر تقویه ی آن، بعضی مبالغات را در عمل پیاده کردند و اصل ریشه را از میان بردند و آن را «تقویه ی پشتو»

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۵ /

تلقی کردند. مثلاً طفل را «ماشوم» می گویند که این لغت، پشتو نیست و عربی است و از «معصوم» گرفته شده است و همین طور «قصه» را «کیسه» می نویسند و غیره و در دری، هر سه را مطابق اصل می نویسند. اگر در پشتو، کلمات بالا را که شفاهاً تلفظ پشتو می دهند بگویند، عیبی ندارد، ولی بهتر است در نوشته، اصل کلمات به خاطر حفظ ریشه و اصالت لغت نوشته شود. با آن کار در حقیقت، ریشه ی لغات پشتو از میان می رود و چنین کلماتی با املای ساخته گی، بی اساس اند؛ زیرا که این کلمات ماشوم و یا کیسه در متون پشتو وجود ندارند و از جانب دیگر، کلمات مذکور کم از کم از چهارده صد سال به این طرف با آن که عربی می باشند، در پشتو مورد استعمال داشته و تغییر دادن املای آن کلمات و کلمات دیگر، فایده ای در تقویه ی پشتو ندارند و لغت پشتو، ریشه اش را از دست می دهد و از نگاه ریشه، فقیر باقی می ماند. راستی خیلی مضحک است که ترک ها در ترکیه با آوردن لاتین در رسم الخط، پایه های زبان تورکی را بُریدند و کمر ادبا و دانشمندان را شکستند.

در پشتو و دری، یک تعداد مردم، لغات را از روی آهنگ و صدا تصور می کنند که پشتو یا دری است؛ مثلی که در بالا درباره ی «وال» ذکر کردیم و چون این کلمه در پشتو، مورد استعمال را دارد، از آن رو آن را پشتو گفته اند. فعلاً «لویه جرگه» را کلمه ی پشتو قبول می نمایند، در حالی که «لوی» در متون ترکی به معنی «بزرگ» و «جرگه» نیز

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۶ /

کلمه ی ترکی می باشد و همچنان «ولسی جرگه» که «ولس»، لفظ مغول و «جرگه» را نیز از ترکی می دانند.

لغات پشتو در ترکی زیاد اند که به شکل تلفظ پشتو، آن را پشتو می شمارند. مثلاً در کلمه ی «غازی انا» که بسیار معمول است و «آنه» یا «انا»، مادر می باشد. کلمات «آته» و «آنه» هر دو ترکی هستند؛ یعنی «آته» به معنی پدر و «آنه» مادر است.

در دری نیز «باتور» را «بهادر» کرده اند و «کیچیک» را «کوچک» و در پشتو «کوچنی» کرده و از ترکی به شکل دیگر ساخته اند و در حقیقت چون کلمات در هر دو به دو شکل آمده و در هر دو زبان می باشد و تغییراتی در آن ها آورده شده اند، طبیعی بوده و عمدی نمی باشند. این راقم، کتابی در پشتو تألیف کردم و در کابل به چاپ رسید به نام «د پشتو امثال او حکم» و در حدود سه هزار ضرب المثل عامیانه ی پشتو در آن وجود دارند. در میان این سه هزار مثل، صد ها ضرب المثل یا مثل اصلی پشتو می باشند - «مثل» هم در حقیقت شکل پشتوی «مثل» است و در زبان عامیانه ی ترکی «متلن» را گویند - که پدران و اجداد پشتون های افغانستان آن را ابتکار و گفته اند.

وقتی که درباره ی پشتو تحقیق می کردم، تفاوت های لهجه وی بسیار اندکی میان جنوب و شرق پیدا شدند و نیز پشتوی افغان ها با پشتوی پاکستانی که آمیخته گی زیادی با اردو، هندی و انگلیسی دارد، فرق های زیادی را دارا می باشد و باید جناب استاد محمد حیدر، متوجه موضوع دیگری می شدند که در این اواخر بسیار از پشتوی پاکستان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۷ /

تقلید می شود. مثلاً به جای «محبس» و «زندان»، «جیل» انگلیسی و به جای «محکمه»، «کورت» انگلیسی و غیره را می آورند که کار خوب نیست و مثلی که لغات غیر مانوس ایرانی بر دری تأثیر نیک ندارند، بر پشتو هذا القیاس اند. اگرچه محبس و محکمه، هر دو عربی می باشند، ولی در پشتو و دری معمول بوده و مردم، آن ها را پذیرفته اند.

بعد از زعامت ترک ها در افغانستان، حکومت افغانستان در دو قرن پیش، به دست پشتون ها رسید و این زعما در مقابل زبان «دری»، دری ستیزی نکردند و بل که زبان دربار های شان همه «دری» و خدمات زیادی را در زمینه به جا آوردند؛ چنانچه احمد شاه ابدالی به دری شعر سرود. تیمورشاه درانی که شخص با فرهنگی بود، کلیات اشعارش گواه دانش او به ادب دری است و همچنان شاه شجاع الملک، دیوانی به زبان دری دارد. تیمورشاه، لقب خود را در سکه ها این طور ضرب می زد:

علم شد از عنایات الهی به عالم دولت تیمورشاهی

و فرزند تیمورشاه به نام شاه محمود به تقلید پدر در بیت فوق، عوض «تیمورشاهی»، «محمودشاهی» را در سکه ضرب نمود و شجاع الملک هم بیتی داشت:

سکه زد بر سیم و زر روشن تر از خورشید و ماه

نور چشم دُر دران شه شجاع الملک شاه

از امیر دوست محمد خان:

امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۸ /

کمر بست و بزد سکه ناصرش حق باد
از امیر محمد افضل خان چنین بود:
دو فوج مشرق و مغرب ز هم مفصل شد
امیر ملک خراسان محمد افضل شد
گویا این که این پادشاه هنوز هم به نام «خراسان» علاقه مند بوده و از
جانبی شعر دری را می پسندیده است.
از این که چرا زبان دری را قاطبه ی باشنده گان افغانستان می پسندند،
دلایل زیادی وجود دارند و تا حدی در سطور پیش بر این موضوع ذکر
گردید.

در پهلوی آن که ترکان و پشتون ها و دیگر ملیت ها علاقه مند دری
می باشند، اولتر از همه، زیبایی های کلام دری اند که نجوای خوب
دارند؛ آهنگ دلپذیر و کلمات ساده برای حفظ در آن موجود اند. به یاد
نگارنده است زمانی که خارجی ها به کابل می آمدند، بسیاری به زودی
دری را می آموختند و این خود نشاندهنده ی مرغوبیت زبان دری می
باشد.

تراکیب در دری زیاد اند و همین تراکیب از امتیازات اولیه ی دری می
باشند. بنگرید در باره ی کلمه ی «دل» که این تراکیب را می یابید:
دلبنده، دلنواز، دلربا، دلربا (ساز)، دلدار، دلگیر، دلپسند، دلبر، دلشاد،
دلگرم، دلخوش، دلبد، بد دل، دل آرا، دل آرام، دل آغا، دلجو،
دلجویی، دلکشا، دل نادل، دل رحم (به کسر لام)، دل شیر (به کسر
لام)، دل تکان، دلخون، دل پُر خون، ناز کدل، دل نازک، دل خراب،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۹ /

کار دل، باد دل، دلرو، دلدرد، دلکلان، دل آویز، راز دل، درد دل،
دل پاره، کور دل، دو دل، بند دل، دل آسا، دلپذیر، دلیر، دلگزید
(اصطلاح تاجیکی)، دلسرد، دلجوش، آزرده دل، دل آزرده، شیردل،
پردل، رحمدل، کهندل، خوشدل، دل آزار، دل پاک، پاکدل، دلجان،
سنگدل، مهردل، بزدل، چرک دل، کم دل، دلکشا، دودل، بی دل، دل
در گمان، سخت دل (قسی القلب عربی)، ساده دل، شیرین دل،
صاحبدل، صافدل، دلصاف، دل آگاه، بیگدلی، قلب دل (قلب به معنی
جعلی و خراب)، بزرگدل، غم دل، دلخراش، دل کفک، سیه دل، دل
سیاه و غیره. و بنگرید مرغی را که در فارسی ایرانی «بوقلمون» می
گویند، ولی در دری «فیل مرغ» می گوئیم. به راستی چه زیبا
ترکیبی ست و یا می گوئیم «دراز گوش» و «خرگوش» و قس علی هذا.
پیشتر گفتیم که قضیه ی «دری» در دوران محمد نادر خان بنابر تعصبات
میان خالی ایرانیان و عظمت طلبی آنان بلند شد و بعد از آن، قضایای
پشتو و دری و غیره در میان مردم بی چاره ی مان رونما گردید که
بدبختانه حالا سیاست ها بر روی اقوام و السنه و مناطق وابسته گوی پیدا
کرده است و عواقب ناگواری را در قبال دارند.

در سال ۱۹۹۲ میلادی که این نگارنده منحیث نماینده ی تاجیکان نیم
قاره ی هند به دوشنبه و در گردهمایی تاجیکان دعوت شده بودم،
معاون وزیر خارجه ی جمهوری اسلامی و یک نفر به نام میر سیدوف
از سمرقند در اختلاف اندازی اندر میان ترک و تاجیک افراط کردند و
رخنه اندازی شان در میان این دو قوم مسلمان و همزیست، چنان اوج

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۰ /

گرفت که هر انسان با احساس و بشرخواه از آن نفرت پیدا می کرد و من چون هر دو قوم را برابر می دانستم، چه در رادیو های بدخشان خودمختار و چه در دوشنبه (پایتخت تاجیکستان)، در تلویزیون و رادیو بر علیه تفرقه اندازی تبلیغ ها کردم؛ چنان چه در اسلام آباد، دکتور عاصمی، رئیس «پیوند» تشریف آورد و از دلسوزی من تشکر نمود و گفت که بعد از مجلس بزرگ گردهمایی تاجیکان دریافتم که گروهی از راه تفرقه اندازی اندر میان ترک و تاجیک، با تاجیک ها دشمنی کردند و ما در این جا زنده گی مشترک داریم؛ ولی آنان بعد از تفرقه اندازی به مملکت های خود رفتند، آرام نشستند و وعده های شان که باید با ما معاونت می کردند هم خلاف ثابت شدند.^۱

۱- یادآوری این موضوع بی جا نخواهد بود که گرچه ندا ها برای جریان های انسانی و دور از تعصبات قومی، هرگز خاموش نشده اند که در وجود ارزش های اسلامی و اشتراکات فرهنگی مردمان منطقه ی ما (آسیای میانه، پاکستان، ایران و افغانستان) شگفت نیستند، اما رویکرد سیاسی از زمانی که انسان آزمند را برای تجاوز، تحریک کرده است، پدید آورنده ی پدیده هایی ست که یکی هم در ستیز قومی خلاصه می شود. در مسیر همین بحث، مقوله ی ستیز ترک و تاجیک، نه تنها نو نیست که تاریخی به دارازی هزار سال دارد.

شاهنامه ی فردوسی که به عنوان اثر عظیمی هنری ستایش می شود، از رهگذر محتوا- صرف نظر از طرح های محیلا نه ای که برای آفرینش آن به کار رفته اند- سر تا پا با چنان لحن زننده مسلمان، ترک، عرب و هر آن چه و هر آن کسی را که جریان تباری فردوسی در آن روزگار، توان رویاروی با آن را نداشته و به سخن دیگر، در صفحات رسمیات تاریخی آنان نبوده است، در ظرافت کار هنری، به دشنام می بندد که ترک ستیزی به نام «تورانی»، مهمترین بخش این کتاب را می سازد. بی جهت نیست که پس از هزار سال، مقوله های ستیز قومی، نه تنها محو نمی شوند، بل با تقدس آثار کلاسیک، به اصطلاح «ایدیت» شده اند. تا زمانی که میراث فرهنگی شعوبه / مجوس / پارس یا فارس از رهگذر محتوایی نقد نشده و به کناری گذاشته نشوند، بحث اندر بحث ستیزی قومی اند.

پان ها یا اتحاد هایی که بیشتر جهت مزج تک قومی از آغاز قرن بیستم، راه اندازی شده اند، در روزگار ما و در شکل دیگری که به گونه ای منافع واحد های سیاسی را در پی دارند، بحث ستیز قومی را با ایجاد خدشه به عنوان هنجار های زیان آور، شامل کشور هایی می کنند که تنوع قومی دارند.-----<

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۱ /

تعجب آورتر این که گفتیم سیاست انسان را بر راه دیگر می کشاند. سالی که آذربایجانی های مسلمان با ارمن ها در قره باغ می جنگیدند، حکومت مسلمان همسایه (جمهوری اسلامی ایران)، طرفداری ارمن ها را می کرد و یک بار دیگر ثابت ساختند که از نام اسلام به نفع خود کار می گیرند و چنان چه که در جنگ خلفای اسلامی عثمانی با کفار، همسایه ی مسلمان، بدترین رول را با اعراب بازی کردند که باعث زنده ساختن مشکلات بین نصارا، یهود و مسلمانان شد.

پان ترکسیم و پان فارسیسم، هر یک و به گونه ای در مثال ستیز تاجیک و ترک، نسخه های نوینی اند که از منابع کلاسیک فارسی، الهام می گیرند و در حالی که تمام ارزش های انسانی را پامال می کنند، انسان ستیزی را رسمی کرده اند.

جمهوری تاجکستان که پس از حاکمیت سامانیان در هزار سال پیش، دومین قداافرازی جدی قوم تاجیک در حدود یک کشور است- به کمک روس- در کنار چالش جریان نیرومند اسلامی که بدون شک بار دیگر در تاجکستان برقرار خواهد شد، زیرا نود درصد مردم تاجکستان، مسلمان اند، بر اثر جمود کمونیسم که معنویتی برای بقای اقلیت تاجیک ندارد، دنبال فارسیسم سرتاپا جعلی ایران افکنده است. در مکاتب فارسیسم و ایرانیسم، ترک ستیزی، یک اصل مهم است. م.ع

دری، زبان است یا لهجه؟

رازق روین

یکی از جنجالی ترین گفتمان در بخش زبان‌شناختی، این است که ما به اصطلاح به واژه «دری»، چه گونه می‌نگریم. آیا این واژه در کنار واژه فارسی یا پارسی از آن بار معنایی و تاریخی خود برخوردار است که در گستره بالنده گی و فرآیند معنایی اش در حوزه ادبیات و زبان ما جا داشته یا از آن فقط به عنوان یک ترم سیاسی و بدون پشتوانه زبان‌شناسانه، استفاده می‌شود؟

تا جایی که من دیده و خوانده‌ام با این واژه از دیدگاه‌های سیاسی و نه زبان‌شناسانه، برخورد صورت گرفته است. برخی‌ها بدین باور اند که کاربرد اصطلاح دری به عنوان یک زبان نارواست و درست آن است که به جایش پارسی یا فارسی بگوییم و بنویسیم؛ زیرا این اصطلاح را سیاسیون قبیله‌گرای افغانستان آورده‌اند و نام اصلی آن پارسی و یا فارسی است. من به این گفته که خود یک ادعای سیاسی و دور از موازین علمی ست در این گفتمان نمی‌پردازم. به این دلیل که نخست این موضوع را در گذشته در مقاله‌های: «عامیگری یا دانش‌پژوهی؟» و «دری، فارسی تاجیکی، دری در سه گنج» به گسترده گی مورد بررسی قرار داده‌ام.

دو دیگر این که بر این مقوله، کسانی پرداخته بودند که از دانش زبان‌شناسی و تاریخ زبان و ادبیات کشور، نه به گونه تخصصی، بل

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۳ /

که به گونهٔ احساسی و غیر منطقی برداشتی داشتند؛ هرچند که در هنر شعر و یا داستان نویسی به نام و نشانی رسیده اند. من تا کنون از سر بر آورده گان زبان و ادبیات کشور، مانند پروفیسور دکتور حسین یمین، استاد عمر زاهدی، پروفیسور رحیم الهام، استاد روان فرهادی و استاد عین الدین نصر که همه یا استادان دانشگاه کابل بودند و یا هستند، در زمینه، بررسی و پژوهشی مستقلانه نخوانده ام تا به دیدگاه های آنان می ایستادم.

برخی ها واژهٔ دری را یک «لهجه» از زبان فارسی می پندارند و نه یک زبان، که از دید من درست نیست. حالا این پرسش جنجال برانگیز پیش می آید که اگر «دری» را هم یک زبان بگوییم، ما در حوزه دارای سه زبان مستقل باید باشیم: دری، فارسی و تاجیکی! که این هم ادعایی ست نادرست و غیر علمی. در این جا برای آن که به فرآیند منطقی و دانشی برسیم، نخست باید بدانیم که زبان چیست و فرق آن با لهجه کدام است؟

در جایی از کتاب «در آمدی بر لهجه شناسی در زبان فارسی دری» در تعریف زبان (البته در یک بُعد)، آمده است: خصوصیت برجستهٔ زبان ادبی، عبارت از آن است که دارای ساختمان واحد و یگانه بوده، برای مردم همه محل ها مشترک می باشد و دایرهٔ گستردهٔ استعمال دارد. برعکس لهجه در حدود واقع شده خود، شکل های نسبتاً دگرگون با ساخت عمومی زبان دارد. (ص ۹)

در حوزهٔ جغرافیای زبانی در افغانستان، زبان عمومی، همان زبان معیاری دری ست که در کلیت، همه لهجه های وابسته را در خود گرد آورده است و در گسترهٔ بزرگی هر گونه علامت ها و نشانه های عمومی نظام معین دستوری و گویشی خود را در قلمرو جغرافیایی اش پرورده، گسترانیده و آن ها را نگه داشته است؛ چنان که هرگاه در محلی از کشور یا فراتر از کشور، گویش معینی شکل گرفته، آن عناصر مشترک معیاری را که شامل زبان رسمی و ادبی می باشد با نمود ویژه بازتاب داده است که در تبیین خود با وجود وجوه اختلافی شان از زبان معیاری عمومی، ساختارهای دگرگونهٔ محلی را هم با خود حمل کرده است. این عناصر مشترک، کدام هایند که در قلمرو زبانی معین در ساختمان بخشیدن زبان معیاری، کمک می کند؟ یکی از این عناصر، عنصر لغوی لهجهء مرکزی زبان کشور است که بر عناصر مشترک لهجه های (میکرو سیستم ها) همجوار دیگر غلبه یافته و در میان لهجه های هم پیوند و هم خانواده اقبال عام یافته است و مردم آن را به گونه مایکروسیستم پذیرفته و با آن خو گرفته اند تا به حدی که از آن در گفتار و نوشتار پیروی کرده اند. این لهجه را من لهجهٔ خراسانی می نامم که سده ها پیش، مایکروسیستم خود را پدید آورده است. (باید گفت که البته با گذشت زمان، خود دچار تحولاتی شده است، ولی اساس نحوی و ساختاری خود را از دست نداده است.) این لهجه هم در گفتار و هم در نوشتار با لهجهٔ فارسی در ایران، مغایرت هایی دارد؛ چنان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۵ /

که استاد ملک الشعرا بهار نیز در کتاب «سبک شناسی» خود به آن اشاره کرده است. عنصر دوم، عنصر معنایی ست که واژه ها حامل معانی ای می باشند که یک جامعه زبانی معین آن را ساخته و آن را در گفتار و نوشتارش به کار می برد تا حدی که آن معانی شاید در دیگر حوزه های زبانی هم پیوند، متغیر شده باشند، یعنی در جغرافیای زبانی یک کشور، واژه ها تاریخچه ای را دارا می باشند که در حوزه جغرافیایی کشور همزبان دیگر، دارای سرشت و سرنوشت متغیری می توانند بود. این عناصر تفکیک شونده اند که گویش ها و نمودار های زبان را در حوزه های مماثل، از همدیگر متمایز می سازند. عنصر سوم، عنصر کمی است. به این معنی که کثرت گویش گران یک حوزه زبانی بر گویشگران دیگر حوزه ها از لحاظ تاریخی، اثر پایداری بر جا می گذارند و این تاثیر در داد و گرفت های متقابل گفتمانی اکثریت بر اقلیت، حال و آینده آن حوزه ها را نمود ویژه می بخشد.

این لهجهء مایکروسیستم در دورهء آغازین شکل پذیری زبان دری به ویژه دوران سامانیان بلخی، خاستگاه اش بلخ و بخارا بود که از زبان رودکی و بلعمی و ابوالموید و دقیقی و هم گنان شان نخستین منظومه ها و نوشته های پالوده و سچهء دری در تاریخ ثبت شده است. از آن پس که مرکز بالنده گی و داد و گرفت ها به غزنه و بلخ و سپس به هرات دامن کشاند، هم چنان آن بالنده گی راهش را به سوی فارس و هند و آسیای صغیر ادامه داد. بدین معنا که آن لهجهء فراگیر سمرقند و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۶ /

بلخ و غزنه که دربار شاهان بزرگ پاردریا و خراسان، ممثل آن بود، دیگر به یک زبان فراگیر به نام نیکوی دری تبدیل شد. هم‌زمان با این ساخت و ساز با اشاره به این زبان، واژهء پارسی نیز به کار گرفته می‌شد که نخست اشاره به کیش زردشتی داشت، یعنی زبانی که مال زردشتیان است و نه عربان.

من بدین باورم که واژهء پارسی یا فارسی، بیشترین به سه معنا آمده است: یکی به معنای زبان زردشتیان. دیگری به معنای عجمی یا زبان ایرانیان به معنای عام و هم به معنای زبان مردم فارس. به معنای زردشتی:

که مراد همان زردشتیان است، مانند آن که گفته می‌شود پارسیان یا فارسیان هند یا فارسیان فارس. در کتاب «التنبیه علی حروف التصحیف» از حمزه ابن حسن آمده است: «پارسی گوناگون است و دارای هفت فن است و این معنی را ابوالموید معروف به ابی جعفر المتوکل روایت کرده و چنین گوید که پارسیان در ایام دولت خویش از انواع آواراد های خود به هفت نوع کتابت تعبیر می‌نمودند و اسامی آن کتاب‌ها بدین قرار بود: رم دفییره، گشته دفییره، نیم گشته دفییره...» و در ادامه می‌نویسد... «و پارسیان این هفت قلم را که نام بردیم در کتابت بکار می‌بردند هم‌چنان که در منطق و گفت و گو پنج قسم لهجه را به کار می‌بردند که پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی باشد.» (سبک‌شناسی. ص ۹۸) در این گفته‌ها دیده می‌شود که پارسیان به معنای زردشتیان، آمده است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۷ /

به معنای عجمی:

از مقاله استاد اسدالله حبیب در کتاب «سرگذشت زبان فارسی دری»، ص ۱۵۳، مواردی را در نامگذاری‌های نویسنده گان عرب می آورم که در این باره به روشنی نکاتی را آورده اند: {عبدالله ابن مقفع می گوید: «لغات الفارسیه: الفهلویه و الدریه و الفارسیه و الخوزیه و السریانیه»}. از عبارت ابن مقفع دانسته می شود که فارسی اول به معنای زبان عجمیان یا به اصطلاح ایرانیان آمده و فارسی دوم به معنای زبان اهل فارس و واژه دری به عنوان یک زبان شناخته شده خراسانیان و درباریان معروف بوده است. در غیر آن نمی توانست یک زبان را دو بار به یک معنا به کار ببرد. او می خواهد زبان‌های رایج زمانش را برشمرد که پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی، نام داشته اند. یا در همان مقاله، استاد حبیب می نویسد: {مولف مجمل التواریخ و القصص می نویسد: «سلمان را فارسی خوانند، از برای آن که عرب همه زمین عجم را فارس گفتندی.» و استاد جلال همایی دانشمند معاصر ایران می نویسد: «چنان که می دانیم نویسنده گان و شعرای قدیم ایران، شعر و نثر خود را دری می نامیدند و این زبان را به علتی زبان فارسی هم می گویند و از فارسی در این جا مراد ایرانی ست.»}. استاد حبیب چنین نتیجه می گیرد: دری، نام زبان است. عبارت فارسی دری، عبارت توصیفی نیست، عبارت بیانی یا تخصیصی است، یعنی فارسی ای که نامش دری ست؛ در کنار فارسی ای که نامش پهلوی یا خوزی یا

فارسی و یا دیگری بوده است.» (همان جا) و هم منسوب است به فارس که یکی از مراکز بزرگ زردشتیان پیش از اسلام بوده است. حالا در موضوع نام این زبان، من به این باورم که نام دری، گزینه نیکویی ست برای زبان مان. نه فارسی، نه پارسی و نه هم فارسی دری. چرا؟ به این دلایل:

۱- آن که هر زبانی منسوب به جایی می شود که از آن جا برخاسته باشد. چون به گواهی تاریخی خاستگاه زبان ما خراسان بوده است و همه نخستین گوینده گان آن نیز از خراسان برخاسته اند، جا دارد آن را دری بنامیم و نه فارسی یا پارسی که هیچ رابطه ای به فارس یا پارس نداشته و ندارد (و البته می دانیم که وجه مکانی این انتساب نیز بیشتر برجسته است)؛ زیرا پس از پنج سده است که این زبان از خراسان به فارس می رسد.

۲- دری، زبان است، نه لهجه. چون زبان دری به عنوان یک پدیده اجتماعی در دربار خراسانیان پدیدار شد و از این جا به دیگر نقاط گسترش یافت.

ما به پدیده یی، نام زبان مستقل را می دهیم که از او، دیگر لهجه ها زاده شده باشد و نه بر عکس. این، زبان دری است که از او دیگر لهجه ها به وجود آمده است، مانند لهجه ای به نام فارسی در ایران. در این باره در بالا، دلایلی آورده شد.

۳- اصطلاح فارسی یا پارسی، افاده کنندهٔ زبان نیست، لهجه است؛ زیرا زبان، همان دری ست که اصل و سازنده و پدید آورندهٔ دیگر لهجه های پیرامون خودش بوده است.

هر زبانی وقتی به دیگر مناطق می کوچد، منطقاً در آن مناطق نظر به عوامل تاریخی و جغرافی، دچار تغییراتی می شود که آن خود، صورت متغیر زبان اصلی می باشد که در اصطلاح زبان شناسان به نام میکروسیستم ها یا همان (لهجه ها) نامیده می شود. زبان دری، لهجه نیست، چون خودش در خراسان به وجود آمد، رشد کرد و به عنوان زبان گفتار و نوشتار دربار های خراسان، جا و مقام ارزندهٔ خود را به دست آورد.

۴- دری، زبان است، چون در گفتار و نوشتار، یک سان است؛ زیرا گوینده گان نخستین آن، آن چه که می گفتند می نوشتند. وقتی به دیگر مناطق دور و نزدیک رفت، آن شکل گفتاری تغییر یافت، مانند لهجهء فارسی در ایران که گفتار و نوشتار آن یکی نیست.

چنان که در بالا هم گفتم، برخی از میکروسیستم ها در همه مناطق که دارای قلمرو سیاسی و جغرافی معین باشد، رفته رفته نظر به مرکزیت اداری آن مناطق، خود به خود یک مایکروسیستم مرکزی را به وجود می آورد. این مایکروسیستم مرکزی یا لهجه مرکزی، اگر خود از لحاظ تاریخی، زادهٔ کدام زبان نخستین بوده باشد، این مایکروسیستم را نمی توان زبان نامید؛ چون خود لهجهٔ بازماندهٔ زبان پیشین است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۰ /

من برداشت‌های خودم را که در پی گیری بررسی‌هایی به یک چنین
فرایندی رسیده‌ام به پیش‌گاه هم‌میهنانم پیشکش می‌نمایم تا خود در
این باره چه اندیشند؟ البته راه گفت و گو و کنکاش، هماره باز است.
در پایان در گزینش و برجسته‌گی زبان گرامی دری، از زبان دو تن از
بزرگان دانشمند می‌خوانیم:

اقبال لاهوری:

این همه خواب است یا افسونگری
بر لب مریخیان حرف دری

استاد خلیلی:

من دری گویم دری آن من است
این زبان ارث نیاکان من است

زبان دری

ع.م بیانی

زبانی که در ایران امروزی از شرق خراسان برآمده و در مرکز، جنوب و غرب، توسعه داده شده است، در اصل «دری» نام دارد، اما چون اعراب، حاکمان ساسانی را که اهل پارس (استان فارس امروزی) بودند، «فارسی» یعنی اهل فارس می گفتند، به زبان های غیر عربی مثل «پهلوی» و «دری» که گرامر و ساختار تحلیلی و تقریباً یکسان داشتند نیز زبان فارسی نام نهادند.

در حقیقت «فارسی» یعنی منسوب به سرزمین فارس (پارس) و پارس، نام یک قبیله ی کوچکی بوده که در جنوب ایران، حکومتی تشکیل دادند که جدیداً به تقلید از اروپائیان به «هخامنشی»، موسوم شان می کنند.

خیلی عجیب است! برخلاف صاحبان اصلی زبان در تخارستان و ماوراءالنهر و بلخ و بامیان و افغانستان و تاجیکستان که زبان شان را «دری» می نامند، نویسندگان و دیوانیان عرب و عربی خوانده گان خراسان، این زبان را «فارسی» نامیدند.

زبان دری یا همان زبانی که امروزه به «فارسی»، موسوم شده است، از زبان های مهم و گوناگون تأثیر گرفته و عناصری از آن ها را در خود وارد کرده است. دکتر معین در فرهنگ فارسی شش جلدی خود در این باره می نویسد:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۲ /

«در زبان فارسی، عناصر متعدد از زبان های مختلف شرقی و غربی وارد شده اند از این قرار:

سنسکریت، هندی، سغدی، ختنی، خوارزمی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، روسی، ایتالیایی، اسپانیایی، اکدی، آشوری، بابلی، عبری قدیم، آرامی، سریانی، عربی، حبشی، چینی، ترکی و مغولی.» (صفحه ی سی و هفت، فرهنگ فارسی، ج ۱، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، چاپ هشتم)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۳ /

زبان دری یا آواز کبک زری

لعل میر دانشور مرادی

زبان دری پارتی، تاریخی بیش از دو هزار سال دارد. زبان دری در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و با آن حرف می زدند و در افغانستان (دره های خراسان کهن)، به وجود آمده... و در دوره ی باختریان، مردم خراسان به زبان های دیگری نیز گپ می زدند که عبارت بودند از زبان دلیذیر دری پارتی، تخاری، سغدی، یونانی، پشتو، اسکایی و پهلوی. زبان دری پارتی، نخست زبان مردم خراسان بوده و بعداً انتشار آن به غرب (ایران امروز)، صورت گرفته است.

زبان دری فارسی یا دری پارتی:

پارت ها یا اشکانیان، طایفه ای بودند که در شمال غرب باختر می زیستند و خراسان زمین را در تسلط خود گرفته بودند و با زبان دری پارتی یا پهلوی، حرف می زدند.

تفاوت زبان دری پارتی و پهلوی:

زبان های دری و پهلوی، با وجود شباهت های مشترکی که دارند، در اساس و بنیاد از هم متفاوت اند. عبدالله بن مقفع می گوید: «... پهلوی منسوب است به پهل که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان و اما پارتی دری، زبان شهر نشینان بود و درباریان با آن سخن می گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر بود؛ اما پارسی،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۴ /

زبان مؤبدان گزیده بود (روحانیون زردشتی) و مردم فارس به دری پارتی (دری پارسی) سخن می گفتند.

پارت ها یا اشکانیان پس از تسلط بر باختر و وادی خراسان و رسمیت دادن زبان دری پارتی، مرکز سلطنت خود را از «نسا» (شمالغرب باختر) در ۱۷۱ قبل از میلاد به طرف غرب، به نواحی فارس انتقال دادند. زبان دری پارتی در آریانا و همچنان سپس در فارس فراگیر شد. این زبان در فارس (پارت) پس از استقرار پارت ها در تیسفون بر زبان های محلی در آن جا تأثیر همه جانبه کرده در نتیجه یکی از لهجه های زبان پارتی را به وجود آورد که بعداً با رویکار آمدن ساسانیان، به نام «پهلوی ساسانی» و در آثار مانویان «پارسی» گفته شد. بنابر آن در این هنگام، ناحیه ی آریایی ها و باختریان، تحت نفوذ کامل زبان دری پارتی (پهلوی اشکانی) یعنی شکل متحول زبان اوستایی قرار داشته است و همین زبان است که موسوم به زبان بلخی یا زبان باختری می باشد و بعضاً زبان رسمی اشکانی هم گفته شده و آن خود مادر زبان (دری پارتی) به «دری پارسی» شکل گرفته است.

بعد از این که پارت ها و زبان دری پارتی به فارس رفتند، حرف «ت» به «س» شکل گرفته، یعنی پارتی به پارسی، تغییر شکل یافته است. پس همان فارسی فارس ها هم لهجه و پسمانده ی زبان پارتی، تخاری، دری است و به زبان فارسی ایرانیان باید بگوییم: «فارسی دری»، یعنی این که زبان فارسی، مشتق شده و لهجه ی زبان دری است و زبان دری، زبان مادری و اصلی که مرکز آن باختر (افغانستان امروز) است و فارسی از

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۵ /

«دری» به وجود آمده است؛ زیرا همه با این مؤافق اند که زبان اوستایی، زبان کهن آریانا و آریاییان باختر (افغانستان) است. زبان «پارتی» هم زبان مردم باختری، مردم بلخی و مردم کوشانی است که زبان های سغدی و تخاری (دری) نامیده می شوند.

در آن هنگام در کشور فارس (ایران امروزی)، زبان پارسی باستان از بین رفته بود. بدین معنی که در زبان پارسی، فقط حرف «ت» به «س» تغییر نموده بود و بعد از سال های متمادی، بالاخره زبان پارسی و یا فارسی در فارس به اوج خود رسید. در این وقت در آریانا (افغانستان آن عهد) در هرگوشه و کناری به زبان دیگری نیز گپ زده می شد. در سراشیبی های شرقی و جنوبی هندوکش، بعد از زبان سانسکریت، مردم خراسان زمین زیادتیر به زبان دری که شیرین ترین لهجه در آن زمان در باختر بود، حرف می زدند؛ چون که زبان دری، زبان شیرین و در دربار پادشاهان هم با این زبان صحبت می شد. این زبان را به آواز کبک زری یا آواز بلبلان و دریا و نسیم صبحگاهان نیز تشبیه می کردند و مردم آن زمان، کبک های زری و کبک های کوهی را از دره های شمال هندوکش و خراسان زمین می گرفتند و اهلی می کردند و با زبان آن روزی خود، زبان دری را چنین تعریف می کردند:

«دری از دره گفته شده، تشبیه به آواز کبک زری است»

پس همه مؤافق اند که زبان دری به غرب و به فارس رفته و به زبان پهلوی که تلفیقی از ادامه ی زبان «آرامی» و عربی بود، نفوذ کرده و شکل زبان پارسی به وجود آمده است.

پیدایش زبان فارسی دری و مراحل اوجگیری آن در خراسان بزرگ و افغانستان امروزی که در بیش از دو هزار سال پیش برمی گردد ۱ در قصه های اسطوره‌ی و شهنامه های رزمی از آن تذکر به عمل آمده است؛ اما پی گیری دقیق آن از هزارها سال قبل از میلاد در یکی از قدیم ترین کتاب های جهان، یعنی «اوستا» که به وسیله ی زردشت بزرگ به ظهور رسید، به ریشه یابی در آمد و سرانجام با گذشت زمان در حوزه های تمدنی فلات آریان (در هر دو سوی هندوکش) به زنده ترین و شیرین ترین زبان (آواز کبک زری) در هر منطقه گسترش یافت که امروز بیش از یکصد و بیست ملیون انسان بدان سخن می گویند. ۲

۱- چند سطر قبل، تصریح کرده بود که «فارسی دری»، مربوط ایران است. چنین مشکلاتی ناشی از ماهیت و ساختار زبان ترکیبی دری یا به اصطلاح زبان عقیم فارسی می باشند. در واقع، قرن چهارم هجری، معرف نخستین نمونه های نثر و اشعار زشت، سُست و عجیب و غریبی اند که طی یک صد سال در ظهور و پس از ظهور پدیده ی منحوس شعوبیه (نهضت ضد اسلام) در سلسله ی دهقانی سامانی، جهت تقابل با اسلام و زبان قرآنی عربی، کشمش نخود دری یا به اصطلاح فارسی را می سازند و آهسته آهسته پس از تقابل با خلافت اسلامی، هزار سال دوام می آورد و امروزه به عنوان یکی از سیاسی ترین پدیده های بشری منطقه ی ما، اما در برابر امواج هویت طلبی های قومی و رسمیت زبان های غیر فارسی، در مرز های یکی- دو دولت اقلیت قومی در حال عقب نشینی است. م.ع

۲- ادعای اقلیت و اکثریت، فزونی و کاستی متکلم نیز جزو سیاسی زبان ترکیبی دری یا زبان عقیم فارسی است. در ایران که هشتاد میلیون نفوس دارد، نصف جمعیت این کشور به اصطلاح فارسی زبان اند. در افغانستان نیز این رقم به نصف مردم می رسد. مجموع دری زبانان تاجکستان و اوزبیکستان با توجه به جمعیت این کشور ها، بیش از ۵ میلیون نیست. اگر گروهک های خورد و کوچک و پراکنده ی دیگری را که بیشتر هویت غیر تاجک یا فارس دارند نیز در نظر بگیریم، مجموع متکلم به زبان دری در جهان که اکثراً نیز غیر تاجک یا فارس اند، شاید در حدود ۵۰ میلیون نرسد. توجه داشته باشیم که تبعیض گسترده علیه اقوام ضد فارس در ایران، جمعیت متکلم به فارسی این کشور را به نفع فارس ها، بزرگ نمایی کرده است. بر اثر این ستیز، توهم «فارسی زبان» باعث شده با قضاوت به ظاهر، هویت های قومی دیگران را به نفع فارس دزدی یا مصادره کنند. در افغانستان، شورای تاجکان پدارام با وجود شهرت قومی، اما همیشه به نام «فارسی زبانان»، اعلامیه می دهد. در این مرض، غرض مصادره و حذف هویت های افغان هایی مطرح است که هرچند دری می گویند، اما تاجک نیستند. این مرض در ایران نیز به نام فارسی زبان در پی حذف و ←

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۷ /

هزار ها نشریه و کتاب، صدها سایت اینترنتی و کانال های تلویزیونی در سراسر جهان به زبان دری نشر و پخش می شوند که روی همین اصالت تمدنی و گسترده گی فعال آن است که یونسکو در نظر دارد، زبان دری را به حیث زبان رسمی جهان بشناسد.^۱

بدین گونه زبان واحد دری در محدوده ی جغرافیای حادثه آبدیده شد و در تلالوی ستاره های درخشان الفاظ، ظرافت و موشگافی های کلمات و واژه ها به مروارید کم همال ادبیات زمان، مبدل گردیده است.

سیر زبان ادبی از اوایل گسترش اسلام تا به امروز:

افغانستان، قبل از گسترش دین اسلام، زیر نفوذ ادیان دیگری چون زردشتی، بودایی و مانوی قرار داشت. در بخش شرقی افغانستان، دین بودایی بنابر تعلقات و روابط نزدیک با دولت گپتا های هندی رایج گردیده و تا مناطق مرکزی و جنوب غربی کشور مان نفوذ نموده بود.

مصادره ی هویت های غیر فارس است. مثلاً به اعراب «عرب زبان» می گویند و یا سعی می شود با آذری خطاب کردن ترکان آذربایجان، آنان را تافته ی جدا بافته وانمود کنند. افزون بر مزایا، میراث فرهنگی و شهرت دری یا به اصطلاح فارسی، این زبان به عنوان عنصر مُخل و نابودکننده ی زبان های اقوامی نیز خوانده می شود که بر اثر عمومیت نسبی دری یا فارسی، نمی توانند بالای زبان های خویش کار کرده و آن ها را زنده نگه دارند. به این گونه، ده ها فرهنگ اصیل زبانی که خالق افکار، هنرها و تنوع باور هاینده، تهدید به نابودی یا از قرن هاست که حذف و شماری نیز در حال مرگ اند. م.ع

۱- از نیم قرن تاکنون، تمام تلاش ها جهت رسمیت جهانی زبان دری یا به اصطلاح فارسی، ناکام مانده اند؛ زیرا بر اساس معیار های یونسکو، زبان دری یا فارسی، زبان اشتقاقی نیست و با ساختار ترکیبی که از ده ها زبان دیگر ساخته شده است، نمی تواند زبان مستقل باشد. ایرانیان با صرف میلیون ها دالر، بار های سعی کرده اند فارسی را به زبان جهانی برسانند، اما این تلاش ها بر اثر معیار های بین المللی زبان شناسی، به جایی نرسیده اند. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۸ /

با گسترش و نفوذ دین اسلام در افغانستان (در سال ۶۴۲ میلادی)، کشور ما به مدت یک قرن پذیرش فرهنگ و ادبیات جدید عرب و آموزش دین اسلام را در زنده گی اجتماعی خود آورد. افغانستان، دین اسلام و زبان عربی را با حفظ زبان خود پذیرفت و ملت عرب هم از غنای زبانی دری برخوردار شده با تمدن و فرهنگ قدیم افغانستان آشنا گردیدند.

در چند دهه ی قرن اول هجری، سرزمین خراسان (افغانستان امروز)، تحول عظیم بنیادی و اعتقادی که در ابعاد گوناگون دیگر اجتماعی نیز اثر گذاشت، به وجود آورد. زبان های محلی افغانستان، مانند زبان سریانی و اوستایی را نیز زیر تأثیر قرار داد. پذیرش زبان عربی و جاگزینی و یا نفوذ آن در زبان های دیگر، ناشی از دو جریان بود: یکی این که دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن کریم به زبان عربی بود و تمام احادیث و روایات صدر اسلام و فقه از عربی به مردم انتقال می یافتند. دیگر این که زبان عربی با سعی و کوشش علمای عربی زبان در

۱- یاد ما نرود که افغانستان به معنی واحد جیوپولیتیک، جدا از محدوده ی جغرافیایی خراسان است. متأسفانه بر اثر سیاست های فرهنگی غلط که تاکنون نیز در رسمیات ما از مکاتب تا نهاد فرهنگی تعمیم داده می شوند، جعلیات تاریخی آریایی، خراسانی و فارسی، دامنگیر افغانستان و افغان ها شده اند. افغانستان تاریخی با قدمت ۲۰۰۰ هزار سال، بالاخره در ۵ سده ی اخیر در کل جغرافیای کنونی ما انکشاف یافته است. بخشی از این انکشاف، مدیون حضور پُر شکوه قوم بزرگ و معزز پشتون است. جغرافیای خراسان، هرگز نه جیوپولیتیک بوده است و نه شامل کل افغانستان کنونی می شود. به تصریح تاریخ، فقط یک قسمت شمال و شمال غرب افغانستان که به ترکستان افغانی نیز شهرت دارند در گذشته ها در کنار ده ها هویت جغرافیایی، گاه خراسانی خوانده شده است. خراسان قدیمی بیشتر در جغرافیای ترکمنستان کنونی و ایران، قرار دارد. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۹ /

تهیه ی متون علوم و ترجمه ی آثار یونان باستان و اندیشه ی فلاسفه و حکماً، نقش بارزی را ایفا نمود.

یکی از دانشمندان ادبیات افغان می نویسد: «... زبان دری، قبل از برقراری ساسانیان در نواحی باختر (باکتریا) پا به هستی می گذارد»، چنانی که در اواخر ساسانیان و آغاز دوره ی اسلامی، نمونه هایی از آن در کتب تاریخی و جغرافیه نویسان عرب، دیده می شود.

ابو حفص سغدی از اولین شعرای زبان دری در قرن اول هجری در افغانستان است و در قرن دوم هجری، شاعر دیگری به نام ابوالعباس «مروزی» در خراسان می زیست.

خراسان (افغانستان امروز) و ادبیات دری:

ابومسلم عبدالرحمن خراسانی که بنیانگذار دولت مقتدر خراسان و جدایی خراسان از دولت امویه بود، متولد شهر «سرپل» ولایت بلخ در شمال افغانستان است که به زبان و ادب عرب نیز مهارت و آگاهی کامل داشت. وی در سال ۱۲۴هـ. ش/ ۱۲۹هـ. ق. ۷۴۶م، بیرق سیاهی را در شهر «مرو» برافراشت و خود را شهنشاه خراسان اعلان کرد. او در مدت دو سال، تمام شهرهای افغانستان را از قیومیت اموی ها آزاد کرد.

می نویسند که زبان دری در آغاز پیدایش آن در آثار شعراً و ادباً به نام های «دری» و «دری پارسی» که (دری پارتی) است و یا پارسی (پارتی) به کار رفته است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۰ /

می توانیم بگویم که زبان شیرین ودلپذیز دری، زبان نیاکان ماست؛ زبان شاعران و نویسندگان که جاودانه ترین آثار را آفریده و ادبیات، علوم و فنون را با این زبان شیوا و رسا به جهانیان عرضه کرده اند. پس سوال این جاست که خاستگاه یا محل پیدایش زبان دری کجاست؟ و به جواب سوال فوق، چنین جواب خواهیم داد که نخست در خراسان بزرگ (بلخ و بخارا و سمرقند و خجند) به دنیا آمده و از آن جا به غرب (ایران امروزی) و به سرزمین های دیگر افغانستان امروزی راه یافته است.

زبان دری پارتی در واقع زبانی ست که امروز به نام های گوناگون یاد می شود. در افغانستان به نام «زبان دری». در ایران به نام «زبان فارسی» و در تاجیکستان به نام «زبان تاجیکی» شهرت دارد.

پس می توان گفت که زبان دری در گذشته ها دارای یک قلمرو بوده و کشور ها با نام های امروزی و دیروزین نیز تفاوت دارند. افغانستان را «خراسان»، ایران را «فارس»، تاجیکستان را «اوزبیکستان» و ترکمنستان را «ماوراءالنهر» یا «پاردریا» می نامیدند.^۱

۱- این توضیح به شدت دچار سوء تعبیر است. باید توجه کرد که کشور- دولت های کنونی (جیوپولیتیک) را نمی توان در جغرافیا های عتیقه ی بدون مرز های مشخص و ثابت گذشته، نصب کرد. افزون بر این، ایران از دوره ی مغولان به نام ایران، مشهور شده است. فارس، منطقه ی کوچک و کوچکی جنوب این کشور می باشد. نام های تاجیکستان و اوزبیکستان نیز برآمده از جغرافیای بزرگ ترکستان است. روس ها با تسلط بر کشور های آسیای میانه، نام های تاجیکستان، اوزبیکستان و امثالهم را رسمی ساختند. این نام ها فاقد دیرینه گی و اصالت تاریخی می باشند. برخلاف، مشهور ترین و یگانه حکومت اقلیت تاجک در منطقه، «سامانی» است که قبل و پس از آن تا تشکیل تاجیکستان و دو رویداد ارتجاعی در افغانستان (حکومت های کلکانی- ربانی)، این اقلیت قومی، حضور سیاسی تاریخی ندارد. البته جزو توده های زراعت پیشه در اجتماع به نام دهقان، شهرت داشته است که حتی در شاهنامه به نام هویت نژادی، معرفی ←

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۱ /

در متون نظم و نثر قدیم، هر جایی که کلمه ی «ایران» ذکر شده، مراد از آن، اکثر مناطق یاد شده ی بالاست. دولت ایران در سال ۱۹۳۵ میلادی از دنیا خواست تا نام این کشور را در نوشته های خود از فارس (پارس) به «ایران» تغییر دهند.^۱

سرزمین های اصلی زبان دری یا فارسی از روی تاریخ، مناطقی ست که بیشتر در افغانستان امروزی قرار دارند و این زبان شیرین دری، یکی از دو زبان رسمی کشور ما (پشتو و دری) افغانستان است. در ایران، یگانه زبان رسمی آن دری است و در تاجکستان نیز زبان رسمی آن کشور می باشد. زبان دری، علاوه بر کشور های ذکر شده، در مناطقی از اوزبیکستان و ترکمنستان نیز رواج دارد و در کشور های پاکستان، هند، عراق و دیگر سرزمین ها برخی از مردم با آن آشنایی دارند.

وقتی دیوان های شاعران بزرگ افغانستان و ایران را مطالعه می کنیم، غزل های دلنشین، قصاید بلند و پُرشکوه، از قبیل مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، قصاید ناصر خسرو، حدیقه ی سنایی، بوستان و گلستان سعدی، غزل های حضرت حافظ شیرازی، شاهنامه ی

می شود؛ چنانی که فردوسی در ابیات مختلف، ترکیب «دهقان نژاد» را که منظور تاجک می باشد، آورده است. م.ع

۱- سوء تفاهم نشود که ابلاغه ی تاریخی رسمیت نام ایران برای این کشور، جهت جلوگیری از کاربرد دو نامه ی ایران و فارس بود. حکومت رضاشاه اول با توجه به افسانه ها و میراث فرهنگی هر چند متبدل و مطرودی که در شاهنامه ی فردوسی، شامل روایات بزن و ببد اند، ترجیح می دهد با بار فرهنگی ایران که در شاهنامه بیشتر برای شهر های افغانستان، جعل شده است، سوء استفاده کند. به این دلیل در یک قرن اخیر، به نام خزعلات و مزخرفاتی که از تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی می برابند، دچار تهاجم فرهنگی فارسیسم ایران نیز هستیم. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۲ /

فردوسی، غزلیات عبدالقادر بی دل، همه و همه به این زبان سروده شده اند.

زبان دری، آن قدر زیباست که صدای کبک زری، کبک کوهستانی، نغمه ی روح پرور بلبلان، آواز امواج دریا ها، شرشر آبشاران و نسیم صبحگاهی را به آن تشبیه کرده اند. این زبان، یکی از زبان های زنده ی دنیاست؛ زبانی که ابوعلی سینا و خواجه عبدالله انصاری به آن سخن گفته اند و زبان نیایش ها، مناجات ها، حکمت ها و کتب علمی ماست. این زبان، میراث گرانقدری از افتخارات سرزمین ماست که باید آن را بیاموزیم و آثار گرانمایی را که به این زبان نوشته شده اند بشناسیم و از آن ها استفاده کنیم؛ چنانی که شاعران زیادی کلمه ی دری را در اشعار خود به کار برده اند.

فردوسی طوسی، شاعر توانمند و حماسه ساز ادبیات دری در شاهنامه می نویسد:

کجا بیور از پهلوانی شمار

بود در زبان دری صد هزار

به تازی همی بود تا گاه نصر

بدانگه که شد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری

نبشتند و کوتاه شد داوری

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۳ /

فرخی سیستانی، شاعر ارجمند دربار غزنوی در غزلی، زبان دری را
چنین مدح می نماید:

دل بدان یافتی از من که نکو دانی خواند
مدحت خواجه ی آزاده به الفاظ دری

خاصه آن بنده که مانده ی من بنده بود
مدح گوینده و داننده ی الفاظ دری
ناصر خسرو بلخی، به زبان دری ارج می گذارد و آن را زبان ادب و
مقام ارجمند می شمارد و می گوید:

من آنم که در پای خُوکان نریزم
مراین قیمیتی دُر لفظ دری را

سوزنی هم در شعر، از زبان دری یاد می کند:

صفات روی او آسان بود مرا گفتن
گاهی به لفظ دری و گاهی به شعر دری

نظامی گنجوی، شاعر برازنده ی زبان دری می فرماید:

گزارنده ی داستان دری
چنین داد نظم گزارشگری

نظامی که نظم دری کار او است
دری نظم کردن سزاوار او است

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۴ /

حضرت حکیم سنایی هم در بزرگی زبان دری و مدح آن، چنین می گوید:

شکر الله که ترا یافتم ای بحر سخا
از تو صفت ز من اشعار به الفاظ دری
عنصری بلخی، ملک الشعرای دوره ی سلطان محمود غزنوی می
سراید:

آیا به فضل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری
حضرت سعدی در باب آموزش زبان دری می فرماید:
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
حضرت حافظ شیراز از سخن سرایان زبان دری می سراید:
ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
علامه اقبال لاهوری هم در مورد زبان دری می گوید:
گرچه اردو در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است

کم و بیش از بزرگان ادب دری پارسی:

در نظم- از روزگار کهن تا دوره ی معاصر-:

ابوسلیک گرگانی، فیروز مشرقی، حنظله بادغیسی، محمد وصیف
سامانی، غزنوی، رودکی، رابعه بلخی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۵ /

دقیقی، مُنجیک، کسایي، فردوسی، فرخی، غُنصری، منوچهری، رونی
 سلجوقی، ازرقی، ناصر خسرو، قطران تبریزی، رشید وطواط، مسعود
 سعد سلمان، ظهیر، امیر معزی، خیام، سوزنی، انوری، خاقانی، نظامی
 گنجوی، عمیق بخاری، فخرالدین اسعد گرگانی، بابا طاهر، اسدی،
 مولانا جلالالدین محمد بلخی، سنایی، عطار، عراقی، سعدی، امیر خسرو
 دهلوی، حسن شاهروی، عبید زاکانی، اوحدی اصفهانی، خواجوی
 کرمانی، عماد فقیه کرمانی، ساوجی، حافظ، نعمت الله ولی، قاسم انوار،
 امیر شاهی ابن حسام، جامی، همام، هلالی، اهلی، وحشی بافقی،
 محتشم، فیضی، عرفی، طالب، کلیم، صائب، بی دل، حزین، آذر
 بیگدلی، هاتف، وصال، فروغی، یغما، غالب، قآنی، ایرج میرزا، پروین،
 بهار، شاملو، نیما، اخوان، شهریار، صدرالدین عینی، سهراب سپهری،
 گلرخسار صفی، پروین اعتصامی، هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری،
 فروغ فرخزاد و...

در نثر- از روگار کهن تا دوره ی معاصر- :

بلعمی، حدود العالم- نگارش نویسنده ی گمنام-، بونصر مشکان، ابو
 منصور موفق هروی، انصاری، عنصرالمعالی، ابو الموید بلخی، نظام
 الملک، بیهقی، عین القضات، عطار، طرسوسی، نظامی عروضی، محمد
 بن منور، ابو حفص سغدی، ابوالعباس مروزی، راوندی، سهروردی،
 زاکانی، رامی، سعدی، عطاملک جوینی، حمیدی، محمد غزالی،
 انارجانی، منهاج سراج، ناصح گلپایگانی، مستوفی، حافظ ابرو، عوفی،
 خواجه رشیدالدین، نوایی، شیخ بهایی، خواجه نصیر، اسکندر منشی،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۶ /

کاتبی ترشیزی، آذر بیگدلی، دولتشاه، قائم مقام، اعتماد السلطنه، جمالزاده، رضاقلی هدایت، زین العابدین مراغه یی، دهخدا، کسروی، آخوندزاده، صادق هدایت، آل احمد، بی بی خانم استرآبادی، محمد قاضی، صادق چوبک و سیمین دانشور ...
در دانش:

ابو معشر، ابوالوفا، ابوزید بلخی، الفرغانی، قوشچی، ابن سینا، الیرجندی، بیرونی، حاسب مروزی، ابن حیّان، خازن، خازنی، خجندی، خوارزمی، نسوی، نصیرالدین طوسی، عمر خیام نیشابوری و شرف‌الدین طوسی.

در فلسفه:

غزالی، ابن سینا، قشیری، فارابی، ناصر خسرو، شهرستانی، عامری و ملا هادی سبزواری.

علوم اسلامی:

ابوحنیفه، احمد بن حنبل، انصاری، البغوی، بیهقی، بخاری، غزالی، الحاکم نیشابوری، جوینی، مالک بن دینار، ماتریدی، مسلم بن حجاج نیشابوری، نسایی، رازی، طوسی، تفتازانی، ترمذی، زمخشری، ملا هادی سبزواری.

مورخان و چهره های سیاسی:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۷ /

ابوالفضل بیهقی، ابومسلم خراسانی، گردیزی، نوایی، جوینی، عوفی، بلعمی، گوهرشاد، ابن خردادبه، خالد بن برمک، نظام‌الملک، یحیی بن خالد و طاهر ذوالیمینین.

و بزرگان جهان اسلام در سده های یکم تا هشتم هجری:
ابن اثیر، ابو کمیل، ابونواس، بتانی، وقیدی، ابوالوفای جوزجانی، معری، بغدادی، بیرونی، تقی‌الدین، الحازن، کاشانی، ابراهیم ادهم، کندی، ابن رشد، ادریسی، ابوسعید گرگانی، فرغانی، ابوالفرج، ابوالفدا، عباس ابن فرناس، مسعودی، مروزی، مقریظی، ابن مقفع، ابن ندیم، ابن خلدون، ابراهیم ابن صنعان، جابر ابن حیان، حسن الوزن، خجندی، خوارزمی، ابن البناء، ابن فضلان، ابن نفیس، ابوالقاسم، شیخ یوسف سروسرستانی، ابوسعید ابوالخیر، علی قوشچی، صوفی، عطار نیشابوری، ابن بطوطه، ابن رومی، مویدالدین شیرازی، حاجی بکتاش والی، حلاج، رازی، قاضی زاده رومی، نصیرالدین طوسی، اقلیدسی، سعدی، سنن، طبری، فارابی، بیضاوی، ابن حزم، ابن عربی، ابن تیمیه و تفتازانی.^۱
ماخذ:

۱- تاریخ افغانستان، علی احمد کهزاد و محمد عثمان صدقی، جلد اول، چاپ کابل.

۱- یادآوری این نکته بی جا نیست که فهرست های ترتیب شده ی افراد و اشخاص، شاید بیشتر بر اثر شناخت نویسنده باشند؛ زیرا افزون بر نبود معرفه های هویتی، زبانی و منطقه یی، شمار بزرگ معاصرین نامدار دری گوی تاجکستان و افغانستان از قلم مانده اند. م.ع

دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۲۶۸ /

- ۲- افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، مرکز نشراتی انقلاب، بهار ۱۳۶۸ خورشیدی.
- ۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتور ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی.
- ۴- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، چاپ سوم، خزان ۱۳۷۷ خورشیدی.
- ۵- دائره المعارف آریانا- شش جلدی-، انجمن دائره المعارف افغانستان، مطبعه ی دولتی، کابل، ۱۳۴۸ خورشیدی.
- ۶- دستور معاصر زبان پارسی دری، پوهاند دکتور محمد حسین یمین، مرکز نشراتی میوند، پشاور، خزان ۱۳۷۸ خورشیدی.
- ۷- افغانستان، گهواره ی زبان فارسی دری، دکتور رزاق روئین، شماره ی دوم و سوم مجله ی خاک، صوفیه، چاپ بلغاریه، ۱۳۸۱ خورشیدی.

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۹ /

پیدایش، تکامل و دورنمای زبان دری

میر عنایت الله سادات

پیدایش:

مؤرخ توانای افغان، احمد علی کهزاد، بیش از نیم قرن قبل (۱۹۵۱) طی
بیانیه ی علمی و تاریخی خود در موزیم ایران گفت:
«هیچ شبهه ای نیست که پرورشگاه اولیه این زبان (دری) در حصص
شمالی افغانستان از پامیر تا هریرود را در برمی گرفت و در
ماوراءالنهر (۱) هم رواج داشت.

بعضی ها تصور کرده اند که زبان دری، معجونی ست مرکب از زبان
پهلوی - ساسانی و لغات عربی. حال آن که یکی از صفات زبان دری
حقیقی، عدم دخالت زبان عربی است و قرنی پیش از زبان عربی در
افغانستان تشکل شده بود. از جانب دیگر، دری زبانی نیست که بعد از
نابود شدن پهلوی - ساسانی به میان آمده باشد، بل که پهلوی و دری،
دو زبانی اند که موازی هم، یکی در ایران و دیگری در افغانستان، به
میان آمده و نشو و نما کرده و به زمان های معین، یکی از آن طرف به
این طرف و دیگری از این طرف به آن طرف، پراکنده شده است.» (۱)
این سخنان کهزاد، فی الواقع درسی بود به خام اندیشانی که حقایق
تاریخی را به زعم خود شان تحریف می نمایند. مصداق سخنان او،
نتایج تحقیقات باستان شناسان مجرب بین المللی است که با سهل شدن
وسایل ارتباط، امروز هر لحظه می توان به آن ها دسترسی داشت.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۰ /

واقعیت این است که نفوذ زبان عربی نتوانست به زبان دری، آسیب برساند، اما زبان پهلوی را از بین برد؛ زیرا زبان پهلوی نتوانست در سده ی اول نفوذ اسلام، در مقابل ادبیات پخته ی عربی مقاومت کند. بنابر آن همزمان با ترویج اسلام، از مکالمه و نوشته خارج شد، ولی چنین خطری، متوجه زبان دری نبود. به خاطری که این زبان، برخلاف زبان پهلوی «از همه مزایای قابل زیست و بقا و رواج برخوردار بود و قابلیت و استعداد کافی برای ترجمه از عربی به دری داشت.» (۲) لذا توانست که مانند سابق به حیث زبان رایج باشنده گان آریانا باقی بماند. افغانستان از عهد اویستا، یعنی هزار سال قبل از میلاد مسیح تا ظهور اسلام، به نام «آریانا» که مفهوم مسکن آریا را می دهد، یاد می شد. پس از سلطه ی اعراب، این سرزمین در قرن سوم هجری به «خراسان» موسوم شد.

پهنا و گسترش زبان دری:

وقتی که قوای شاه ساسانی (یزد گرد) در جنگ های نهاوند و قادسیه در مقابل اعراب مسلمان شکست خورد، کار اشغال ایران که در زمان خلیفه ی دوم اسلام آغاز شده بود تا سال ۶۵۱م تکمیل گردید. پس از دوره ی خلفای راشدین، اموی های عرب، میان سال های ۶۶۱ تا ۷۵۰م، سیاست عربی سازی را در ممالک مفتوحه در پیش گرفتند. در پرتو همین سیاست، زبان پهلوی در فارس، گام به گام (۲) مضمحل شد، اما زبان عربی هم نتوانست که جای آن را اشغال کند. این، وقتی ست که زبان دری، متدرجاً از شرق افغانستان امروزی به طرف غرب یعنی ایران

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۱ /

امروزی نیز توسعه یافت و خلای زبان مضمحل شده ی پهلوی ساسانی را در سرزمین فارس، پُر نمود.

زبان دری در فارس «در ابتدای امر برای شعر و امور اداری، مورد توجه امرا و شعرا و دیوانیان قرار گرفت» (۳) و سپس در میان مردم مروج شد. در زمان خلیفه ی سوم اسلام، سپاه عرب، فارس را عبور کرد و از دو مسیر هرات و سیستان، داخل افغانستان امروزی شدند. در مسیر هرات، لشکر اعراب توانست که بعد از مقاومت ها و زدو خورد ها راه شان را در سال ۷۰۷م به سوب بلخ باز نموده و از آن طریق به ماوراءالنهر پیش بروند. (۴) ولی از مسیر سیستان به طرف کابل با مقاومت های سرسخت و دوامدار کابل شاهان مواجه شدند. این مقاومت ها دو صد سال ادامه داشتند تا آن که در زمان یعقوب لیث صفاری که موسس اولین دولت بومی اسلامی در سیستان بود، کابل به طور نهایی مفتوح و زمینه ی ترویج اسلام مساعد گردید. (۵) پس از سقوط شاهان برهمنی کابل، سرزمین آریانا (حال خراسان) به دست امویان عرب و متعاقباً عباسیان عرب افتاد.

اموی ها که سیاست عظمت طلبانه را در پیش گرفته بودند، به ترویج رسم الخط و رسمیت دادن زبان عربی در مناطق مفتوحه، علاقه ی فراوان داشتند. از همین جهت، ادبا و دانشمندان خراسان، اجباراً در اوایل دوره ی اسلامی و حتی تا چندین قرن پس از اسلام، آثار خود را غالباً به زبان عربی که زبان دینی و علمی مسلمانان جهان بود، می نوشتند. (۶)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۲ /

وقتی که اموی ها سیاست عربی سازی را در پیش گرفته و انسان ها را به عرب و عجم (۳) تفریق کرده و در مناطق مفتوحه ی شان سیاست تبعیض فرهنگی را سرلوحه ی کار روزمره ی خویش قرار دادند، اعتراضات به مقابل رفتار خشن آنان در همه جا در حال نضج یافتن بود. در خراسان، رفتار آنان تحمل ناپذیر گردید و اولتر از همه جا آماده گی برای مقاومت در میان مردم قوام یافت و در نتیجه ی قیام مردم خراسان، این امپراطوری بزرگ به گفته ی مرحوم میر غلام محمد غبار «ن توانست تمام افغانستان را تسخیر نماید. مردم افغانستان در طول این مدت در صحنه ی سیاست و نظام از خود دفاع می کردند و بالاخره توانستند در بربادی آن شهنشاهی مقتدر سهیم گردیده و دولت عباسی را جانشین آن سازند.» (۷) ابومسلم خراسانی، دولت اموی را منقرض ساخت و ابوالعباس سفاح را به خلافت عباسی برداشت. قیام ابومسلم سبب شد تا باشندگان خراسان، هویت فرهنگی شان را دوباره بیابند. استرداد استقلالیت فرهنگی، زمینه ساز نسیم تاره ای از ادب دری شد و دودمان های سلطنتی خراسان بالوسيله ی حمایت و تشویق اهل دانش و فرهنگ به این بازگشت، مَهر جاویدانه زدند. آثار شعرا و نویسندگان بزرگی با کمک آنان انتشار یافتند. به این ترتیب، دودمان های متذکره در عرصه ی بسط و گسترش زبان دری در داخل و خارج قلمروهای شان به خدمات بزرگی نایل آمدند. (۸)

از برکت «قیام ها و نهضت های فکری و سیاسی و ملی خراسانیان از عهد طاهریان و صفاریان، نگارش آثار به زبان دری اندک اندک آغاز

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۳ /

شد و در دوره ی سامانیان بلخی که توجه خاصی به احیای ثقافت و زبان خود داشتند، زیادت پذیرفت و دری زبانان به تالیف و تدوین آثاری در رشته های علوم دینی، تاریخ و ادب در زبان خود دست یازیدند و پس از آن دوره های مختلف تاریخی، به تدریج در علوم لسان دری، آثاری در خود این زبان به وجود آمدند و دستور نویسان و لغت شناسان نیز به تدوین لغات و قواعد صرفی، نحوی و اشتقاقی زبان دری همت گماشتند.» (۹)

شکست اموی ها و مقاومت های مردم خراسان، نه تنها پی آمد هایی در دامنه های هندوکش داشت، بل که اثرات آن، مناطق همجوار را فراگرفت و سبب شد تا زبان و ادب عربی در فارس عمومیت نیابد. بنابر آن با اضمحلال زبان پهلوی ساسانی، خلای به میان آمده، قدم به قدم به وسیله ی زبان دری پُر گردید. احمد علی کهزاد به این ارتباط علاوه می کند:

«زبان دری بعد از طی دوره ی نضج و قوام ادبی خویش در چهار قرن اول هجری در افغانستان، به طرف غرب انتشار یافته و زبان پهلوی را به نقاط غربی عقب زد و جای آن را اشغال کرد و به اصطلاح ملک الشعراء بهار، بعد از تسلط دولت سلجوقی بر عراقین (۴)، این معنی قوت یافت، یعنی زبان دری کمال انبساط یافت.» (۱۰)

بهار در سطر بالا، این حادثه را بازگو می کند که طغرل سلجوقی تا سال ۱۰۶۲م بر بغداد مسلط گردید و به دست او، وحدت سیاسی ایران مجدداً تأمین شد. در این وقت بود که عمیدالملک کندری (وزیر فاضل

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۴ /

همین پادشاه)، فرصت را مساعد یافته و دفاتر فارس را از عربی به دری برگردانید. (۱۱)

در این شکی نیست که با ترویج اسلام، زبان عربی بر زبان دری اثر گذاشت و شمار زیادی از اصطلاحات و لغات عربی در زبان دری به کار گرفته شد؛ اما به کارگیری کلمات عربی در راه تکامل زبان دری، مانعی را به وجود نیاورد. برعکس «اقتباس وزن و قافیه از شعر عربی، کمک کرد که اشعار دری نیز مانند زبان عربی موزون و مقفی باشند.» (۱۲) یعنی ادب زبان عربی، اثراتی را در شیوه نگارش زبان دری به جا گذاشت. این اثرگذاری از نظر مرحوم محمد رحیم الهام، سبب شد که ادبای ما «در تحقیق و نگارش دستور های زبان دری، قهراً تحت تاثیر روش دستور زبان عربی واقع شدند. چنان چه وقتی به این دستور ها نظر بیاندازیم، گمان می کنیم که مولفان، کتب صرف و نحو زبان عربی را اساس کار خود قرار داده، اصول و کلیات را از آن ها ترجمه نموده و مثال ها را تا حد ممکن از زبان دری آورده باشند. بنابر آن به جای این که ساختمان و نظام زبان دری را بر روش مشاهده و استقرار شرح کرده باشند، اصول و قواعد ساختمان و نظام عربی را بر دری تطبیق نموده اند و از تشریح ساختمان زبان دری، چنانی که توسط اهل زبان به کار می رفته، غافل مانده اند.» (۱۳)

بررسی ها نشان می دهند که «از اواسط قرن پنجم هجری، نثر عربی در نثر دری تاثیر کرد؛ جمله ها طولانی شدند و لغت های عربی رو به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۵ /

زیادی گذاشتند.» (۱۴) ولی این افزایش در آن سطحی نبود که سبب تخریب زبان دری شود.

اکثر دودمان های حاکمه ی خراسان، چنان چه قبلاً گفته شد، به بسط و توسعه ی زبان دری، علاقه مند بوده و در این راه، خدمات بزرگی را انجام دادند.

محمود غزنوی (۳۶۰ - ۴۲۱ ق)، خود ناشر زبان دری در داخل و خارج افغانستان بود. دردوره ی غزنوی ها « ادبا و دانشمندان مشهور، مانند فردوسی و ابوریحان در غزنه زنده گي داشتند. شهر غزنه که کانون ادب دری در آسیای وسطی بود، شعرایی چون عنصری، فرخی، سنایی، مسعود سعد، ابوالفرج و سید حسن غزنوی را می پرورید.» (۱۵)

همچنان بلخ مهد تولد و پرورش نویسندگان و شعرای بزرگی مانند دقیقی، ابوشکور بلخی، ابوعلی سینای بلخی، ابوالمؤید بلخی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی و بالاخره مولانای بزرگ جلال الدین بلخی و دیگران بود.

از ولایت هرات، شعرا و نویسندگان زیادی در بوستان ادب دری قامت افراشته اند که خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۳۸۱ ق) با کلام گیرا و آسمانی اش، بهترین ممثل آنان می باشد؛ اما افسوس که تهاجمات بادیه نشین های چنگیزی و انتقامجویان لجوج، مانند علاءالدین جهانسوز» (۵)، مکرراً تمدن ها و رونق علم و ادب را برهم می زدند.

در قرن نهم هجری، بالآخر توجه سلاطین تیموری، هرات در عرصه های علمی، ادبی و هنری، عظمت و شهرت فراوان کسب کرد. در همین

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۶ /

وقت بود که کانون فرهنگی معتبری به نام «مکتب هرات» پدیدار شد. گرچه این مکتب، بیشتر معرف نقاشی، میناتور و خطاطی بود و در عرصه ی شعر، همان خصوصیات «سبک عراقی» رواج داشت، ولی باید اذعان نمود که ادبیات آن عصر، جولانگاه خیال، مضمون و موضوعات میناتور، مکتب هرات را بسیار توسعه داد؛ زیرا نقاشان این دوره، اشعار حماسی و عشقی شاعران سرآمد روزگار شان را مصور می ساختند. استاد کمال الدین بهزاد، نقاشی های ماندگاری را در این عصر آفرید که برای هنرمندان معاصر و خلفش، الهام بخش بودند. (۱۶)

پس از سقوط دولت تیموری در سال ۱۵۰۵، برای چندین قرن، ادبیات دری در مسیر انحطاط قرار گرفت. خراسان، میان صفوی ها، مغول ها و شیبانی ها تجزیه شد. بی امنیتی، جنگ ها و رقابت های هر سه قدرت، زمینه ها و رونق علم و ادب را در سرزمین افغان ها به مخاطره انداخت. مراکز شعر و ادب از این سرزمین به مراکز قدرت هر سه نیروی اشغالگر در اصفهان، سمرقند و دهلی منتقل شدند.

پس از کوتاه شدن تسلط صفوی ها و مغول ها همچنان منحل شدن اوزبیک های ماوراءالنهر در سیستم اداری شمال، هنوز هم مجال رونق علم و ادب وجود نداشت؛ زیرا دولت های کوچک منطقه یی، مانند هوتکی های قندهار و ابدالی های هرات، جنگ های طولانی و فرسایشی میان اولاده های تیمورشاه و سردار پاینده خان و حملات پیهم استعمار انگلیس در این سرزمین، زمینه های تکامل زبان دری را خیلی محدود می ساخت.

پس از این همه نابسامانی ها و فترت طولانی در ادب دری، افغانستان وارد قرن بیستم شد. این پنج قرن که با آغاز جنبش تجدد خواهی پایان یافتند، زمان رقبتاری بود که می توان آن را دوره ی انحطاط ادبیات زبان های باشنده گان خراسان از آن جمله ادب دری نیز نام نهاد.

در دوره ی انحطاط، ادب دری «بیشتر از پیش تحت تاثیر زبان عربی واقع شد و لغات و کلمات تازی، سیل آسا داخل زبان دری گردیدند. این تاثیر به جایی رسید که هشتاد الی نود درصد کلمه های زبان دری را لغات و ترکیبات عربی تشکیل می کردند. فقره ها و جمله ها و امثال حکم و اشعار تازی فزونتر گردیدند و برخی از مختصات صرفی عربی نیز در زبان دری وارد شدند. لغات مغولی و ترکی هم بیشتر در این زبان راه یافتند.» (۱۷) تا آن که همراه با جنبش های تجدد خواهی، به خصوص جنبش مشروطیت، فصلی از رونق ادب دری، مجدداً گشوده شد.

در عصر تجدد خواهی نیز «به اثر باز شدن روابط و تماس با کشور های غربی، کلمه ها و مصطلحات بیشتر انگلیسی و فرانسوی وارد این زبان شده و در همین عصر که دوره ی ترجمه از زبان های اروپایی است، مانند دوره ی غلبه ی زبان تازی (از قرن ششم هجری تا همین اواخر)، بدبختانه از نظر برخی قواعد دستوری و طرز جمله بندی هم اندکی زیر تاثیر زبان های بیگانه کشانیده شده است.» (۱۸) گروهی از دانشمندان با دستور های زبانی غربی آشنا شده، این دستور ها و یا دستور هایی را که غربیان برای دری زبانان نوشته بودند، منبع تقلید خود قرار دادند. به

این ترتیب، دستور نویسی زبان دری، مستقیماً به شیوه ی دستور نویسی غربی آغاز شد. (۱۹)

به هر حال، جنبش مشروطیت، شرایط را به خواست منورین افغان مساعد ساخت و سراج الاخبار به قلم به دستان، فرصت تبارز فکر و اندیشه را داد. در این فرصت، پس از گذشت چند قرن، نویسندگان از قماش ناصر خسرو بلخی قد برافراشتند. اینان نمی خواستند که لفظ پُرقیمت دری (دُر دری) را در پای خوکان بریزند، (۶) ولی متأسفانه این بهار ادبی هم دیرپا نبود. دوره ی اغتشاش و جنگ های بیست ساله ی اخیر قرن بیستم، هر کدام خزانی بودند که گل های ادب، منجمله ادب دری را مجال شگفتن ندادند.

گرچه از سال ۱۹۷۸ برای اولین بار نشرات دولتی به لسان های مختلف محلی و ملی در جامعه ظاهر شدند، ولی موسسات علمی برای تحقیق و انکشاف لسان ها کمافی السابق رشد نیافتند. در این وقت، سلسله ای از ترجمه های کتب به بازار عرضه می شدند که به وسیله ی مترجمین ایرانی در اتحادشوروی سابق چاپ شده بودند. برخی اصطلاحات به کار گرفته شده در این ترجمه ها برای خواننده گان افغان نا آشنا بوده و نمی توانستند همپای آثار نویسنده گان افغان، مورد استفاده قرار بگیرند. گام بلندی که در این سال ها به خاطر تشویق قلم به دستان برداشته شد و عرصه ی مساعدی را برای نسل جوان به میان آورد، همانا تاسیس «اتحادیه ی شاعران و نویسندگان» بود. در این اتحادیه، حدود یک هزار شاعر و نویسنده از سرتاسر افغانستان عضویت داشتند که آثار شان

علاوه بر زبان های پشتو و دری در سایر لسان های رایج کشور از طریق مرکز و ولایات منتشر می شد. این اولین باری بود که در تاریخ افغانستان علاوه بر لسان پشتو و دری، نشرات به سایر زبان های مردم افغانستان (ازبکی، ترکمنی، بلوچی) اشاعه می یافت. در سمت مقابل، یعنی جایی که قلم به دستان افغان در تحت اداره ی تنظیم های مستقر در پاکستان و ایران قرار داشتند، فرصت تحقیق و انکشاف السنه ی افغانستان، منجمله ادب دری، وجود نداشت.

نشرات محدود و کنترل شده ی تنظیم ها و سازمان های وابسته به آن ها، صرفاً مصروف ثناگویی به رهبران و حامیان آنان بودند. نگارش داستان، درامه و شعر، مورد پسند تنظیم ها نبود. نویسنده گان عصیانگر و آزادمنش، مانند بیست ماه تسلط خودکامه ی حفیظ الله امین، در معرض خطر جانی قرار داشتند.

فراتر از ساحه ی تسلط تنظیم ها، در کشور های اروپایی و امریکایی که چنین خطری موجود نبود، باز هم به خاطر دسترسی به امکانات مالی از منابع مختلف، اکثر نشریه های جلای وطن به تاسی از منابع تمویل شان استقامت یافته و اهداف معین را تعقیب می کردند. آن ها مکلف بودند که در خدمت گروه های معین قرار داشته و جنگ قلمی را با رقبای دنیال نمایند. بناءً فرصت انتشار آثار قلم به دستان غیر وابسته محدود بود و ندای فرهنگیان دلباخته ی وطن و ایران ما، کمتر بلند بود. در نتیجه زمینه ی تحقیق و نقد ادب دری برای افغان ها در خارج کشور، میسر نشد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۰ /

زبان دری نه تنها در مهد پیدایش آن (افغانستان) بل که در کشورهای مجاور هم که روزی مشوق بسط و توسعه ی این زبان بودند با پاره ای از عوامل بازدارنده مواجه شد. لغات بیگانه از زبان های دیگر و یا مسطحاتی از زبان های رایج محلی این کشور ها همراه با لهجه های محلی گوناگون، وارد زبان دری شده اند. این تغییرات در آثار منتشره ی این کشور ها آن قدر انعکاس یافته است که حتی در بسا موارد بایست آن را برای دری زبانان افغانستان از نو ترجمه و تشریح کرد.

تکامل زبان دری در کشورهای مجاور:

در ماوراءالنهر که روزی پرورش دهنده ی «استاد شاعران زبان دری (رودکی)» (۷) بود، پس از هجوم ترکان در آن جا، عرصه برای پهنای زبان دری محدود گردید. جمیعت ترکی زبانان فرونی یافت و دایره ی سکوت دری زبانان از جانب آنان محاط شد. نه تنها شمار زیادی از لغات و لهجه های ترکی در زبان دری ساکنان آن جا راه یافت، بل که برخی ساختار های نحوی نیز تحت تاثیر ترکی (اوزبکی) قرار گرفتند. به طور مثال در زبان تاجیکی امروز، جملاتی که بدون فعل ربطی «است»، استعمال می شوند. طور مثال، جملات «خدا، قادر است» و یا «دوست من بسیار مهربان است» به شکل «خدا قادر» و یا «دوست من بسیار مهربان» به کار می رود. (۲۰) مثال دیگر، کلمه ی «ایشتاو» است که از زبان ترکی گرفته شده و به عوض «چه طور استی؟» استعمال می شود. همین طور پس از تقرب روس ها به دریای آمو، لسان روسی نیز

در ماوراءالنهر رواج یافت که بالاثر آن، معدودی از کلمات روسی در زبان دری آن جا داخل شده است.

در نیم قاره ی هند، زبان دری ابتدا به وسیله ی لشکر محمود غزنوی انتقال یافت. غوری ها آن را پهن تر ساختند. سپس دودمان های مختلف در گسترش و ترویج آن از طریق دربار و بوروکراسی سهم گرفتند که از آن میان، مساعی خلجی ها و لودی های افغان و شاهان مغلی در آن دیار برجسته می باشند. تسلط طولانی شاهان مغلی در هند سبب شد که زبان دری در هند، بیشتر مشحون از لغات و اصطلاحات رایج در ماوراءالنهر باشد؛ زیرا منشای نژادی این شاهان و منشی های آنان ماوراءالنهر بود. (۲۱)

کار ترویج زبان دری در هند برای هشتصد سال، یعنی از شروع سوقیات عسکری سلطان محمود (حمله بر پنجاب در سال ۱۰۰۷م) تا اشغال سراسر هند از جانب انگلیس ها (۱۸۱۴م) در عرصه های مختلف زنده گی رونق داشت. در همین مقطع زمانی، شاعران نامدار زبان دری در نیم قاره ی هند سر برافراشتند که از آن میان می توان به طور نمونه از اینان نام برد: ابوالفرج لاهوری و معاصر وی مسعود سعد. امیر خسرو دهلوی و معاصر وی خواجه حسن دهلوی. فیضی دکنی، شبلی نعمانی، ابوالمعانی بی دل، طالب آملی، میرزا غالب، غنی کشمیری و اقبال لاهوری در گسترش زبان دری در آن سرزمین، دست بالا داشته و ادب دری را فی المجموع غنا بخشیدند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۲ /

شاعران هندی در پهلوی سبک های خراسانی و عراقی، سبک دیگری را به نام «سبک هندی» در هنر شعر دری به وجود آوردند. شگوفایی ادب دری تا تسلط کامل انگلیس ها بر هند (۱۸۱۴م) ادامه داشت تا بالاخره پس از آن که انگلیس ها بر تمامی ایالات آن سرزمین مسلط گردیدند، زبان انگلیسی در هند رسمیت یافت و تعلیم یافته گان، مکلف به فراگیری آن شدند. در این وقت، زبان دری، نه تنها در حاشیه قرار گرفت، بل که شماری از اصطلاحات انگلیسی نیز در آن داخل شد.

در ایران، همان طوری که در آغاز این نوشته تذکر رفت، «زبان دری تا جایی که شواهد نشان می دهند، بعد از قرن ۳ هجری در خاک های ایران کنونی (فارس) منتشر شد.» (۲۲) این زبان، تدریجاً جای زبان مضمحل شده ی پهلوی را گرفت و با قامت افزایی در برابر زبان عربی، مانع سیاست عربی سازی اموی ها در فارس گردید.

بعضی از نویسندگان ایرانی، همچنان که مرحوم کهزاد نیم قرن پیش به آن اشاره کرده بود، هنوز هم در مورد سوابق و پیدایش زبان دری، معلومات خلاف واقعیت های تاریخی را پیشکش می نمایند که با این کار، آثار شان ماهیت علمی خود را از دست داده و صرفاً جهات پروپاگندای آن باقی می مانند.

زبان دری در فارس به نام «فارسی» و یا برطبق تلفظ در زبان پشتو به «پارسی» شهرت یافت؛ ولی نویسنده گان و شعرای بزرگ آن خطه ی ادب پرور، آثار شان را از ادب دری دانسته اند. لسان الغیب (حافظ

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۳ /

شیرازی)، مردمان عصر خود و آینده گان را این طور به آموزش ادب دری، تشویق می کند:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
نظامی گنجوی در توصیف زبان دری می گوید:
نظامی که نظم دری کار اوست
دری نظم کردن سزاوار اوست
سعدی بزرگ، آنانی را که به نظم دری کمتر علاقه می گیرند، انتقاد می نماید:

چون در دو رسته ی دهانت
نظم سخن دری ندیدم
فردوسی، مبارزات مردمان ایران زمین و افغانزمین را علیه بیگانگان در آن سطح قید «شاهنامه» نمود که بهترین تاریخ این مردمان در قالب شهکار نظم دری است.

زبان دری در ایران، همان طوری که نویسنده گان و شعرای بزرگ آن را به کار گرفته بودند، باقی نمانده و به خاطر برخی عوامل، دستخوش تغییراتی شده است. در «دانشنامه ی ادب فارسی» که تحت نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران به نشر می رسید، چنین مرقوم گردیده است: «فارسی ایرانی با زبان دری، تفاوت هایی دارد. این تفاوت ها نه تنها در کاربرد اصطلاحی لغات است، بل که همچنان از جهت کاربرد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۴ /

واژه های روزمره ی زنده گی و نیز نام بسیاری از کالاها و اصطلاحات وارداتی نیز می باشد.» (۲۳)

علت تورید و ترویج اصطلاحات وارداتی، آشنایی بیشتر منورین ایران با لسان های خارجی و همچنان راه یافتن اصطلاحات السنه ی محلی آن کشور در زبان فارسی است.

در رابطه به تاثیر لسان های خارجی باید متذکر شد که متفاوت بودن منابع تقلید و پیروی از منابع جداگانه، موجب پیدایش اصطلاحات از هم متفاوت در افغانستان و ایران گردید. این پدیده، فارسی ایرانی را باز هم از زبان مروج دری در افغانستان، متفاوت ساخت. به گونه ی مثال، نام های «نکتایی»، «جنرال»، «سگرت» و «موتر» از انگلیسی به افغانستان آمدند و در ایران «کروات»، «ژنرال»، «سیگار» و «اتومبیل» از فرانسوی اقتباس شدند. چنین مواردی کم نبوده و اگر گاهی نویسنده گان ایرانی در جمله ای کلمات اروپایی را به کار گرفته اند، کلمات ترجمه شده برای افغان ها نا آشنا بوده و قابل دقت می باشند.

تصفیه ی کلمات عرب و عواقب آن:

مسئله ای که سال ها پیش در زمان رضا شاه در ایران، مورد مناقشه قرار داشت، اکنون مدتی ست که در میان افغان ها به خصوص افغان های خارج کشور، شدت می یابد.

رضا شاه می خواست که پایه های سلطنت خود را در اتکا به گذشته ی ایران استوار ساخته و ضدیت با فرهنگ عربی را من حیث وسیله ی تحریک احساس هموطنانش جهت وحدت ملی به کار گیرد. او می

دانست که خلیج میان سلطنت و ملت، روز تا روز بزرگ شده می رود و دولت قادر نیست که به خواسته های حقیقی مردم، پاسخ واقعیهانه ارائه کند. لذا وی از اعتراضات مردمش طفره رفته، مسایل خارجی و حتی تضاد های فرهنگی را با اعراب، از لابلای تاریخ جستجو و مطرح می کرد. مقصود رضا شاه از این اقدام در گام نخست تدارک و تحکیم پایه های مردمی برای رژیم سلطنتی آن وقت ایران بود. در این راستا، حکومت او، مساله ی پاک کاری زبان فارسی را از کلمات و افاده های عربی، نه تنها به مباحثه کشانید، بل که منحیث مشی نشراتی خود، تعقیب می کرد. بنابر همین مشی، در حالاتی که ترکیبات فارسی وجود نداشتند، بیشتر به اصطلاحات عامیانه پناه برده شد و یا ترجمه های تحت الفظی که برای خواننده نا آشنا اند، در نشرات آن کشور بازتاب یافتند. این تغییرات برای خواننده گان، به خصوص خواننده گان افغان، معضله ی فهم و ادراک موضوع را به وجود آورد. اکنون آگاهانه و یا ناخود آگاه، بعضی ها می خواهند همین معضله را در افغانستان تکرار نمایند.

اگر هدف همین باشد که از استعمال کلمات عربی به خاطر خارجی بودن آن ها جلوگیری شود، لازم به یاد دهانی ست که در طول عمر موجودیت زبان دری، شمار قابل ملاحظه ی کلمات بیگانه از لسان های مختلف دیگر نیز در زبان دری ترویج یافته اند که با بیرون ساختن آن ها مشکل افاده به میان می آید. به طور مثال، اگر کلمه ی «قانون» که اصلاً یک لغت یونانی است، حذف شود و یا «خانم»، منحیث کلمه ی

ترکی به کار گرفته نشود، جانشین آن‌ها چه خواهد بود؟ همین طور، چه گونه می‌توان به عوض کلماتی چون «پشته» (بلندی) از سانسکریت «قشلاق»، «سوغات» و «جارچی» (منادی) از زبان ترکی و مغلی، «سماوار» از روسی و یا «چاپ» و «جنگل» که از زبان هندی اقتباس شده اند، کلمات معادل پیدا کرد؟ آیا دری‌زبانان برای ترویج کلمات جدید آماده‌اند؟ مفیدیت ترویج کلمات جدید به عوض اصطلاحات عام فهم و مورد قبول همه گانی، چه می‌باشد؟ یقیناً هیچ!

پس از دسترسی تنظیمی‌های «جهادی» به قدرت دولتی افغانستان، مرحله‌ی دیگر انحطاط ادبی در جامعه‌ی افغانی رونما گردید. جای قلم را تفنگ گرفت و گل‌های ادب در برابر «منطق زور»، توان شگوفایی‌شان را از دست دادند.

از زمان آغاز جنگ‌های تنظیمی برای گرفتن قدرت در سال ۱۹۹۲ تا سقوط طالبان (۲۰۰۱)، یعنی در هر دو دوره‌ی حاکمیت تنظیمی و طالبی، دروازه‌های علم و معرفت بر روی افغان‌ها مسدود شدند. در این سال‌ها همه امکانات برای پخش و اشاعه‌ی السنه‌ی افغانستان، منجمله ادب دری، از میان رفتند و یا خارج از استفاده ماندند. در این مدت، کدام موسسه‌ای برای انکشاف زبان دری در داخل وجود نداشت تا به کمک آن در عوض لغات عربی، ترکیبات دری سراغ و به کار گرفته می‌شدند. در چنین شرایط، هواداران افغانی تصفیه‌ی اصطلاحات عربی از ادب دری، در خارج کشور، دست به کار شدند. آنان با بسیار عجله، اصطلاحات جدیداً به کار گرفته شده در ایران را در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۷ /

عوض کلمات عربی به عاریت گرفته، معضله‌ی دیگری را برای خواننده گان افغان، ایجاد کردند. وقتی که خواننده گان علت ظهور کلمات ناآشنا را جويا شدند، ایجادکننده گان این معضله، سخن را به جای دیگر کشانیده، ده ها مسایل نفاق برانگیز را پیرامون مسایل ملی و حتی نام افغانستان در صفحات جراید شان انعکاس دادند که هیچ گونه ارتباطی به سوال مطروحه نداشتند. (۸) بناءً سوالات همچنان لاجواب ماندند و خواننده گان در مورد تعویض مقلدانه‌ی کلمات، دچار اندیشه شده و علاقه مندی آنان به مطالعه‌ی این نشریه ها کاهش یافت؛ زیرا افغان ها که قرن ها قبل به لغات و اصطلاحات عربی آشنا شده بودند و از نگاه افهام و افاده‌ی کلمات، فعلاً کدام مشکلی را احساس نمی کنند، بی موجب باید بار دیگر متحمل زحمت شده و کلمات نامانوس دیگری را فرا می گرفتند.

آیا پاک کاری لسان دری از عربی، موجب نخواهد شد که نسل بعدی، مواریث گذشته‌ی ادبی شان را درک بتوانند؟ اگر آنان مفاهیم بزرگ شعرا و فلسفه‌ی عهد خراسان را درک نتوانند، چه طور می توان ادعا کرد که سیر ادبی در کشور، منقطع نمی شود؟ ترک ها در دوره‌ی زمامداری مصطفی کمال، این تجربه را کردند. زبان ترکی را از عربی و بعضی لغات کشور های مجاور، تخلیه نمودند. نتیجه چه شد؟ اثری که سالی پیش از این تصفیه در سال ۱۹۲۶م برای مکاتب نوشته بود، در سال ۱۹۲۸م تدریس نمی شد؛ مگر این که کسی آن را به زبان جدید

ترجمه می کرد. اکنون ترکیه که گذشته ی ادبی قریب به هشتاد ساله دارد، نمی تواند نویسنده ی بزرگ پرورش دهد. (۲۴)

از هواداران تصفیه ی لغات عجین شده در زبان دری باید پرسید که آیا محتوی و قواعد ادبی مهم اند و یا جانشین ساختن لغات اصطلاحی و افاده های مروج از یک کشور دیگر در عوض کلمات عام فهم عربی؟ این یک واقعیت غیر قابل انکار است که مردم افغانستان با شمار زیاد کلمات عربی از سیزده قرن به این طرف معرفت حاصل کرده و برای ذهن نشین ساختن آن ها مشکلی وجود نداشته و هیچ گونه تشویشی از این رهگذر، مطرح بوده نمی تواند.

زبان، منحيث وسیله ی سیاست:

اکنون همه می دانند که زبان پشتو، مانند دری، متعلق به خانواده ی هند و آریایی بوده و یکی از داشته های با ارزش مردم افغانستان است. در این لسان، لغات عربی، کمتر نفوذ کرده و شمار زیاد لغات اقتباس شده به خاطر دو لسانه بودن افغان ها، از دری به پشتو انتقال یافته اند. همان گونه که سایر زبان ها و گویش های داخل افغانستان در پشتو نفوذ کرده اند، پشتو نیز متقابلاً بر آن ها اثر گذاشته است. شعرا و ادبای پشتو زبان در ارتقای فرهنگ ملی و زنده نگه داشتن روحیات ملی افغان ها خدمات بزرگی انجام داده اند. اکثر حماسه های مردم افغانستان به گونه ی نهایت دلپذیر در این زبان انعکاس یافته و به سروده های جاویدانی مبدل شده اند. بناءً بی جهت نیست که قوانین اساسی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۹ /

افغانستان در گذشته و حال، روی تکامل و انکشاف این زبان، منحیث یکی از دو لسان های رسمی و ملی افغانستان، تاکید می ورزد. لسان، وسیله ی تکلم و انعکاس دهنده ی غنای فرهنگی ملت ها در درازای تاریخ است. تعصب در مورد یک لسان و یا برتری طلبی علیه لسان دیگر وطن مشترک ما، پی آمدی غیر از نفاق در قبال نداشته و آب را به آسیاب دشمنان وحدت ملی افغان ها می ریزد. در افغانستان، یک لسان واحد وجود ندارد. لذا تلاش برای یگانه ساختن، چشم پوشی از حقوق گوینده گان سایر لسان ها بوده و فی الواقع مقابله با فرهنگ ملی همه ی افغان ها می باشد. اگر هموطنی در نشریه های خارج کشور، ادعا می کند که مردم افغانستان به منظور برپایی «روند موفقانه ی نظامسازی» باید دری را منحیث یگانه زبان سرتاسری برگزینند، باید به این سوال هم پاسخ بدهد که این طرح او با تصمیم عجولانه ی دولت در سال ۱۹۳۶م که پشتو را به حیث یگانه لسان رسمی افغانستان معرفی کرد (۲۵)، چه فرقی دارد؟ آیا این «طرح» و آن «تصمیم»، دو روی یک سکه نیستند؟ آیا آن تصمیم در وقتش، انزجار مردم را به وجود نیاورد و موجب بطی شدن روند معرفت در افغانستان نشد؟

وقتی ما امروز پس از سیزده قرن، سیاست عظمت طلبانه ی بنی امیه را در مناطق مفتوحه انتقاد می کنیم، آیا انسان های قرن بیست و یکم، حوصله ی چنان تک تازی ها را دارند؟ به یقین که نه! پس باید از دقت کار گرفت و واقعیت ها را آن طوری که هستند شناخت.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۰ /

از جمله ی زبان های مردم افغانستان، پشتو و دری، لسان های ملی و رسمی افغانستان بوده و تقویه ی آن ها موجب ارتقا و غنای فرهنگ ملی ما می شود.

درست است که امروز به خاطر ضدیت با جانب مقابل، نمی توان حبا و قبای مذهب را به تن کرده و مخالفین را به غیر اسلامی بودن متهم نمود؛ زیرا چنین برچسپ ها امروز که همه ی تشت ها از بام افتاده، چسپ ندارند، اما دست یازیدن به وسیله ی زبانی و حربه ساختن آن در جهت نیل به اهداف سیاسی، هم مشروعیت نداشته و نتایجی غیر از خرابکاری به گونه ی گذشته، نخواهند داشت. به خاطر جلوگیری از چنین پی آمدها در ماده ی سی و پنجم قانون اساسی جدید افغانستان، صریحاً قید گردیده است که «تاسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد.» ولی هنوز هم شماری از گرداننده گان جراید که به این اصول ارج نمی گذارند، کم نیستند. آنان جراید شان را در خدمت تعصبات قرار داده و می کوشند تا خواننده گان مانند خودشان دچار تنگ نظری شوند. در برخی نشریه های برون مرزی، ادعا می شود که چرا این یا آن اسم مروج در ایران، جانشین فلان کلمه ی پشتو نمی شود؟ بدون آن که ضرورت عینی برای تعویض آن ها ارائه گردد.

واقعیت این است که هواداران این تعویض، حتی زمانی که گروه رزمی شان در منطقه ی تحت تسلط آنان نیز حاکم بود، به خاطر عجین بودن کلمات و اصطلاحات پشتو در لسان شان، حتی نتوانستند کلمات مورد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۱ /

استعمال روزمره را نیز عوض نمایند. نمونه ی بارز این واقعیت، استعمال اصطلاحات مندرج در تعلیم نامه های نظامی می باشند که تا انحلال گروپ های رزمی شان در میان آنان مروج بود. دورنمای زبان دری در افغانستان:

مردم افغانستان، ولو که پشتو، زبان مادری شان نباشد، آشنایی کافی با آن داشته و در برابر کلمات مدغم شده ی آن در زبان دری، شناخت کامل دارند. بنابر این، اصطلاحات پشتو از رهگذر افهام و تفهیم، هیچ گونه مشکلی را برای باشندگان افغانستان به میان نمی آورند؛ اما برای دری زبانان در کشور های مجاور و یا دری شناسان سایر کشور ها پیچیده گی هایی را در قبال دارد. پس بهتر است که برای آن آثار ادبی - علمی که متقاضیان آن در خارج سرحدات افغانستان قرار دارند، توضیحاتی به خصوصی از کلمات به کار برده شده ی محلی و یا پشتو در پاورقی صفحه گنجانیده شود. به این ترتیب، آثار مورد نظر هم در داخل و هم در خارج افغانستان، قابل درک گردیده، کتب و مجلات افغانی، سهم بهتری در بازار نشرات خارج کشور، خواهند داشت.

طی سال های ۱۹۹۲م تا ۲۰۰۲م که تقریباً همه ی فرهنگیان اجباراً از وطن شان کوچیدند، مکاتب احراق گردید و کتابخانه ها غارت شدند، هیچ گونه بازار فروش مجلات و کتب در داخل افغانستان وجود نداشتند. در چنین اوضاع و احوالی چون موسسات طباعتی تخریب و یا تعدیل بودند، شعراء و نویسندگان افغان مجبور می شدند تا ناشران آثار شان را در خارج افغانستان جستجو نمایند. این عامل سبب می

گردید که جای اصطلاحات و افاده های افغانی به کلمات فارسی ایرانی سپرده شود تا آثار مورد نظر، زمینه ی نشر یابند. در غیر آن، از انتشار باز می ماندند.

در پهلوی ظهور افاده ها و لغات نا آشنا- برای افغان ها- کلمات و مصطلحات زبان های اروپایی در شمار زیادی از نشرات افغانی خارج کشور، انعکاس یافتند که اثر آن ناموجه و غیر ضروری می باشد؛ زیرا بدیل و یا معادل آن در زبان دری، وجود دارد. درست است که کشفیات تخیکی و علمی در همان لسانی که مکشوف شده اند نامگذاری شده و اکثراً در صورت ترجمه، مفهوم خود را از دست داده و یا درست ترجمه شده نمی توانند. لذا باید آن را اقتباس کرد که این اجبار، طبعاً منحیث یک پدیده ی جدیدالورود، تاثیر اجتناب ناپذیری بر زبان دری دارد؛ اما در صورتی که افاده های عام فهم دری وجود داشته باشد و مطلب مورد نظر به کمک آن ها افاده شده می تواند، به کار گرفتن مصطلحات بیگانه و تلاش به خاطر ترویج آن ها در حقیقت جفاکاری آشکار با داشته های فرهنگی خود ما می باشد.

لسان دری، مانند هر لسان دیگر، همراه با چه گونه ی تکامل اقتصادی، اجتماعی و تحولات سیاسی در جوامع دری زبان رشد نموده و متحسس از پدیده های فرهنگی، نضج یافته است.

همان طوری که در آغاز این نبشته تذکار یافت، عوامل مجبره ی مبتنی برخصایص هر یک از جوامع دری زبان بر این لسان در طول تاریخ، اثر گذاشته که اثرات مذکور، قابل بررسی و دقت اند. این اثرات بر تمام

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۳ /

جوامع دری زبان یکسان نبوده، بل که نظر به خصایص هر جامعه، در تفاوت قرار داشته و منحصر به فرد می باشد که لاجرم موجب پیدایش تفاوت ها از نظر افاده ها، استعمال کلمات و حتی قواعد ادبی گردیده است. ترویج کلمات ناآشنای یک کشور دیگر، نه تنها باعث تکامل لسان دری نمی شود، بل که اصلاً هیچ گونه توجیهی برای رواج دادن همچو یک بدعتی وجود ندارد.

بہتر آن است کہ تحقیق در ادبیات زبان دری وسعت یافته و آثار نویسندگان به صورت پیہم مورد نقد و بررسی قرار گیرند. باید نسل جوان را با آثار و شہکارهای پیشکسوتان ادب دری، بیشتر از پیش آشنا ساخت تا خود آنان نیز آثار ناب و اصیل را به میان آورند. باید اصلیت زبان دری را حفظ کرد. در این راہ، آثار شعرای نامدار و نویسندگان بزرگ این زبان، چون مشعل فروزان، مسیر حرکت ما را نور افشانی می کنند.

«اگر رفتست روزی کاروان ها
از آن ها آتشی مانده به جاها
بزنی آن آتش افسرده دامن
کہ افروزد از آن صد کوی و برزن
شرر آسا تو گرم راہ خود باش
فغان شو در فروز آہ خود باش» (۹)

مأخذ:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۴ /

- ۱- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱م)، «افغانستان و ایران»، کنفرانس آقای کهزاد در موزه ی ایران باستان، چاپخانه ی مظاهری، تهران، ص ۳۲.
- ۲- طباطبایی، محمد محیط (۱۳۷۳ش)، «دُر دری»، مجموعه ی مقالات، مطبعه ی انتشارات کیهان، به اهتمام مسعود اسعدی، تهران، ص ۵۶.
- ۳- طباطبایی، محمد محیط، صفحه ی ۵۶.
- ۴- گروتس بخ، ایرون (۱۹۹۰م)، «افغانستان شناسی علمی کشور»- آلمانی-، جلد ۳۷، دارمشتات، صفحه ی اول.
- ۵- کهزاد، احمد علی (۱۹۴۷م)، «افغانستان و یک نگاه اجمالی به اوضاع مملکت مذکور»، د کابل کالنی، شماره ی ۴۷، سال ۱۹۴۶، مطبعه ی دولتی، کابل، صفحه ی ۲۴۶.
- ۶- الهام، محمد رحیم (۱۳۴۹ش)، «روش جدید در تحقق دستور زبان دری»، پوهنتون کابل، صفحه ی ۲.
- ۷- غبار، میر غلام محمد (۲۰۰۱م)، «افغانستان در مسیر تاریخ»، مرکز نشراتی میوند، پشاور، صفحه ی ۶۳.
- ۸- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱م)، «افغانستان و ایران»، صفحه ی ۲۳.
- ۹- الهام، محمد رحیم (۱۳۴۹ش)، همان جا، صفحه های ۲-۳.
- ۱۰- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱م)، همان جا، صفحه ی ۳۳.
- ۱۱- غبار، میر غلام محمد (۲۰۰۱م)، همان جا، صفحه ی ۱۲۶.
- ۱۲- طباطبایی، محمد محیط (۱۳۷۳ش)، همان جا، صفحه های ۵۶-۵۷.
- ۱۳- الهام، محمد رحیم (۱۳۴۹ش)، همان جا، صفحه ی ۳.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۵ /

۱۴- نگهت سعیدی، نسیم (۱۳۴۲ش)، «متن های قدیم فارسی، نشر فارسی دری»، انتشارات فاکولته ی ادبیات، مطبعه ی دفاع ملی، کابل، صفحه ی «گ»، مربوط مقدمه.

۱۵- غبار، میر غلام محمد (۲۰۰۱م)، صفحه ی ۱۱۴.

۱۶- دانشنامه ی ادب فارسی (۱۳۷۸ش)، جلد سوم، «ادب فارسی در افغانستان»، به سرپرستی حسن انوشه، مطبعه ی سازمان، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، صفحه های ۱۱۰۰-۱۱۰۱.

۱۷- نگهت سعیدی، نسیم (۱۳۴۲ش)، همان جا، صفحه ی «ک».

۱۸- نگهت سعیدی، نسیم (۱۳۴۲ش)، همان جا، صفحه ی «ک».

۱۹- الهام، محمد رحیم (۱۳۴۹ش)، همان جا، صفحه های ۳-۴.

۲۰- طباطبایی، محمد محیط (۱۳۷۳ش)، همان جا، صفحه های ۲۰-۲۱.

۲۱- طباطبایی، محمد محیط (۱۳۷۳ش)، صفحه ی ۲۰.

۲۲- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱م)، «افغانستان و ایران»، همان جا، ص ۳۳.

۲۳- دانشنامه ی ادب فارسی (۱۳۷۸ش)، جلد سوم، «ادب فارسی در افغانستان»، همان جا، صفحه ی ۲۰۵.

۲۴- حسنین، محمد عبدالنعم (۱۳۷۳ش)، «دُر دری»، در بخش گفتگو ها، همان جا، صفحه ی ۱۳۹.

۲۵- ذوالفقار، ملیحه (۱۹۹۷م)- به انگلیسی-، «پناه گزینان افغان در ایالات متحده ی امریکا و جرمنی»، مطبعه ی لیت، شهر مونستر، جرمنی، صفحه ی ۱۴.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۶ /

توضیحات:

۱- بخشی از سرزمین هایی که در دوران اسلامی به نام «ماوراءالنهر» یاد شده اند، در دوره های پیش از اسلام، «سُغد» خوانده می شدند. به نظر بیشتر مورخین سمرقند، مرکز سُغد بوده است. این سرزمین ها امروز در خاک جمهوری اوزبیکستان قرار دارند. (محمود اسعدی، «دُر دری»، صفحه ی ۱۵).

۲- در سال ۱۹۳۵، پس از موافقت دولت افغانستان، کشور همسایه ی ما، نام «فارس» را کنار گذاشته و اسم «ایران» را که به گونه ای با کلمه ی «آریانا» ارتباط می یابد، بر خود گذاشت.

۳- گنگان.

۴- منظور از عراقین، سرزمین آن وقت فرا می باشد که پس از تسلط اعراب، منضم به عراق گردیده و با همین نام، جزو قلمرو اعراب شناخته می شد.

۵- علاءالدین حسین جهانسوز غوری، پادشاه غور (۵۴۴-۵۵۶) که به انتقام کشته شدن دو برادرش به دست بهرام شاه غزنوی، به غزنه شتافت، هفت شبانه روز، آن شهر زیبا را به آتش کشید و در راه بازگشت، کاخ معروف غزنویان (لشکری بازار) را در محل تلاقی رود های ارغنداب و هلمند، ویران کرد. علاءالدین، شاعر توانا بوده و مقصود خود را قبل از حمله، این طور بیان می کند:

اعضای ممالک جهان را بدنم
جوینده ی خصم خویش و لشکر شکم

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۷ /

گر غزنی را از بیخ و بن برنکنم

پس من نه حسین بن حسین حسنم

۶- اشاره به این شعر معروف ناصر خسرو بلخی است:

من آنم که درپای خوکان نریزم

مر این قیمتی دُر لفظ دری را

۷- رودکی در نیمه ی قرن سوم در محل پنجده، مربوط قریه ی رودگ که نزدیک سمرقند است، متولد شده و در همان جا به سال ۳۲۹هـ درگذشت.

۸- در برابر فتنه علیه نام «افغانستان» و در دفاع از هویت ملی افغان ها که ذریعه ی کلمات «افغان» و «افغانیت»، مشخص می شوند، شماری از وطنخواهان، اعتراض نموده اند. جهت آگاهی از این مناقشه به وب سایت آقای ولی احمد نوری، روی شبکه ی اینترنت، مراجعه شود.

۹- شاعر افغان، مایل هروی.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۸ /

زبان آریایی دری

فاضل کیانی

زبان اوستایی و ادبیات فارسی قدیم (دری) را محققان، مربوط به سرزمین خراسان و بلخ نوشته اند. «زبان اوستایی، زبان نواحی شرق ایران است.» [۱] «اوستا بر روی دوازده هزار پوست گاو زر نشان به زبان «فارسی قدیم»، نقش بسته شده بود. امروز کسی این زبان را نمی داند.» [۲] «می توان گفت: زبان افغانی در حال حاضر به زبان اصلی اوستا شباهت دارد و ریشه ی واژه ها در هر دو، به هم نزدیک می باشند.» [۳]

«قبایل ماد و پارس که به جانب مغرب پیش آمده بودند، محو شدند، اما تکلم به زبانی که تقریباً نزدیک به زبان زرتشت باشد، خاص مردم مشرق بود و در همین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت بیشتر زنده و باقی مانده بود. ادبیات یشت ها هم در همین قسمت پدید آمده اند.» [۴]

«زبان دری، زبان مردم بومی آریانا بود و در ماوراءالنهر و برخی نواحی شرقی ایران کنونی در دوره ی سامانیان ظهور یافت، نه به طور عمومی، بل که توسط افرادی به دربار سامانیه و برخی افراد سرشناس و بعدها به توده سرایت کرد. تا این زمان، زبان دری از این طرف جیحون پا به آن طرف جیحون، چندان که حساب شود، نگذاشته بود. منشأی آن در این دوره، زابلستان بود؛ زیرا در اثر تهاجمات شمالی ها، دری زبانان در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۹ /

کوهستان مرکزی زابلستان فشرده و رانده شده بودند و این زبان را خالص و سُجّه حفظ کردند و بعد ها به اطراف گسترش یافت؛ چنان که در این مورد مینورسکی به این عقیده بود که: «فکر بازآفرینی فارسی نو از غزنه به دیگر نقاط سرایت کرده است.» [۵] که مراد از این بازآفرینی توسط مردم بومی این ناحیه است، نه از غزنویان؛ زیرا غزنویان، توان این بازآفرینی را نداشتند و تا زمان مسعود به زبان ترکی صحبت می کردند و نیاز به تعلیم و تدریس داشتند.»

با توجه به این که غزنویان باعث گسترش زبان دری گردیدند و تاجیکان هم از این زمان به بعد زبان دری را پذیرفتند و این نکته را هم فراموش نکنیم که زابلستان، منحصر به غزنه و توابع آن نمی شود، بل که تمام جبال هندوکش تا انتهای غور، زابلستان گفته می شود، یعنی انحنای کوه هندوکش، [۶] من بر این باورم و قطعی نیز هست که اقوام دیگر، زبان دری را از هزاره ها پذیرفته اند. به این معنی که آثار ادبی و فرهنگی هزاره ها زبان خود را به دیگران تحویل داده اند و آنان تحویل گرفته اند.

در هزاره جات به زبان کتابت و قلم تَوَلی (تحویلی) خوانند و به آن لَوَظ (لفظ) قلم می گویند. لذا لهجه ی افغانان و تاجیکان و دیگران را که به زبان دری صحبت کنند، تحویلی و لفظ قلم خوانند و لهجه ی خودشان، گویش محلی و تقریری می باشد. [۷] پس زبان تحویلی یا لفظ قلم، زبان تحریری یا گویش کتابی هزاره هاست؛ چنان که محاوره ی عادی هزاره ها زبان تقریری و گویش محلی و محاوره ی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۰ /

زبان دری است و لهجه ی هزاره گی به جز گویش محلی دری، چیز دیگر نیست.

در میان مردم هزاره جات تاکنون کلمات و لغات اصیل و ریشه داری وجود دارند که با همه ی اصالت خود در زبان و قلم گوینده گان و نویسندگان راه نیافته و در تداول اهل ادب و فضیلت، دیده نمی شوند. بسیاری از آن ها نماینده ی مفاهیم دقیق ذهنی و فکری هستند که گاه مرادف ادبی ندارند. اگر همه ی این کلمات و لغات در یک مجموعه فراهم آیند، بسیاری از نیازهای لغوی ما را مرتفع خواهند ساخت و نیز در یافتن معادل های مناسب برای کلمات خارجی، کمک خواهند کرد.» [۸]

«از بین این طوایف (طوایف هزاره)، شعرایی چون مولانا جلال الدین بلخی و ناصر خسرو قبادیانی، امیر خسرو دهلوی و سنایی و... ظهور کرده اند. ما کاری به این نداریم که امروزه چه کسانی آنان را از خود می دانند، اما فیلسوف و حکیم مشهور (ابوعلی سینا) و صد ها شخصیت علمی و کلامی، مانند ابو خالد کابلی و امثاله، متعلق به قوم هزاره اند. اگر مثنوی مولوی و دیوان ناصر خسرو و باقی شعراء که خاستگاه هزاره گی دارند و جمله هایی که به کار برده اند با محاوره ی امروزی هزاره ها تطبیق شود، برای هیچ باسوادی حتی بی سوادان، تردیدی باقی نمی ماند که مولوی ها و امیر خسروها و سنایی ها هزاره بوده اند و به جز قوم هزاره، به هیچ یک از اقوام دیگر مرتبط نمی باشند؛ زیرا همان لغات و واژه هایی که این شعرای نامی به کار برده اند، امروز در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۱ /

هزارجات به طور عادی صحبت می شوند و محاوره ی متداول هزاره های مرکزی می باشند.

برخی واژه ها که در اشعار مولوی، ناصر خسرو، امیر خسرو، سنایی، عنصری و بلخی ها و غزنوی ها و کتب قدیمه آمده اند و در کشور های جهان به ویژه در ایران و پاکستان رفته اند و لیکن در محاوره معمول و متداول نگشته اند و بایستی در فهمیدن معنی آن واژه ها به لغتنامه مراجعه کنند تا بفهمند چه معنایی دارند، در هزارجات حتی بچه ی ۱۲ ساله و زن های بی سواد و روستایی به محض شنیدن این واژه ها به طور عادی متوجه معنی آن ها می شوند؛ چون مسبوق ذهن دارند و تلفظ می نمایند. بر خلاف ایرانی ها و پاکستانی ها- البته فرهنگیان شان- حتی افغانان و تاجیکان در افغانستان کنونی که سال هاست همنشین با هزاره ها بوده اند و هم صحبت اند، غالب این واژه ها را نمی دانند.» [۹]

زبان آریانی دری نیز در جریان تاریخ، مانند گوینده گان نخستین خود، مورد حملات گوناگون قرار گرفته است. «پس از حمله ی اسکندر مقدونی و تسلط یونانیان، قریب به دو قرن، نام «آریانا» از زبان ها و مکتوبات افتاد... و قلمرو شان به نام «باکتریا» شناخته می شد. [۱۰] زبان و خط آریانی را ممنوع الاستعمال اعلام کردند و به جای آن، زبان و خط یونانی را در قلمرو خود، رسمی قرار دادند. از این زمان به بعد، نام «دری» به زبان آریانی داده شد منسوب به دارا که داریوس می گفتند.» [۱۱]

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۲ /

گوتشمید، مورخ و خاور شناس آلمانی (۱۸۸۷م) می نویسد:
 «از زمان دمتریوس (۱۵۹-۱۵۵ق.م) در پشت سکه ها در جوار زبان یونانی، زبان هندی [۱۲] که در دره ی کابل رایج بود، ظاهر می شود. این زبان به خطی که آن را «آریانی» می گفتند، ولی اصلاً از خطوط سامی اقتباس و منشعب شده بود...» [۱۳] پس از انقراض حکومت سلوکیان و به اقتدار رسیدن کوشانیان «به فرمان کانیشکا، متون «آریانی» به کلی از روی سکه ها برافتاد و به جای آن، فقط و فقط خط یونانی در سکه ها رسمی شد، و آن هم از این جهت که به کمک این خط، بتواند حروف صدادار زبان خودش را بنمایاند.» [۱۴]

آریانپور نیز این سخنان گوتشمید را در کتاب خود نقل کرده و پس از آن افزوده است که: «گوتشمید در این دو عبارت کوتاه، مطالب بسیار مهم و ارزشمندی را یاد آوری می کند:

الف: سامی بودن نژاد آریان.

ب: انشعاب خط آریانی از خطوط سامی.

ج: محو متون آریانی و جایگزین کردن خط یونانی توسط کانیشکا.

د: تفاوت زبان کانیشکا با زبان آریانی و در نتیجه غیر بومی بودن کانیشکا با سرزمین تحت تصرف خود. ف. ک)

پس ثابت می گردد که در دوران هرج و مرج بعد از اسکندر، آثار و متون و زبان و خط آریانی با نام «آریانا» از بین رفته و نام «باکتریا» و زبان و خط یونانی رسمیت یافت. در این دوره ی غم انگیز، تنها در قسمت کوهستانی در بخش زابلستان، زبان و خط آریانی مورد استعمال

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۳ /

و محاوره باقی مانده بود؛ حتی تخارهای مهاجم، پس از تسلط بر قلمرو یونانیان، خط یونانی را پذیرفتند. منتها کوشانیان و یفتلیان، نظر به سهولت فراگیری، زبان آریانی را که نام «دری» به خود گرفته بود برگزیدند و به طرز شکسته و گج در سکه ها و مکتوبات شان ظاهر می شود و خط همان خط یونانی را که معمول شده بود، مورد استفاده قرار دادند؛ ولی دوام نیافت.» [۱۵]

سخن آریانپور در مورد زبان مردم خراسان را مقدسی شامی (جغرافیدان سده ی چهارم هجری) تأیید می کند.

نگارنده نیز باور دارد که: بسیاری از واژه های کهن اوستائی و لغات خالص دری، امروزه در گویش هزاره گی محاوره می شود که در ادبیات موجود نیامده اند. بدین سبب نباید پنداشت که این واژه گان ترکی یا مغولی اند. شاید از جمله ی ساکنان کنونی افغانستان، مردمی که لغات اوستایی در زبان شان بیشتر به چشم می خورد، ساکنان جبال مرکزی کشور اند. برای نمونه و مقایسه، به واژه های اوستائی ذیل در گویش هزاره گی، توجه کنید:

آبست (واژه ی هزاره گی) = یار و یاور و دوست:

این واژه در گویش هزاره گی همیشه با واژه ی «دوست» یک جا تلفظ می شود؛ چون که این واژه، یک واژه ی کهنه و غیر مفهوم بوده، لذا همیشه کلمه ی «دوست» را برای تفسیر او می آورند، مانندی که گفته می شود: فلانی «دوست آبست» دارد یا «دوست آبست» ندارد، یعنی فلانی دوست و یار و پناهگاه و همکار و هم دست و ریشه و اساس دارد

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۴ /

یا ندارد. یا گفته می شود فلانی ها با هم بند و بست کرده اند، یعنی با هم پیمان یاری و دوستی بسته اند تا کاری کنند.

اوستا (واژه ی اوستائی) = آبستا:

پروفسور گلدنر (اوستا شناس غربی) گفته است: «اوستا به معنی اساس و بنیان و متن اصلی می باشد». [۱۶] دهخدا نیز نوشته: «اوستا به معنی

«اساس، بنیاد، متن اصلی، پناه و یآوری ست.» [۱۷]

اوپستا = Upasta: اوستائی یار، همدست، پشتیبان. (احسان بهرامی، «فرهنگ واژه های اوستا» بر پایه ی فرهنگ کانگا. ج ۱، ص ۲۸۶، تهران، انتشارات بلخ، ۱۳۶۹ خورشیدی).

آبست (واژه ی هزاره گی): آبستن و باردار = زاوژاد تو. احتمالاً با آبست و آبستا و اوستا ارتباط دارد. «آبست»، مخفف آبستن است. از مولوی:

آن چه «آبست» است شب جز آن نژاد

حیله ها و مکر ها باد است باد

شُوده (واژه ی هزاره گی) = سست و بی کار و تنبل:

آیپی شُوت = Aipisuta: اوستائی با کوتاهی، با سستی، با نادرستی. («فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۵).

ایته (واژه ی هزاره گی) = این، این است، این جاست:

ایتِ ایتئی = Ite itei: اوستائی برای این. (یسنا ۶۸ و ۱۴، همان، ج ۱، ص ۲۴۰).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۵ /

اِیت = Aeta : اوستائی it = انگلیسی این، آن = ضمیر اشاره. (همان، صص ۲۲ و ۲۳).

(این واژه، ۱۵۰ بار به همین معنی در اوستا، تکرار شده است. من جمله در یشت ۵ و ۱۳ و ۲۲ و ۱۴ و در یسنا ۱۹. ف. ک.)
اِیت (واژه ی اوستائی) = این. (هاشم رضی، اوستا، ص ۲۵۹، یسنا ۳۰-۳۹ و ۴۳).

اَوْتَه (واژه ی هزاره گی) = آن، آن است، آن جاست:
اَوْت (واژه ی اوستائی) = او. (هاشم رضی، اوستا، ص ۱۲۹).
اشتر (واژه ی هزاره گی) = شتر:
اَوَشْتَر (واژه ی اوستائی) = شتر نر. (یشت ۱۷، بند ۱۳، «فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۳۱۹، ۱۰ بار).

گفت پیغمبر به آواز بلند
با توکل زانوی اشتر ببند.
مولوی

اوشترُ وِستان (واژه ی اوستائی) = جای شتر، شترستان و آخر شتر.
(همان، ج ۱، ص ۳۱۹).
اُجُنْگ (واژه ی هزاره گی) = چمرَس، زور و مهارت. مثلاً گفته می شود
فلانی بسیار بی جُنْگ (بی چمرس) است یا گفته می شود زیاد بی جُنْگله
نکن! درست کار کن:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۶ /

اُجَنگَه = Aojanh : اوستائی نیرو و زور. (احسان بهرامی، «فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۳۲، ۲۸ بار در اوستا.)

اُجَنگَهه = Aojonha : اوستائی نیرومند، زورمند و توانا. (همان، ج ۱، ص ۳۲.)

کَوَثَرَه (واژه ی هزاره گی) = پافزار و کفش چرمی:

اُثَر = Aosra : اوستائی موزه، پاپوش و کفش. (همان، ج ۱، ص ۳۴.)
کَوَسَرَه (واژه ی اوستائی) = خالی. (یسنا ۱۰، پورداوود، یسنا، ج ۱، ص ۱۷۳.)

اَعَبَدَه (واژه ی هزاره گی) = بد شکل، بد نما، بد سَمَبَل و بد جِیَسَل:

اَكُوَدَه = Akuda : اوستائی بد نهاد و بد بنیاد.
اَغَه = بد، بدی، زشت و گناهکار. («فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۳۷.)

اِیَنگَه (واژه ی هزاره گی) = اَپَسُو یا نسبت دو زن برادر با هم:

اِنگَهه = Anha : اوستائی بسته گی خانواده گی و پیوسته گی تبار.
(همان، ص ۴۵.)

اَیَد (واژه ی هزاره گی) = آگاه کردن، گفتن و قصه کردن:
شعر هزاره گی:

پیچه سیا بِلَه رُوی شِی رَغَسَه
یَد «اَیَد» نَکُو دَمَه شِیَفَتِ نَفَسَه

اَزَدَه = Azda : اوستائی گفتن و آگاه. (همان، ص ۵۴.)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۷ /

اَوْتَه (واژه ی هزاره گی دایزنگی) = سپس و بعد از آن:
 اَث (واژه ی اوستائی) = بدین سان، سپس، اکنون، اما و مگر. (همان،
 ص ۶۰، ۱۹ بار در اوستا و به همین معنی).
 اَوْت = Avaca: اوستائی بنابر این و سرانجام. (همان، ص ۱۳۳).
 اِیْتَه (واژه ی هزاره گی دایزنگی):
 اِیْت = lca: اوستائی همچین، بدین روش، بنابر این و این جور. (یسنا
 ۱۰، ۱۷، یشت ۱۰ و یشت ۱۹. (همان، ج ۱، ص ۲۴۰، جمعاً ۱۰ بار).
 آوُر (واژه ی هزاره گی) = ابر:
 آوَر، آوَرَا (واژه ی اوستائی) = ابر. (همان، ج ۱، ص ۱۴۲).
 آشو (واژه ی هزاره گی) = صاف کردن و ستردن، سفید کردن خانه با
 گِل سفید:
 آشو انگَهَن = Aso anhan: اوستائی نیک خواهی و خواهش پاکی.
 (همان، ج ۱، ص ۱۷۸).
 آشو، ستوت (واژه ی اوستائی) = ستاینده ی راستی. (همان، ج ۱،
 ص ۱۸۱). لقب زردشت نیز آشو است. آشوزردشت به معنی زردشت
 پاک و پارسا.
 اَوَبَه (واژه ی هزاره گی) = انبوه، بلند و روی هم انباشته، قُوبی و گُوب و
 توپ و... نیز با اَوَبه در معنی نزدیک اند:
 اُپَه = Upa: اوستائی این واژه به معنای بالا، بالایی، رویی، بلندی و
 بسیار به کار می رود. (همان، ج ۱، ص ۲۷۶، هاشم رضی، وندیداد، ص
 ۲۴۴، ۲۰ بار در اوستا).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۸ /

قُول، قُوبی (واژه ی هزاره گی) = زمین گود و بلند:
 کُول (واژه ی فارسی) = تالاب و استخر و آبگیر بود. ترکان هم تالاب را
 کول می گویند. به ترکی هم کول به معنی حوض و آبگیر آمده، ولی
 به کاف فارسی «کول» تکلم نمایند. (آندراج و دهخدا).
 کابل و کاوُل: از ریشه ی کول گرفته شده که به معنی سرزمین باتلاقی
 است. (به وازه ی «کاول» رجوع شود).
 کُوپ (واژه ی هزاره گی) = برآشفتن، ناراحت شدن، پریاد شدن چهره
 از خشم، بالا آمدن بند های پشت در اثر بیماری:
 کُوپ = Kup : اوستائی برآشفته شدن و وادار شدن. («فرهنگ واژه
 های اوستا»، ج ۱، ص ۳۷۸).
 اَوَپَیَری، کِیَری = kairya, Upairi : اوستائی کارکننده در بالا،
 آفریدگار، اَبَر کار و سخت کار. (یشت ۱۳، بند ۳۱، ج ۱، ص ۲۷۷).
 کَر، کَری (واژه ی هزاره گی) = کار. مانند: کریز را کر کردم. جوی را
 کر کردم یا مانند وقتی که پدر بزرگ ها با عصبانیت می گویند: این چه
 کری است که می کنی؟
 کِیَری = kairya : اوستائی کار کردن، کار و... (همان، ج ۱، ص ۳۴۶).
 کَته (واژه ی هزاره گی) = کلان و بزرگ:
 کات = Kata : اوستائی فرزانه، دانای بزرگ و خرد دوست. (همان،
 ج ۱، ص ۳۷۳).
 کات = Kata : اوستائی نام نخست وزیر دارا بوده است. (بند هشت ۳۲،
 بند ۲، همان، ج ۱، ص ۳۷۴).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۹ /

کَرَت (واژه ی هزاره گی) = دفعه، بار و مرتبه:
در این راه، چند کرت گفت: دریغ آل برمک. سخن یحیی مرا امروز
یاد می آید. (تاریخ بیهقی).
دو سه کَرَت دیگر کس فرستاد و همین نوع عرضه داشت. هیچ جوابی
به صواب نفرمودند. (تاریخ سیستان، متن، ص ۴۱۲).

شیخ روزی چار کرت چون فقیر
بهر کدیه رفت در قصر امیر

باز او پرسد که خنده بر چه بود
پس دوم کرت بخندد چون شنود
مولوی

کِرَت = Kereta : اوستائی کرده، انجام داده و درست کرد. (یشت ۵،
بند ۱۲۹، «فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۳۸۰).
اِکِرَتَه (واژه ی هزاره گی) = یکباره و یک دفعه یی:
هَکِرَت = Hakeret : اوستائی یکبار، یک گاه، نه بیشتر و یک باره.
(یشت ۱۴، بند ۳۷، همان، ج ۳، ص ۱۵۲۱).
گَرَش، گَرِشه، گَرِاش (واژه ی هزاره گی) = کوه سنگلاخ و صعب
العبور.
گَرَش (واژه ی پارسی) = «گَرَش، پاره ی زمین بلند یا پشته می باشد».
(دهخدا، ذیل واژه ی «گَرَش»).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۰ /

گرشاسب، گرشاسپ (واژه ی اوستایی): آخرین پادشاه آریانای باستان (زابلستان و کابلستان) بوده است. پورداوود نوشته است: «نام گرشاسب جهان پهلوان در اوستا، بارها یاد شده. این نام در اوستا به صورت «گرساسپه» (Keresaspa) و در سانسکریت کرساسوه (Krsasva) آمده.» [۱۸]

توضیح:

هزاره ها گرش و قرخ را به معنی سرزمین صعب العبور و صخره های کوه به کار می برند. بنابر این گرشاسپ در اصل «کرش + اسپ» است که گرش اسپ و گرشاسپ شده است. گرشاسب به معنی اسپ کوهستانی ۱ یا صاحب اسپ کوهستانی می باشد. چنان چه گفته خواهد شد، سرزمین گرشاسب در زابلستان تاریخی بوده است. نام زابلستان باستان در دوره های پسین گرشستان، غرشستان،

۱- تقریباً یک دهه از آشنایی ام با جریان نوروشنفکری (پورپیرار، غیاث آبادی، شهبازی، شهریار زرنشاس، فیض الله وحید و...) در جمهوری اسلامی ایران می گذرد. افزون بر ده ها مزیت این شناخت، نگرش نو بر آن چه که فرهنگ های آریایی، خراسانی و فارسی نامیده می شود، مرا با معضلاتی آشنا ساخت که بعضی در ردیف واژه گان، کاملاً بی معنی و غیر منطقی، تعریف شده اند. با همین ذهنیت، اسپ کوهستانی یا صاحب اسپ کوهستانی، سوال برانگیز می شود؛ زیرا اسپ، حیوان کوهی نیست. اگر به صورت استثنا در کوه ها برای حمل و نقل استفاده شود، بیشتر در اراضی هموار و در مراتعی که محل علوفه باشد، به گونه ی اهلی و وحشی در کنار انسان ها زنده گی می کند. حالا خود بیاندیشید که آن چه به نام معانی واژه گان آریایی، خراسانی و فارسی به خورد مردم می دهند، دنباله ی چه اقتضاحاتی اند؟ اغماض در این زمینه زمانی بیشتر می شود که با آدرس های استاد، پروفیسور، دانشمند و فلائمند، به راحتی از کنار معایب می گذریم.

بادآوری می کنم فقط ارزش تحقیقی مضامینی که باعث تبیین زبان دری نیز شده اند، مرا ناگزیر به استفاده از مواردی کرد که متأسفانه با جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی نیز توأم می شوند؛ ورنه اشباع ذهن خواننده ی افغان با خزعبلات آریایی، خراسان و فارسی در فضایی که دیگر هیچ حیثیتی ندارند، حتی گناه شمرده می شود. م.ع

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۱ /

غرجستان و هزارستان شده است. غرجستان در اصل گرِشْتان بوده که به معنی کوهستان و سرزمین کوهستانی است و سپس گرِشْتان و غرجستان شده است. همچنان که واژه ی «مُغان» در اصل مُگان بوده و کلمه ی «غُور» از کور و گور به «غور» تغییر یافته، غرجستان نیز از کرِشْتان و گرِشْتان، تبدیل به «غرجستان» شده است.

گری (واژه ی هزاره گی): نام و نام محل سکونت یکی از چهار دسته ی جاغوری

سپیت گون گئیری (واژه ی اوستایی):

پور داوود گوید: «سپید گون گئیری به معنی «سفید کوه» است. دار مستتر، کوه سفید گون را مانند کوه های دیگر این فقره، از سلسله ی هندوکش دانسته، به دو شعبه ی «کوه بابا» که هر دو سفید کوه خوانده می شوند، منتقل شده است.» (یسنا ۱۰، بند های ۱۱ و ۱۲، پورداوود، یسنا، ج ۱، صص ۱۷۲ تا ۱۷۴).

پیس (واژه ی هزاره گی): نوعی بیماری پوستی که لکه های سفید در پوست دست و صورت پیدا می شوند:

پَیس = Paesa : اوستائی زیور، آرایش، پیس، پیسی (نام بیماری). (یشت ۵، بند ۹۲، همان، ج ۲، ص ۸۶۷)

تفت (واژه ی هزاره گی) = گرم، بخار آب و زمین در اثر گرمی:

تَفْت = Tafta : اوستائی گردم شده و تب بیماری. (همان، ج ۲، صص ۶۱۹ تا ۶۲۹، برهان قاطع).

خُوسُور (واژه ی هزاره گی) = پدر زن:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۲ /

خَوَسَوَر = Xvasvra : اوستائی پدر زن. (یشت ۱۰، بند ۱۱۶، همان، ج ۱، ص ۴۰۱، برهان قاطع).

خَو (واژه ی هزاره گی) = خوب:

هُو = Hu: اوستائی خوب، نیک، به، زیبا و بسیار. («فرهنگ واژه‌های اوستا»، ج ۳، ص ۱۷۷۸).

کَمبُوچَه (واژه ی هزاره گی) = خُومَبِچَه، کندوی کوچک:

خومَب = Xumba : اوستائی خم، کوزه ی بسیار بزرگ سفالی که بیشتر در باستان در زیر زمین می‌نهادند. (همان، ج ۱، ص ۴۱۳)

خرد تو، هوش تو، عقل تو، چم تو، چم رس تو و... (واژه ی هزاره گی) = هوشمند، خردمند و ماهر:

خَرَتَو = Xartu : اوستائی دارنده ی خرد فریب ناپذیر و هوشیار. (همان، ج ۱، ص ۶۵).

خَرَتَو = Xratu : اوستائی دانائی، خردمندی و چم درست. (یشت ۱، بند ۷، یشت ۱۰، بند ۱۰۷، همان، ج ۱، ص ۴۱۵، ۳۲ بار در اوستا تکرار شده است).

خاتو (واژه ی هزاره گی) = خاتون، خانم و زن محترم:

خَوَتَو (واژه ی اوستائی) = خودش و زن. (همان، ج ۱، ص ۳۹۱).

دَئِینا = Daena : اوستایی دین، دستور دینی و کیش. (یشت ۱۱، بند ۳، یشت ۱۷، بند ۱۶ و...، ۴۳ بار در اوستا، همان، ج ۲، ص ۶۷۷).

زاتی (واژه ی هزاره گی) = اصلی و منسوب به زاد:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۳ /

زات = Zata : اوستائی زاده و آورده به هستی. (یشت ۱۳، بند ۹۴، همان، ج ۲، ص ۵۸۴).

سپی (واژه ی هزاره گی) = سفید:

سپی = Spi : اوستائی سپید بودن و پاک شدن. (همان، ج ۳، ص ۱۴۱۷).

اسپی دیو از تو هلاک آمده
مرا از تو هم سر به خاک آمده
فردوسی

سر (واژه ی هزاره گی) = سرپرست:

سار = Sar : اوستائی سر، پیشوا، رهبر و برتر. (همان، ج ۳، ص ۱۴۱۹).

سرت (واژه ی هزاره گی) = سرزمین سردسیر در مقابل گرمسیر:

سرت = Sareta : اوستائی سرد و سرما. (همان، ج ۳، ص ۱۴۱۲).

مانه (واژه ی هزاره گی) = اتاق چپری تابستانی، محل نشیمن موقت در
کوه یا بیابان که دارای سایبان باشد:

نمان = Namana : اوستائی خانه، خانمان، جایگاه و جای آرمیدن
یک خانوار. (همان، ج ۳، ص ۹۳۵).

نیشی (واژه ی هزاره گی) = نم کردن آب از زمین یا چاه یا کاریز:

آئیوی نپتی = Aivi napti : اوستائی نمناک و خیس خوی تن (عرق).
(همان، ج ۱، ص ۱۴)

گیمیز (واژه ی هزاره گی) = شاش:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۴ /

گئو مئیز = Gaomaeza : اوستائی پیشاب گاونر. (همان، ج ۱، ص ۴۵۲)

«شاش»، اسم فارسی «بول» است که «گمیزن نیز نامند. شاشیدن، مصدر آن است. (آندراج و دهخدا).

گیرو (واژه ی هزاره گی) = کوه پشت به آفتاب:
گریو = Griwa : اوستائی گردنه (کوه)، جای تنگ و باریک و گریوه.
(همان، ج ۱، ص ۴۸۴)

«ریو» (واژه ی فارسی)، مخفف «گریوه» است که کوه کوچک و پشته ی بزرگ باشد. (فرهنگ فارسی معین و دهخدا).
پیتو (واژه ی هزاره گی) = کوه یا زمین مقابل آفتاب صبح:
آرم پیتو = Arem pithava : اوستائی نیمروز. (هاشم رضی، اوستا، ص ۵۸)

کپو (واژه ی هزاره گی) = پیر زن مکار:
کپو = Kapo : اوستائی گیاه زهردار، دیو فریب و نیرنگ. (یشت ۸، بند ۵۶ و یشت ۱۴، بند ۴۸، «فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۱، ص ۳۵۳).
متر (واژه ی هزاره گی) = دعا خوانی، دعا خوانی برای بیرون شدن جن از بدن جن زده:

مانثر، مانثره (واژه ی اوستائی) = مانثره، از ریشه ی «من» به معنی اندیشدن گفتار ایزدی و سخنی که اندیشه های پاک را به دیگران منتقل می سازد. (همان، ج ۲، ص ۱۱۳۷).

واک (واژه ی هزاره گی) = اختیار و اجازه:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۵ /

مانثرواک (واژه ی اوستائی) = آگاه کننده ی مانتره. (همان، ج ۲، ص ۱۱۳۸).

مانتر واک (واژه ی اوستائی): نام پیشوای دینی و صاحب آتشکده. (فروردین یشت، بند ۱۰۵، پورداوود، یشت ها، ج ۲، ص ۸۹)
 آرووار (واژه ی هزاره گی) = آرو بارو، آرو و حرکت و توان:
 بارو (واژه ی فارسی) = حصار دور قلعه و باره و شهر پناه است.

سبَلتِ (بروت، سیل) تزویرِ دنیا بر کنند
 خیمه را بر باروی نصرتِ زنند

بر سر بارو یکی مرغی نشست
 از سر و دُمش کدامین بهتر است
 مولوی

وه ارَ (واژه ی اوستائی) = بال، پر، پناهگاه، نگه داری و پشتیبانی.
 (سینا ۱۰، بند ۱۴، «فرهنگ واژه های اوستا»، ج ۳، ص ۱۳۱۵).
 وار (واژه ی هزاره گی) = لانه و شهر مورچه، غار گرگ و روبا با توله
 هایش:

وَرَ = Var : اوستائی پوشانیدن، پنهان کردن و پناه دادن. (یشت ۱۳، بند ۱۵، همان، ج ۳، ص ۱۲۷۹).

وَرَا = Vara : اوستائی جای سرپوشیده، پناهگاه و غار. (وند ۲، بند ۲۵، همان، ج ۳، ص ۱۲۸۲).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۶ /

ور جَمکرد= ساخته ی جمشید. (همان، ج ۳، ص ۱۲۸۳).
 وُرزه (واژه ی هزاره گی)= غیرت، شجاعت، مردی و دلیری. بی وُرزه= بی غیرت و نامرد:
 هُورَئَدَ= Huraosa : اوستائی بلند بالا، خوش ساخت، خوش پیکر و زیبا. (همان، ج ۳، ص ۱۶۰۰).
 وُیه (واژه ی هزاره گی)= گریه و زاری:
 وُوی= Voya : اوستائی ناشاد بدبخت، بی چاره، سو گوار و سو گدار. (همان، ج ۳، ص ۱۳۸۲).
 وُیوئی= Vayoi : اوستائی وای، آه و افسوس. (یسنا ۵۳، بند ۷، همان، ج ۱، ص ۱۲۷۸).
 آوُوی= Avoya : اوستائی غم و اندوه، آه و افسوس. (یشت ۱۹ و ۶۳ و ۳ و ۱۴ و ۷۳، همان، ج ۱، ص ۲۲۶).
 اُولوم (واژه ی هزاره گی)= معبر آب. جایی از رودخانه که ته آب بلند باشد و آب در آن جا کم عمق باشد:
 وُلوم= Wlwm : در اوستایی یعنی آبگیر. (مهرداد بهار، بندهشن ایرانی، ص ۱۷۳).
 سرچشمه ها:

- ۱- دهخدا، ذیل اوستایی.
- ۲- مسعودی، التنیه والاشراف، ص ۸۰.
- ۳- دار مستتر، تفسیر اوستا و ترجمه ی گات‌ها، ص ۱۰۳.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۷ /

- ۴- دکتر ذبیح الله صفا، مزدا پرستی در ایران قدیم، مأخوذ از دو رساله ی کریستن سن، ص ۵۵، چاپ سوم.
- ۵- تاریخ غزنویان، ج ۱، به ص ۱۳۳ رجوع شود.
- ۶- م. آریانپور، خراسانیان در قرون وسطی، صص ۲۶۹-۲۷۰.
- ۷- م. آریانپور، خراسانیان، ص ۲۴۷.
- ۸- م. آریانپور، خراسانیان در قرون وسطی، ص ۲۴۷.
- ۹- م. آریان پور، خراسانیان در قرون وسطی، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.
- ۱۰- م. آریانپور، خراسانیان در قرون وسطی، ص ۳۱۳، ۱۳۷۶، چاپ احسانی قم.
- ۱۱- م. آریانپور، خراسانیان در قرون وسطی، ص ۳۱۳، ۱۳۷۶، چاپ احسانی قم.
- ۱۲- منظور، زبان درآویدی هاست که یکی از سه قوم بزرگ ساکن در کشور آریان بوده اند.
- ۱۳- الفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران، ص ۹۲. رجوع شود به کتاب «اعقاب اسکندر کبیر»، اثر زالت، از صفحه ی ۲۵ به بعد. او به نحو درخشان بر این مدعی دلیل آورده است. (همان، ص ۹۲، زیر نویس ۲).
- ۱۴- الفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران، ص ۲۳۸.
- ۱۵- م. آریانپور، خراسانیان در قرون وسطی، ص ۳۱۴.
- ۱۶- ابراهیم پورداوود، گات‌ها، ص ۴۷.
- ۱۷- دهخدا و اوستا.
- ۱۸- پورداوود، یشت‌ها، ۱، ۱۹۵. نک: دهخدا، ذیل عنوان گرشاسب.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۸ /

جاگزینی زبان دری به جای زبان پهلوی در سرزمین پارس زهره ولایتی

زبان دری (به غلط «فارسی» امروزی) که میراث سامانیان و زبان مناطق تاجیکستان و افغانستان بوده تا قرن هفتم هجری به مناطق فارس ایران، راه نیافته بوده است؛ چنان که هیچ شاعر دری گوی تا این تاریخ در مناطق و شهرهای استان فارس، پدیدار نشده اند و تا این زمان، زبان پهلوی یعنی زبان اصلی مردم پارس در این مناطق تکلم می شده و سعدی شیرازی، اولین شاعر دری گوی این منطقه نیز علاوه بر این که گلستان و بوستان را به زبان دری و یا به بیان بهتر به زبان مرسوم در دربار پادشاهان نوشته است، دیوانی نیز به زبان مردم فارس و شیراز سروده است که «فهلویات» نام دارد. این زبان، همان زبان پهلوی و زبان اصلی و بومی مردم فارس است که با تحمیل شدن زبان دری افغانستان و با گذشت قرن ها، از میان مردم شیراز و دیگر شهرهای بزرگ فارس نشین رفته و فراموش شده است.

حافظ شیرازی (شاعر قرن هشتم) هم ابیاتی به زبان اصلی و بومی شیراز سروده است که نشان دهنده ی حضور قوی زبان پهلوی در میان مردم شیراز تا قرن هشتم هجری می باشد.

به پیماجان غرامت بسپریم
عزت یک وی روشتی از امادی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۹ /

(روزنامه ی همشهری، یکشنبه، ۱۶ آبان (عقرب) ۱۳۷۸، مقاله ی «زبان دری، ادامه ی پهلوی ساسانی نیست» از دکتر وحیدیان کامیار)

با در نظر گرفتن این که در قرن هشتم هجری، زبان پهلوی شیرازی ها سال های متمادی تحت تأثیر زبان دری نیز بوده است، هیچ شیرازی ای امروزه نمی تواند معنی این شعر حافظ را به راحتی بفهمد و این نشانه ی تغییر یافتن زبان اصلی و بومی مردم شیراز و دیگر شهر های فارس زبان امروز از زبان اصلی و بومی به زبان فارسی دری در طول قرون متمادی و پس از تسلط زبان دری بر ایران است.

هنوز هم با اندک فاصله ای از شهر های بزرگ و مرکزی و فارس زبان ایران، مردم بقیه ی شهر ها و روستاها به زبان غیر دری (غیر فارسی) صحبت می کنند که نشانه ی تحمیل شدن زبان فارسی دری از طریق حکومت ها بر مردم مناطق مرکزی است که حاکمیت اصلی آنان، بیشتر در شهرهای بزرگ و مرکزی بوده است.

با اندک فاصله ای از اصفهان، به طرف غرب و جنوب غربی آن که برویم، زبان مردم شهر کرد، سامان، چادگان، فریدن، بختیاری، ترکی و در فاصله ی ۵۰-۶۰ کیلومتری شمال اصفهان در مسیر جاده ی اصفهان-تهران، زبان مردم شهر میمه و روستا های اطراف را هنوز لهجه ای از پهلوی می بینیم که متفاوت از فارسی دری اصفهان است.

همچنین به فاصله ی چند ده کیلومتری از تهران به شمال، شمالغرب، غرب، جنوب و شرق، مردم به زبان مازندرانی (طبری)، گیلکی، تالشی، ترکی، تاتی و سمنانی صحبت می کنند که ربطی به زبان فارسی دری

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۰ /

که در تهران، اصفهان و شیراز تکلم می شود ندارند و از نظر تاریخی هم زبان سمنانی، گیلکی، تالشی، تاتی و طبری به مراتب قدیم تر از فارسی دری که از قرون چهارم و پنجم هجری وارد ایران شده است، می باشند.

با اندک دقتی معلوم می گردد زبان فارسی دری که امروز به فارسی مشهور شده، حتی زبان بومی هیچ کدام از اهالی شهرها و روستاهای مردم فارس زبان ایران هم نبوده است، بل که این زبان، زبانی ست وارداتی که در گذشته، تنها در مناطق افغانستان و تاجیکستان صحبت می شده، ولی سلاطین و پادشاهان، این زبان را به عنوان زبان شعر، برای دربار انتخاب کرده بودند و شعرائی که می خواستند از پادشاهان، تعریف و تمجید کرده انعامی بگیرند، به این زبان شعر می سرودند و مورخین هم با نوشتن فتوحات سلاطین به این زبان، آن هم با بزرگنمایی های خاص، به نان و نوایی می رسیدند!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۱ /

ادبیات دری در افسانه ها و فلکلور خاک

زبان دری در افغانستان تا هنوز دست نخورده باقی مانده و هرگاه تاریخ جهانگشاه جویی و تاریخ بیهقی را مرور کنیم و یا شمه ای از قصه های اساطیری شاهنامه فردوسی را با دقت مطالعه نماییم، خود را با کلمات و جمله بندی ها و بیان مطالب آن همرنگ و یک نوع احساس می کنیم. بدین معنی که زبان اصیل دری که در متون قدیم ادبی ما وجود داشت، هنوز هم در زبان عامیانه ی مردم ما جا دارد و زبان تکلمی و قابل استفاده ی مردم ماست.

یکی از برارنده گی های ادبیات دری در کشور ما همین است که این زبان تا هنوز دست نخورده باقی مانده و محققین و جستجوگران ادبیات کشور ما مکلف اند تا در مستوای داشته های اصیل، دست به کار شوند و از طریق افسانه ها و روایت های مردمی، کلمات ناب دری را در فرهنگستان ادبیات دری بیافزایند. از جانب دیگر، ادبیات دری می تواند بیانگر خصوصیتی باشد که از زبان های دیگر برتری یافته و با ژرفنگری می توان ابعاد تاریخی آن را نیز بازگو نمود.

در افسانه ها علاوه از تمثیل وقایع به زبان اصلی، کلمه های ناب را می توان یافت و علاوه تا باید تذکر داد که در افسانه ها هم می توان لهجه های محلی را ریشه یابی کرد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۲ /

ادبیات دری با لهجه های اصیل مختلفه ی تخاری، هروی، هزاره گی، سیستانی و کابلی، نمود های برجسته ی ادبیات دری شمرده می شوند. ریشه ی لغوی زبان دری:

زبان شناسان، دری را مشتق از کلمه ی «دره» نموده اند و عده ای هم آن را منسوب به دربار می دانند؛ اما اکثر محققین به این باور اند که زبان دری، زبان دره های دامنه های هندوکش افغانستان است و در همان جا نمو کرده است. (ث، ص: ۶۶)

در برهان قاطع آمده است: «گویند لغت ساکنین چند شهری بوده که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است...» (د، ص: ۴۷)

محمد تقی بهار (ملک الشعراى ایران) در کتاب «سبک شناسی» خود می نویسد: «... بعضی ها گفته اند که اصل زبان دری، همان فارسی قدیم است و بعضی گویند که زبان دری، باقی مانده ی لهجه ی سغدی است که در سمرقند و ماورای جیحون از قدیم بر آن زبان سخن می گفته اند و گروهی از قول ابن مقفع می گویند که زبان دری، یعنی زبان پایتخت و این فصیح ترین لهجه های متداول عصر ساسانیان بود و لغات شرقی، خاصه بلخ در آن، زیاد بوده است...» وی همچنان می نویسد: «... چون بعد از اسلام، مردم بخارا و سمرقند، کتاب های نثر و نظم را به زبان دری نوشته اند و شعراى خراسان (افغانستان) هم بدان زبان شعر گفته اند و به تدریج این زبان از خراسان به ایران سرایت کرده است، من می توانم عقیده ی اخیر را با دو عقیده ی قبل از آن یکی شمرده،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۳ /

مؤفق شویم که زبان دری، همان زبان مردم بلخ و بخارا است...» (ذ، جلد اول)

یکی دیگر از جستجوگران ادبیات عقیده دارد که: «از نقطه نظر مبدأی جغرافیایی و پرورشگاه اولیه، زبان دری در قرن های اول هجری از دیدگاه اکتشافات جدید و پیدا شدن لغاتی در زبان سغدی که در دری وجود دارند و پهلوی ساسانی فاقد آن هاست، منشأی زبان دری به پهلوی ساسانی و به فرس هخامنشی تعلق نمی گیرد، بل که به «پرتوی» و «سغدی» ارتباط دارد و زبان تخاری هم در آن تأثیری دارد و این سه زبان در دو جانب آمو دریا در تار و پود زبان دری بافته شده اند...» (ر، ص: ۳۲۲)

در مورد کلمه ی «فرس» یا «فارسی»، شاعر توانمند دری، اسدی طوسی چنین می نگارد: «... این کتاب برای مردمی کرده است که به زبان دری آشنا نیستند و شعر می گویند...»

ناصر خسرو بلخی هم در سفر نامه ی خود بیان می کند که مردم فارس از شناخت کلمات اصیل دری در می ماندند و زمانی که یکی از شعرای فارس به نام قطران در تبریز با او ملاقات داشته، از مشکلات و درک مفاهیم دیوان منجیکک ترمذی سخن گفته و از ناصر خسرو، طالب کمک شده است.

دکتور ذبیح الله صفا، وجه تسمیه ی «دری» را به نقل از «برهان قاطع»، چنین توضیح می کند: «... هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری می گویند؛ همچو اشکم و شکم، بگوی و گوی، بشنود و شنود و امثال آن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۴ /

ها. پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشند و جمعی گویند که لغت ساکنان چند شهری بوده که آن بلخ و بخار و بدخشان و مرو است...» (چ، ص: ۱۶۰)

اما محققان افغان به این باور اند که: «... این زبان، خواه منسوب به دره یا دربار باشد، خواه تخاری- که وجه آن چنین است: تخاری، تخری، تهری، دری- زبانی ست که در صدر اسلام زبان پهلوی (فارسی قدیم) را زیر دست خود برده و خود در ادب و فرهنگ، جای آن را گرفت. منشأ و مبدأ این زبان (دری) به تصدیق همه و بدون تردید افغانستان بوده و از این جا به دیگر بلاد جهان چون ایران، ماوراءالنهر، قفقاز، هند و ترکیه انتشار یافته و مدتی زبان رسمی شاهان بزرگ بوده است.

دلایلی که هم اکنون به دست داریم، به طور قطع این حقیقت را ثابت می کنند که زبان دری، اصلاً و اساساً زبان مردم بلخ، هرات، مرو، بدخشان، کابل و سیستان می باشد...» (ژ، جلد پنجم، ص ۴۰۰)

یکی از خاطرات نگارنده در زمان آموزش و تحصیلاتم در تهران هم می تواند دلیلی بر شناخت زبان دری و مشکلات فارسی زبان در عصر معاصر باشد.

زمانی که امتحان یکی از مضامین دوره ی ماستری در مورد تاریخ بیهقی را می گذرانیدم، استادان از بیست نمره، برایم هژده و نیم دادند. استادان دانشگاه پیام نور از من پرسیدند که چه گونه امکان دارد که تو یک افغانی در تاریخ بیهقی، از بیست، هژده و نیم گرفتی؟

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۵ /

جوابش خیلی هم ساده بود که دادم و گفتم: چون متن تاریخ بیهقی که در قرن پنجم هجری نوشته شده است، جملات و نوشته هایی اند که هم اکنون مردم ما با آن ها حرف می زنند- واقعیت هم همین است- و ضرورت مراجعه به پانوشته های واژه های شما را ندارم تا معنی آن ها را در فرهنگ ها جستجو کنم. ضمناً گفتم که این اصالت زبان دری در افغانستان است که فرهنگ قدیم ما را تمثیل می کند.

علل تشابه زبان های دری و فارسی:

همان گونه که تذکر داده ام، زبان دری، ریشه های زبان سانسکریت داشته و پهنه ی زبان های سغدی و تخاری ست که از دره های هندوکش در افغانستان برخاسته اند. کلمه های قدیم و اوستایی را نیز می توان در زبان دری دید و ریشه یابی کرد.

زمانی که آریائیان به غرب و جنوب مهاجرت کردند، در بین جوامع و اقوام و مدنیت های دیگر از لحاظ فرهنگی و اجتماعی تأثیر پذیر بودند و نفوذ کلامی آنان نیز در زبان و عنعنات و روش های شان بیشتر بود. یکی از زبان ها متأثر شونده هم زبان «فارسی» است که ریشه های پهلوی دارد.

آریایی ها در زمان مهاجرت و کوچ اقوام به فارس، از زبان دری استفاده می کردند و طی سال ها دری بر زبان پهلوی اثر گذاشت و کلمات و ترکیبات جمله های دری و فارسی (پهلوی) را با خود مدغم کرد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۶ /

زبان فارسی که متأثر از زبان عربی بود، شباهت های خود را با زبان دری بعد از گسترش دین اسلام بیشتر کرد؛ زیرا اکثر کلمه های قرآنی در دو زبان، ریشه های مشترک را به هم پیوند زدند. علاوه بر این که با گسترش امپراتوری های افغانستان بعد از اسلام، چون سلسله های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، خوارزمشاهیان، تیموریان و ابدالیان، زبان دری من حیث زبان رسمی این خطه بود و علماً و دانشمندان و شعرای برجسته و نخبه را تحویل دوره های تاریخ داده است که آثار آنان مظهر اصالت های اصیل زبان دری در افغانستان غربی قدیم و ایران شمرده می شوند.

«مسلم است که زبان دری در دوره ی پیش از اسلام در ماوراءالنهر و خراسان رایج بوده و یک شبه، بدون ریشه و پیشینه در دوره ی صفاریان و سامانیان به وجود نیامده است. این زبان، پیشینه ی چند قرنی داشته است و گر نه امکان نداشت که در مدت کوتاه، سراسر خراسان را فراگیرد و به عنوان زبان علمی و ادبی ای که در آن شعر سروده و نثر نگاشته می شد، عرض وجود کند.» (ط، ص: وب سایت خاوران)

فارس ها و زبان فارسی طی این دوره ها زبان متحول یافته ی پهلوی را «فارسی» نام نهادند که در برابر نفوذ زبانی عربی از غرب و دری از شرق قرار گرفته و از امتزاج آن با استفاده از لهجه های محلی، فارسی شکل گرفت. به همین منظور، فارسی با دری، شباهت هایی - جدا از شکل لهجه یی آن ها - پیدا نمود.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۷ /

زبان پهلوی (فارسی) با زبان دری، مشابهت های کلی یافتند و به مرور زمان مختلط گردیدند. عامل اساسی شباهت و ارتباط کلمه های این دو زبان، علاوه بر قرابت خانواده گي زبانی، معاصر بودن و نفوذ آن ها به مناطق مبدای یکدیگر بوده است.

هرگاه ما با تحقیقات ابن مقنن و ابن ندیم که در مورد زبان دری نوشته اند، توجه کنیم، آنان زبان دری را زبان رسمی امپراتوری ساسانیان دانسته و ادعا دارند که کلمه های دری و فقره هایی از این زبان در عربی نیز اثر گذاشته و دیده شده اند. این تدعا می رساند که زبان دری، ریشه های عمیق تری داشته و دو و نیم قرن قبل از اشاعه ی اسلام، وجود داشته است که مراحل اولیه ی زبان دری را می ساخته و این مصادف با قرن سوم و چهارم میلادی یا قرن اول و آغاز قرن دوم هجری می باشد. از جانب دیگر نیز می توان تأثیرات زبان پهلوی ساسانی را در زبان دری به طور نسبی پذیرفت؛ اما زبان پهلوی ساسانی که در گذشته از اوستای زردتشت متأثر بود، بازهم به ریشه های زبانی افغانستان برمی گردد که در مورد اوستا در جای دیگری و به طور جداگانه بحث و تحلیل محتوا، صورت می گیرد.

پیوند زبان های دری و اردو:

زبان اردو، فرآورده و متأثر از زبان های با نفوذ دیگر چون زبان دری است که در اثر رابطه های متواتر اقوام و مدنیت ها، لهجه های مختلف با زبان های محلی پیوند خورده اند. اکثر این پیوند ها در اثر لشکرکشی ها و تسلط شاهان و اقوام مهاجر افغان که به هند سرازیر شدند و یا در

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۸ /

هنگام لشکر کشی ها زبان دری به عنوان زبان رسمی دربار شناخته شده بود و در ادبیات نیز تأثیرات بیشتری داشته و اکثر دانشمندان و شعرای افغانستان (خراسان قدیم) در دوره ی غزنوی ها، فرمانروایان لودی، شاهان سوری، اولاده های شاهنشاهی تیموری که به عنوان شاهان مغول مشهور اند و از فرزندان ظهیر الدین محمد بابر شاه، از کابل تا دهلی، مرکز فرمانروایی خود را شکل داده بودند، در آن ها تأثیر زبان و ادبیات دری و پشتو بسط و توسعه یافته و زبان دری، زبان رسمی دربار بود.

یکی از دانشمندان می نویسد: «مورخین، فیصله کرده اند که این لشکر، فوج های سلطان محمود غزنوی است که در اوایل عصر قرن پنجم هجری، هفده بار بر هند لشکر کشیده و هیچ کرت شکست نخورده است. پس زبان اردو، علاقه ی ارثی به لهجه ی خراسان، خصوصاً زبان دری دارد و تا امروز که تحولات و حوادث زیادی دیده، باز هم می توان گفت که نصف لغات و تعبیرات اردو، دری می باشند. قوه های فاتح، تفرقی در نظر اقوام مفتوحین داشته می باشند که ظاهراً سبب تفوق ادبی شان نیز شمرده می شود و مفتوحین بالطبع از آن تقلید می کنند.

زبان دری که در عهد غزنویان که در خراسان (افغانستان قدیم)، جای زبان رسمی آن وقت، یعنی عربی را گرفته، مثل لسان عربی، عظمتی را در طبایع اهل هند، علاوه بر لطافت طبیعی آن دارا شده است که در حین تقریر یا تحریر اردو، لغات، جملات و تعبیرات دری را شامل می سازد.» (ز: صص ۳۲ - ۳۳)

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۹ /

زمانی که صفوی ها به افغانستان تجاوز کردند، بر اثر توسل به زور و خونریزی متواتر، اقوام و نسل های افغان، اکثر شعرا و دانشمندان افغان، به طرف هند مهاجرت کردند و آثار باقیمانده ی آنان از آثار غنای فرهنگی ادبیات افغانستان در سرزمین هند می باشند.

زمانی که احمد شاه بابا (موسس دولت افغانستان نوین)، شاهنشاهی ابدالی را تا دهلی، آسیای میانه و طوس و نیشاپور دوباره احیاء کرد، زبان دری و پشتو توسعه و تعمیم یافتند.

استفاده ی نا به جای کلمه ی «فارسی» به جای «دری»:

در جامعه ی افغانستان غالباً و به گونه ی تقلیدی، از نسلی به نسل دیگر معمول شده است که یکی از زبان های خود (دری) را زبان «فارسی» بنامند. در حالی که منظور شان همان زبان دری است. این مسأله، یک پس منظر تاریخی دارد:

کلمه ی «فارسی» از زمان تسلط صفوی ها بر بخشی از افغانستان تأثیر گذار بود و در اذهان ترکیز می شد. در این دوره های اختناق که زور اجانب بر ملت ما حکم می راند و تعصبات زبانی، مذهبی و قومی نیز اثر گذار بودند، افغان ها عمداً از مسایل احیای فرهنگ و ادبیات به دور نگه داشته شده و زمانه ها نسل های افغان را در اختناق و اسارت نگه داشته بودند. یکی از این تأثیرات هم، زبان است که نتوانست نسل های افغان را از فقر فرهنگی و بطالت فکری برهاند. برعکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۰ /

افغانستان، خاصاً در دهه های معاصر (۴۰ تا ۶۰ شمسی)، ذهنیت عامه را در تأیید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت. نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی اندیشه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب (فارسی دری)، هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.

در دهه های ۷۰ و ۸۰، جنگ های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنابر این، نسل های آینده ی افغانستان، نمی توانند با وضاحت و استدلال از داشته های فرهنگی - زبانی خویش، به دفاع بپردازند.

چنین سردرگمی های زبانی و فرهنگی باعث خدشه دار شدن گذشته ی ادبی و زبان ما شده و دیگران سعی می ورزند در این ناهمگونی ها، متون و آثار گذشته گان ما را با تصحیح و حاشیه نویسی ها و پیشگفتار ها و حتی تعدیل و تحریف ها شکل جدیدی داده و به خود نسبت دهند و بدین گونه، داشته های تاریخی - ادبی ما را به خود نسبت داده و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۱ /

افغانستان را در بی هویتی فرهنگی و ادبی قرار دهند که این، جفای بزرگ و نابخشودنی در سرنوشت تاریخی افغانستان خواهد بود و مسوولیت این جفای بزرگ هم به دوش اندیشمندان و نویسنده گان افغان است.

در سال ۱۳۴۳ش / ۱۹۶۴م، دولت افغانستان مطابق به قانون اساسی کشور، زبان دری و پشتو را رسمی اعلان کرد و در تمام متون درسی و کتاب های معارف افغانستان، در مطبوعات و در تحقیقات علمی، کلمه ی «دری»، ذکر شده است.

در دوره ی محمد داوود خان نیز کلمه ی «دری» ترکیز شده و در دوره ی کنونی (حامد کرزی) در قانون اساسی، کلمه ی «دری» آمده است.

ملت افغانستان با اتکاً به قانون اساسی، رأی اکثریت مردم و نتایج تحقیقات منابع تحقیقاتی - فرهنگی افغانستان، ملزم اند کلمه ی «دری» را به جای «پارسی دری»، استفاده کنند.

زبان دری از دیدگاه شاعران:

زبان دری در مجمع نویسندگان و شاعران افغانستان از برجسته گی خاصی برخوردار بوده و به ذکر آن مباحث می ورزیدند. شماری از ابیاتی را که در مورد زبان دری سروده شده و من به آن ها برخوردیم، بیرون نویسی کرده و تذکر آن ها را در این جا، دور از موضوع این بحث نمی دانم:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۲ /

فردوسی طوسی، شاعر توانمند و حماسه ساز ادبیات دری در شاهنامه
می نویسد:

کجا بیور از پهلوانی شمار
بود در زبان دری صد هزار

به تازی همی بود تا گاه نصر
بدانگه که شد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری
نبشتند و کوتاه شد داوری

فرخی سیستانی، شاعر ارجمند دربار غزنوی در غزنی، زبان دری را
چنین مدح می نماید:

دل بدان یافتی از من که نکو دانی خواند
مدحت خواجه ی آزاده به الفاظ دری
خاصه آن بنده که مانده ی من بنده بود
مدح گوینده و داننده ی الفاظ دری

ناصر خسرو بلخی به زبان دری ارج می گذارد و آن را زبان ادب و مقام
ارجمند می شمارد و می گوید:

من آنم که در پای خُوکان نریزم
مر این قیمیتی دُر لفظ دری را

سوزنی هم در شعری از زبان دری یاد می کند:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۳ /

صفات روی او آسان بود مرا گفتن
گهی به لفظ دری و گهی به شعر دری
نظامی گنجوی، شاعر برازنده ی زبان دری می فرماید:
گزارنده ی داستان دری
چنین داد نظم گزارشگری
نظامی که نظم دری کار اوست
دری نظم کردن سزاوار اوست
حضرت حکیم سنایی هم در بزرگی زبان دری و مدح آن، چنین می
گوید:

شکر الله که ترا یافتم ای بحر سخا
از تو صفت ز من اشعار به الفاظ دری
عنصری بلخی، ملک الشعراء ی دوره ی سلطان محمود غزنوی می
سراید:

آیا به فضل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری
حضرت سعدی در باب آموزش زبان دری می فرماید:
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
حضرت حافظ شیراز از سخن سرایان زبان دری می سراید:
ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۴ /

علامه اقبال لاهوری هم در مورد زبان دری می گوید:
گرچه اردو در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
پیوست ها و مآخذ:

الف - تاریخ افغانستان، احمد علی کهزاد و محمد عثمان صدقی، جلد اول، چاپ کابل.

ب - تاریخ بلخ، دکتورس ا. میرعابدینی، ۱۳۷۱ش، تهران.

پ - افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، مرکز نشراتی انقلاب، بهار ۱۳۶۷ش.

ت - تاریخ و علوم فلسفه ی ایرانی، تألیف عبدالرفیع حقیقت، انتشارات کومش، چاپ اول، ۱۳۷۲ش، تهران.

ث - افغانستان (به زبان انگلیسی)، لویی دوپری، انتشارات پرستون، ۱۹۸۰، نیوجرسی، امریکا.

ج - تاریخ ادبیات ایران، دکتور ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش، تهران.

چ - تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، چاپ سوم، خزان ۱۳۷۷ش.

ح - تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، محمد بن جریر طبری، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، ۱۲ جلدی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ش، تهران.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۵ /

- خ- تاریخ الامم و الملوك، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تصحیح بهار خراسانی، ۱۳۴۱ش، تهران.
- د- برهان قاطع، محمد حسین تبریزی، حواشی دكتور محمد معین، ۱۳۳۰ش، تهران.
- ذ- سبك شناسی، محمد تقی بهار، جلد اول، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۳۷ش، تهران.
- ر- دُر دری، رشاد احمد لاهور، ۱۳۶۹ش/ ۱۹۹۰م، اسلام آباد.
- ز- آثار اردوی اقبال، عبدالهادی داوی، جلد اول، انتشارات بیهقی، کابل، ماه دلو ۱۳۵۵ش.
- ژ- دائره المعارف آریانا، شش جلدی، انجمن دایره المعارف افغانستان، مطبعه ی دولتی، ۱۳۴۸ش، کابل.
- س- دستور معاصر زبان پارسی دری، پوهاند دكتور محمد حسین یمین، مرکز نشراتی میوند، خزان ۱۳۷۸ش، پشاور.
- ش- تاریخ ادبیات فارسی، پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸ش، تهران.
- ص- تأثیر زبان و ادب دری بر عربی، مرحوم پوهاند محمد رحیم الهام، آریانای بیرون مرزی، شماره ی ۲، سال ششم، صفحه ی انترتی خاوران.
- ض- افغانستان، گهواره ی زبان فارسی دری، دكتور رزاق روئین، شماره ی دوم و سوم مجله ی خاک، ۱۳۸۱ش، صوفیه، چاپ بلغاریه.
- ط- ن. کاویانی، خراسان کهن و فرارود، مهد پیدایش و پرورش زبان دری است، صفحه ی انترتی خاوران.

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۶ /

ظ- تاريخ ادبيات افغانستان، پروفيسور محمد حيدر ژوبيل، انتشارات
ميوند، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش، پشاور.

ع- بحثی پيرامون مبدای زبان دری، دكتور غلام جيلانی داوری،
صفحه ی انترنتی خاوران.

غ- زين الاخبار، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تصحيح و
مقدمه ی سعيد نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ش.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۷ /

بر مصیبت زبان دری در افغانستان، اشک تمساح نریزید! محمد اسماعیل اکبر»

پاسخ اول:

... من در ردیف اولین کسانی از نسل خود قرار داشتم که در افغانستان برای به اصطلاح «عدالت ملی و اجتماعی» می رزمیدند، اما وقتی از میان ما و به نام ما کسانی امتیاز گرفتند که یا در اتحاد شوروی وقت تحصیل کرده بودند یا از جمله ی مرابطین ما با آن کشور بودند - البته این خیلی بعد از آن بود که در میان گروه، اختلاف پدید آمده بود - اما با این پیش آمد، من از تردید برآمدم و خوشحال شدم که قبل از این معاملات پنهانی، از آن گروه فاصله گرفته بودم و وقتی که مستقیماً از جانب شبکه های خارجی دعوت شده بودم که دوباره وارد عرصه ی مبارزه برای لغو به اصطلاح «ستم ملی» شوم، آگاهانه و مصممانه در جهت مخالفت با این نظر گام برداشتم و هنوز هم در همان جهت روان هستم. مقداری از این حکایت در شماره ی اول مجله ی خط سوم، تحت عنوان «نقد چپ اندیشان» نشر شده است. در این جا باید تذکر بدهم که آن مطلب از روی یک صحبت شفاهی ثبت و بعد پیاده شده بود و عنوان آن را نیز گرداننده گان مجله انتخاب کرده بودند که برای من دردسر هایی به وجود آورد.

به هر حال، حالا هم عقیده دارم که از این هیاهوها، دو گروه سود می برند: یکی شبکه های وابسته به خارج که حامیان شان پا گرفتن

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۸ /

دیمو کراسی در افغانستان را برای خود مطلوب نمی یابند. دوم، گروه هایی در درون و بیرون حاکمیت که ریشه یی شدن و مردمی شدن دیمو کراسی، منافع شان را با خطر مواجه می سازد و شاید هم آنان را دچار مصائب ناخواسته و حتی حسابدهی و محاکمه سازد و بنابراین می کوشند وضع بسیار مغشوش شود و قوانین بی اعتبار گردند تا آنان مقاصد پنهانی خود را درباره ی اعاده ی استبداد و دیکتاتوری عملی سازند. البته در حاشیه، چند بی چاره ی فلک زده هم هستند که برای گروه معلوم الحالی خوش خدمتی می کنند؛ آن هم در بدل امتیازات بسیار ناچیز و اما این که آن عزیز مرا «روشنفکر روستایی» نامیده، نمی دانم از کجا به این نتیجه گیری رسیده است. من که هرگز و در هیچ جا دعوای روشنفکری نکرده ام. من نه روشنفکر شهری هستم و نه روستایی. در وضع کنونی هم بیشتر از آن که عاشق دیمو کراسی بازی باشم که نفع آن را بیشتر گروه های قدرت مافیایی می برند و ۹۹ در صد متکی به عنایت قوای خارجی است، وظیفه ی اساسی خود را کمک به ایجاد نظم و قانون و همکاری برای دولت سازی می دانم. من هیچ ابایی از کار کردن در سیستم دولتی ندارم. همین حالا هم در یک اداره ی دولتی کار می کنم. اگر چه متأسفانه به خاطر معاش و نه کاری که منظور و مطلوب من باشد. ببینید که فاصله ی من با روشنفکری، به خصوص تعبیر رایج آن در ایران و افغانستان، چه قدر فاصله دارد. من می پندارم که هیاو، بی نظمی، پیشبردن خواست های خود از طریق غیر مدنی و غیر قانونی، مخاطره ی احیای استبداد، دیکتاتوری و حتی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۹ /

شکل گیری فاشیسم را این بار با پایگاه گسترده تر اجتماعی نسبت به گذشته که عمدتاً دودمانی بود، تقویه می کند.

دوست عزیز! کانادا را مثال نیاورید. ما بسیار با آن مرحله فاصله داریم. ایدئولوژی دولت - ملت در خاستگاه اش فرانسه و بعد انگلستان و بعد آلمان و بعد امریکا توام با مضمحل ساختن زبان و کلتور اقلیت ها و تحمیل زبان اکثریت بوده و در شرق هم دیکتاتورچه ها از همان روش پیروی کرده اند. افغانستان را با ایران، عراق، ترکیه و پاکستان مقایسه کنید! اروپایی ها حتی الجزیره و سنگال را فرانسوی زبان و انگلیسی زبان ساخته اند و در داخل مرزهای خودشان، ماجرای ۸۰۰ ساله ی ایرلند و باسک، نمونه های کلاسیک تحمیل کلتور اکثریت اند.

پاسخ دوم:

فرزند خوانده ی عزیزم نسیم فکرت! من در نوشته ی شما با دو نکته ی جالب برخورددم که مهمل های خوبی برای بهانه ساختن جهت طرح مسائل جدی تر شده می توانند و آن نکات، کشف پریشان گویی و مغشوشیت ذهنی من ناشی از التقاط تصوف و مارکسیسم اند. فکرت عزیز! خوب متوجه شده ای. من از مارکسیسم، بهره ی فراوان برده ام، اگر چه فکر نمی کنم آن را کامل و درست دریافته و فهمیده باشم؛ زیرا مطالعات من از روی ترجمه هایی بوده اند که از جانب مراکز تبلیغاتی شوروی و چین و آثار گروه های مارکسیست ایرانی بودند؛ اما آرمان عدالت که مبتکر طرح آن مارکس نیست و تا در دنیا نابرابری و بی عدالتی وجود دارند، مطرح خواهند بود، برای نسل من، جاذبه ی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۰ /

زیادی داشت. و اما درباره ی مباحثی که از تاثیر مارکسیسم بر تاریخ بشریت صورت گرفته، من با دوستانی که یاد آور شده اند تبدیل شدن این مکتب به ایدئولوژی کسب و حفظ قدرت که آن را مسخ کرد موافقم. مگر مارکسیسم در انسجام و سیستماتیک شدن مبارزه ی طبقات فرو دست و ملل جهان سوم، نقش برجسته داشته و در هر دو عرصه، نظام سرمایه داری را وادار به عقب نشینی های استراتژیک ساخته است؟ این درست بعد از ضعف و شکست «سوسیالیسم های واقعاً موجود» بود که شرکت های چند ملیتی نظام سرمایه داری برای باز گرفتن آن امتیازاتی که طبقات زحمتکش که جوامع خودشان و ملل مستعمره به دست آورده بودند، به تعرض متقابل استراتژیک به نام «خصوصی سازی» آغاز کرده اند و در برابر آن، عکس العمل هایی نیز به وجود آمدند که حداقل یک نمونه ی بارز آن، جنبش طبقاتی در فرانسه بود و هکذا جنبش های گسترده ی بین المللی علیه تصامیم گروه هشت.

فکر نمی کنم کسی در این مورد تردید داشته باشد که هدف نهایی سرمایه داری سود است. ده سال محاصره ی عراق که شش میلیون طفل را به سوء تغذی دچار کرد و صد ها هزار طفل و مادر تلف شدند، بعد هم حمله ی نظامی به بهانه ی از بین بردن سلاح کشتار جمعی، بیشتر از منظر دستیابی به منابع نفت ارزان، قابل توجیه است تا دعاوی دیموکراسی و حقوق بشر.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۱ /

سراسر تاریخ شاهد اند که دولت های سرمایه داری در جهان سوم، از خشن ترین، فاسدترین، خون آشام ترین و عقب مانده ترین نظام ها حمایت کرده و ایجاد و رشد افراطیت و تروریسم امروزی هم به خاطر استفاده ی ابزارری علیه کمونیسم با توجه به عنایت جهان آزاد، قابل فهم است. اگر سوسیالیسم در هیچ جایی تحقق نیافت، اثرات آن در شاخه ی جنبش های سوسیال دیموکراسی، هنوز محسوس اند؛ و اما تصوف چه رابطه ای با این حرف ها دارد؟ به عقیده ی من، مارکسیسم هم یکی از نحله های جهان بینی طبیعت گرا، ماده گرا و دنیویت مطلق غرب بوده و اومانیزم پیشنهادی آن، شاید آخرین پیشنهاد جهان بینی معاصر غرب است. و این که من گفتم غرب از لحاظ معنویت، دچار بحران است، این را متفکرین غربی اذعان کرده اند و گرایش شان به بینش های معنوی شرق، بارز اند. همین نامگذاری سال گذشته به نام «مولانا»، یک نمونه ی انکارناپذیر این گرایش، حساب شده می تواند. مگر تصوف من نیز امتیاز چندانی بر مارکسیست بودنم ندارد، زیرا بیش از آن که متکی به آگاهی علمی و سلوک عملی باشد، ناشی از تجربه و پراگماتیستی است.

روشنفکران شرق، به خصوص کشور های اسلامی که سنگینی و سخت جانی سنت را درک نکردند، به آن بی اعتنایی نمودند؛ از آن فاصله گرفتند و حتی با آن ضدیت کردند. آنان موجب تقویت موضع سنتگرایان عقبگرا گردیدند. آنانی که پدیده های تحول را فقط وقتی می پذیرند که از رد کردن و نادیده گرفتن آن عاجز آیند و بعد با

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۲ /

مراجعة به متون گذشته برای آن توجیهات تراشیده و ادعا کنند که این دانش ها و ارزش ها در حقیقت از ما بوده و به سرقت رفته اند.

باور تجربی من این است که نحله ی عرفانی سنت اسلامی، ما را برای غلبه بر تعصب درونی و بیرونی یاری می رساند و یگانه راه آزموده و کوییده شده ی مبارزه علیه قشریت افراطی ست که امروزه به غلط و به تقلید از ادبیات غربی «بنیادگرا» لقب گرفته اند.

چند نکته هم درباره ی اتهاماتی که به من نسبت داده شدند: من مناسب نمی دانم در این مواردی که نه کذب و نه صدق آن ها قابل اثبات اند، چیزی بگویم. در این روزگار وانفسا که خیلی از نیروها صرف دفاع متعصبانه از خود می شوند، من قضاوت درباره ی گفتار و کردارم را به جامعه می گذارم. اگر من قاتل ۴۰۰۰ نفر هستم، هیچگاه پنهان نشده و فرار نکرده ام و از امکانات واقعی ام برای مهاجرت به عوالم علوی، استفاده نکرده ام. حالا هم نه محافظ دارم و نه پاسدار! اغلب پیاده و در دسترس همه کسانی که بخواهند با من تصفیه ی حساب کنند و یا به خاطر مقاصد دیگر، علیه من سوء قصد کنند، قرار دارم.

در این تاریخ پُر از فجایع خونبار، چه کسی می تواند و جرات می کند که ادعای برائت و پاکیزه گوی کند؟ بر احوال حقیقی ما فقط خدا، واقف است و هر یک می توانیم این دو بیت حکیم سوزنی را شعار خود قرار دهیم:

ز هر بدی که تو گویی هراز چندانم

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۳ /

مرا نداند از آن گونه کس که من دانم
در آشکار بدم در نهان ز بد بدترم
خدای داند و بس آشکار و پنهانم

یک و دو گپ در پاسخ نویسنده ی «پرسش بنیادین هایدگر»:
بله محترم! کتابخانه ی من، مملو از کتاب های ایرانی است، اما فکر نمی
کنم این مرا ملزم به سکوت در برابر مداخله ی بی جای ایرانیان در امور
کشورم سازد.

نویسنده ی محترم!

آیا در این کشور مهد فرهنگ و تمدن شما (ایران) - بگذریم از بلوچ و
کرد و عرب - در ذهن یک ترک زبان که نه تنها اقلیت نیست، بل که
نقش آن در تاریخ گذشته و معاصر ایران، اگر از فارسی ها بیشتر نباشد،
کمتر نیست، می گذرد که یک تلویزیون به زبان خود داشته باشد و در
آن از فاشیسم حاکم فارسی انتقاد کند؟ درست است که ما عقب مانده،
فقیر، استبداد زده و استعمار گشته استیم، اما زبان دری، زبان ماست و
فارسی و تاجیکی، اگر بی پسوند دری به کار روند، دو لهجه ی محلی
و قومی آن اند.

ما در دوره ی معاصر برای زبان خود کاری نکرده ایم، اما آن را به گند
و لجن فاشیسم نیز نیالوده ایم. شما اگر دعوای روشنفکری دارید، در
برابر من که به کم سواد ی خود اذعان دارم، موضع حاکمانه و فرعونانه
نگیرید و بر مصیبت زبان دری در افغانستان، اشک تمساح نریزید! اگر
واقعاً مدنی، با فرهنگ و روشنفکر استید، برای رفع فاشیسم قومی، زبانی

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۴ /

و مذهبی در کشور خود قد علم کنید و خود را و زبان خود را از اقطاب
آخوندی و ترجمه یی، نجات دهید!

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۵ /

دولت هند در پوهنتون نهر، دیپارتمنت دری را ایجاد و پشتو را ارتقا می دهد عبدالخالق رشید

هندوستان پهناور، این گهواره ی کهن ترین تمدن شرق، یکی از بزرگترین مراکز پرورش زبان و ادب دری و پشتو است که متاسفانه ما دری زبان ها و پشتو زبان ها تا امروز نتوانستیم از این رمز و راز میراث با ارش ما که آینه ی تمام نمای تاریخ و فرهنگ دیرینه ی ما و بشریت است، خود و دنیای بیرونی را طوری که لازم است، مطلع سازیم.

اکثر نویسندگان معاصر افغانستان، چه در زبان پشتو و چه در زبان دری، از درک و دید روند مناسبات و ارتباطات فرهنگی هند و افغانستان، به دور مانده اند. از این رو نمی توانند در باره ی حقایق مربوط به تاریخ و فرهنگ خود، با در نظر داشت منابع سرشار و تاریخ دیرینه ی شان در کتابخانه ها، آرشیف ها و پوهنتون های این کشور (هندوستان)، اطلاعات دقیقی داشته باشند.

مدت هشتصد سال، زبان دری، توانست خود را به حیث زبان رسمی این کشور (هند)، تبارز دهد که در نتیجه ی آن، اکنون قسمت زیادی از منابع تاریخی و فرهنگی کشور هند نیز زیب و زینتی در زبان دری شده اند.

همین مردم هند بودند که زبان دری را به حیث زبان گفتار و نوشتار شان از دور غزنویان تا زمانه های غالب و اقبال برگزیدند. یکی از

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۶ /

دلایلی که می توان در رابطه مطرح کرد، عبارت از توجه زمامداران فرهنگ دوست افغان و روحانیت انسان دوستانه ی مردان برحق ما در این سرزمین پهناور (هندوستان) بوده که تا کنون نیز شکوه و عظمت تلاش ها و صدای های جاویدان شان در سراسر هندوستان، طنین انداز است.

زبان دری در هندوستان از روند فرهنگی و محیط این سرزمین هم تاثیر پذیر شده و هم تاثیر گذاشته است. ما از زبان سانسکریت، کهن ترین زبان تاریخ بشریت که با زبان های پشتو و دری، رابطه ی بسیار نزدیک دارد، اطلاعی نداریم؛ زبانی که شکل نوشتاری آن به نام دیوناگری (Devanagiri) و یا به اختصار «ناگری» یاد شده است.

دانشمندان در باره ی توضیح «دیوناگری» به این باوراند: «زمانی که آریایی ها در شمال هندوستان جابه جا شدند، زبان گفتاری و نوشتاری ایشان، این نام را به خود کسب کرد که معنی «دیو»، همان «دیوه» در زبان پشتو و «روشنی» در زبان دری بوده است و «ناگری»، عبارت بود از باشنده گان و گوینده گانی که با این زبان مقدس (دیوه ها و روشنی ها) سخن رانی می کردند...»

به نظر بنده، آثار و منابع نوشته شده در زبان های هندی در باره ی تاریخ و فرهنگ آریین ها=اپوکیین ها=اپگان ها= وافغان ها و سرزمین شان (آریانا ویجه) و آریین زمین، نه خراسانزمین،- زیرا در آثار و منابع قدیمی هندوستان از این نام، ذکری به عمل نیامده است- که برای مدتی زیاد با هندوستان مرز های مشترک و فرهنگ مشترک داشتند، در عصر

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۷ /

حاضر، موضوعی ست که دانشمندان معاصر در هر دو زبان دری و پشتو باید روی آن مکث کنند و در مطالعات و پژوهش های کنونی شان آن را در صدر قرار داده معرفی و آموزش منابع هندی را در پوهنتون ها و مراکز تحقیقاتی در سطح عالی آن، یک بار دیگر جزو برنامه های اکادمیک و پژوهشی خود مانند تحقیقات دهه های بیست و سی خورشیدی، قرار دهند.

با دریغ و درد باید یادآور شد که دانشمندان ما طی سه دهه ی قبل، تمام نیروی علمی خود را در توطئه و تفرقه سازی ها و به نوعی خدمت برای بیگانه گان به کار بردند که آخر کارش اکنون به بی سرنوشتی خود، کشور و تاریخ شان می انجامد. شماری از اینان تاکنون نیز از چنه زدن های جاهلانه و شکست خورده گان سیاسی شان زیر پرده ی زبان و فرهنگ، فراغت نیافته اند و هنوز هم مانند کرگسان در خواب فرو رفته، در ک علمی شان در دایره ی پسوند «گاه» و «ستان» دری است و از پسوند «تون» پشتو بالا نمی رود. درحالی که من باور دارم که ایشان علماً توان و صلاحیت این ندارند تا ثابت نمایند که میان این دو پسوند (ستان و تون)، چه تفاوتی وجود دارد و کدام یکی، مال این و یا آن زبان است؛ حتی در بسا موارد آن قدر در اشتباه فرو می روند که ساختار های گرامری دری را با عربی، فرق کرده نمی توانند. از این رو، عوض ساختار زبان دری، در باره ی ساختار های گرامری زبان عربی که هشتاد درصد این زبان را در معرض نابودی قرار داده اند، خود را مصروف مناقشات بی نتیجه کرده اند؛ اما در مقابل، دانشجو و

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۸ /

پژوهشگر واقعین کنونی ما باید بداند که «تون» و «ستان»، هر دو پسوند مکانی اند و بنابر نوشته ی کتاب «تحقیق ماللهند»، الیرونی اولین دانشمندی بود که «تون» را با همین معنی فعلی که در زبان پشتو به کار برده می شود به کار برده و شاید نسبت به «ستان»، پسوند قدیمی تری نیز باشد. (برای مطالعه ی بیشتر، رجوع کنید به ترجمه ی انگریزی کتاب «تحقیق ماللهند»، ص ۱۳۶).

مثلاً از این قماش که به اهمیت مسایل علمی نمی پردازند، در این روزها در باره ی نوشته های مرحوم احمد علی خان کهزاد و پسر دانشمند ایشان، طعنه های غیر واقعینانه و کورکورانه ی شان را ابراز داشته اند. این نوشته ها (نگارش های کورکورانه) به صراحت نشان می دهند که ایشان در باب کهزاد و دسترسی و صلاحیت او در باب هندشناسی و منابع آن و شهرت این نویسنده و مورخ افغان در مجامع علمی شبه قاره ی هند، چیزی نخوانده اند.

سلسله ی تحقیقات دانشمندانی چون استاد احمد علی کهزاد، علامه حبیبی و تا اندازه ای از میرغلام محمد غبار بر اساس مطالعه ی منابع هندی تهیه گردیده اند که می توانیم آن ها را در جمع تحقیقات مستند و معتبر در باره ی مطالعه ی تاریخ و فرهنگ آریانا و افغانستان به حساب آورد.

به هر صورت به اصل مطلب برمی گردیم و راجع به زبان دری و منابع این زبان و آموزش این زبان در پوهنتون ها و مراکز تعلیمی هندوستان، چند سطری را با شما خواننده گان این مقال، در مشوره قرار می دهم

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۹ /

که اگر مورد قبول واقع شد، امیدوارم روی مسوولیت جمعی و فردی که در باب زبان و فرهنگ ما احساس می کنید، به مقامات مربوط دولت افغانستان و دوستان دلسوز و علاقه مند به فرهنگ دری در هند، فشار بیاورید که در باره ی حفظ و پرورش موارث فرهنگی ما، چه در زبان دری و چه در پشتو، نه به خاطر این نسل بیگانه از هرچیز، بل که به دور از نفاق افگنی، به خاطر نسل های آینده ی این کشور، دست به کار شوند تا در نتیجه، دولت افغانستان در زمینه، روی یک پالیسی مشخص فرهنگی در پرتو تعهدات میان دو کشور هند و افغانستان، حداقل در راه معرفی و پشتیبانی زبان دری، به اندازه ی دولت و موسسات علمی هند، صادقانه ابراز همکاری کنند. در این چند سطر، روی سه موضوع، در رابطه به زبان دری در هند، صحبتی کوتاه داریم:

۱- ببینید! در سراسر هند، یکی از سرچشمه های زبان دری، کتابخانه های دولتی و شخصی این کشور اند که به صدها نسخه ی زبان های دری و پشتو در آن ها وجود دارند که در طول سالیان متمادی، شاهان افغان و مغول و عرفای این سرزمین، آن ها را نظر به خواست زمان، به وجود آوردند که تاکنون مردم و دولت هند از آن ها به وجه احسن آن نگه داری می کنند.

بر اساس نوشته های دانشمندان نسخه شناس، امروزه در هندوستان، اضافه تر از سه صد هزار نسخه ی خطی، تنها در کتبخانه های این کشور وجود دارند که قسمت اعظم آن ها مربوط به زبان های عربی، دری، زبان های هندی، ترکی و پشتو می باشند و طبق یک نگاه سرسری به

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۰ /

فهارس نامکمل کتاب های شماری از کتابخانه های هندوستان، تعدادی از نسخه های دری آن به گونه ی زیر، ثبت شده اند:

- ۱- کتابخانه ی مولانا آزاد علیگر: حدود (۵۰۰۰) نسخه دارد.
- ۲- موزیم سالار جنگ حیدرآباد: (۴۲۶۰) نسخه.
- ۳- کتابخانه ی پوهنتون همدردهلی: (۳۰۵۰) نسخه.
- ۴- کتابخانه ی پوهنتون جامعه ی ملیه: (۲۰۰۰) نسخه.
- ۵- کتابخانه ی خدابخش پتنه ی بیهار: (۵۰۰۰) نسخه.
- ۶- کتابخانه ی ندوه العلمای لکنهو: (۸۲۷) نسخه.
- ۷- کتابخانه ی پتیاله ی پنجاب: (۳۶۷) نسخه.
- ۸- کتابخانه ی فیروز بمبئی: (۵۵۰) نسخه.
- ۹- کتابخانه ی هر دیال: (۴۰۰) نسخه.
- ۱۰- کتابخانه ی تونک راجستان: (۷۰۰) نسخه.
- ۱۱- کتابخانه ی ایشیاتک کلکته: (۷۵۶) نسخه.
- ۱۲- کتابخانه ی پوهنتون هندو بنارس: (۹۳۷) نسخه.

ولی باید علاوه کرد که ده چند این نسخه ها واسناد دیگر زبان دری در مراکز و موزیم ها و آرشیف های سراسر هند موجود اند که تا هنوز آن ها را کسی و مرجعی در فهارس نیز نگنجانیده اند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۱ /



این، کتابخانه ی «رضا» در رامپور است که توسط نواب فرهنگ دوست، نواب فیض الله در سال ۱۷۷۴ در قلب روھیلکند(مسکن بود و باش افغان های روھیله) اساس گزاری شد. نواب فیض الله، پسر نواب علی محمد خان روھیله، از دوستان و یاران احمدشاه بابای کبیر بود که بعد از جنگ پانی پت، احمد شاه بابا، امور هندوستان را به ایشان سپردند. اکنون این عمارت (حامد منزل) در خدمت کتابخانه ی رامپور قرار دارد. دانشمندان امروز، این کتابخانه ی معتبر دنیا را به خاطر داشتن ذخایر نادر نسخ قلمی و آثار هنری آن، به نام «تاج محل کتب» یاد می کنند که قصه ی فرهنگ دوستی و علاقه مندی افغان ها در سرزمین هند را نشان می دهد. این بنای هنری، صاحب هزاران نسخه ی خطی و آثار هنری به زبان دری می باشد.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۲ /

۲- موضوع مهمی که در رابطه درخور توجه است، عبارت از موضوع تدریس زبان دری در پوهنتون های هند می باشد. شمار زیادی از دانشجویان هندی در سطوح مختلف آموزشی، مصروف آموزش زبان دری اند.

تا جایی که معلوم است، عدم موجودیت یک پروگرام جامع برای تدریس زبان دری، خاصاً در این سال های اخیر، باعث شده که در شماری از دیپارتمنت های دری، سطح آموزش از کیفیتی که لازم است، برخوردار نباشد.

شماری از استادان زبان دری، از آغاز با عنعنه ی دیرینه ی آموزش که معمولاً زبان دری بوده است، آشنایی کامل دارند، ولی بنابر عدم روابط با مراکز تعلیمی، تحقیقی و آموزشی افغانستان، دانشجویان و استادان زبان دری در عوض آموزش دری که برای شان هم آشنا و هم آسان بوده، با آموزش گویش ثقیل فارسی (ایرانی) رو به رو می شوند. این کار در سیستم آموزش زبان دری در هند، مشکل بزرگی را ایجاد کرده است.

شاگردان در عوض زبان دیرینه و کتبی دری، با لهجه ی نهایت دشوار که حتی نشانه های آن را در آثار کلاسیک این زبان، چون آثار رودکی، مولانا، سنایی، نظامی، صائب، خسرو، بی دل و غالب دریافت کرده نمی توانند، رو به رو هستند. به نظر من، این مشکل، از جمله ی مشکلاتی ست که زبان دری در سطح جهانی با آن ها رو به رو است. من شاهد شمار زیادی از پوهنتون های شرقی و غربی که در آن ها زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۳ /

دری تدریس می شود استم که در آن جا ها محصلان زبان دری از عدم موجودیت یک برنامه ی عام و قبول شده میان دانشمندان افغانستان، تاجکستان و ایران به خاطر آموزش زبان دری در سه راهی قرار دارند. دوستان ایرانی در هر گوشه و کنار دنیا، خود را ذمه وار زبان فارسی قلمداد می کنند؛ اما وقتی موضوع تدریس پیش می آید، در آن صورت در عوض اعتراف به مشکل لهجه ی فارسی، به دانشجویان می گویند که همین لهجه ی ایرانی، زبان فارسی است و از واقعیت اساسی زبان فارسی که «دری» است، چشم پوشی می کنند.

در یکی از پوهنتون های امریکای شمالی، کسی زبان فارسی را تدریس می کند. تخلص این مدرس «ثابت قدم» است، اما نام خود را برای دانشجویان در روی تخته و صفحه ی انترنیتی پوهنتون اش، به زبان انگلیسی نوشته است: *sabetghadam* (ثابت غدم). وقتی کسی که این زبان را تدریس می کند، املا ی تخلصش را نداند، پس توقع شاگردان و دانشجویان از ایشان در راه آموزش زبان دری، چه خواهد بود؟

در هند نیز مشکل ما در همین زمینه است. به نظر من، شاگردان زبان دری، باید اولتر از همه دری دان باشند. وقتی دری را آموختند، بعداً می توانند گویش فارسی را با در نظر داشت تجارب دری آموزی، به آسانی فراگیرند. در غیر آن، وقتی شاگردی آموختن زبان را از گویش فارسی آغاز می کند، در قدم اول، جریان و مدت تعیین شده ی تعلیمی برایش کافی نخواهند بود. در قدم دوم نمی تواند رابطه ی زبان گفتار را با زبان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۴ /

نوشتار معاصر و گذشته برقرار نماید. همین است که در اولین دیدار با اولین جمله ی دوستان ایرانی (آقا چه جوری؟) رو به رو می شوند و ناچار به قاموس دری، مراجعه می نمایند که در آن جا نیز شاید این ساختار را نیابند و بالاخره رو به کسانی می آورند که اهل زبان باشند و از وی خواهند شنید که معنی آن جمله: «آقا چه گونه است؟»

ضمن تدریس همیشه با این گونه پرسش های دوستان و دانشجویان رو به رو شده ام و در رابطه عرض کرده ام که:

اگر کسی، ملتی و یا کشوری می خواهد به زبان دری در هند خدمت نماید و می خواهند این زبان را مردمان غیر دری زبان، به آسانی فراگیرند، باید برای تدریس آن، برنامه ی خاص با اشتراک دانشمندان افغانستان، ایران، تاجکستان و هندوستان تهیه کنند و در رابطه باید همه به واقعیت ها و مشکلات عینی، بدون هر نوع بلندپروازی، تن دهند. چنانی که بار ها در مجالس علمی گفته ام، باز هم پیشنهاد می کنم که برای تدریس و آموزاندن زبان دری، باید به استادان و آموزگاران افغان و زبان دری، حق اولیت داده شود. در مورد تحقیقات تاریخی و علمی باید به کارکرد های دانشمندان تاجکستان و در بخش مطبوعات و نشریات، باید از امکانات ایران استفاده گردد که خوشبختانه و یا بدبختانه، اکنون ایران در هر سه مورد، خود را سرخ قرار داده و متباقی کشور ها را به باد فراموشی سپرده است.

۳- در این اواخر، مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه ی پوهنتون جواهر لعل نهرو به اثر توجه دول هند و افغانستان، دست به گشایش

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۵ /

کرسی های میرزا عبدالقادر بی دل و علامه عبدالشکور رشاد برده است که در ضمن آن، تدریس زبان دری و پشتو به سطح عالی در چوکات دیپارتمنت کنونی فارسی و مطالعات آسیای میانه آغاز خواهند شد. با گشایش این کرسی ارجمند دری، پوهنتون نهرو در نظر دارد تا در پرورش و آموزش کیفی مرکز و دانشجویان خود، گام موثرتری بردارد. بدین معنی که شاگردان دیپارتمنت دری، علاوه بر آن که سطح دانش خود را در باره ی زبان دری، ارتقا خواهند داد، قادر خواهند بود تا جریان انکشاف معاصر ادبیات دری در افغانستان و تاجکستان را که تاکنون و به تمام معنی در هندوستان و شبه قاره معرفی نشده اند، تعقیب نمایند.

برنامه ی ایجاد کرسی دری در دانشگاه نهرو، اولین کار موثر خواهد بود که توسط استادان این مرکز که تاکنون در سراسر هند، به خاطر تلاش های مداوم علمی و کیفی شان برای زبان دری و مطالعات آسیای میانه، از آنان قدردانی به عمل آمده است، با کمک استادان دیپارتمنت دری پوهنتون کابل، روی دست گرفته خواهد شد. مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه ی این پوهنتون مشهور هندوستان، از جمع مراکزی علمی و تعلیمی ای ست که در آن، کارهای تحقیقی استادان و دانش آموزان دری از لحاظ کیفی در سراسر هند در سطح عالی علمی قرار دارند. تلاش های مداوم استادان قبلی این مرکز، چون استاد عبدالودود اظهر دهلوی، استاد خانم هاویوالا، استاد محمود عالم و استادان کنونی چون پروفیسور عین الحسن، استاد خانم قاسمی، دکتور

دري افغاني: به كوشش مصطفي عمرزي

۳۵۶ /

اختر مهدي، دكتور اختر حسين كاظمي، دكتور اخلاق احمد انصاري و دكتور اشتياق احمد، بدون شك در راه گسترش زبان و ادبيات دري، درخور ستايش اند.

پروفيسور حسن و خانم قاسمي كه هميشه در راس مركز بودند، توانستند با همكاري استادان يادشده، كارهاي موثري در راه انكشاف مركز زبان و ادب دري و پشتوانه انجام دهند. ايشان و استادان همكار شان به اين باور اند تا اين مركز را واقعاً به يك مركز فراگير مطالعات زبان دري و زبان هاي ديگر اين خانواده تبديل نمايند تا بتوانند در آن، از روند موجود ادبي كشور هاي افغانستان و تاجكستان و كشور هاي ديگر آسايي ميانه كه در حال حاضر و يا در گذشته در آن جاها منابع زبان هاي دري و پشتو ايجادشده باشند، در برنامه ي كار علمي شان روي دست گيرند.

من به حيث عضو اين مركز مي خواهم به اطلاع همه ي دوستان برسانم كه دولت هند در اين راستا، گامي استوار بر اساس توافقات با دولت افغانستان برداشته است. از آن جايي كه اوضاع در افغانستان فعلي در راه گسترش فرهنگ ما ياري رسان نبوده، من از دوستان فرهنگي كه در خارج از كشور زنده گي دارند، متوقع ام تا بدانند كه تقويه ي هر زبان خارجي، ولو كه در يك كشور پيشرفته هم باشد، به پشتيباني و سرپرستي گوينده گان دلسوز و كشور مربوطه اش نيازمند است. مركز مطالعات پوهنتون نهرو در حال حاضر، توانايي دسترسي به آثار و نوشته هاي نويسنده گان و شاعران دري گو را ندارد. سفارت افغانستان

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۷ /

در دهلی نیز در حال حاضر از آن درخشنده گی فرهنگی که در زمان جناب مسعود خلیلی، محترم فاضل و محترم احمد پروانی و آقای خراسانی داشت، بازمانده است. لذا تقاضای ما از شما دوستان فرهنگی و دولت افغانستان این است تا در باره ی تقویت ادبی و معنوی این مرکز، ما را یاری رسانید. ۱.

۱- برای حفظ اصالت زبان دری، نه تنها مدیون دولتمردان آگاه و خبره گان با شعور خویش هستیم، بل توجه مراکز پژوهشی و علمی دنیا نیز با توجه بر ویژه گی های تاریخی و فرهنگی افغانستان، سهم بزرگی در آشکارایی و شناسایی اصالت های فرهنگی و زبان های ما داشته اند. این مامول باعث شده است زبان دری، نه تنها در مرز های افغانستان، تضمین شود، بل مرز های افغانزمین را درنوردیده و به عنوان یکی از شاخصه های فرهنگ افغانی، در ادبیات سراسر جهان راه یابد و رسانه های گوناگون خارجی به گونه ی مشخص، برنامه های دری خویش را با نام «زبان دری»، در اختیار افغانان قرار دهند. این امر نیکو، رسمیت این اصالت را که در امتداد سالیان بحران (از هفت ثور تا کنون) به شدت با چالش های داخلی ناشی از نوکران بیگانه و همسایه، مواجه شده، وقایه و با ظهور نت، مستند کرده است. با وجود ضعف های آشکار نهاد های دولتی و غیر دولتی، پسندیده است با تلاش های این چنینی (این کتاب)، مُهر تایید زبان دری را در همه جا حک کنیم. برای تعمیم این هدف، اولتر از همه نیاز داریم در نشانی هایی که به گونه ای بر اثر حضور عنصر ایرانی، فرهنگ ما را تحت سایه ی پان فارسیسم، خدشه دار کرده اند، نقش خویش را با زبان دری، برجسته کنیم. به این معنی که چرا در شبکه ای همانند فیس بوک که خود به عنوان ابزار شناسایی فرهنگ ها عمل می کند، در بخش جدول زبان ها فقط به لهجه ی فارسی، اکتفا شده و از زبان دری، خبری نیست. همانند این، نشانی های دیگری نیز وجود دارند که مذبوحانه سعی کرده اند ما را با خلط در فرهنگ ایرانی (فارسی)، نادیده بگیرند؛ هرچند بر اثر ساختار نهاد های کنونی دولتی و وزارت فرهنگ (اتلافی و افغان ستیز)، امیدی برای پی گیری گسترش رسمیت و جهانی شدن نام زبان دری نداریم، اما به این معنی نیست که کاری کرده نمی توانیم. بر تمام افغانان است که اگر بر فرهنگ و وطن، محبت دارید، بر این موارد (رسمیت زبان دری در مکان هایی که تحت سایه ی ایرانی قرار دارند) توجه کنند و نگذارند که زخم کوچک، ناسور شود. بی توجهی بر این موارد، به معنی پذیرفتن مداخله ای ست که تهاجم فرهنگی نام دارد و چنانی که در ده سال فضای کنونی، تجربه کرده ایم، فاصله های زیادی را به وجود آورده اند. مضمون بالا، نمونه ای از آن شانس های ماست که نهاد های آگاه بیرونی با توجه بر اصالت های فرهنگی ما برنامه ریزی می کنند و مناسب دیدم به عنوان بحث فرامرزی زبان دری، جزو این مجموعه، قرار گیرد. م.ع

دری افغانی

مصطفی عمرزی

هنگام جست و جو پیرامون زبان دری، در پژوهش های فرهنگیان ترک ایران، اصطلاح «دری افغانی» که در مورد زبان دری، رقم خورده بود، توجهم را جلب کرد. پیشینه، ویژه گی ها و اسناد تاریخی که راوی سرگذشت زبان دری اند، نقطه ی آغاز زبان دری را جغرافیایی معرفی می کنند که افغانستان ما، صاحب بخش بزرگ آن است.

زبان دری با یادگار هایی از کتیبه ها، کتاب ها و اندیشه های بشری، زمانی به درستی معرفی می شود که سیمای آن را بر محور جریان های جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خویش دریابیم. همین امر ما را انگیزه می دهد در زمینه هایی که با کشور- دولت های کنونی، ادعای میراث فرهنگی دارند، رویارو شویم و با ارائه ی سند، از هویت و منافع خویش به درستی پاسداری کنیم.

در واقع در زمان ما، در منطقه ی ما و در میان مرز هایی که گستره ی زبان دری اند، در گوشه ای از جهان سوم که در اوج نابسامانی ها، در گیر افتخارات جهان سومی نیز است، پاسداری از ارزش های فرهنگی با ویژه گی های مردمی، قومی و خاص، جای آشکاری در مقال منافع ملی دارد.

بار ها ضمن بحث حفظ ویژه گی ها، در واکنش به کنش های فرورفته در نفس کار فرهنگی، وضاحت داده ایم که در نظر داشت ویژه گی ها،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۹ /

مقال پدیده های انسانی را فراتر از نفس کار انسانی قرار می دهد و در دنیایی که سیاست ها، تنوع ملیت ها و کشور ها دارند، نباید خود را آن قدر در بستر حوزه ی فرهنگی رها کنیم که موجودیت و منافع ما در سایه ی پدیده های سیاسی دیگران، قرار گیرند.

بررسی فارسیسم ایرانی به آشکارایی نشان می دهد که موضع ملیگرایان ما برای توجه بر ویژه گی های سرزمینی و مردمی، چه قدر درست و به جاست.

مُعضل جغرافیای زبان دری از زمان حاکمیت نخستین شاه از گروه قومی فارس (رضا پهلوی) در ایران که بر روی زمینه های از قبل میسر شده ی روس و انگلیس، شکل گرفت، در نخستین انحراف تاریخ ایران، ماهیتی به خود می گیرد که گونه ای از نضج ناسوسیالیسم افراطی مجوس در جهان سوم و عقب مانده شد.

ناسیونالیسم عقب مانده و جهان سومی فارسی که در برابر عظمت تمدن غربی کوچک می شود، در ناگزیری عقب ماننی از قافله، خود گم کرده ای ست که در دنیای گذشته غرق شده و از مجرای خیال، دریچه ای می گشاید که هرازگاهی که در دنیای سرکشیده ی غربی، محو می شود، خود را رقیبی احساس می کند که وسیله ی رقابت را در مخروبه های سده های گذشته، از دست داده است و درست از این سوژه ی خیال، ایدئالوژی ای بروز می کند که عقب ناسیونالیسم جهان سومی پشتوانه می شود و در بازار داده های مصرفی، هیچگاه از خطر انفلاسیون و ضعف ارزش، مصئون نیست. در چنین بستری که کار

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۰ /

فرهنگی را مساله‌ی مهم حدود منافع ملی می‌نویسند و نسبت انسانی در برابر نسبت سیاسی، سبک است، راهی نداریم تا پدیده‌های انسانی را برکنار از عصیت‌ها و سیاست‌های بیگانه دریافت کنیم و از مزایای گذار تجربه و کمالش به راحتی سبکبار شویم.

بازار آزاد افغانستان که از هرگونه امتعه‌ای می‌فروشد و هر جنسی از کالای جهان سوم را دارد، در کنار دغدغه‌های فرهنگی ما، صادرات یورش واری را برجسته می‌کند که اکنون زیر نام فارسی و پارسی بر دهان ما دست انداخته‌اند تا زبان ما را نیز خدشه دار کنند.

زور زدن برای قبول نام فارسی یا پارسی، همان نکته‌ای است که می‌رساند پدیده‌های فرهنگی جهان سوم، هرگز مجزا از اغراض منافع و خواسته‌ها نیستند.

ما که در بحث زبان، هیچگاه جدی نشده بودیم، زمانی از خواب برخاستیم که ادعای فرهنگی طرف، شان ما را سوال پیچ می‌کند و در گیچی این جریان، دستش از آستین گروهک‌ها و دسته‌های سیاسی، بیرون می‌شود.

دولت‌های افغانستان از زمان احیای ارزش دری، هرگز نتوانسته‌اند در رقابت ناسیونالیسم در جهان سوم، جلو بروند. ارزش‌های اسلامی، فرهنگ افغانی و صفای خاطر مردم، اجازه نداده‌اند حسن نیت افغانان، فدای سیاست‌های حتی معقول دولت شود.

مساله‌ی زبان در افغانستان، همواره بحث برانگیز بوده است. در شرایط کنونی که هر عملی را توجیه می‌کنند، زبان در بُرنده گی نقد، نه فقط

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۱ /

ارزش انسانی خویش برای پیوسته گی توده ها از دست می دهد، بل پا به پا و در تقابل جریان های ستیزه جو که پشتوانه ی بیرونی دارند، رویارویی های قومی - درونمرزی را حاد کرده است.

سیاست های صادراتی و مضر ایران که به نام کار فرهنگی، بیشتر توجیه عملکرد گروهک های وابسته و به اصطلاح فرهنگیان پارسی گو را در پی دارند، با خیزش و پرش در میدان سیاست، تعلق خاطر کسانی را فراهم می آورند که هنوز پس از سال ها تجربه ی سیاست های حذف که برکنار از واقعیت های جامعه ی افغانستان، زاده ی خیالبافی بودند، عنصر انسانی زبان را بهانه قرار داده و به تشدید بحران قومی افغانستان، دست یازیده اند.

پس از حاکمیت طالبان، ناگهان ادعای زیاد و کم افزایش می یابد. در حالی که در بررسی تنوع ادعا شگفت زده بودیم، مقوله ی زبان، زبان بازی می کند و از پس از ادعای فرهنگی، مدعای سیاسی، بروز کرده است.

پرسش این پاسخ که شماری از میان جامعه ی فرهنگیان دری زبان افغانستان با پشت کردن به تمام واقعیت های تاریخی نام دری، چرا به یکباره و ناگهانی پارسی گو شدند، گرچه بدون بررسی صدور سیاست ها و تهاجم فرهنگی بیرونی، پاسخ روشن نخواهد یافت، اما نمی توان عوامل درونی ناشی از برخورد جریان های متخاصم تنظیمی که هر کدام در سقوط چپ و راست، قومی شده اند را نادیده گرفت.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۲ /

زبان دری با رواج گسترده ای که در میان افغانان دارد، در برابر آشنایان، قرار می گیرد. همین آشنایی که حضور آن را در بسیاری از نقاط افغانستان، راحت کرده است، جناح های متخاصم و پُر مدعای سیاسی افغانستان را واداشت حول محور زبان دری و سوء تعبیر های تاریخی (پدیده ی جغرافیای خراسانی)، رویکردی در پیش گیرند که بحث زبان دری، فراتر از حوزه های علمی و پژوهشی، جزو اجندا های سیاسی نیز قرار گیرد.

حامیان ارزش های ملی در افغانستان که در تنوع پس از طالبان ره گم کرده اند و از برای تنزل فهم مدیران کشور، رونق کار فرهنگی، هرگز از حمایت دالری، فیض نبرد، اما حداقل در رسمیات و دغدغه ی خاطر طرفداران اصالت و واقعیت ها، جریانی را زاده اند که گرچه رقیب نیست، اما غافل و درمانده نیز نخواهد ماند.

در اوج رقابت ها در حالی که از کمال نومیدي در تنزل سواد مدیران، رنج می بریم، برای همان موضع (ویژه گی های فرهنگی)، صف بسته ایم که اگر شکسته شد، خطوط منافع ملی افغانان در مقوله های غیر سیاسی، حوزه یی می شود و از همین جاست که باید فاتحه ی افغانستان و هویت افغانی را خواند.

از اهم رویکرد فرهنگی - تهاجمی بیگانه، آوردن ارزش های سیاسی، اجتماعی و تاریخی افغانستان در مضمون بررسی فرهنگ و ادبیات است که با سیر تاریخی و محتوایی آن ها نه فقط فرامرزی می شوند، بل مناسب شرایط تاریخی خاص خویش نیز بوده اند. این که مقال ارزش

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۳ /

های ویژه ی ما را با سوار کردن بر بُعد فرامرزی، می خواهند گردش دهند، برای چیزفهمان ما چیزی جز هشدارباش نیست.

با رویکرد تهاجم فرهنگی و صادراتی که بیشتر ویژه گی ایرانی دارند، از زمان ضعف حاکمیت های مرکزی (پس از هشت ثور)، فرصت را مغتنم شمرده اند تا با استفاده از عنصر زبان و مذهب، سود ببرند.

نقد هار تاریخ افغانستان، خلط ویژه گی ها در مقوله ی فرهنگی که تاکید می کند نباید سیاسی شود و تحریف میراث های گذشته، ما را به خوبی آگاه کرده است تا بدانیم در جغرافیای زبان دری، جست و جوی معنی بدون تامل سیاسی، زیان آور خواهد بود.

پدیده های انسانی در ماهیت خویش، حدود نمی شناسند. هرگز و هیچگاه تا زمانی که قید نداشته باشند، محدود نشده اند؛ اما این در حدود ارضی دنیای ما، محدود به سرزمین و کشور هایی ست که پدیده های فرهنگی را کار بشری دانسته و از ادعا بر آن ها دست شسته اند. این روند که خود از مراحل طوفانی تاریخ سرزمین ها و کشور ها گذشته است، در انعطاف و پذیرش کار بشری- فرهنگی، باور های تازه را به میان آورده است. از همین روست که اگر مقال کار فرهنگی در جهان غیر سوم، تعریف می شود، نیازمند آرایش سیاسی نیست؛ اما در جغرافیای ما که هنوز به شدت در گیر صدور ایدئولوژی است و از معضلات در رنج، چه گونه می توان بحث پدیده های فرهنگی را سوای در نظر گیری سیاسی و ویژه گی هایی تعریف کرد که جریان های

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۴ /

بیرونی با تحریف آن‌ها، هویت زدایی ملت‌ها را جزو برنامه‌های فرهنگی و منافع ملی خویش، اصل می‌دانند؟

اصطلاح «دری افغانی» را چنانی که آوردم، در کار فرهنگیان ترک ایرانی دیدیم و پسندیدیم. بخش مهمی از نقد فارسیسم، سهمی ست که فرهنگیان ترک دارند و از مزایای بسیاری برخوردار است.

اکنون که در اوج شعور ملی قشر آگاه افغان، حرکت‌های خودجوش پاسداری اصالت‌ها و ارزش‌های ما مطرح‌اند، با گزینش اسم «دری افغانی» بر این کتاب، خواستیم مقال منافع خویش را ویژه گی دهیم و در این مسیر، دریچه‌های دیگری را بگشاییم که نه فقط تعاریف گذشته را برای جریان نو می‌خواهند، بل بر موضوعاتی نیز توجه می‌شود که تاکنون در دگم داده‌ها و پرداخته‌ها فکر می‌شد گروهی و قومی‌اند و بر اثر همین نکات، زمانی که جایی در تعاریف بیگانه‌گان می‌یابند، حربه‌ای برای چپاول و تاراج دیگران می‌شوند.

پس از ناکامی پروژه‌های نفی نام دری، بیماری دیگری را به جان ما انداخته‌اند که هرگز از انتساب به ویروس ایرانی، به دور نبوده است. توجه کرده‌اید که زور می‌زنند به اصطلاح بگوئیم و بنویسیم: فارسی دری، پارسی دری و یا بر عکس و هزار عکس دیگر.

محتوای این کتاب با وضاحت و گاه در بی توجهی نگارنده‌گان، صورت دری را به خوبی ترسیم کرده است، اما در نخستین تجربه برای حرف آخر در مورد این که دری، فارسی یا پارسی بگوئیم، رهنمایی می‌کند. بنابر این از موضع خویش صرف نظر کرده، اما پیشنهاد می‌

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۵ /

کنیم که با توجه بر این که هرگز و به دور از جعلیات و سوء تعبیر ها نتوانسته اند چیزی به نام فارسی را در عوض دری جا بزنند و نام های پارسی (= فارسی) و تاجکی، بیشتر معرف صفت ها و هویت های قومی اند، بهتر است برای مقابله ی به مثل که نباید در هیچ موردی کم بیاوریم، اصطلاح «دری افغانی» را زمانی که بحث ویژه گی های دری در جغرافیای افغانستان مطرح می شوند، برای خویش (افغانان) بپذیریم. به این گونه دری تاجکی را برای تاجکستان و دری ایرانی را برای ایران.

«دری افغانی»، توجیه منطقی نیز دارد. با توجه به افغانستان تاریخی و دولت - کشور کنونی که جایگاه واضحی در جامعه ی بین المللی دارد و هم از رهگذر میراث های به جا مانده ی گذشته و معاصر که در گویش دری زبانان افغان، لهجه ی فصیح دری رسمی یا افغانی را به وجود آورده است، کاربرد اصطلاح «دری افغانی»، هنگام توجه بر مقوله ی فرهنگ، نه فقط بی جا و بی مورد نخواهد بود، بل ما را کمک می کند پا به پای مقال سیاست، منافع خود را از تعاریف روشن تر، غنی سازیم.

اصطلاح «دری افغانی» با اصل زبان دری و با تکیه بر لهجه ی رسمی که نضج یافته ی پایتخت (کابل) است، ویژه گی ملی نیز دارد؛ زیرا کابل پس از افول تمدن هندویسم، در مسیر تاریخ، اقوام گوناگونی را پذیرفته است که از تاجکان تا پشتون ها، هزاره گان و بسیاری از اقوام دیگر که این جا کوچیده اند، زیر چتر رسمیات حاکمیت هایی که زبان

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۶ /

دري، زبان رسمي آن ها بود و پس از تغيير پايتخت از کندهار به کابل توسط سلاطين پشتون که بسيار مهم است نقش پشتون ها را در به ميان آوردن لهجه ي فصيح دري رسمي، از نگرش نياندايم، در بررسي تاريخ معاصر يا تاريخ واقعي افغانستان، ما را کمک مي کند از اين وسيله ي مهم پيوند هاي خويش، بدون اغراض قومي و عصيت فرهنگي، نگهباني کنيم.

حکم قطعي نمي دهيم، اما سفارش مي کنيم پس از بررسي، براي محکمت و توجه علمي و استوار بر پژوهش ها، لهجه ي افغانی زبان دري که جزو رسميات ماست، فقط در پيوند به کابل نشينان غير پشتون که خود به اين مرکز تمدني هندوييسم کوچيده اند، منحصر نماند؛ زيرا گوينده گان دري گو در جغرافياي افغانستان و منطقه ي ما با تکلم به لهجه هاي ولايتي و محلي، معروف اند؛ مانند لهجه ي مردمان بدخشان، پنجشير، تخار، هرات و... نیز هزاره گان با لهجه ي خاص دري که اصطلاح دري هزاره گي را توجه مي کند، معروف مي باشند.

بررسي اصطلاحات، واژه گان و ويژه گي هاي لهجه ي رسمي زبان دري افغانستان که ادبيات مدون دارد، هرگز نياورده است که لهجه ي رسمي دري ما (کابل)، منحصر به قوم باشد.

جمع بزرگي از پشتون ها در مسير فتوحات، داد و ستد قومي، روابط تجاري و پديده ي جابه جايي که شامل سير تمام اقوام افغانستان مي شود، پس از انتقال پايتخت، به گونه ي گسترده به کابل مي آيند و در يک تعامل اجتماعي، همان گونه که رهبري کشور را بر عهده دارند،

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۷ /

در متن روابط اجتماعی، بخشی از گوینده گان لهجه ی فصیح دری رسمی می شوند.

تاریخ معاصر پشتون ها، مهمترین یادگار و میراث فرهنگی در لهجه ی رسمی زبان دری (کابل) نیز است. در همین مسیر، حضور متنوع اقوام غیر تاجک در کابل - به شمول هزاره گان دری گو - که خلط اجتماعی را رنگ تنوع ملی بخشیده اند، هریک با کاربرد وسیله ی ارتباط (دری) صورت غیر قومی آن را در فصاحت، برجسته تر می کنند.

چنان چه گفتیم، پرداختن با چنین رویکردی، خواستار قطعیت نیست و حکمی نیز صادر نمی کنیم، اما اگر بخواهیم ویژه گی ها را برجسته کنیم، نیاز مبرم است همان گونه که بررسی تاریخ افغانستان را به دور از اعماق تاریخی غیر ضروری بازنگری کنیم، گشودن فصل های دیگر که انحصار را نفی می کنند، از اهم کار ها در اجندای نو فرهنگی، خیلی ضروری می شود.

چنانی که کوشیده ایم برای برون رفت از دایره ی معضلات ایده ساز منفی، نگرش نو بر تاریخ منطقه و افغانستان را بازنگری کنیم، با جست و جو، گردآوری، نگارش، توضیحات و روشنگری ها در امور فرهنگی که یکی هم این کتاب است، از جامعه ی فرهنگی افغانان، دعوت می کنیم که بدیل نو را اختیار کنند! زیرا قایل شدن به سیاست های نادرست گذشته که اینک حتی فارسیسم ایرانی را در سرزمین ما توجیه می کنند، جز با نگرش نو، نقد محتوایی و توجه بر مواردی که به حاشیه

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۸ /

رانده شده اند، نخواهند توانست مهارگسیخته گی خیالپردازان مجوس را چنانی که باید، جلو بگیرند.

اصطلاح «دری افغانی» را با پشتوانه ی زبان دری، اما در جغرافیای افغانستان، بی نیاز از ماهیت دروغین که در ساخت تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی، سنت شده است، فقط در حد یک عبارت مورد ضرورت سیاسی، قرار می دهیم.

چنانی که در این کتاب خواندیم، به جز از حدود تخلیقات ادبیات چند سده ی معاصر دری افغانستان، دری با پسوندی که در تاملات نیم قرن اخیر ما نیز دیده می شود (افغانی)، جزو دری مشهوری می باشد که پسوند های تاجکی و فارسی نیز دارد.

در رابطه به اصالت دری گفته ایم و بار دیگر تکرار می کنیم دری، زبان بخشی از مردم افغانستان، تاجکستان و ایران است و همیشه یک زبان واحد بوده و می ماند. در فرامرز های شناخت فرهنگی، دری زبانان ایران و تاجکستان در میان دری زبانان افغانستان، به واسطه (مترجم) نیاز ندارند.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۹ /

اشعاری در وصف زبان دری

به کوشش نبیل عزیزی

نظامی گنجوی:

نظامی که نظم دری کار اوست
دری نظم کردن سزاوار اوست

خرد نامه ها را ز لفظ دری
به یونان زبان کرد کسوت گری

سخن را نشان جست بر رهبری
ز یونانی و پهلوی و دری

معنی در خروش آورده پرده
غزل های دری آغاز کرده

زان سخن ها که تازی ست و دری
در سواد بخاری و طبری

به دو رهبان فرهنگی چنین گفت
به وقت آن که دُر های دری سُفت

فرخی سیستانی:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۰ /

دل بدان یافتی از من که نیکو دانی خواند
مدحت خواجه ی آزاده با لفظ دری

خاصه آن بنده که مانده ی من بنده بود
مدح گوینده و داننده ی الفاظ دری

اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

حافظ شیرازی:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

ز من به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری

سنایی غزنوی:

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۱ /

با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری

شکر الله که تو را یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار با الفاظ دری

نجیب الدین جربادقانی:

طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده است
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری

خاقانی شیروانی:

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری

راوی ز دُر های دری دلال و دل ها مشتری
خاقانی اینک جوهر دُر های بیضا ریخته

دُر دری را از قلم در رشته جان کرده ام
پس باز بگشاده زهم بر شاه والا ریخته

بر رقعہ ی نظم دری قایم منم در شاعری
با من بقایم عنصری آب مجارا ریخته

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۲ /

دید مرا گرفته لب آتش پارسی ز تب
نطق من آب تازیان برده به نکته ی دری

چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد
نام خویش افسر دیوان به خراسان یابم

دیوان من به سمع تو دُر دری دهد
جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند

قطران تبریزی:

گر چو دیگر بنده گان بر در گهی تو بودمی
همچو دیگر بنده گان اندر دل تو پادمی
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

واصل:

شرح بیان معرفت از ارغوان پیرس
وز نی شنو درس مقامات معنوی
دراج دُر نظم دری سفت و فاخته
سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی

ناصر خسرو:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر لفظ دری را

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۳ /

عنصری:

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

شمس طبسی:

نیست عجب گر شود عیسی تازی زبان
از پی گفتار او عاشق شعر دری

سوزنی:

صفات روی تو آسان بود مرا گفتن
گاهی با لفظ دری و گاهی به شعر دری

جبلی:

پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی

انوری:

طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذراصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری

معزی:

دست رادش در دهانم در دریایی نهاد
چون بیارید از زبانم پیش او دُر دری

سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را
باید از تو سخن گفتن دری آموخت

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۴ /

لادری:

گر حمد تو بر قبله ی ابدال نگارند
خواند به نماز اندر شعر دری ابدال

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین ترست

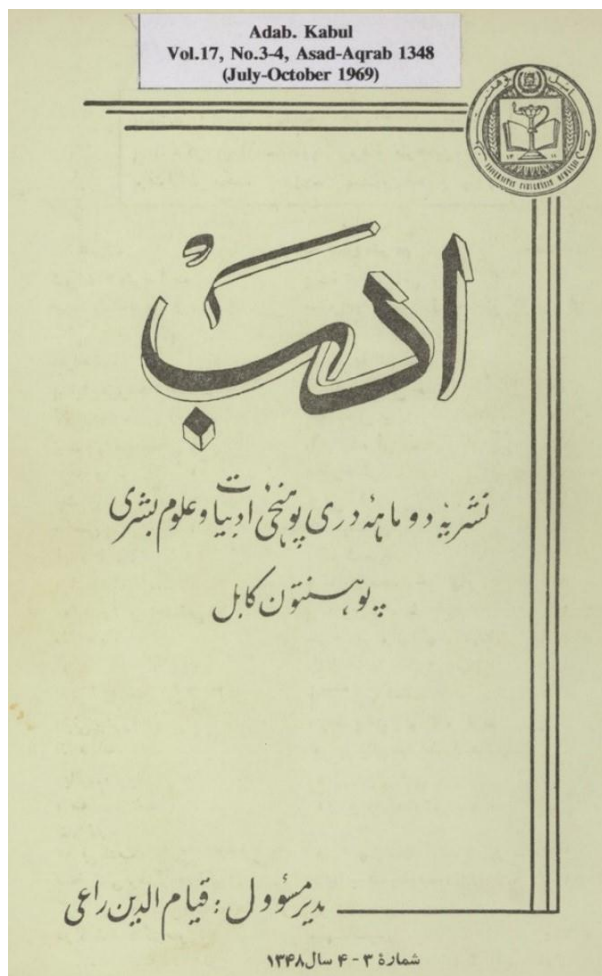
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۵ /

زبان دری در تصاویر

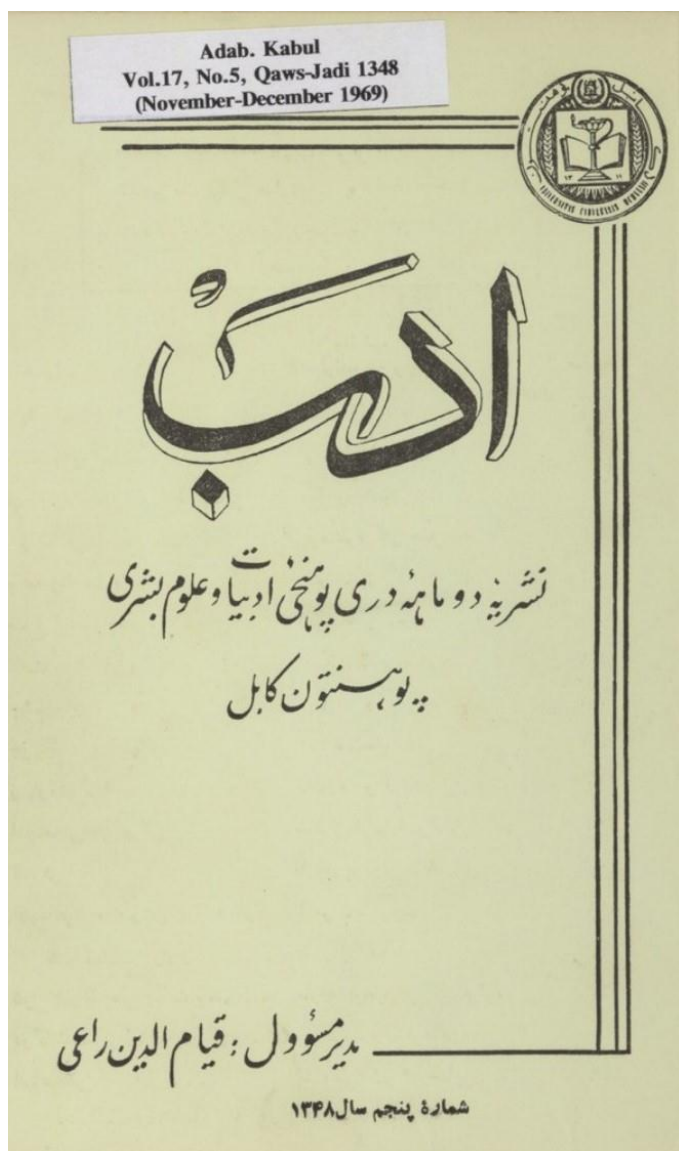
(گزیده هایی از هزاران عنوان کتب و نشریات به نام دری)

دري افغانی:



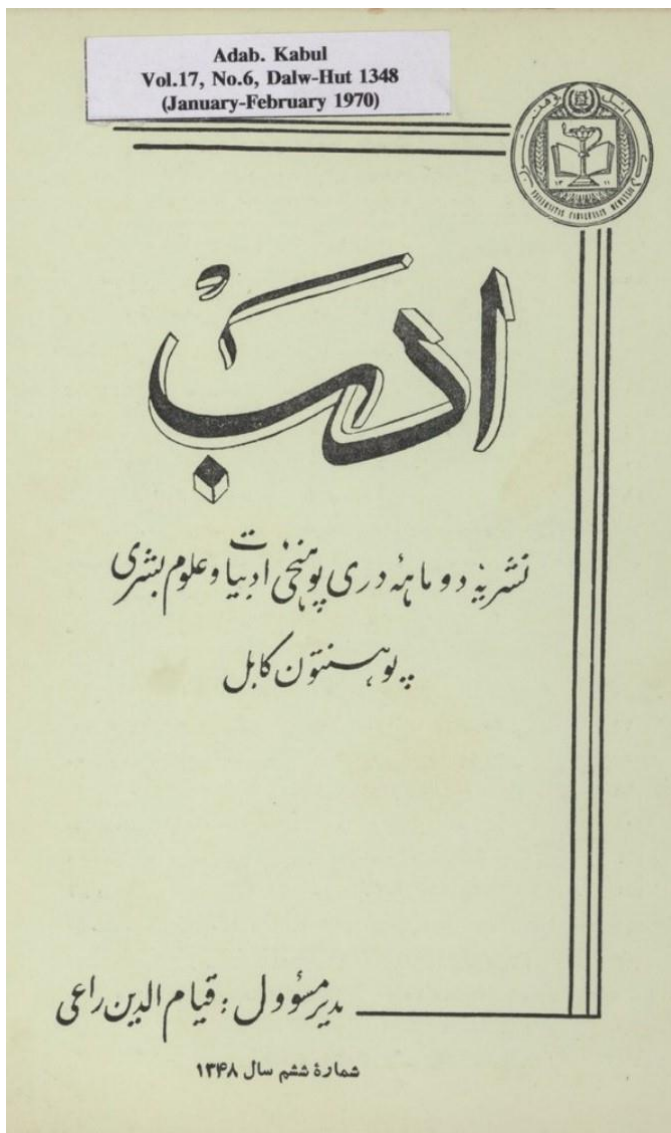
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۶ /



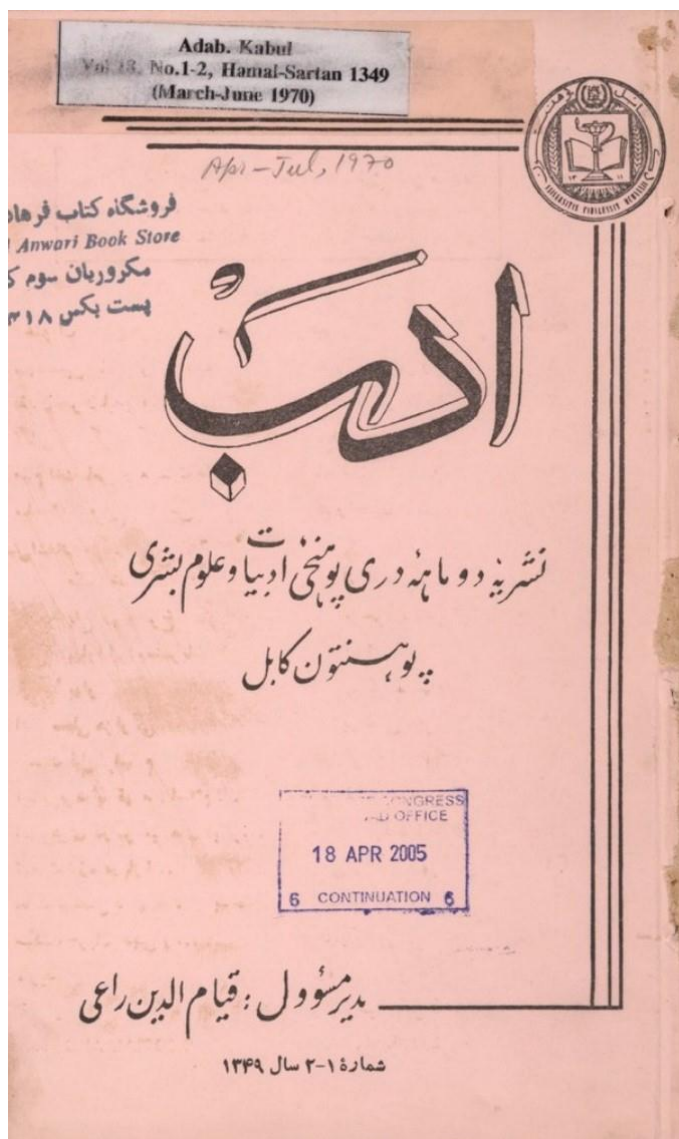
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۷ /



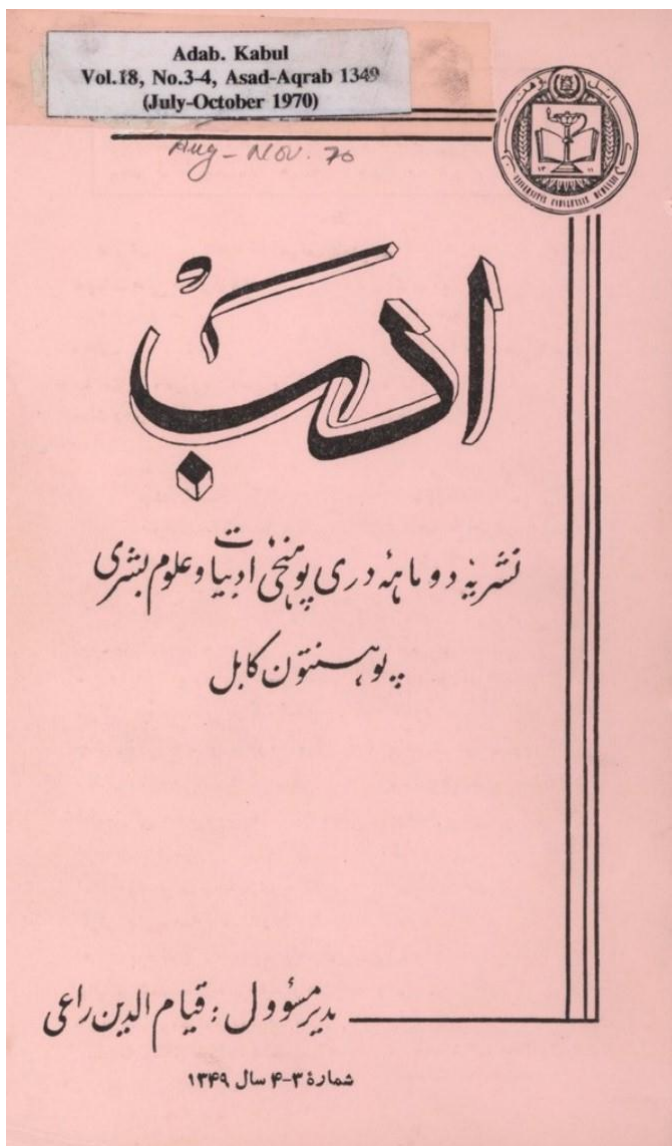
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۸ /



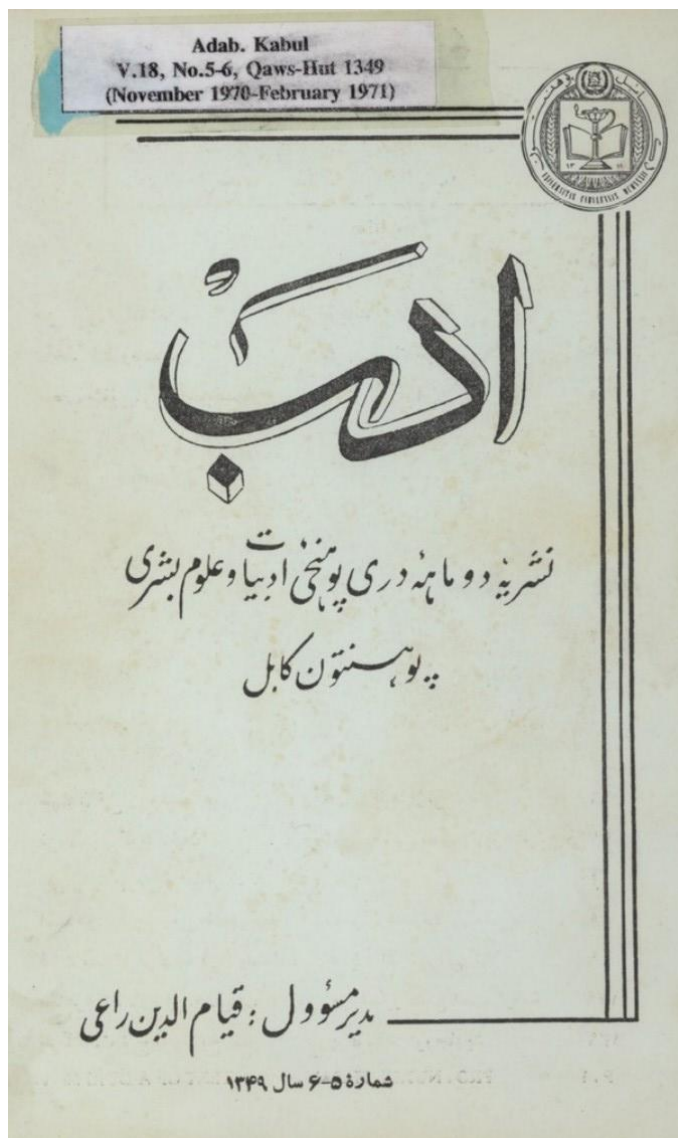
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۹ /



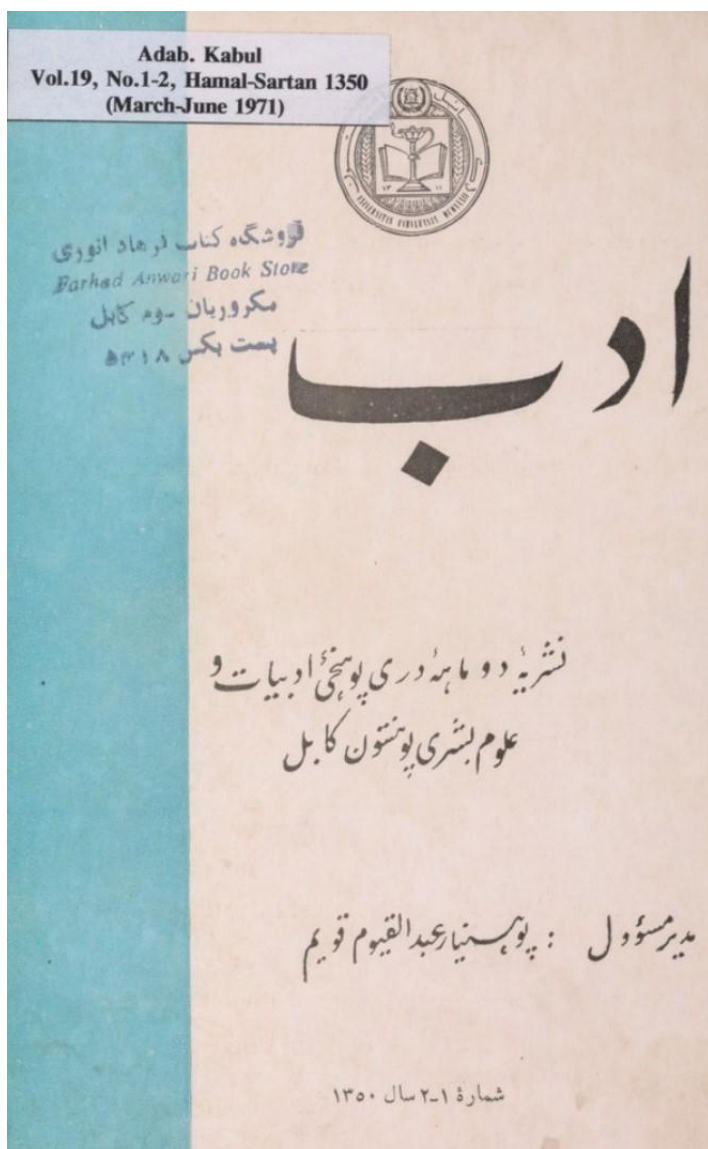
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۰ /



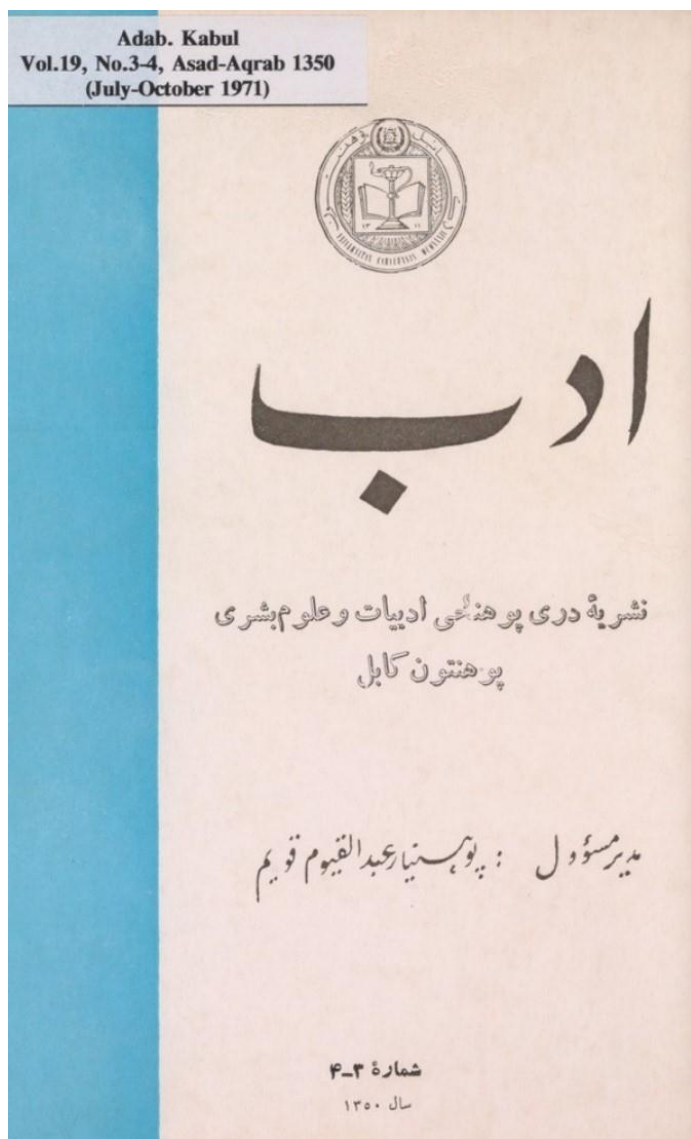
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۲ /



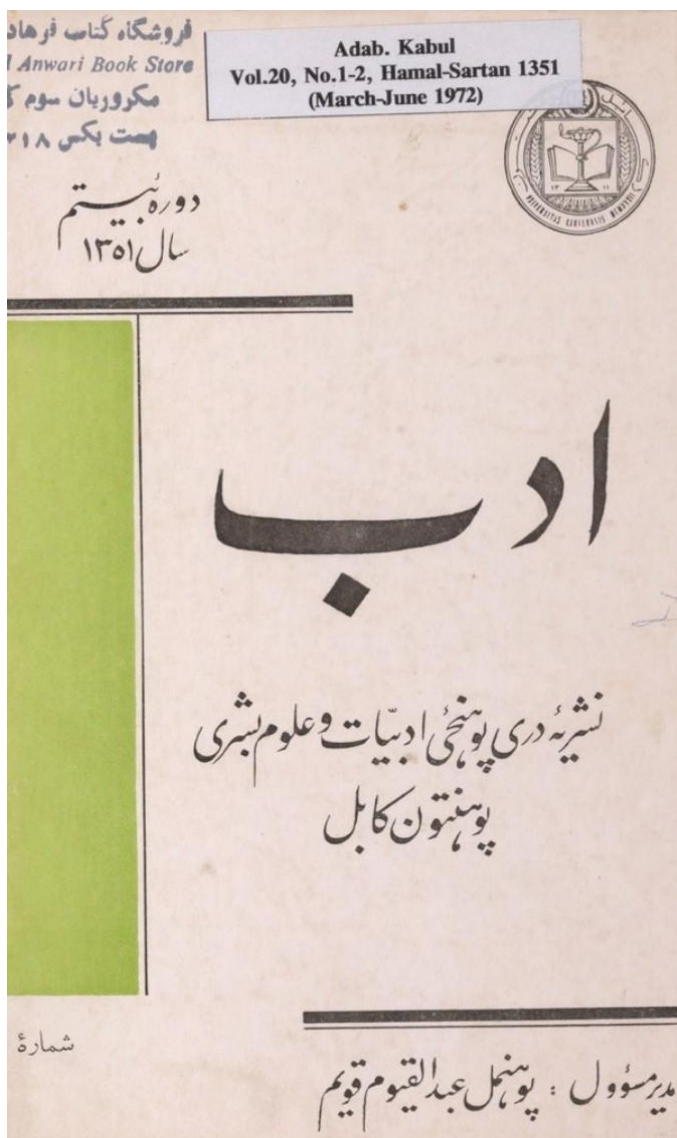
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۳ /



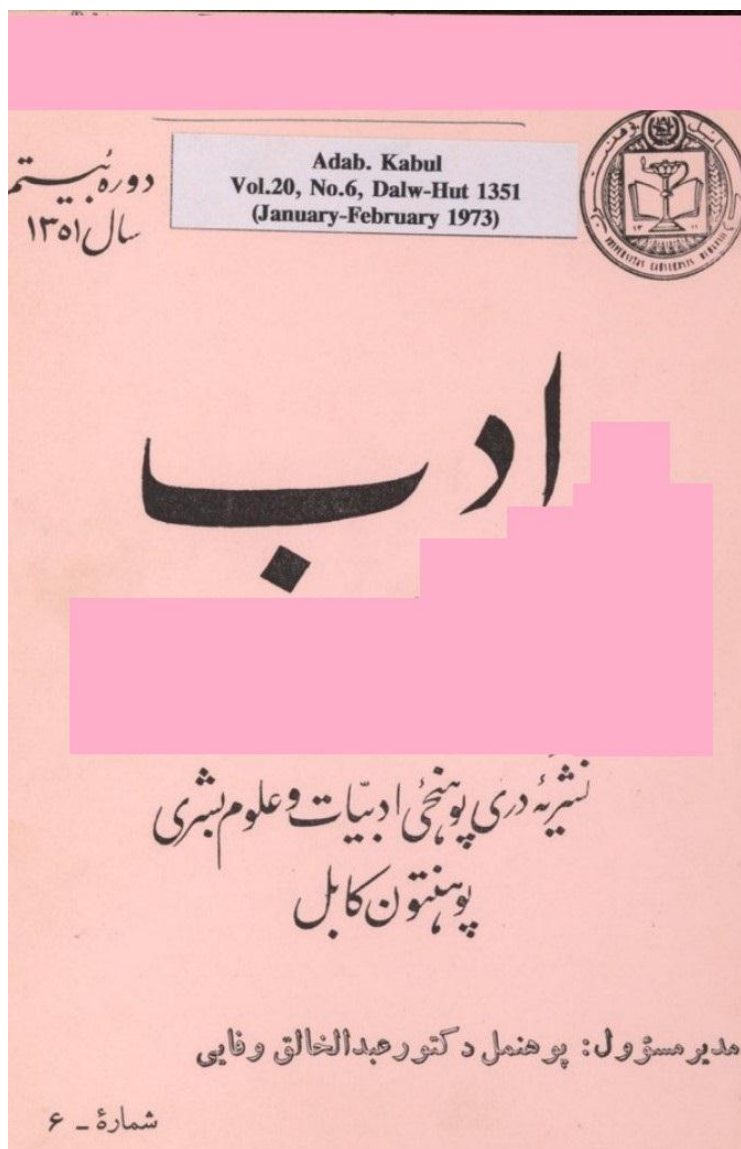
دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۳۸۴ /



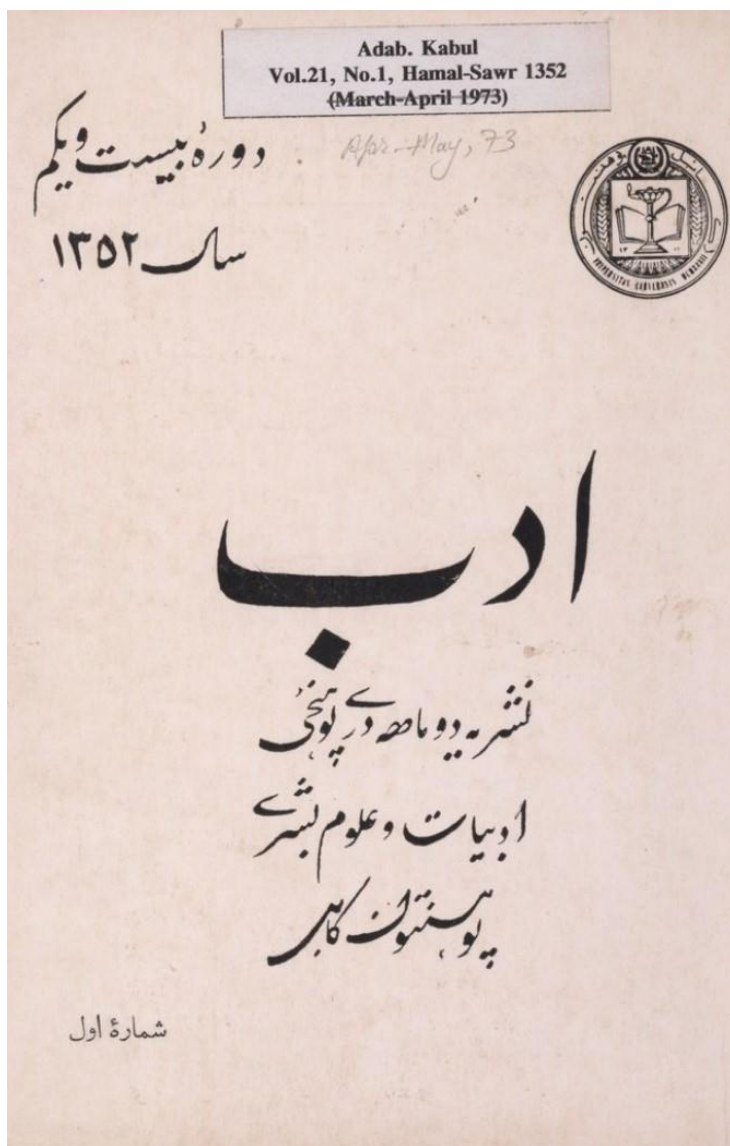
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۵ /



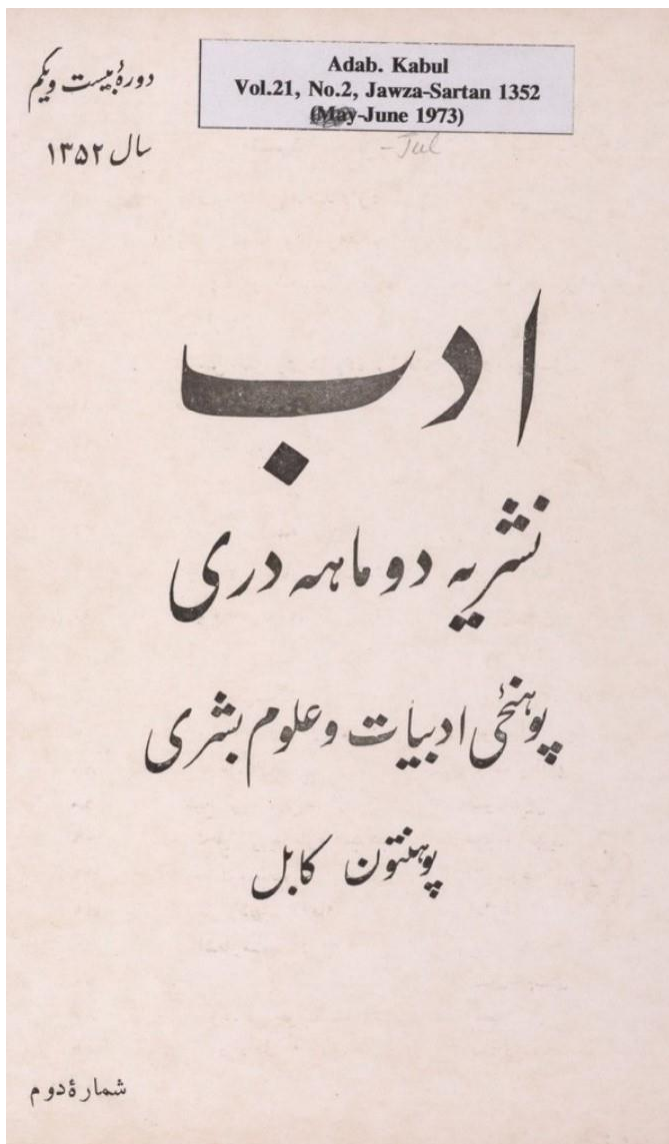
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۶ /



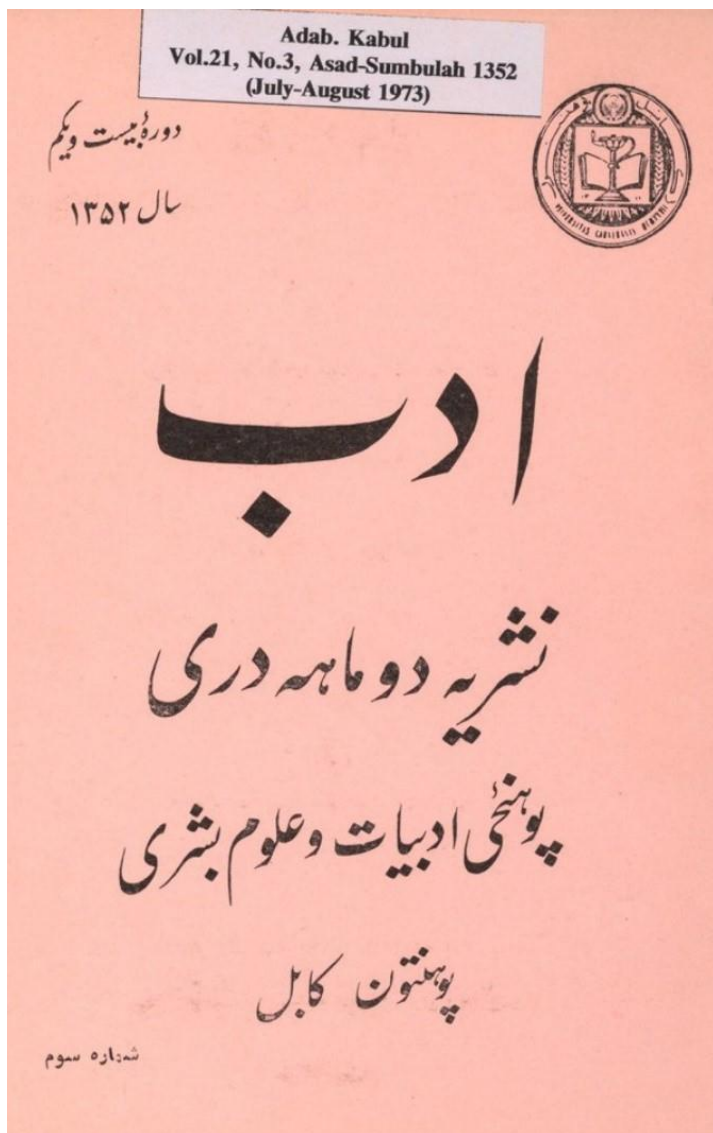
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۷ /



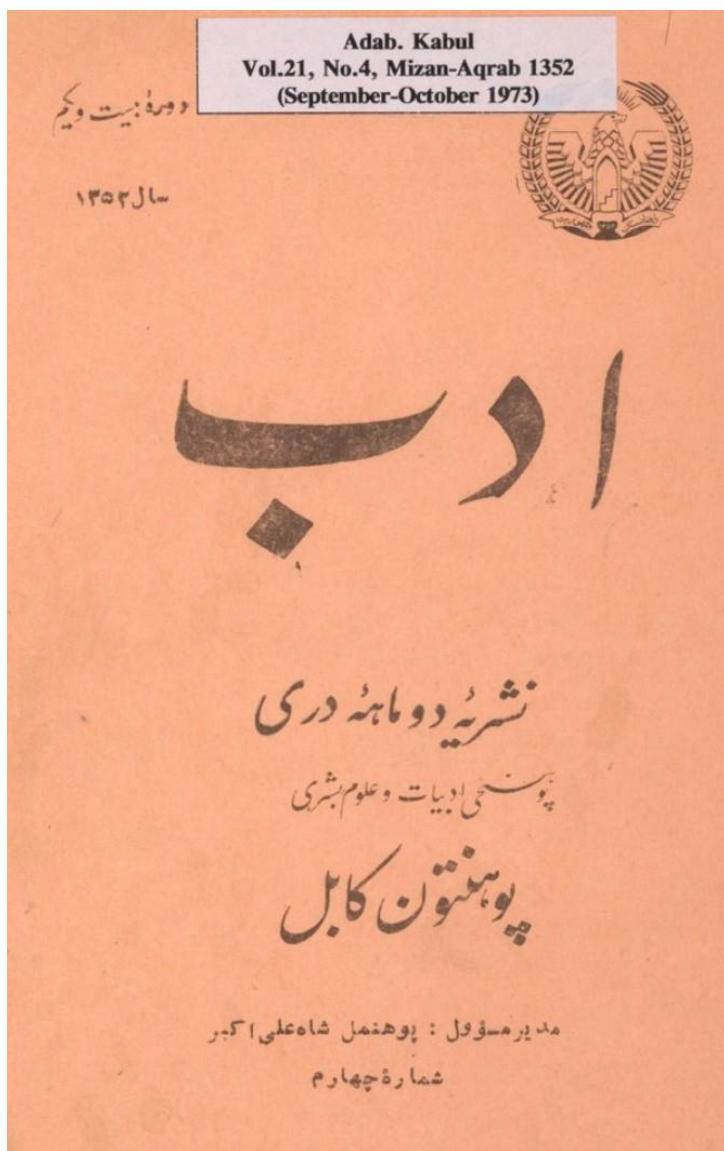
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۸ /



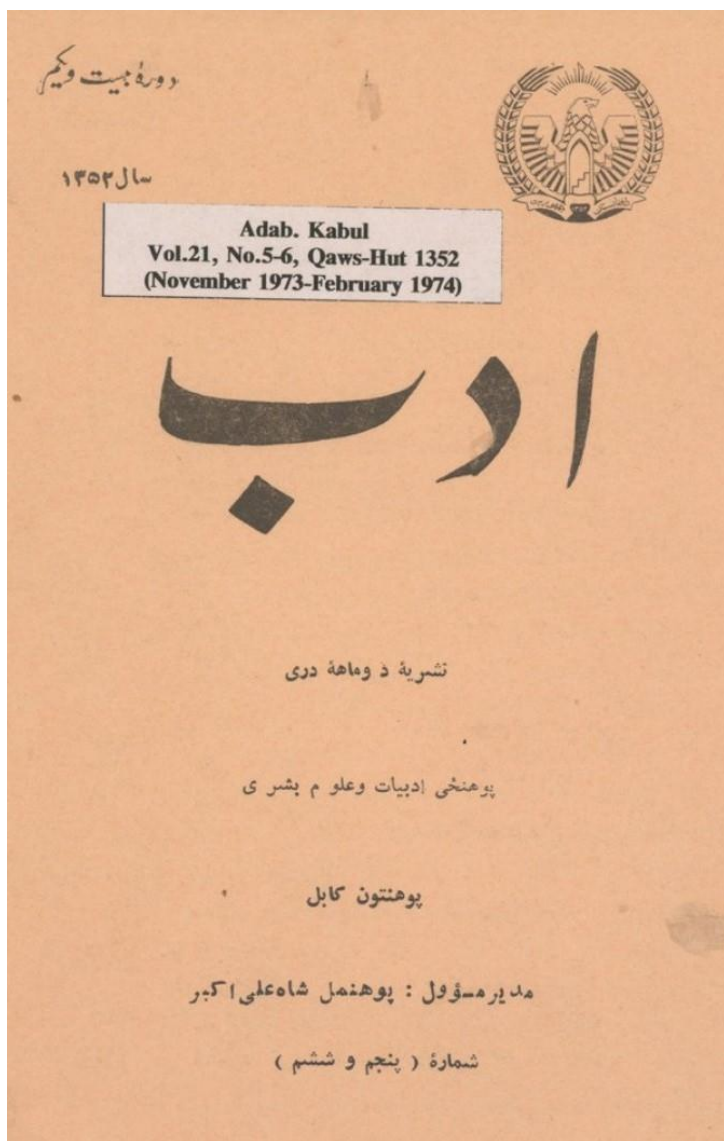
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۹ /



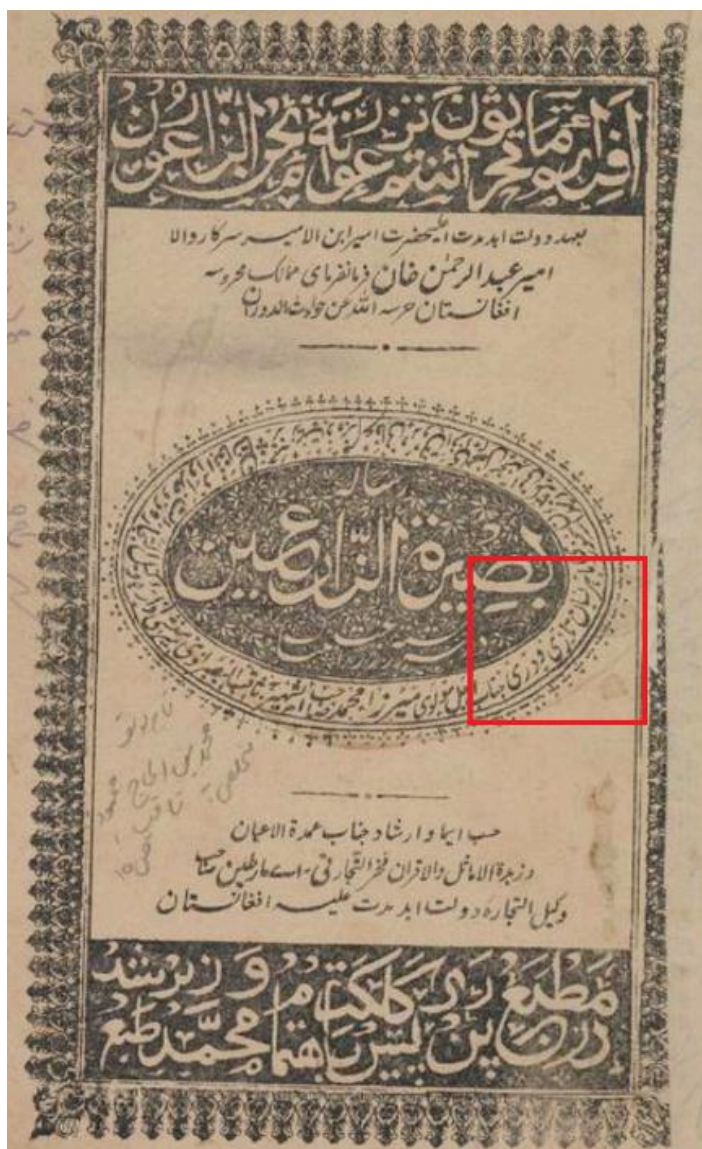
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۰ /



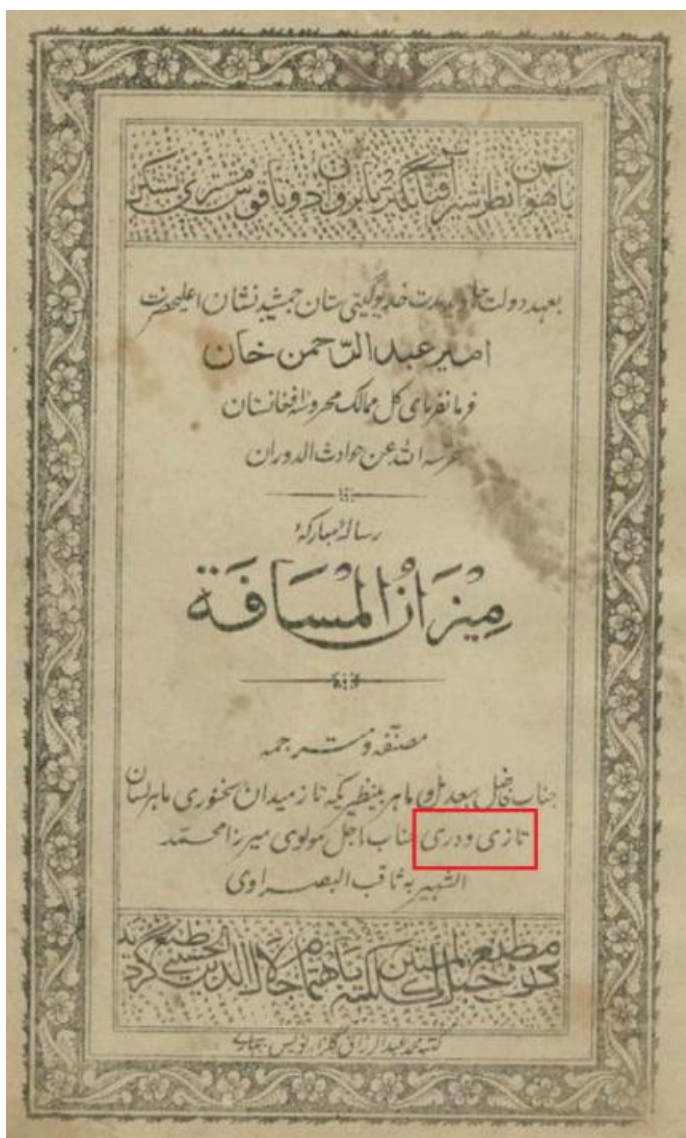
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۱ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۳۹۲ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۳۹۳ /



تاریخ ادبیات دری

از

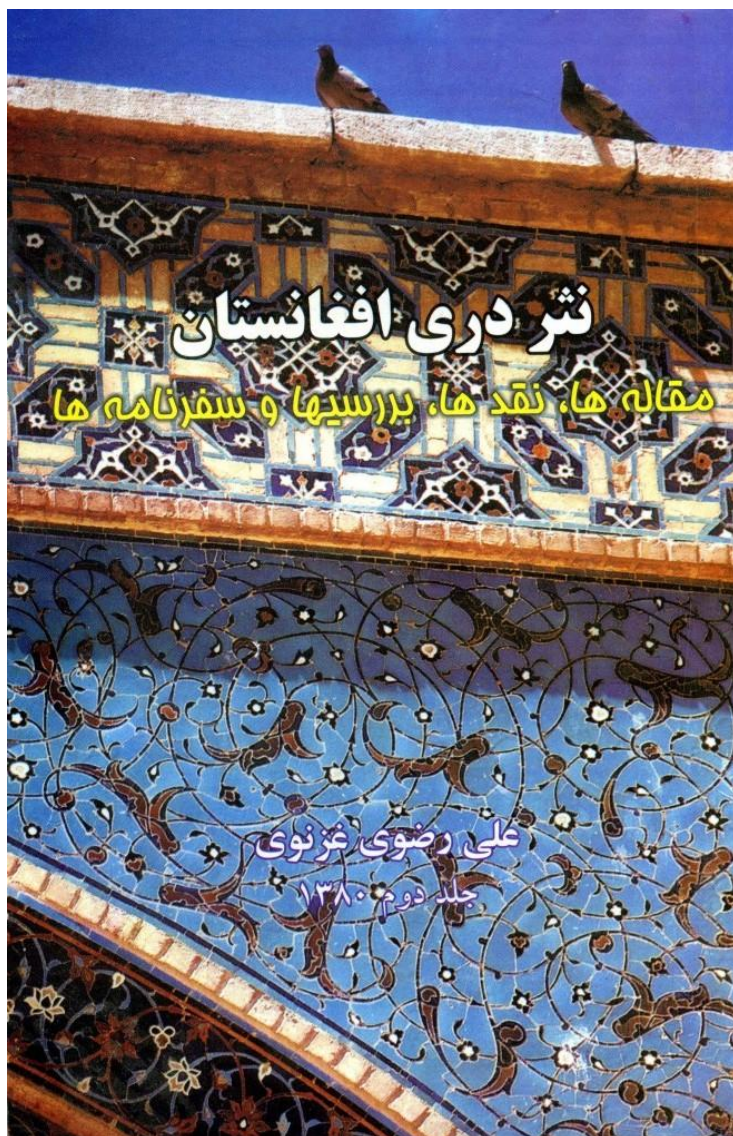
دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری

مؤلف: پوهاند دکتور عبدالقیوم قوم

انتشارات پوهنتون کابل ۱۳۶۶

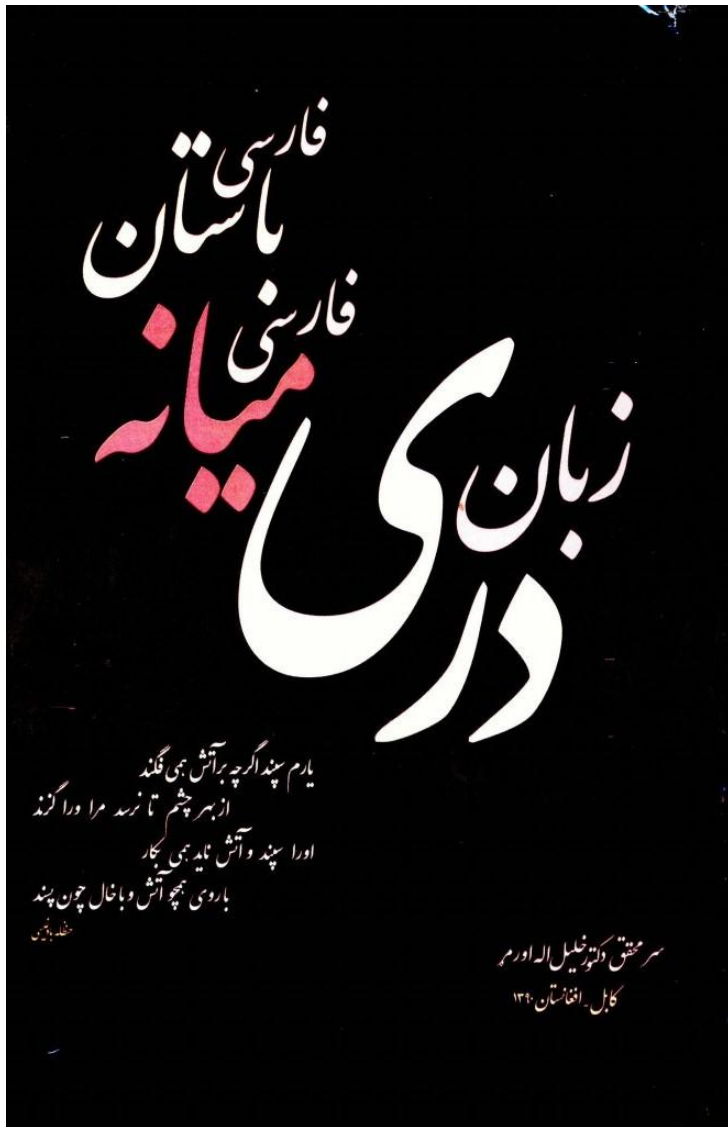
دري افغاني: به كوشش مصطفي عمرزي

۳۹۴ /



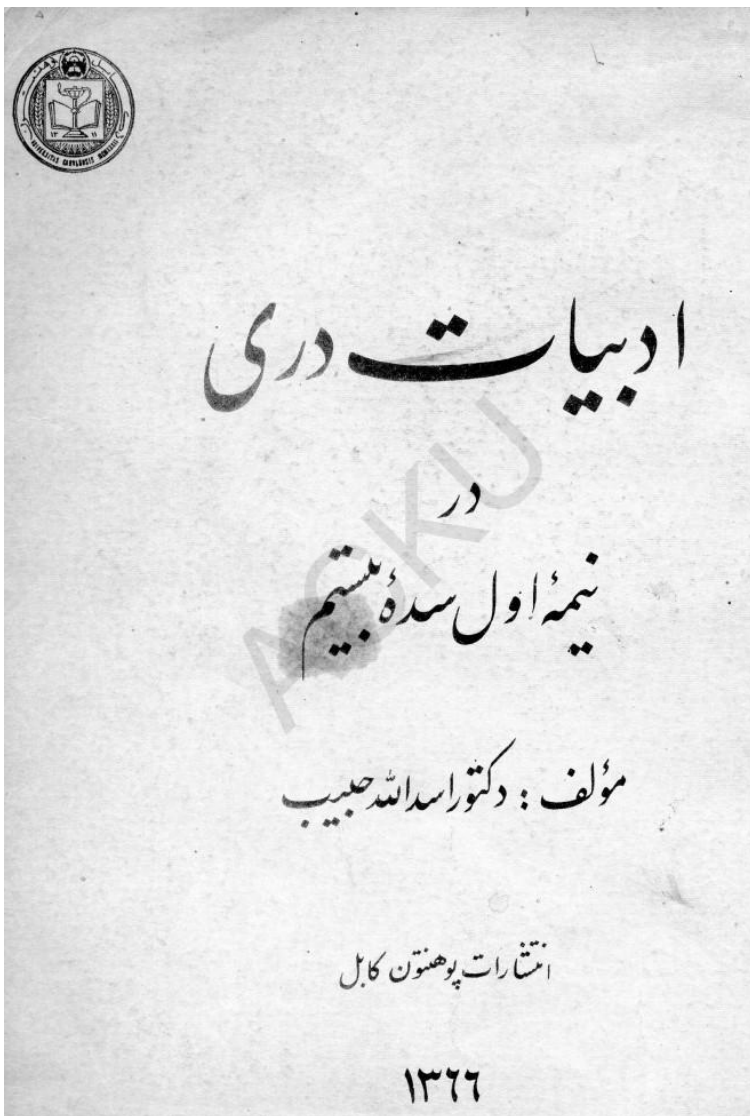
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۵ /



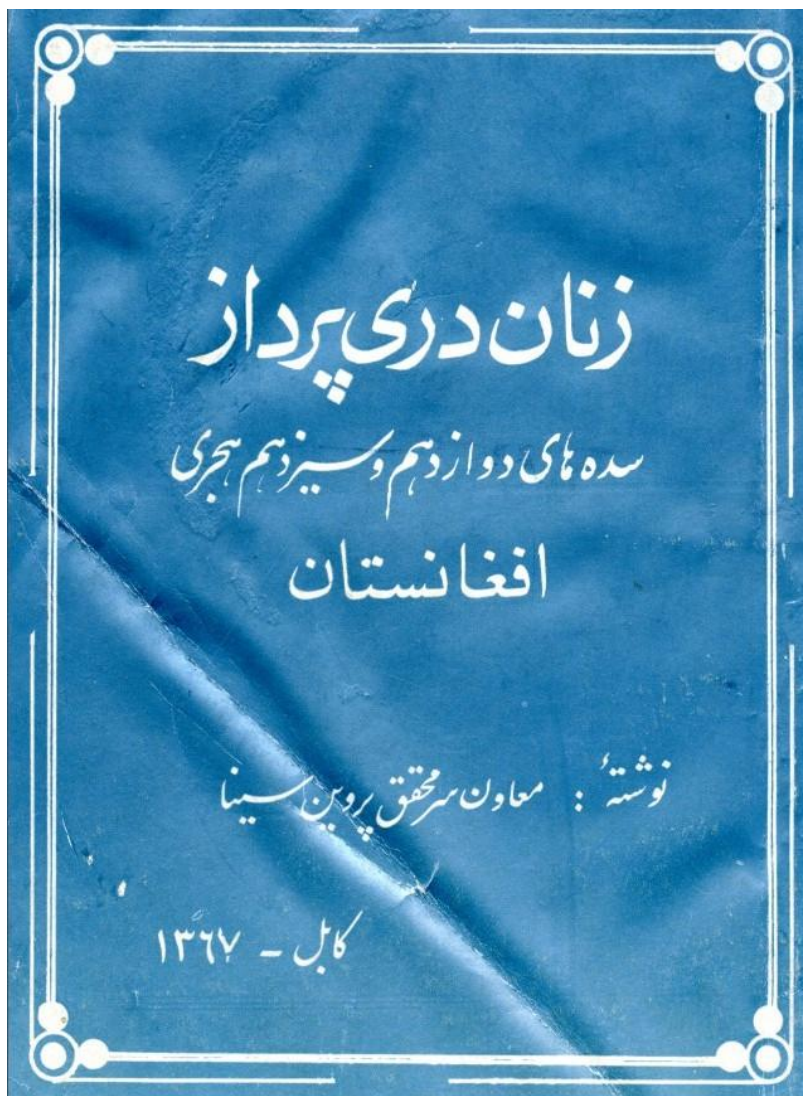
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۶ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۷ /



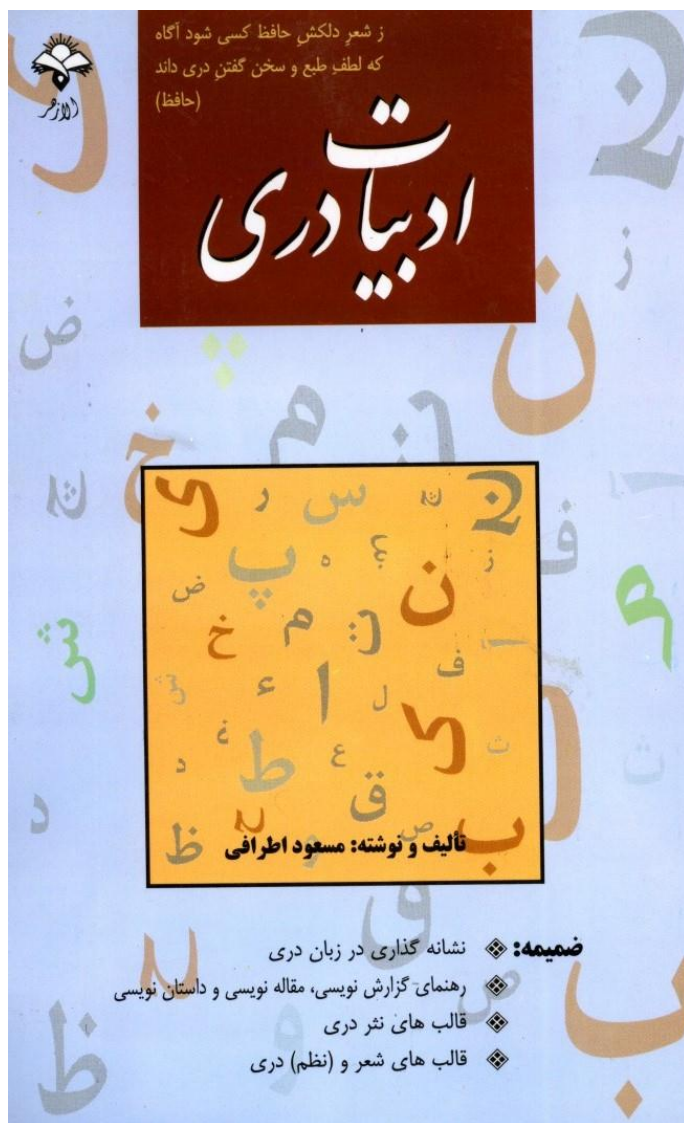
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۸ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۹ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۰ /



تاریخ ادبیات دری

از

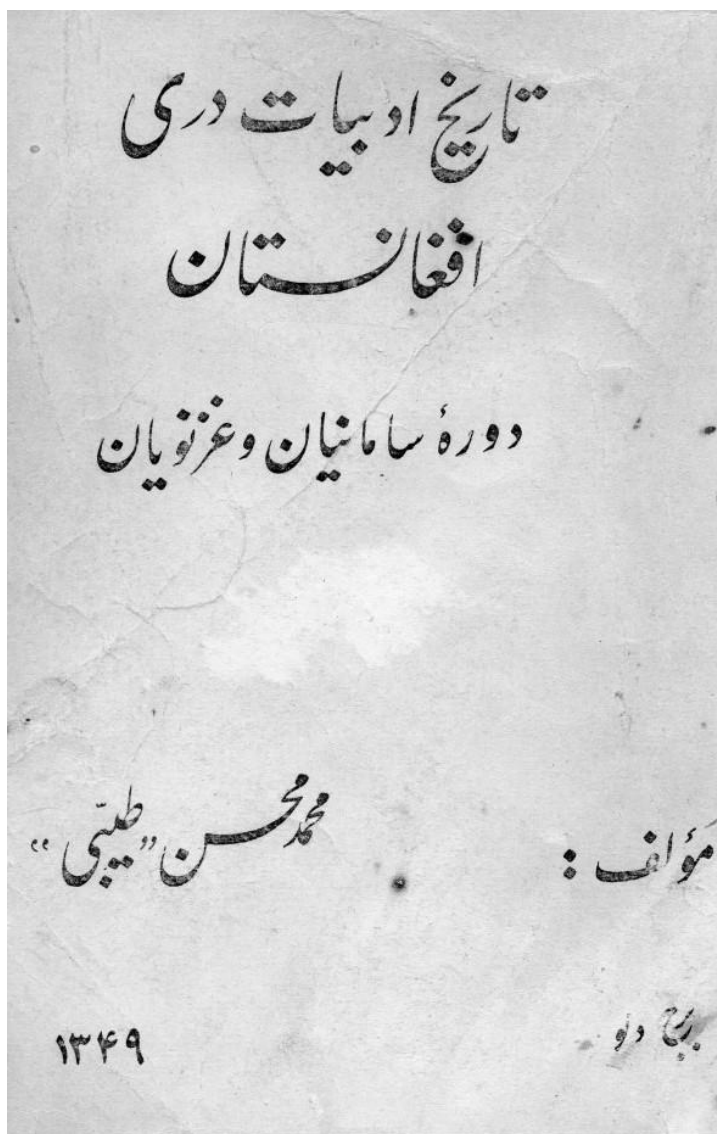
دوره‌های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری

مؤلف: پرومات دکتور عبد القوم قوم

انتشارات پوهنتون کابل، ۱۳۶۶

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۲ /

یک شاخه به سوی نور

نمونه های شعر معاصر دری

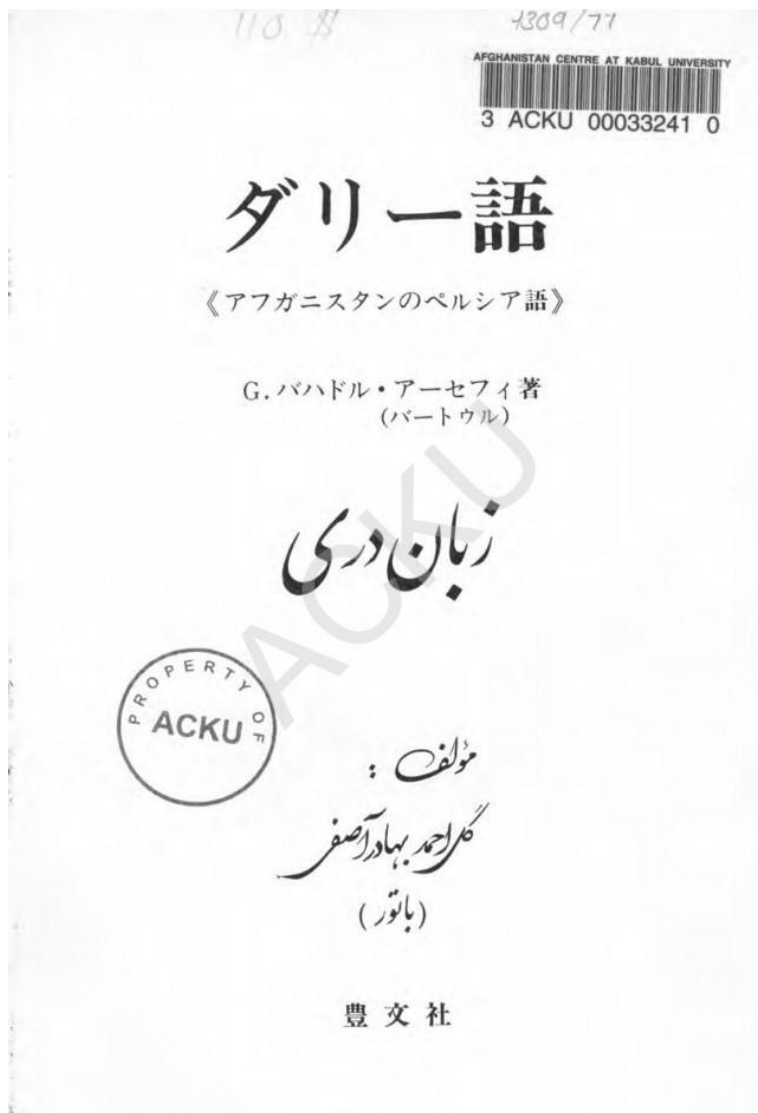


به کوشش و گل‌بش:

• سید فریدون ابراهیمی • ضیا احمد صدیق افغانی

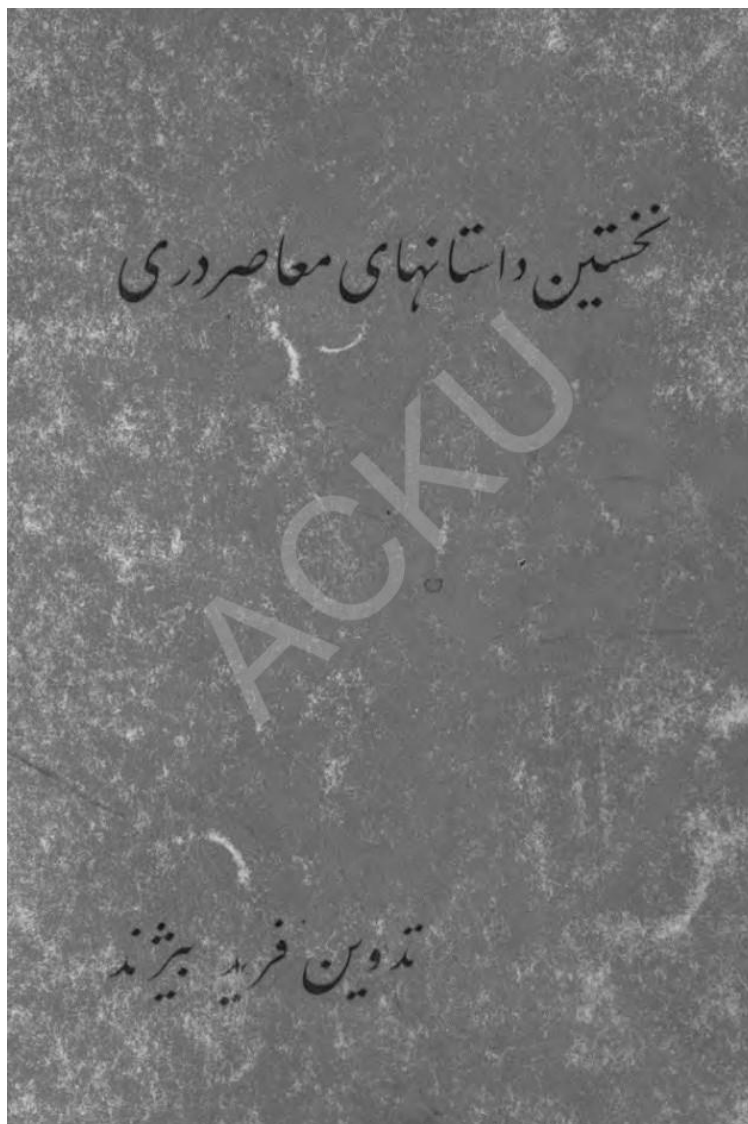
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۳ /



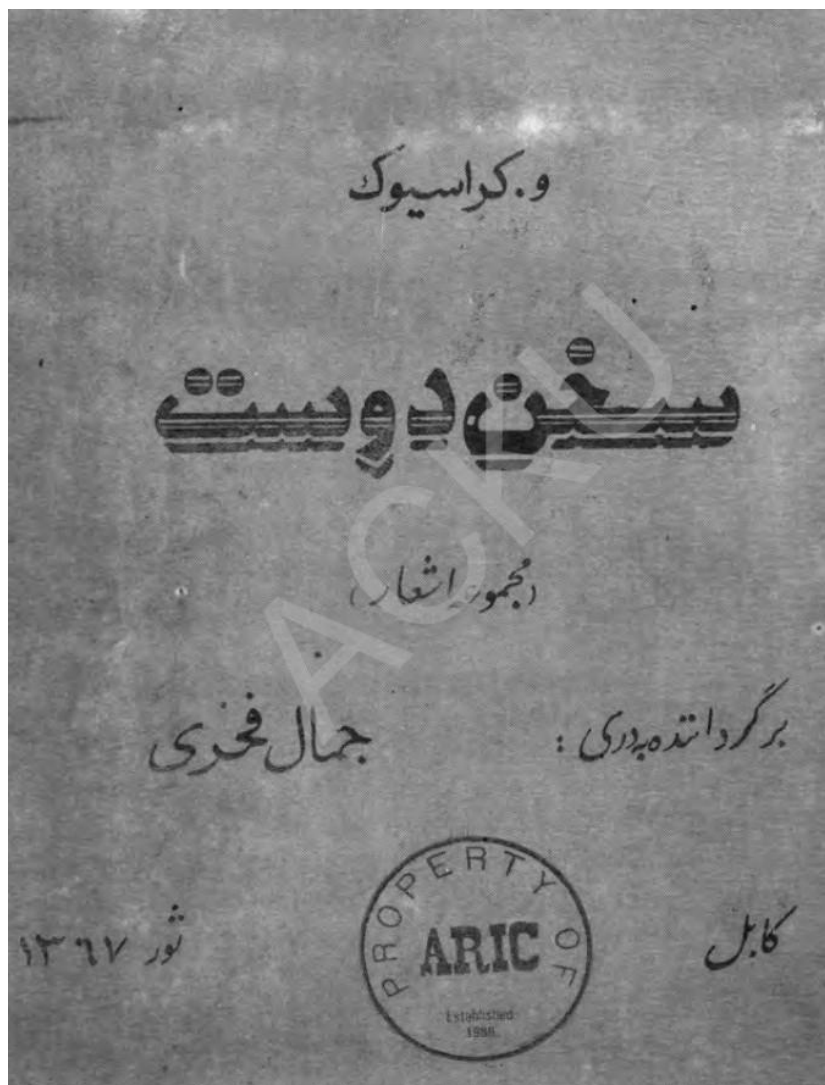
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۴ /



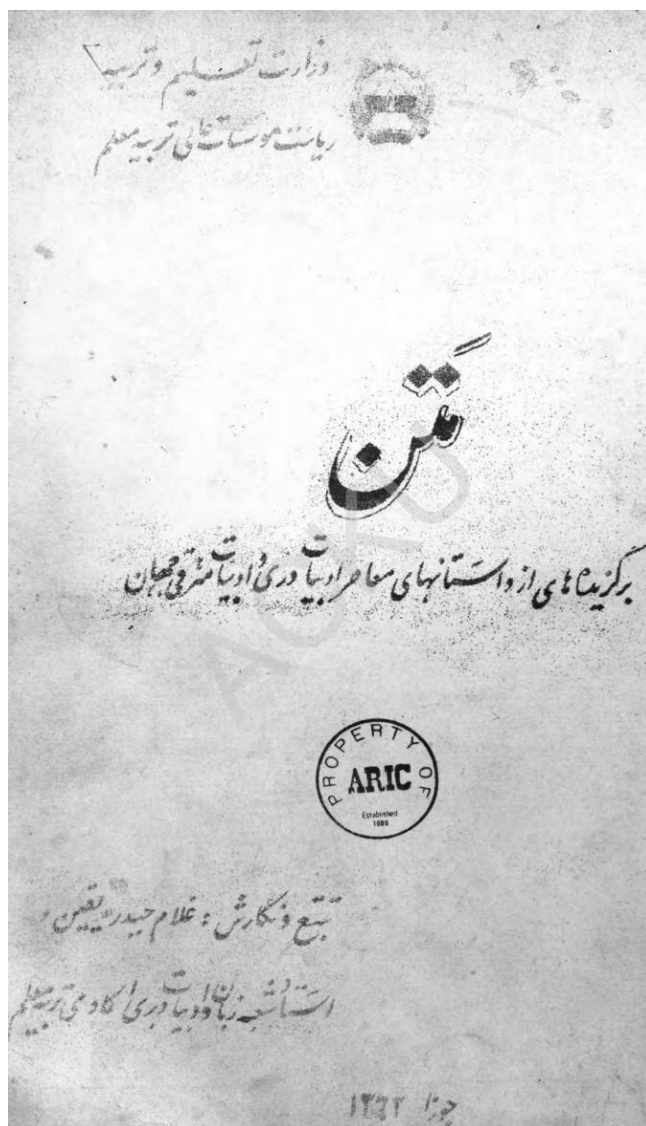
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۵ /



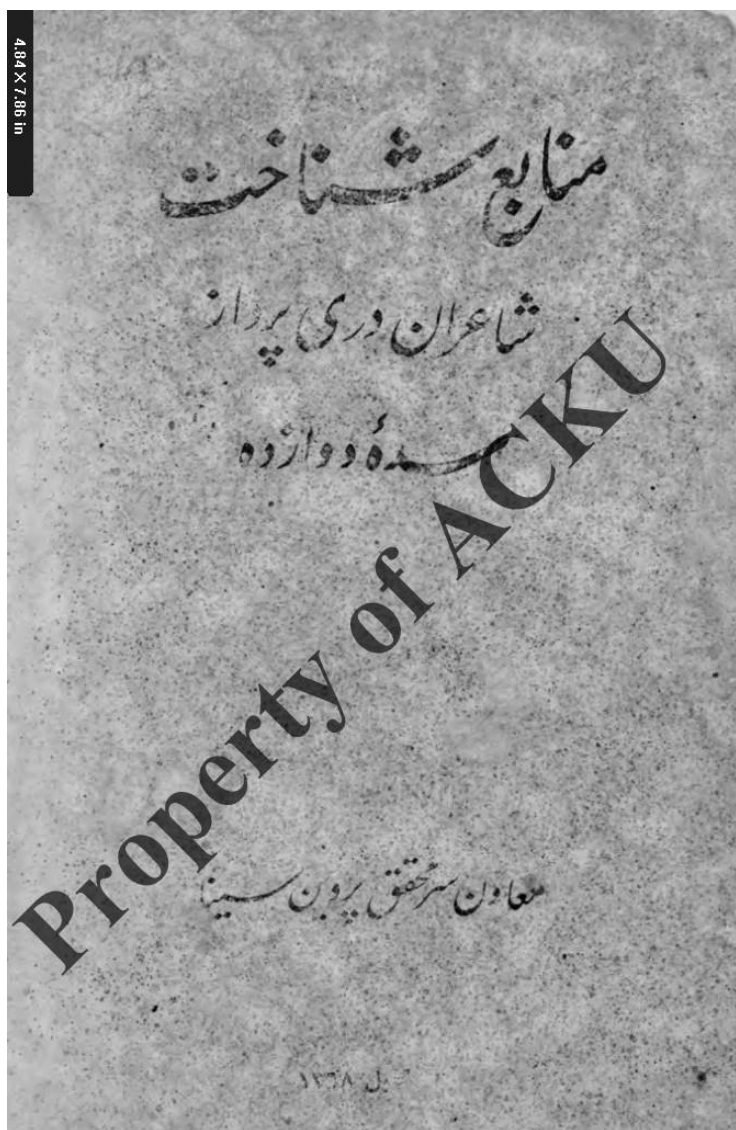
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۰۶ /



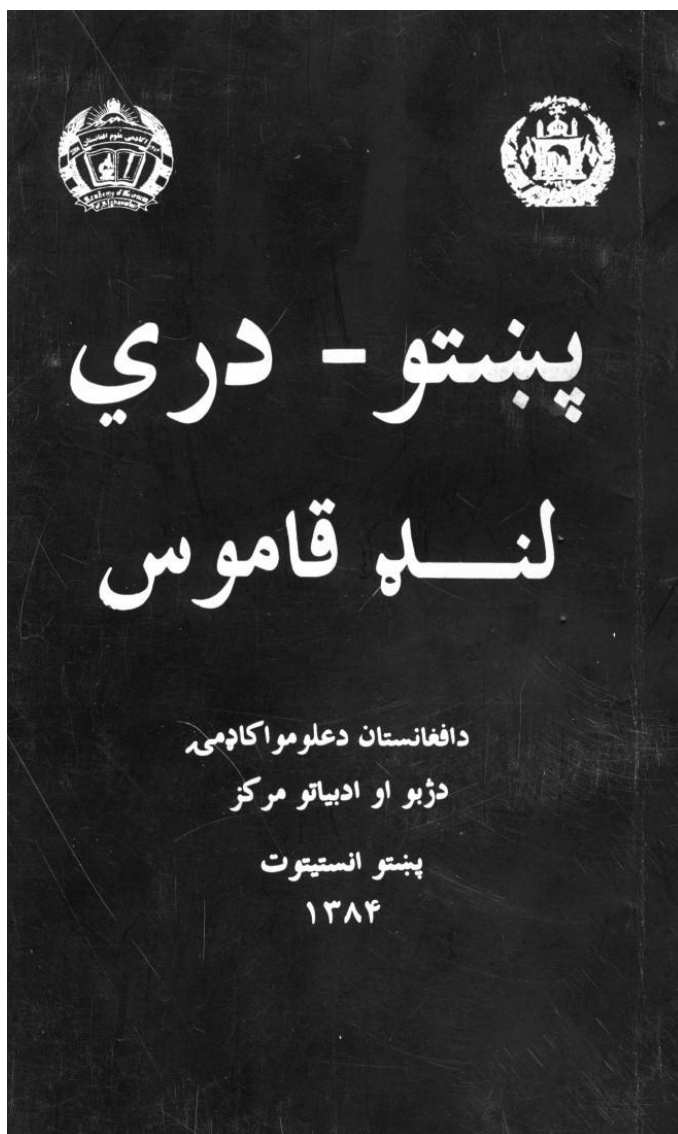
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۷ /



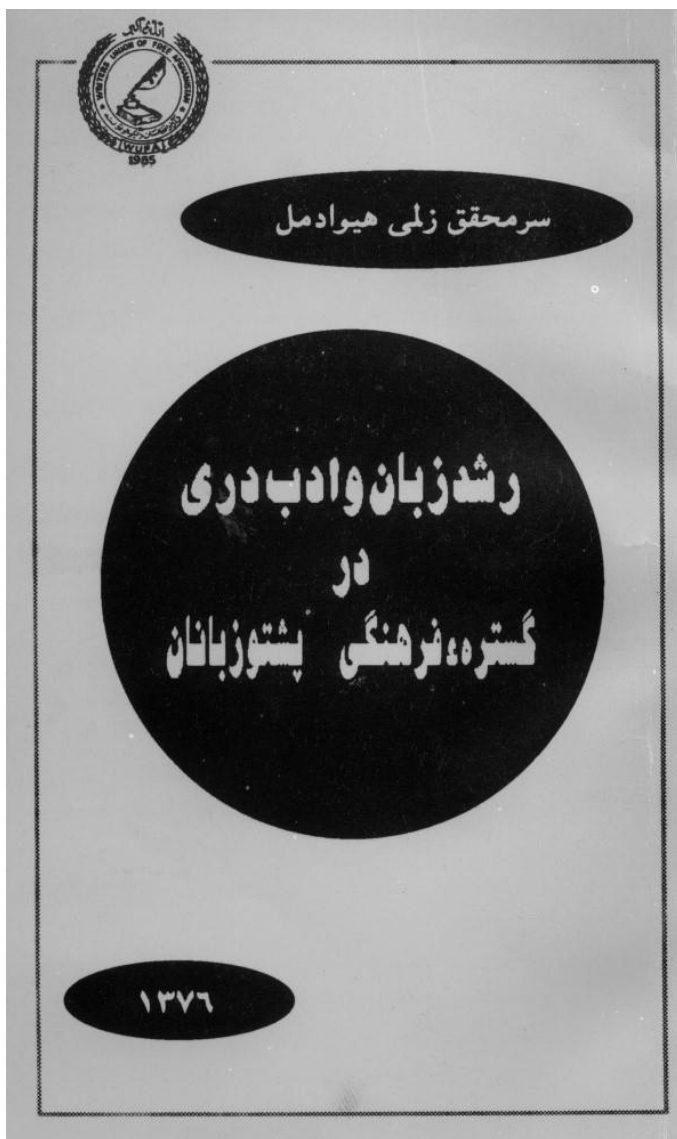
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۰۸ /



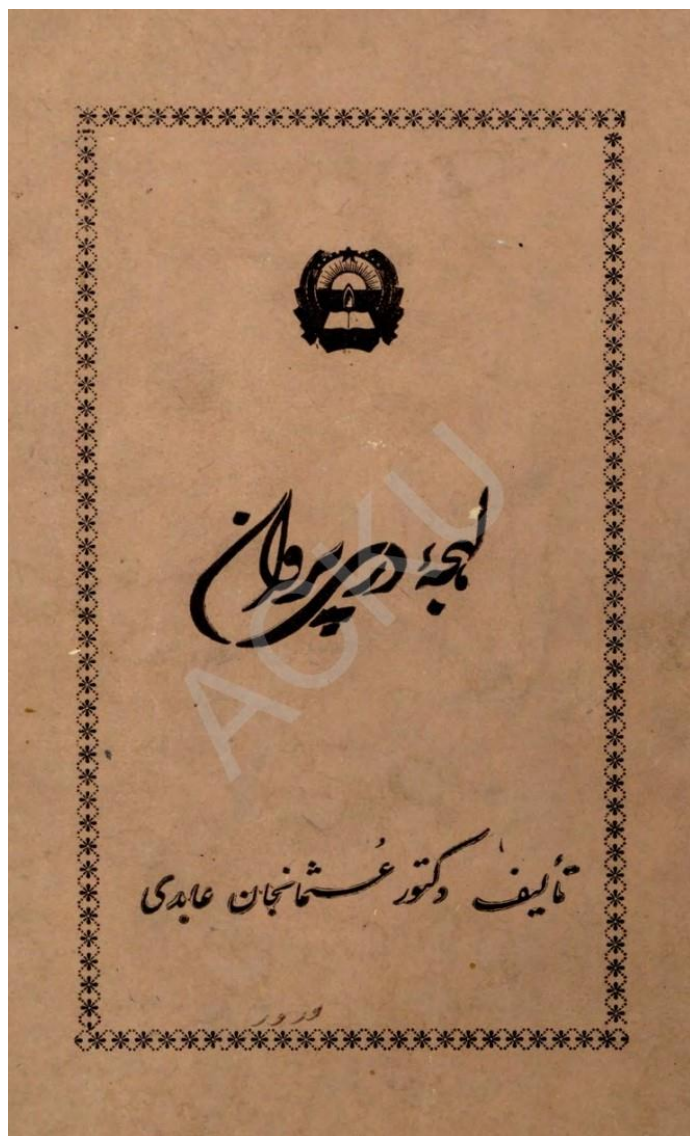
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۰۹ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۰ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۱ /

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00032443 3

اکادمی علوم افغانستان

مرکز علمی و تحقیقی زبانها و ادبیات

دیار تهنیت دری



لهجه دری پروان

مؤلف: دکتور عثمانجان عابدی

مستقیم: محمد سرور پاک فر

برگرفته شده از شماره های اول و دوم سال سوم مجله خراسان

کابل ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۲ /



روشی جدید در تحقیق

دستور زبان دری

پوهنوال محمد رحیم الهام

استاد زبانشناسی

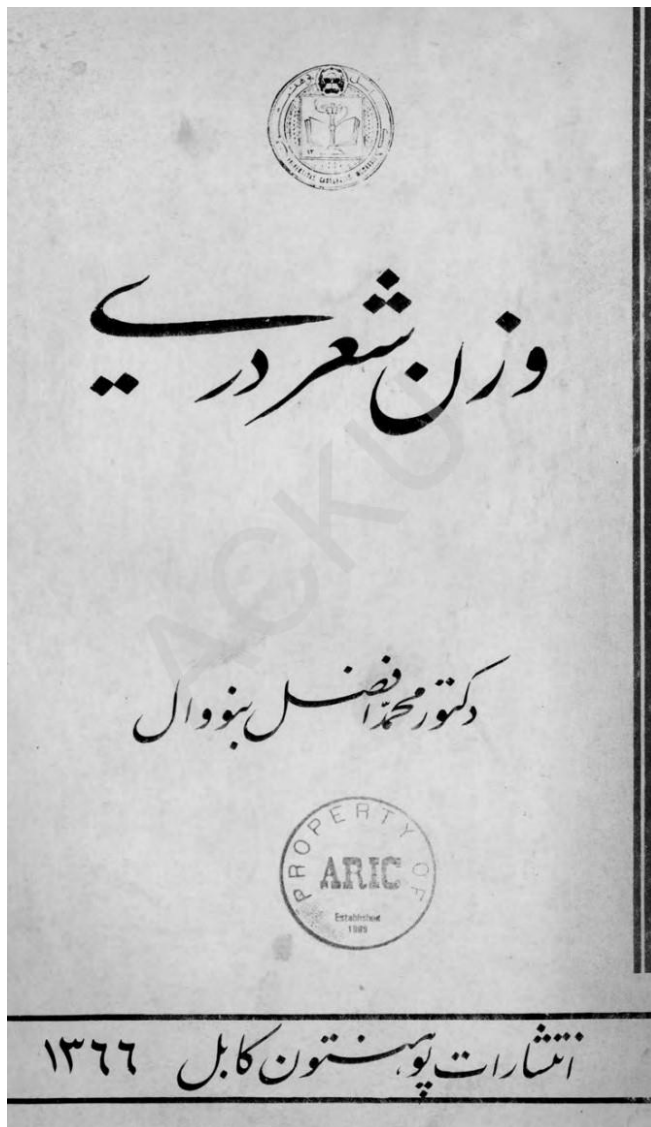
در پوهنځی ادبیات

و علوم بشری

عقرب ۱۳۴۹

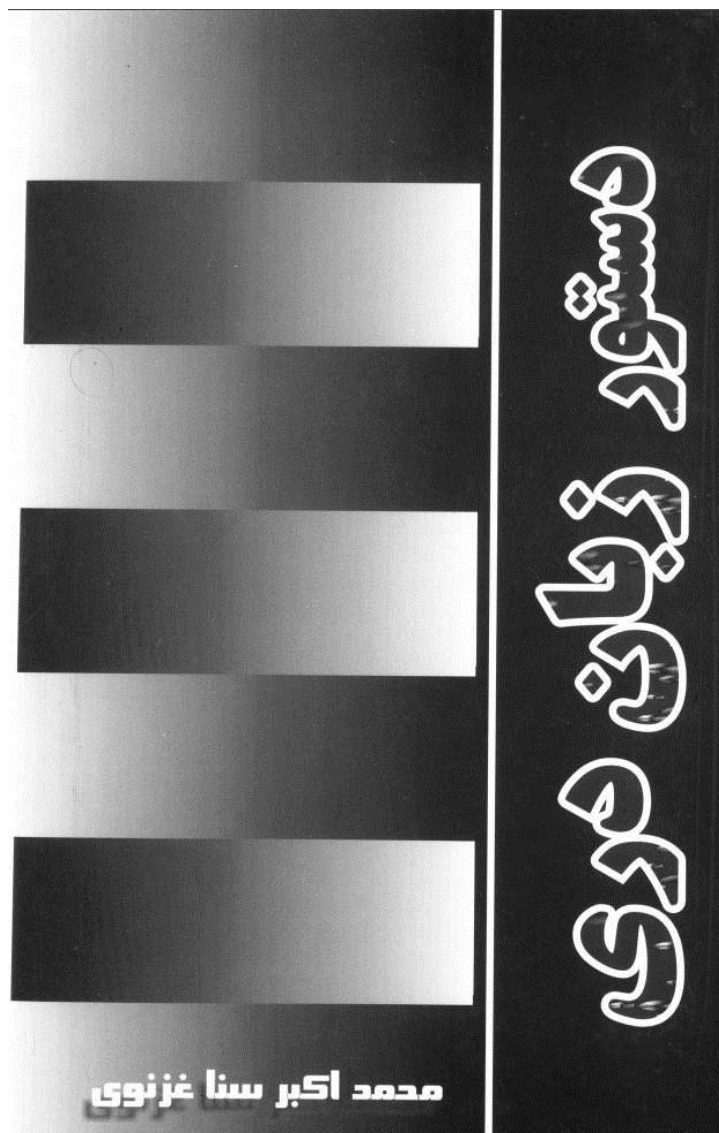
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۳ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۴ /



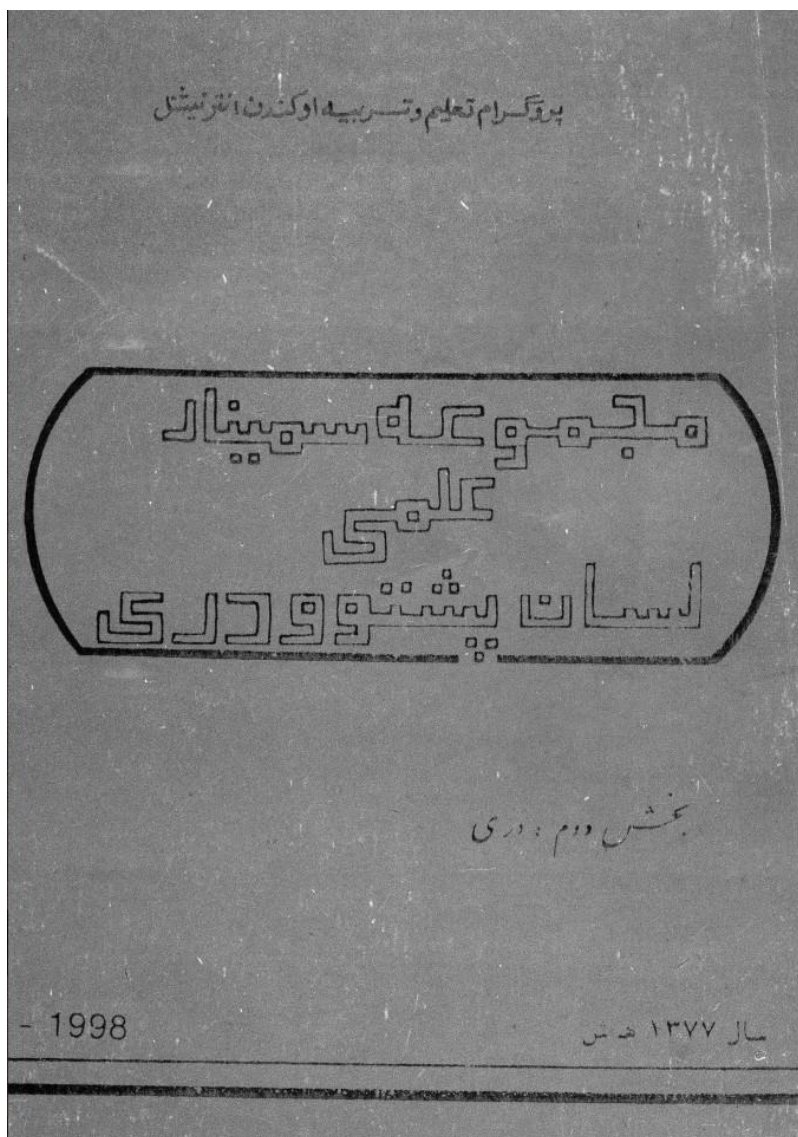
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۵ /



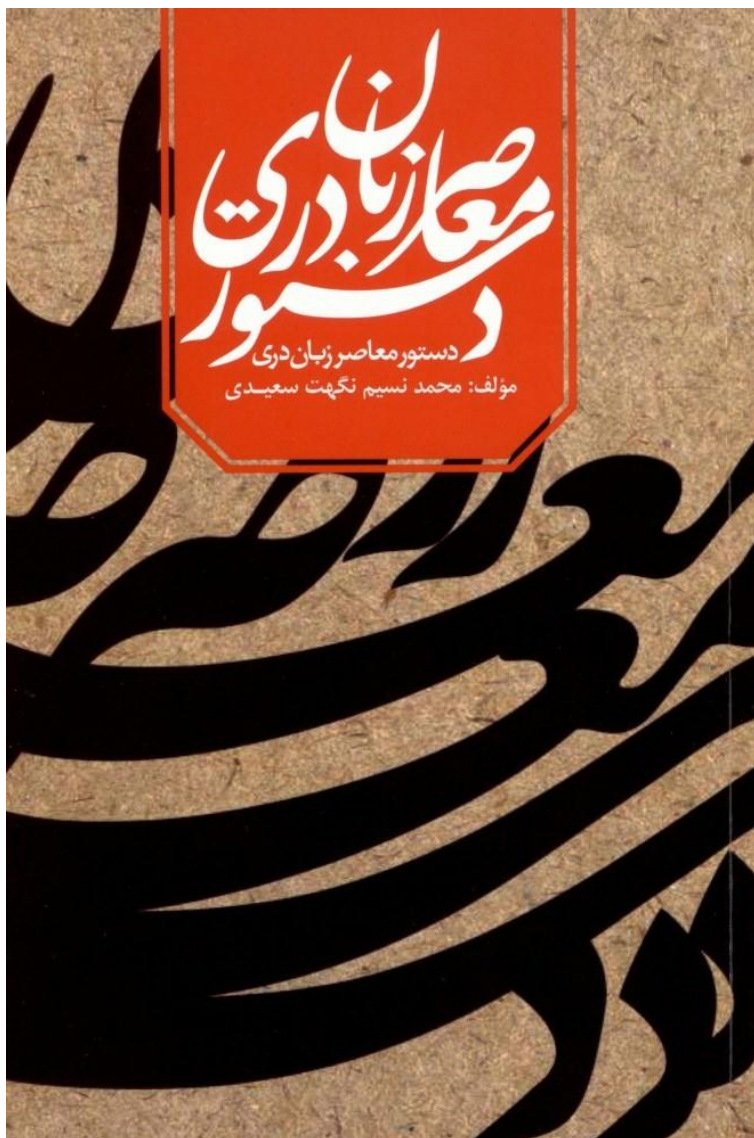
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۱۶ /



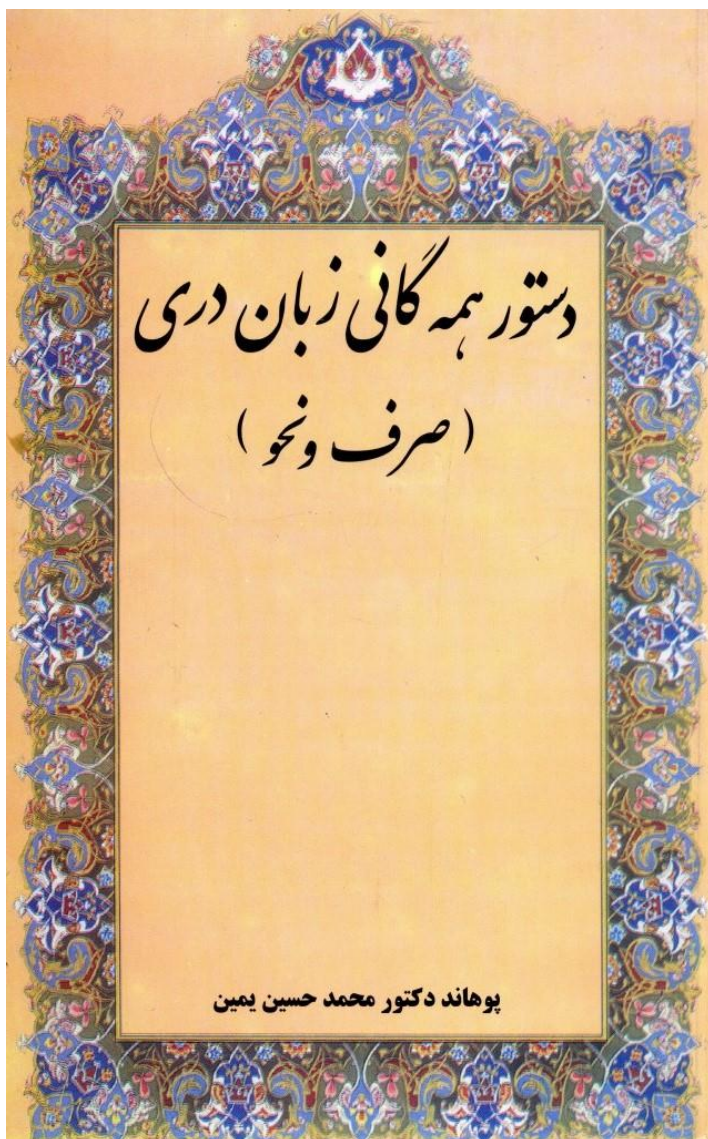
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۱۷ /



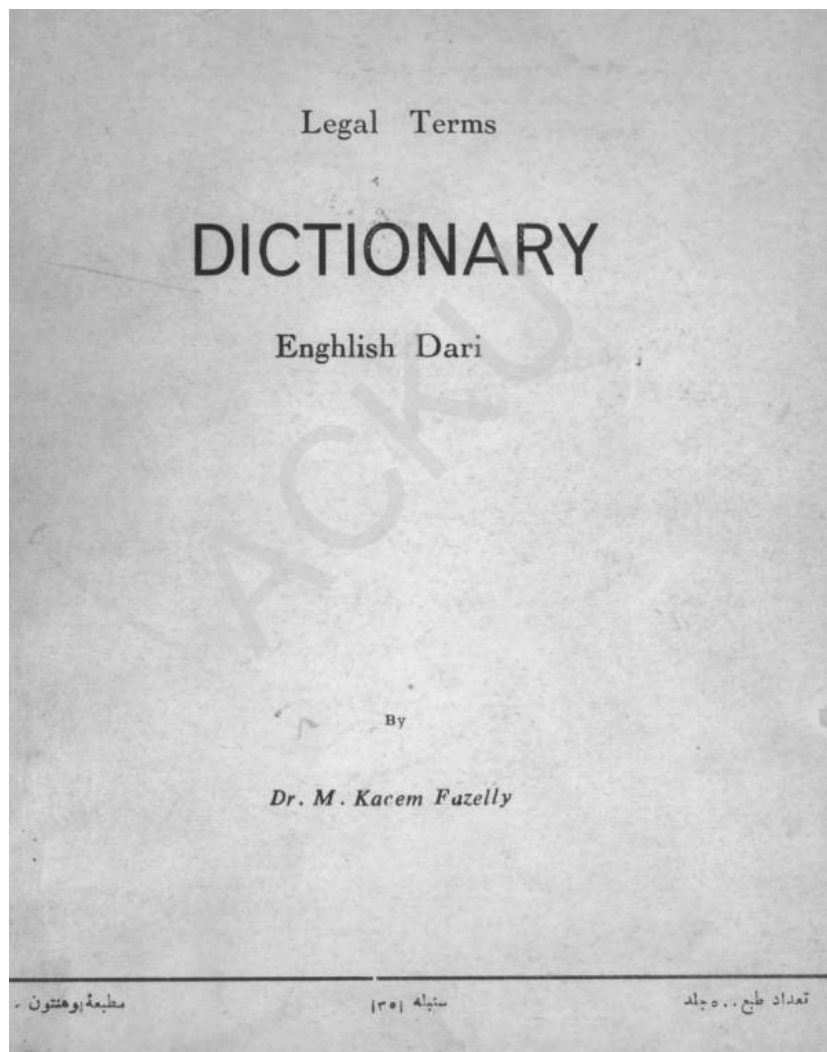
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۱۸ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۹ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۰ /



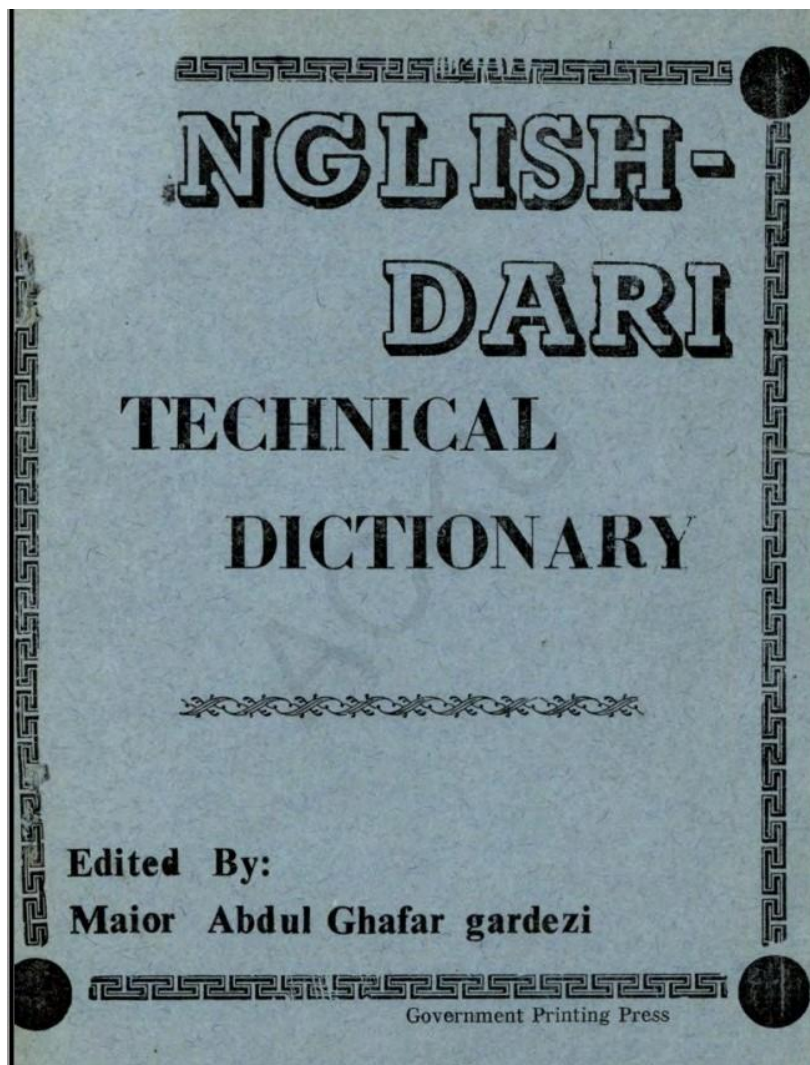
فرهنگ مختصر

دري - پښتو

مېټرسم: محمد عېن « ترنس »
کابل زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی .

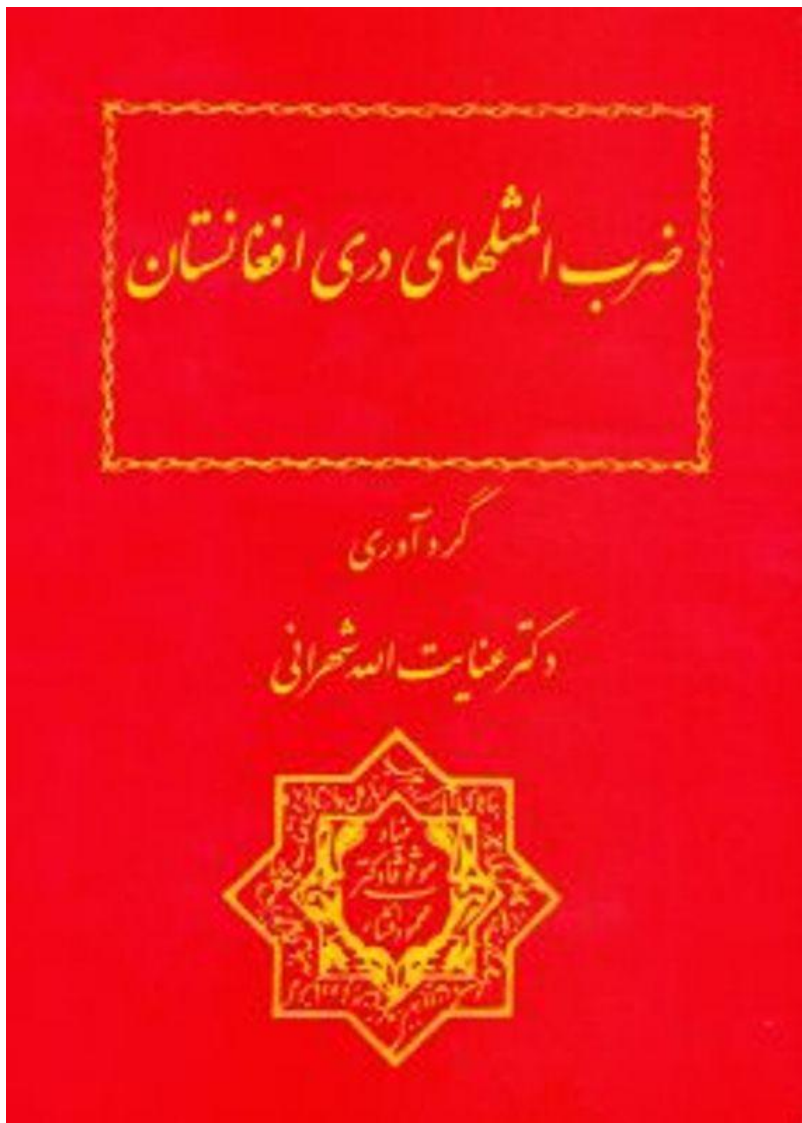
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۱ /



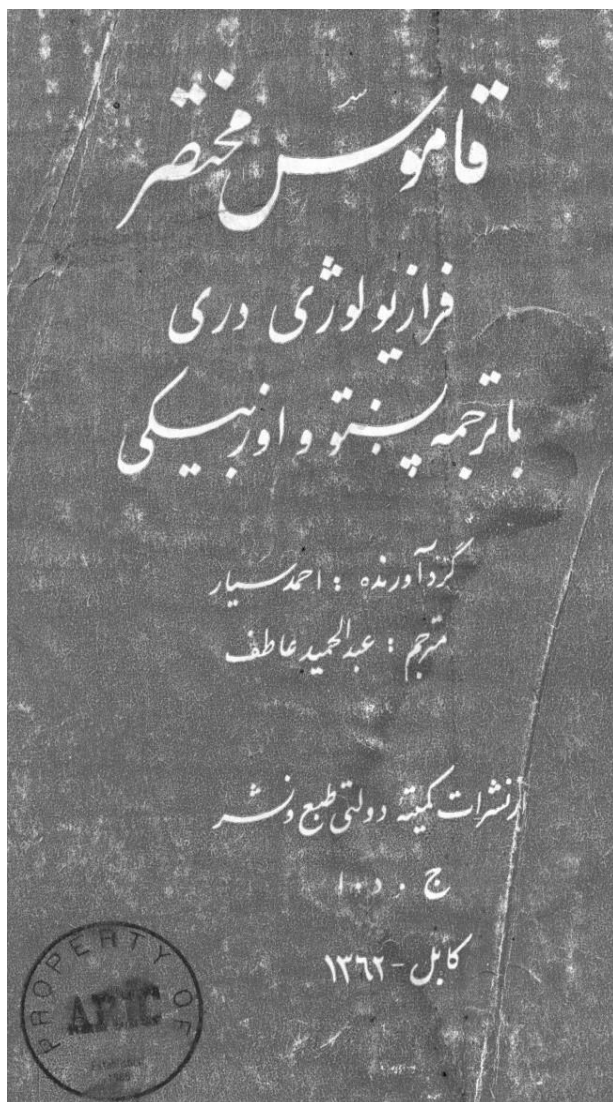
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۲ /



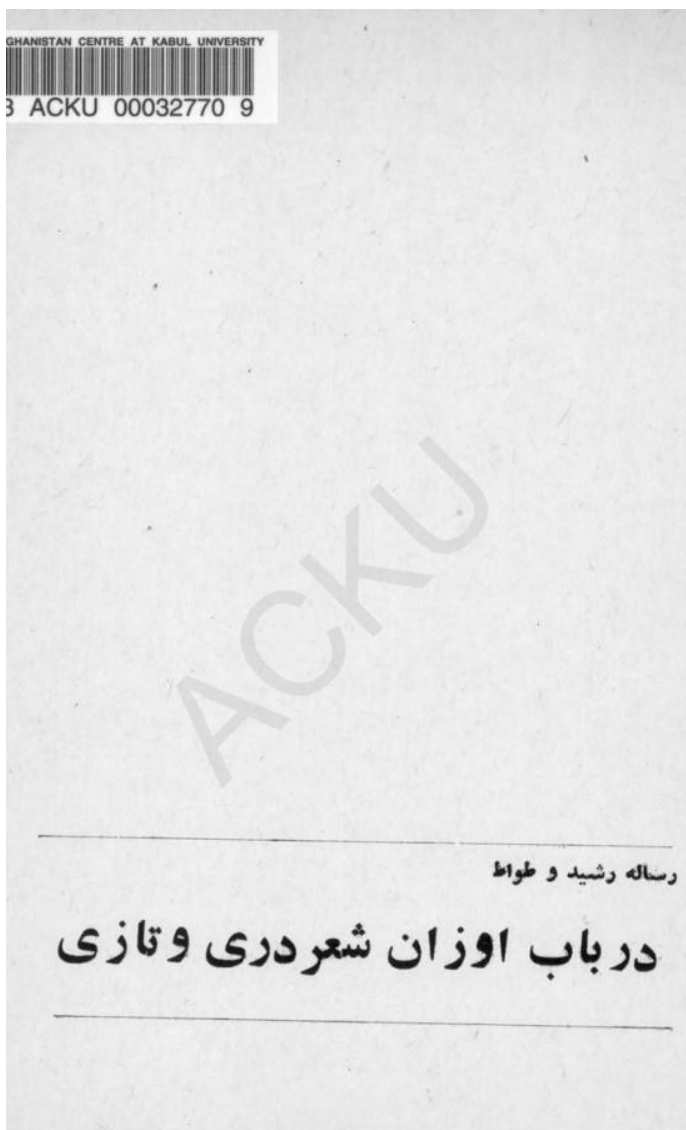
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۲۳ /



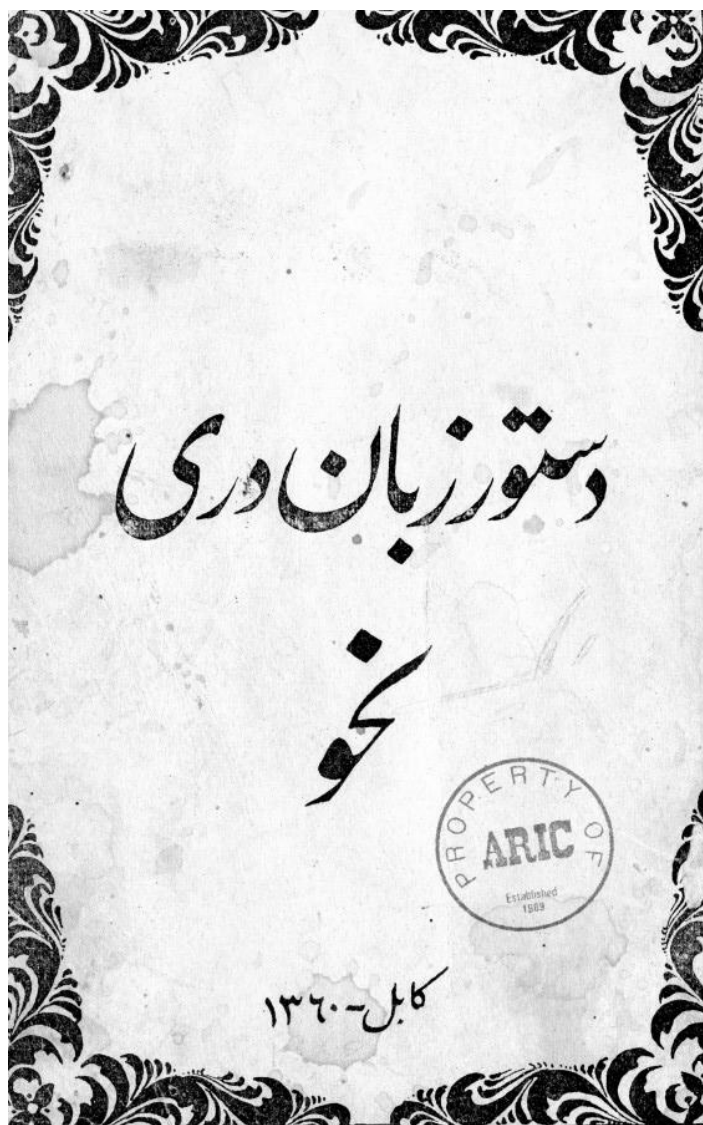
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۴ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۵ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۲۶ /

لورنگه كتاب لورنگه
PARHAD BOOK STORE
بکون پان سو و پنجاه



متون کهن منظم و منثور دري

تحشيه و توضيح لغات و تکميل نکات ادبي و دستو

تأليف

پوهنځيار محمد حسين راضي



از نشرات پوهنځي ادبيات و علوم انساني

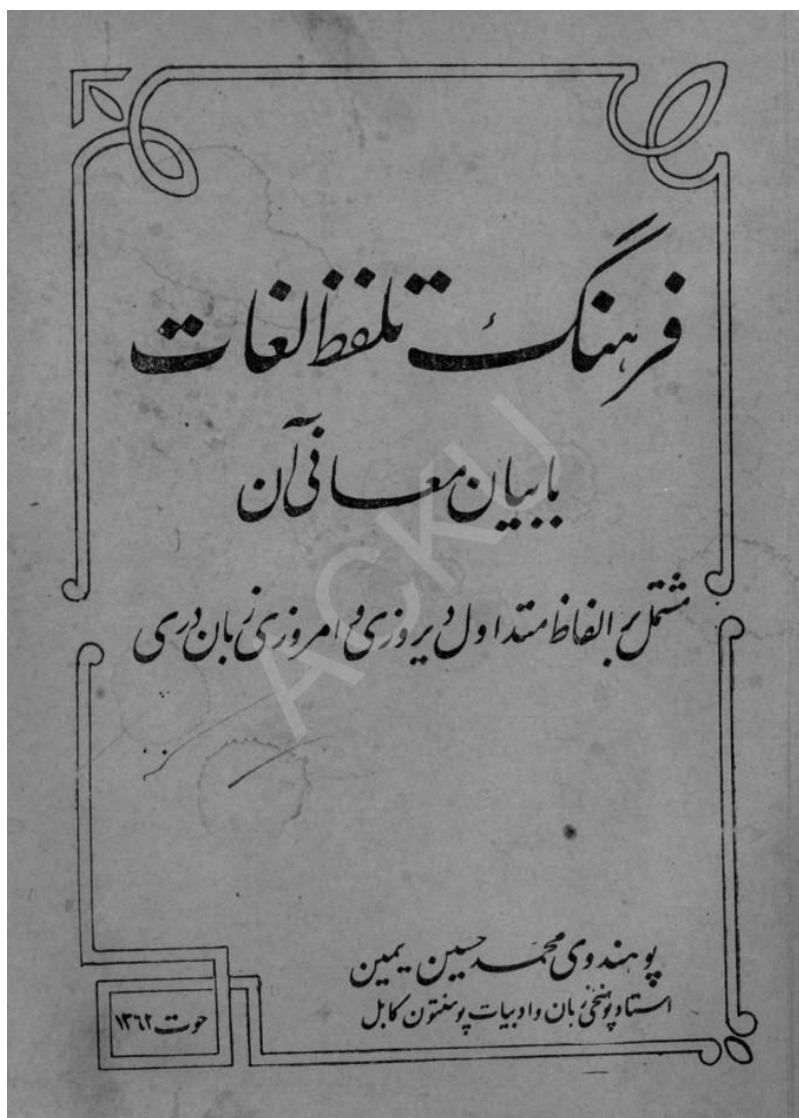
== طبع قصه مواد در سر ==

۱۳۰۰
لړلړ وختي

== لړلړ وختي نشرات پوهنځي ==

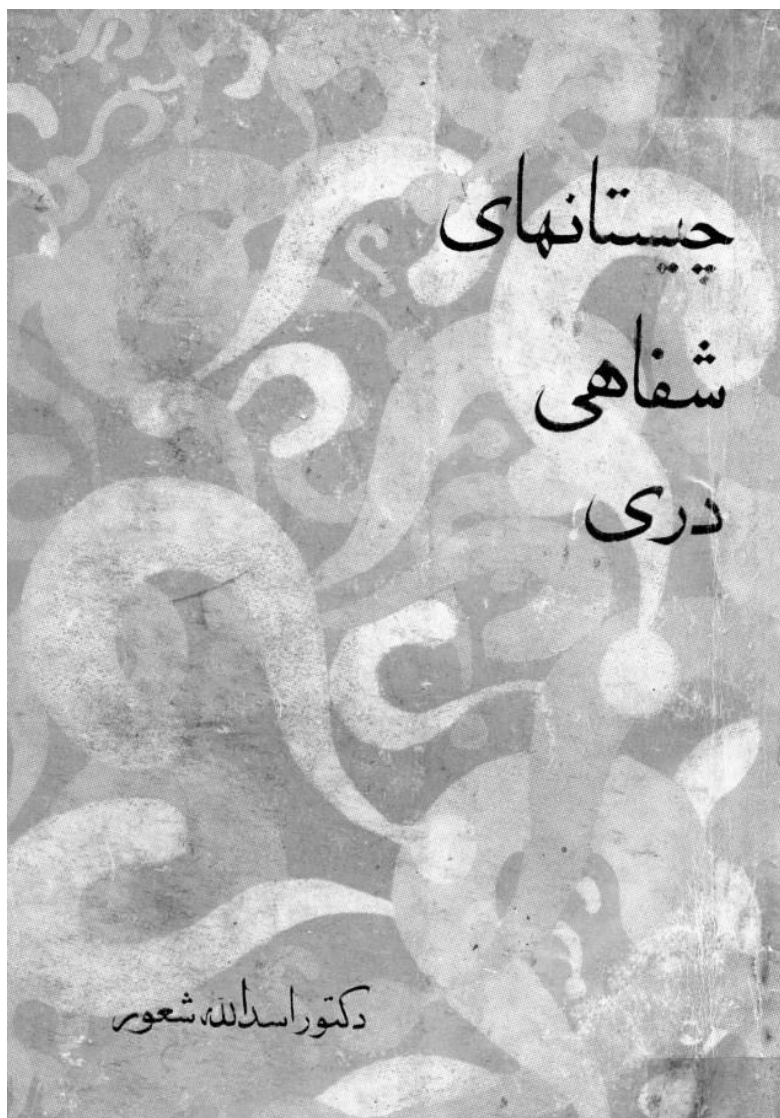
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۷ /



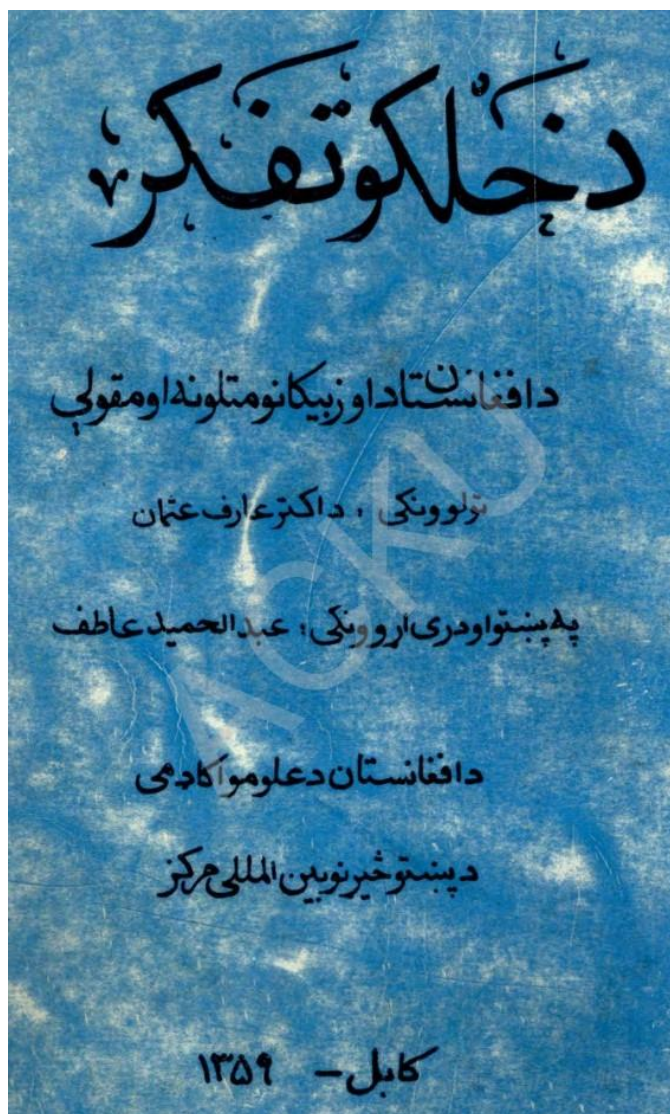
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۲۹ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۰ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۱ /



پښتو متلونه

چاپ او ددري ژباړه

د

پښتو

انگریزي ژباړه

د

ع. شينواری

د افغانستان د علومو اکاډمۍ

د پښتو څيړنو د پښتو ملي مرکز

خپرونه

د خپرونو پر لږه پسي گڼه - ۸

کابل - ۱۳۵۸

دولتي مطبعه

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۳۲ /

مټن سڅنواني برادر مجاهد
جگټورن محمد اسماعيل امير عمومي حوزه جنوب
غرب جمعيت اسلامي افغانستان در اجتماع
بزرگ مجاهدين، مهاجرين وانصار

دري - پښتو - عربي - انگليسي



از انتشارات كمټه فرهنگي اسات عمومي حوزه جنوب غرب
جمعيت اسلامي افغانستان

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۳ /

وزارت امور اقوام و قبایل
ریاست نشریات و تبلیغات

دیدي کوتاه په پښتونهای آنسوي مرز

نویسنده: جمعه خان صوفي
مربي شعبه روابط بين المللي
کميته مرکزي ح. د. خ. ا.

برگرداننده پدري: نجيب سرخندوي
کابل: قوس - ۱۳۶۳

مربي و تکثيرکننده: رياست اطلاعات



AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY
3 ACKU 00006913 7

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۴ /



پوهنتون کابل

پوهنځی روانشناسی و علوم تربیتی

دبپارتمنت پيداگوژي

روش تدریس مضمون دری در صنوف ابتدائیه

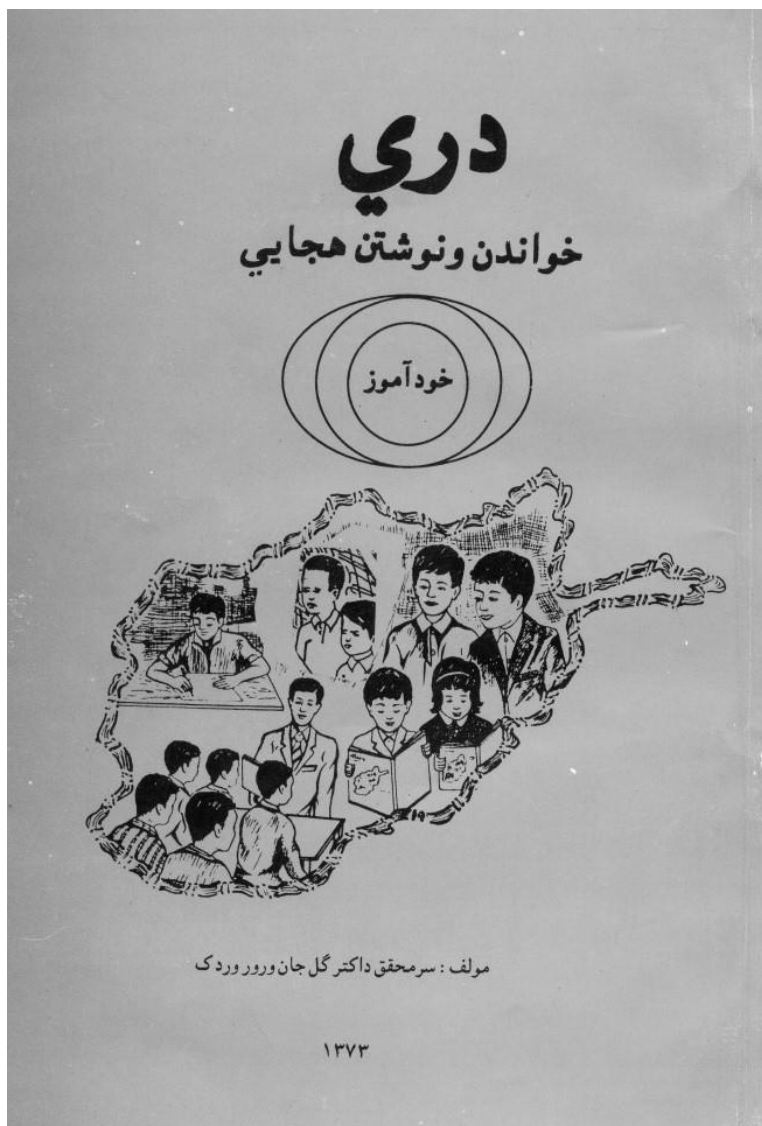
قریب کننده: زرغونه " سلیمان خیل "

استاد رهنما: پوهنیار مصطفی " رضایی "

سال: (۱۳۹۶)

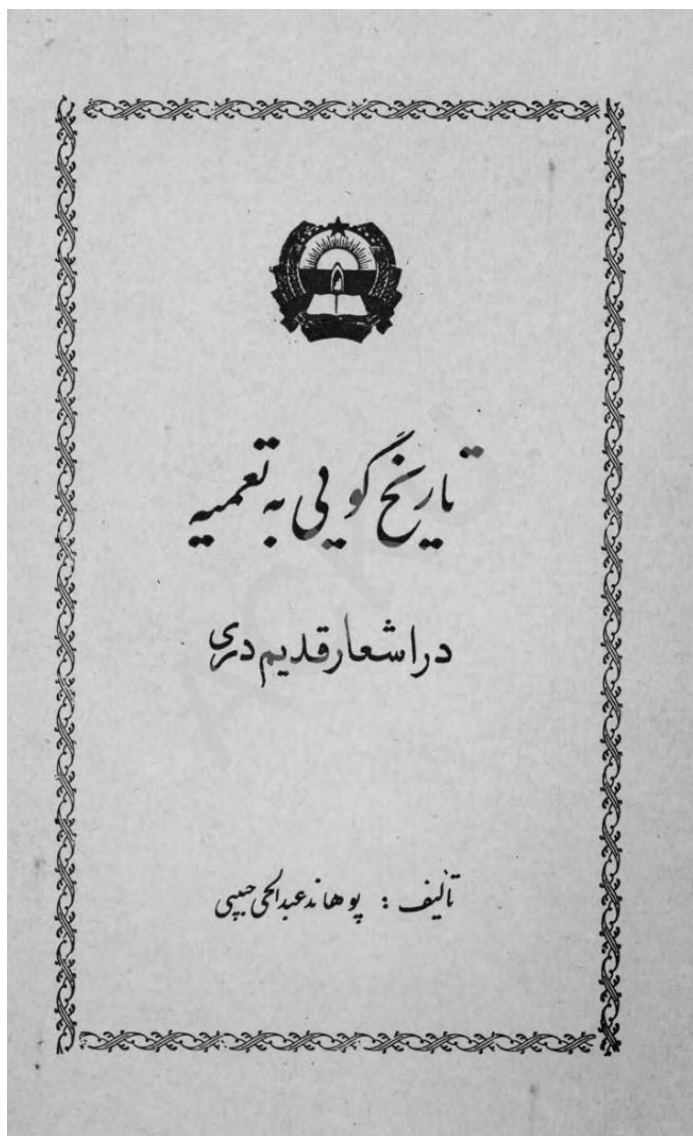
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۵ /



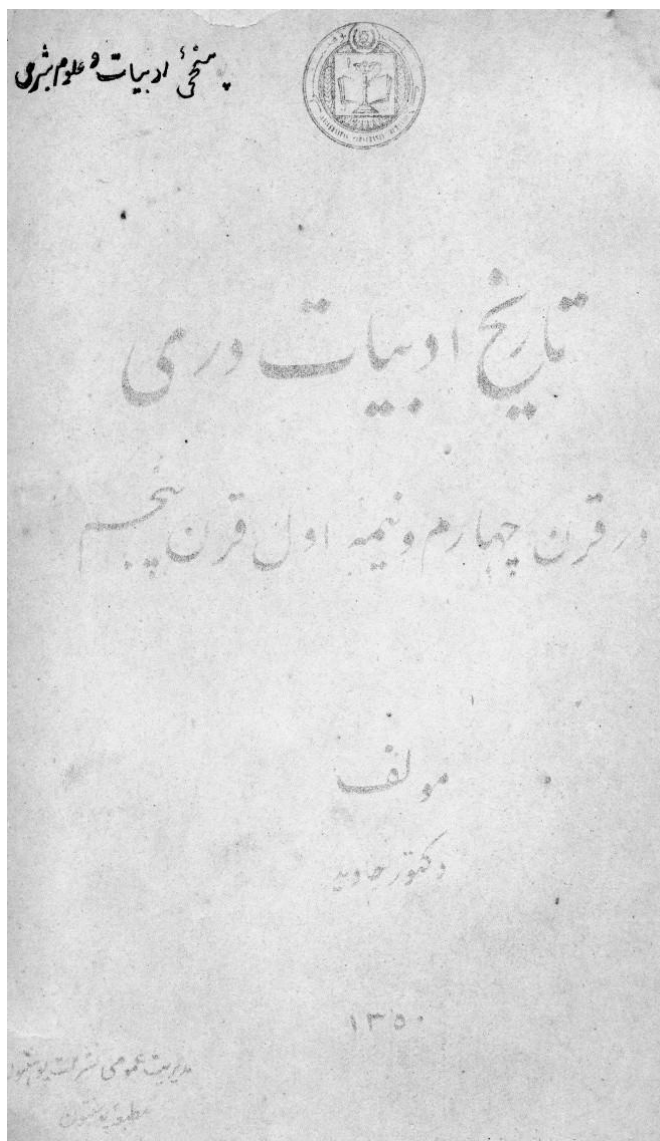
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۶ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۷ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۸ /

روش املاي زبان دری

مؤلفان:

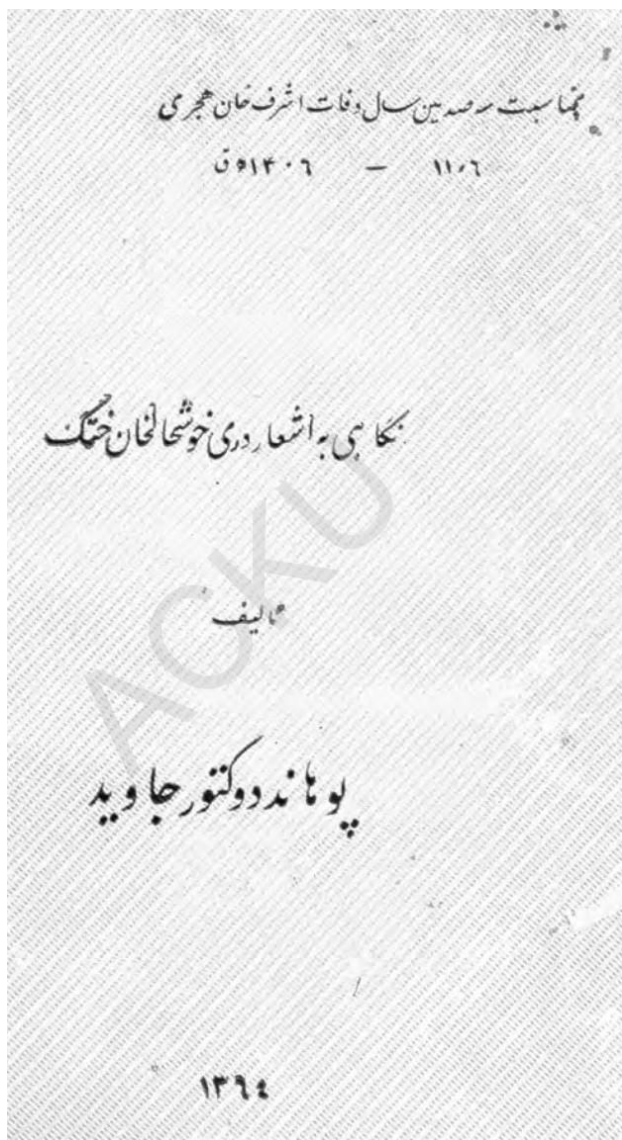
پوهاند ډاکټر عبدالاحمد جاوید، پوهاند ډاکټر محمد
رحیم الهام، پوهنوال محمد عمر زاهدی، واصف باختري
لطيف ناظمی، اعظم رهنورد زریاب، پویا فاریابی

مشاوران:

پوهاند عبدالحي حبيبي، پوهاند سرور همایون و محقق
رضا مایل هروی

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۳۹ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۰ /

قصه
حی بن یقظان

این سینای بلخی

شرح و تفسیر به دري
منسوب به :
ابوعبید جوزجانی

تصحیح متن و پیشگفتار
از :

هانری کوربن

مقدمه و شرح لغات
از :

مایل هروی

با اهتمام :

غلام حسین فرمند

ا کادیمی علوم افغانستان

کابل - سنبله ۱۳۵۹



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۴۱ /



رهنمای سبزیکاری در پکتیا

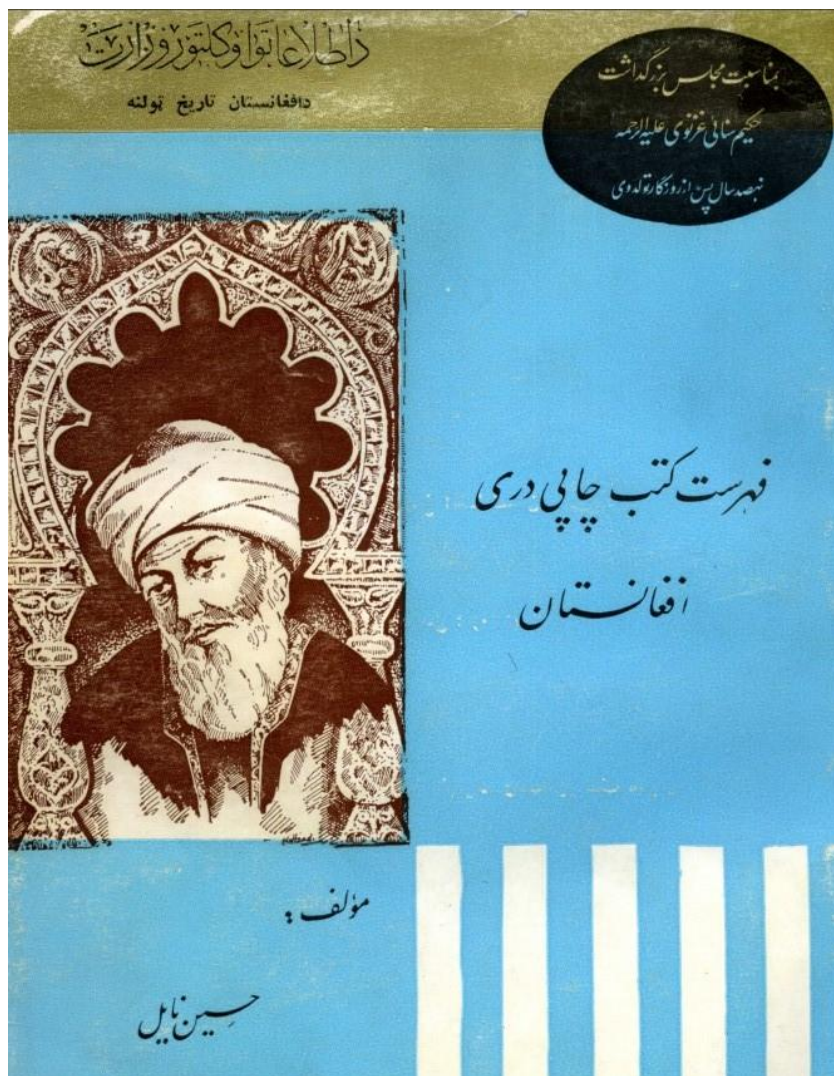
از: ب. لیپمن

دري از: دكتور محمد فرید پروتيا

بمساهمت سائنس دانان گشت تخمینی جمهوری فدرالی آلمان

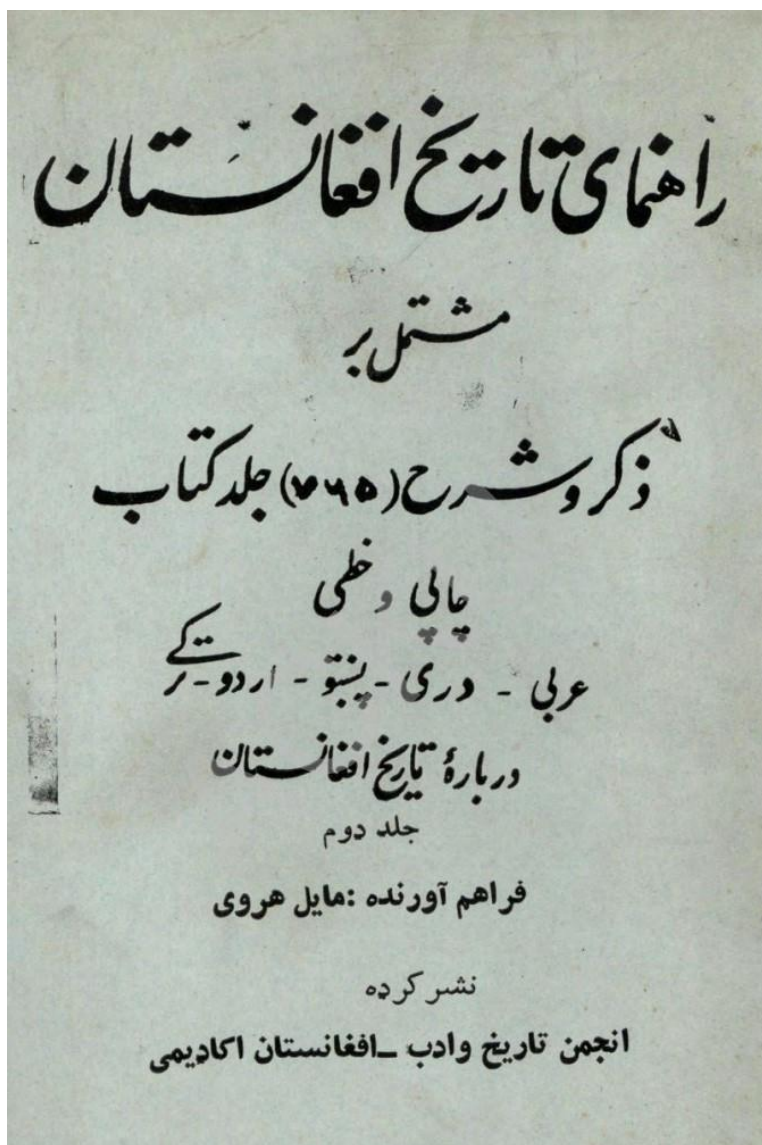
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۲ /



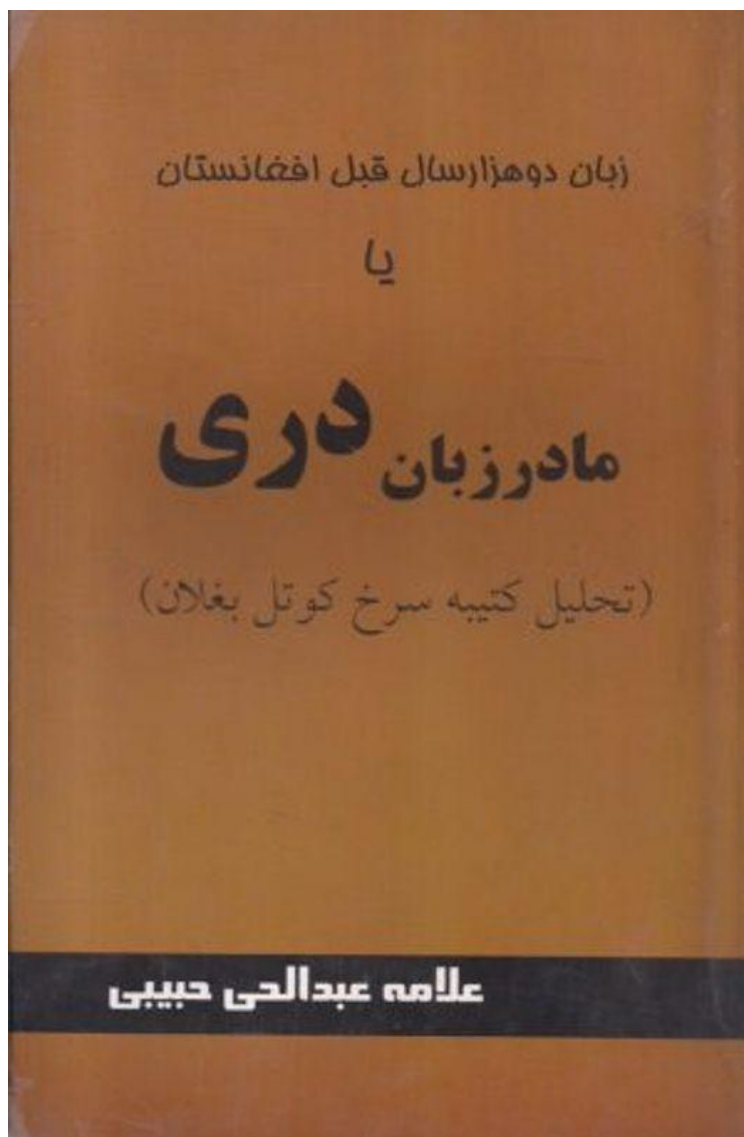
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۴۳ /



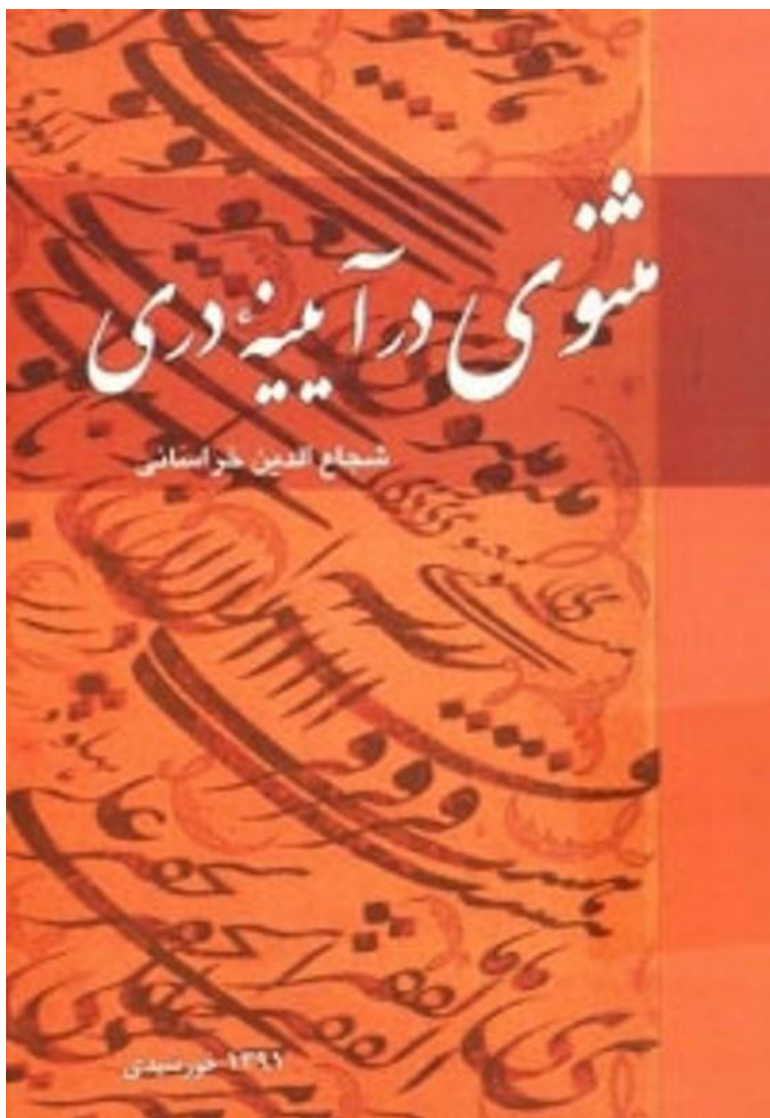
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۴ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۵ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۶ /

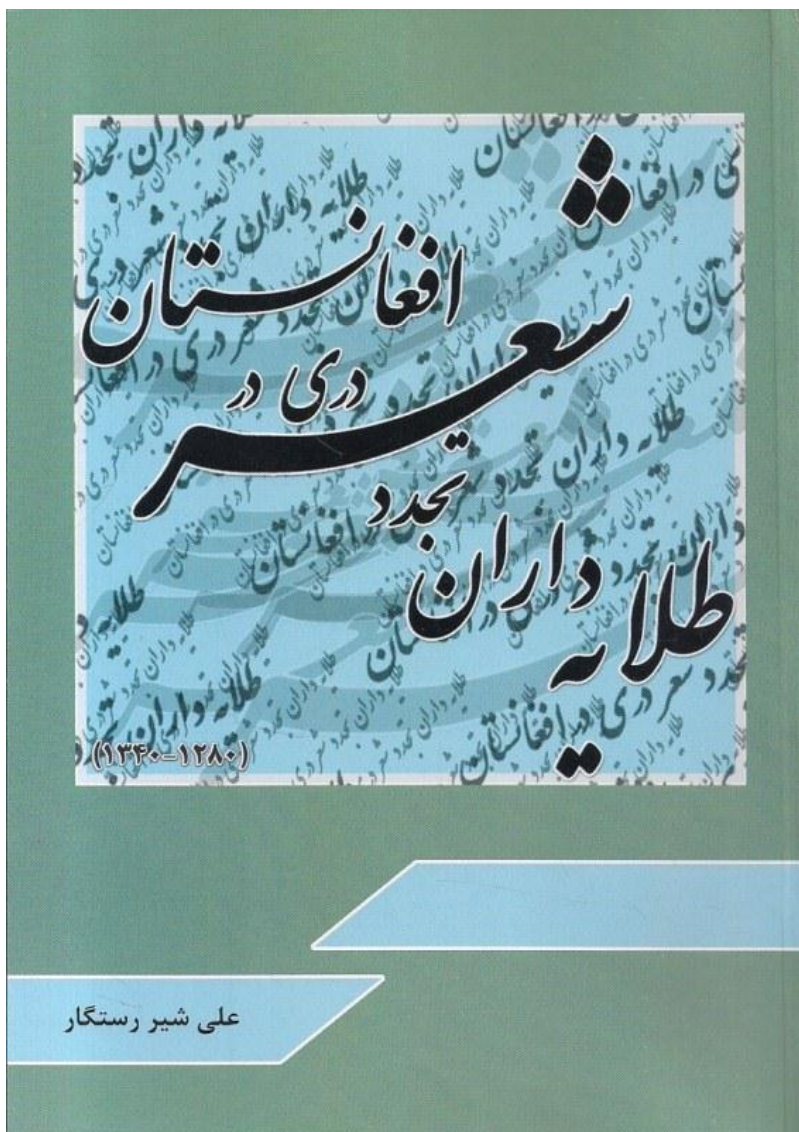


روش‌های زبانی دری

پیرفت: اتحادیهٔ نویسندگان و.و.و.

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۴۷ /



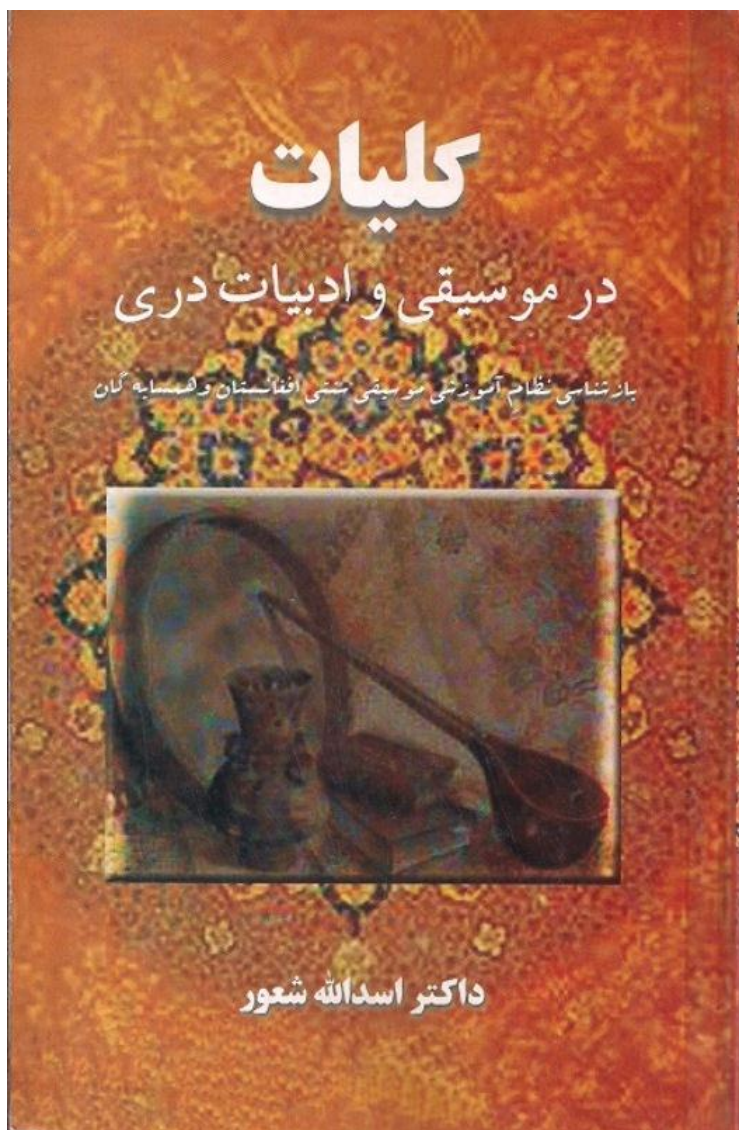
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۴۹ /



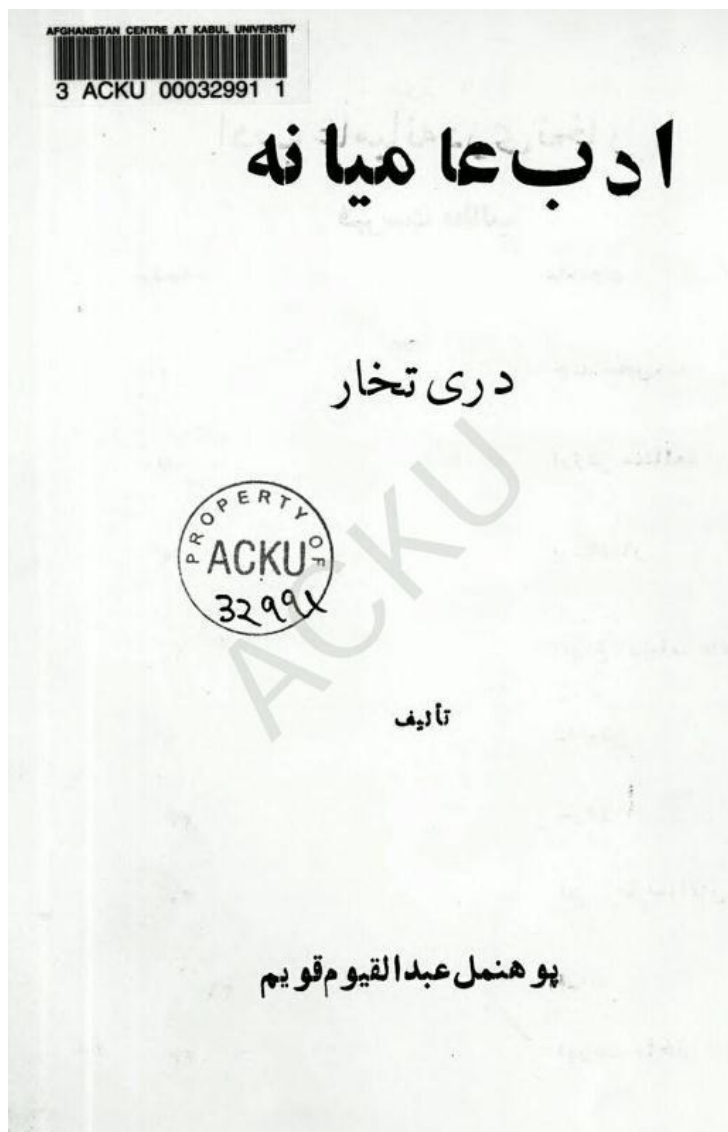
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۰ /



دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۴۵۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۲ /

روش املای زبان دری

صفحه ۱

روش املای زبان دری

پذیرفته انجمن نویسندگان افغانستان

به کوشش پویا فاریابی

چاپ اول در مطبعه تعلیم و تربیه

کابل - ۱۳۶۳

تیراز: ۱۰۱۰۰ جلد

انتشار متن تجدید نظر شده رساله

به شکل فایل پی.دی.اف. PDF از سوی

سایت انترنیتی «دانشپند افغان»

<http://daneshpesande-afghan.com>

جمهوری فدرالی آلمان

تاریخ انتشار: 07.03.2006

این رساله به شکل فایل PDF به طور مجانی در اختیار تمام علاقمندان قرار داده میشود. میتوان آن را در حافظه کامپیوتر حفظ کنید، توسط جایگر یا پرینتر چاپ کنید و اگر به هر وسیله دیگر تکثیر نموده در اختیار علاقمندان قرار بدهید، خدمت بزرگی را انجام داده اید.

یادداشت

در نگارش «روش املای زبان دری» که برای تعمیم و ترویج روش همگون املایی صورت گرفته، اصلهای زیرین در نظر بوده است:

— ساختمان دستوری و واگشاختی زبان دری،

— آسانی آموزش و خوانش،

— آسانسازی نوشتن و پرهیز از نگاشتن صورتهای ناهنجار وازه ها،

— هماهنگی نسبی بین صورتهای نوشتاری و گفتاری،

— زیانشناسی معاصر،

— دستیابی به معیارهای عام و گاهی موارد خاص املایی.

حروفچینی کامپیوتری و دیزان رساله توسط دکتر محمد سالم سیارنگ (سایت انترنیتی دانشپند افغان)

daneshpesande-afghan.com (07.03.2006)

دري افغاني: به كوشش مصطفیٰ عمرزی

۴۵۳ /





دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۵ /

Concise
ENGLISH-AFGHAN DARI
Dictionary

Revised and enlarged

By

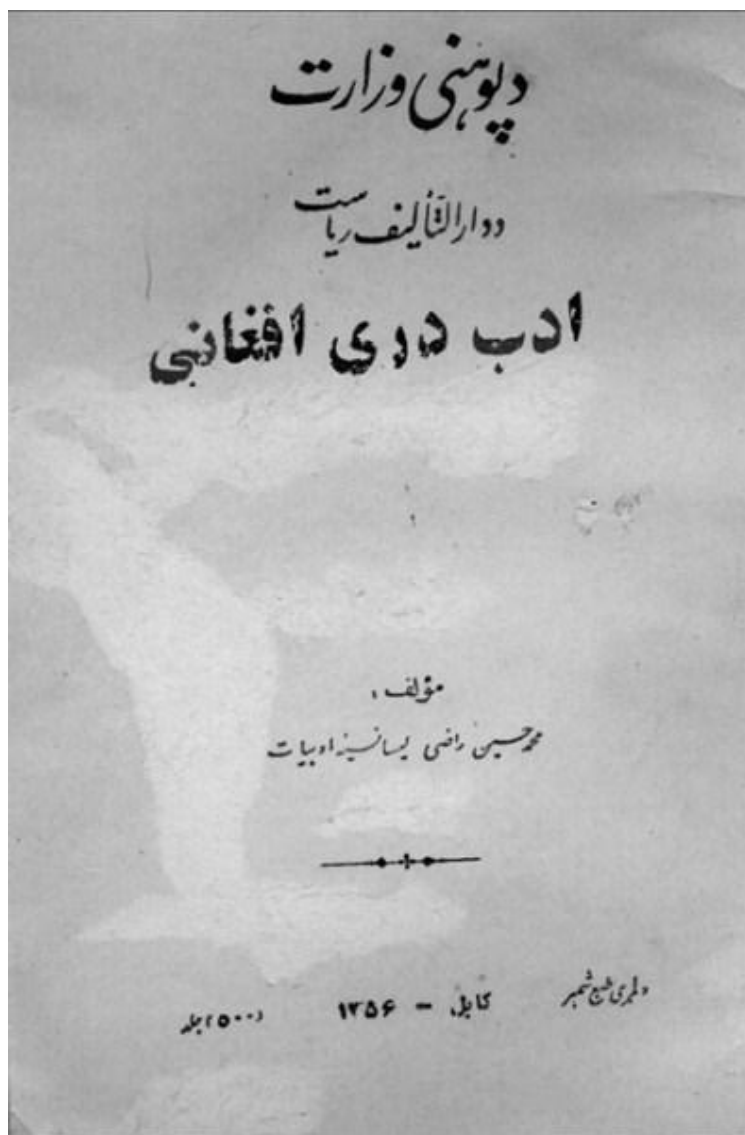
S. SAKARIA

KABUL, AFGHANISTAN

August 1967.

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۵۶ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۵۷ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۸ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۵۹ /

طرح تطبیقی دستور زبان دري

برای معلمان

نوشته: م. ا. نگارگر

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۰ /

دلم خزانه پر گنج بود، گنج سخن
نشان کتاب ماسعروگرامر عنوان است

گنجینه از ادبیات دری

(اصول تدریس، گرامر، بدیع و بیان، تاریخ ادبیات و اسانس نگارش)

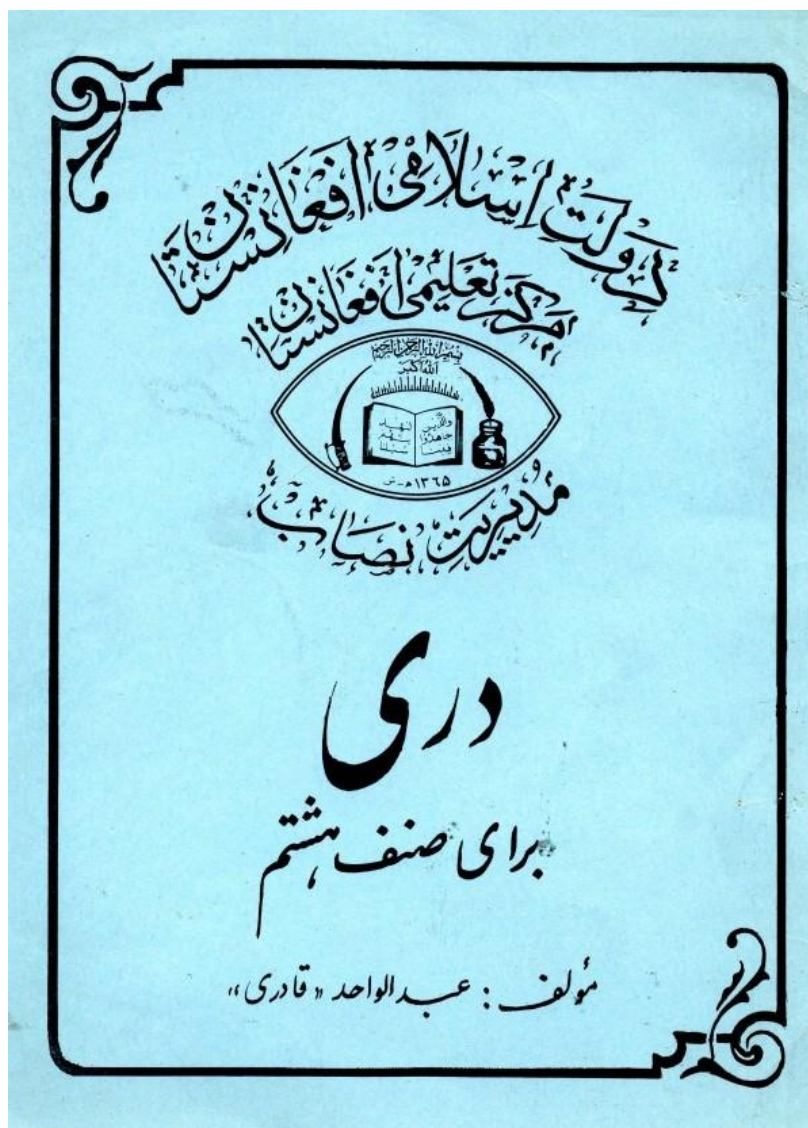


پروگرام تعلیم و تربیه انانث

IRC/FEP

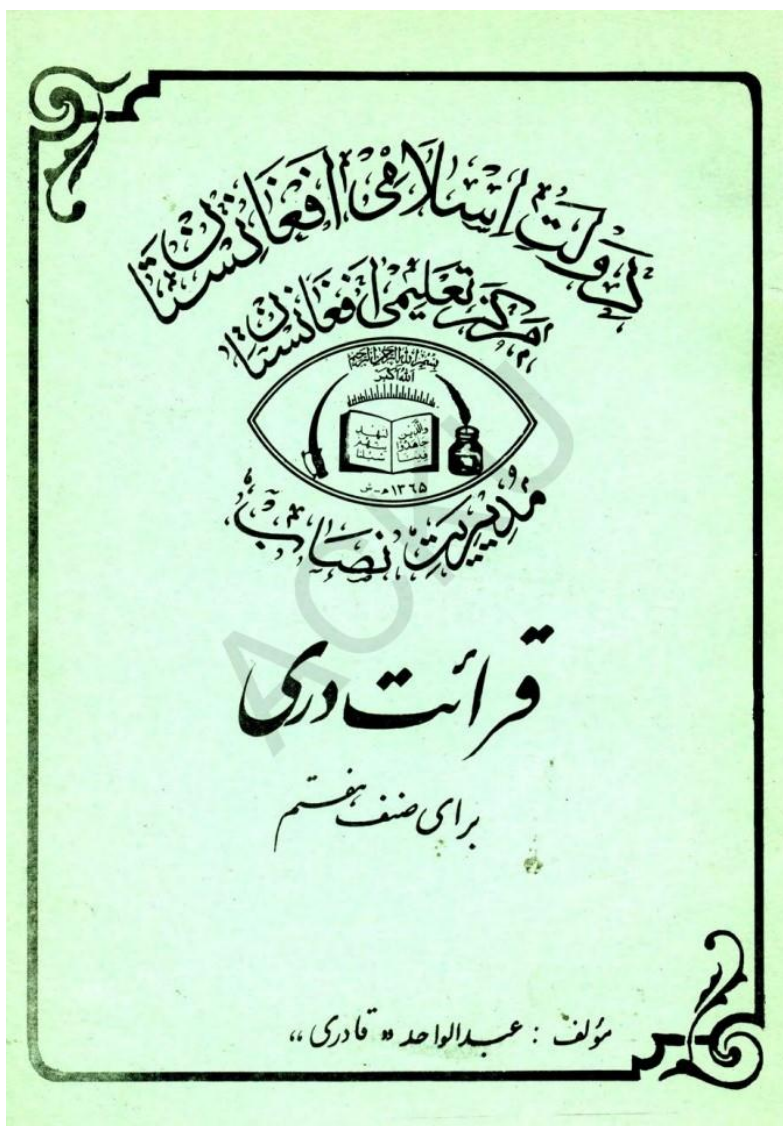
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۱ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۲ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

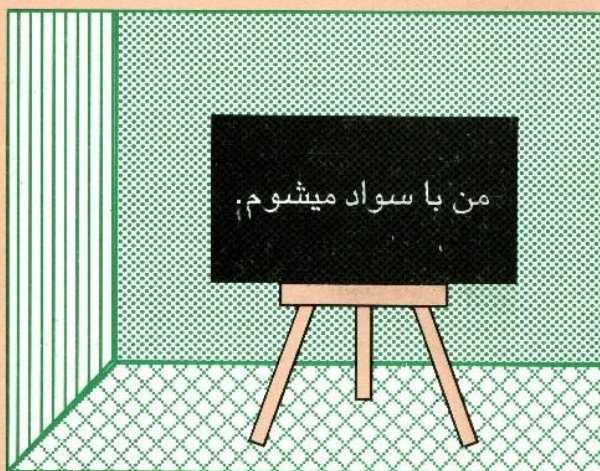
۴۶۳ /



دري ۱



سواد آموزی کلانسالان



بيفير

تعليمات اساسی برای مهاجران افغان

دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۴۶۴ /



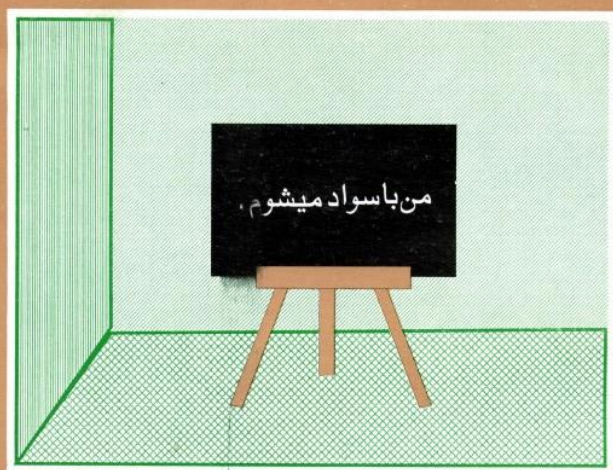
رهنمای آموزگار

دري ۲

خوانش

برای زنان

سوادآموزی كلانسالان



بیفیر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

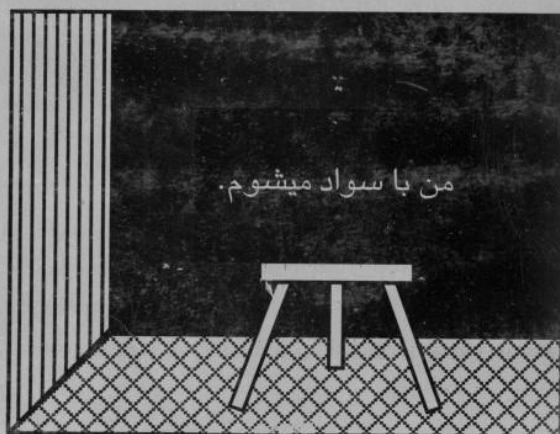
۴۶۵ /



رهنمای آموزگار

دري ۱

سوادآموزي كلانسالان



بيفير

تعليمات اساسي براي مهاجران افغان

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۶ /



رهنمای معلم

دري صنف پنجم

بیتیر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۶۷ /



رهنمای معلم

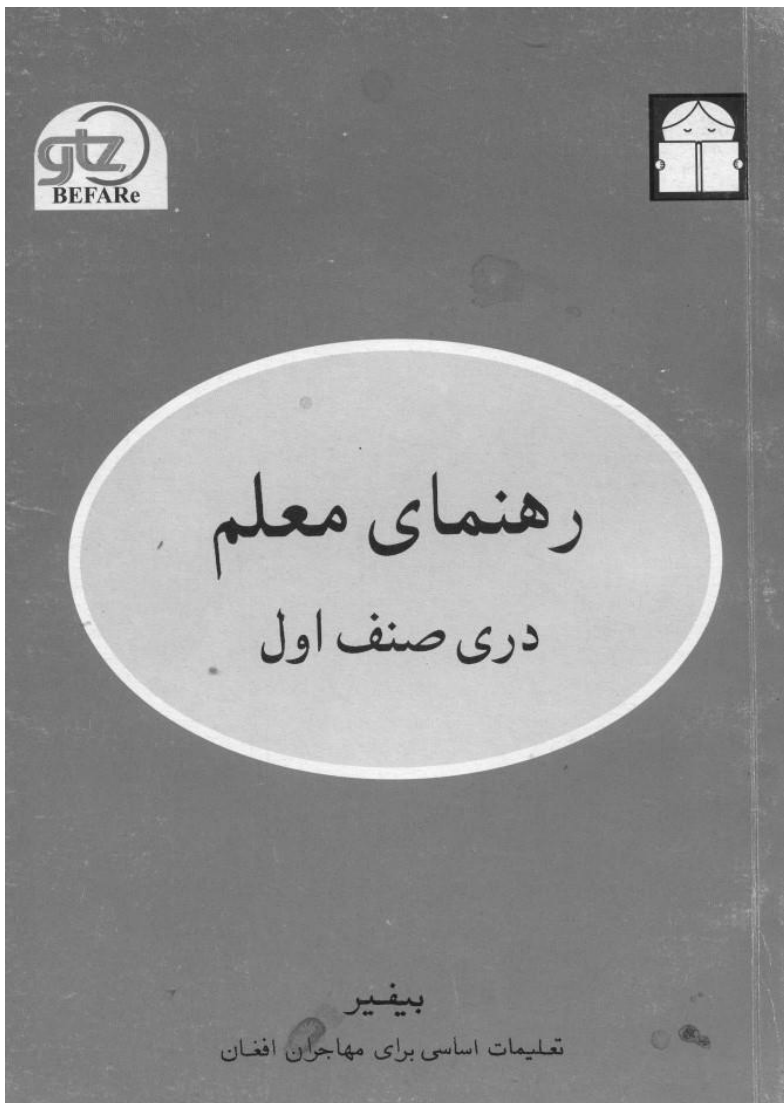
دري صنف ششم

بيفير

تعليمات اساسي براي مهاجران افغان

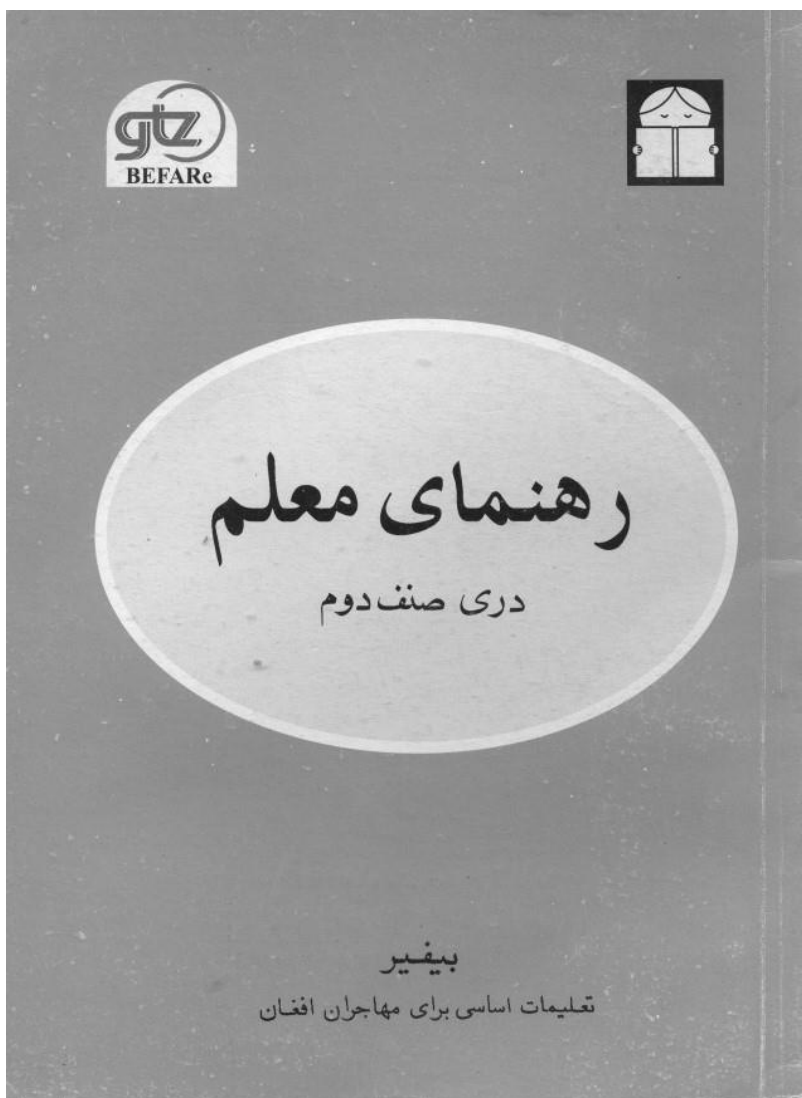
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۸ /



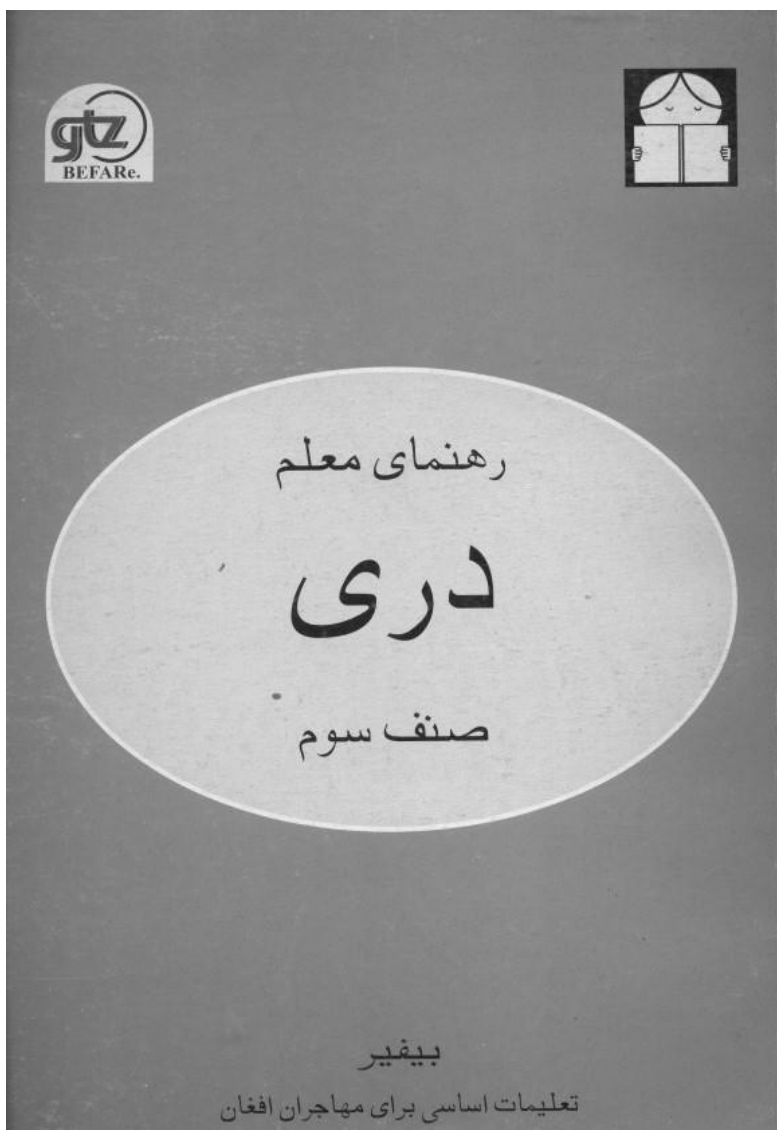
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۶۹ /



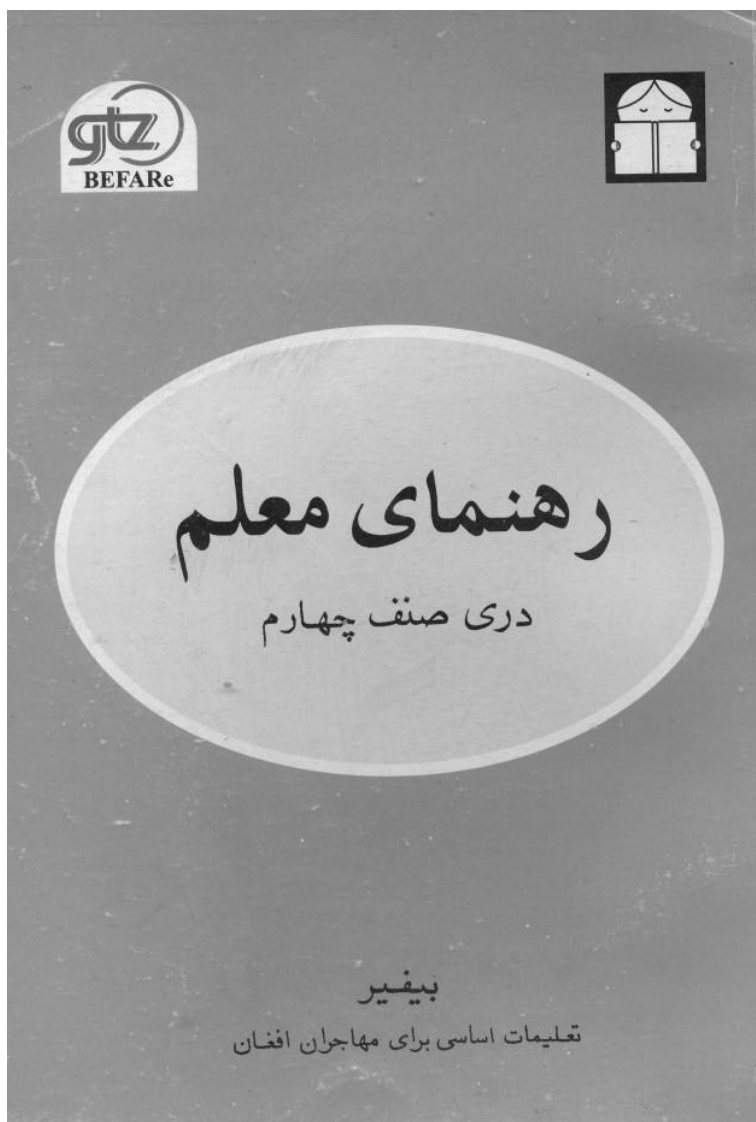
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۰ /



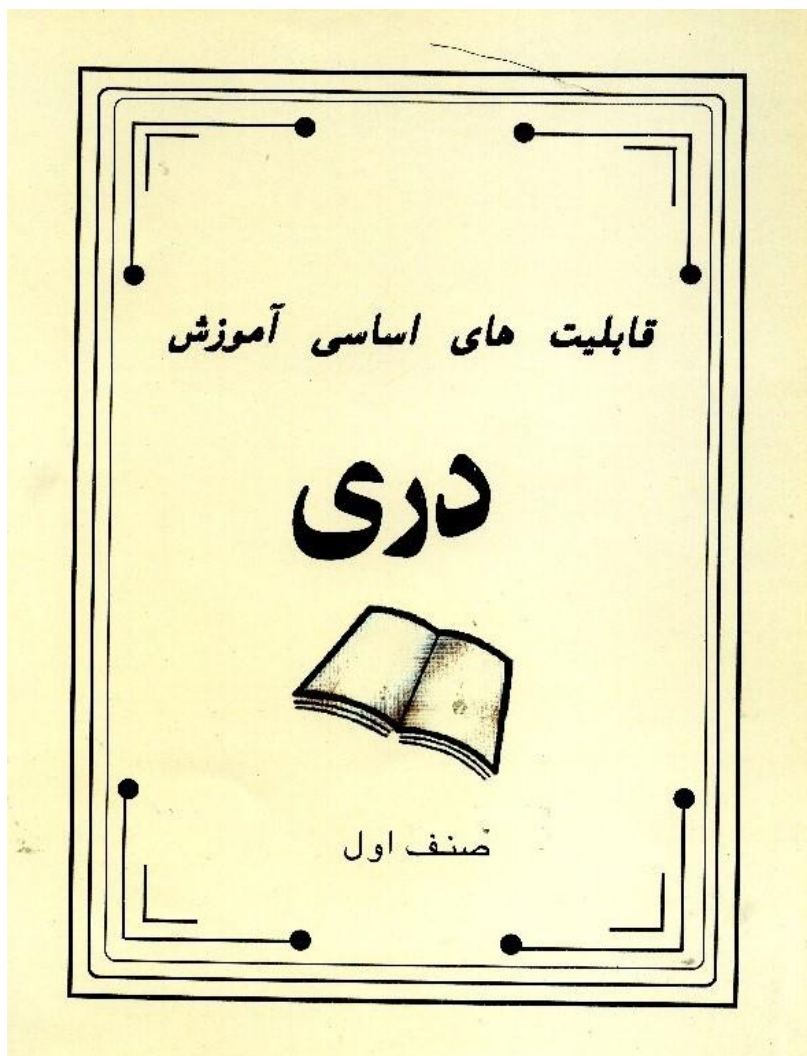
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۷۱ /



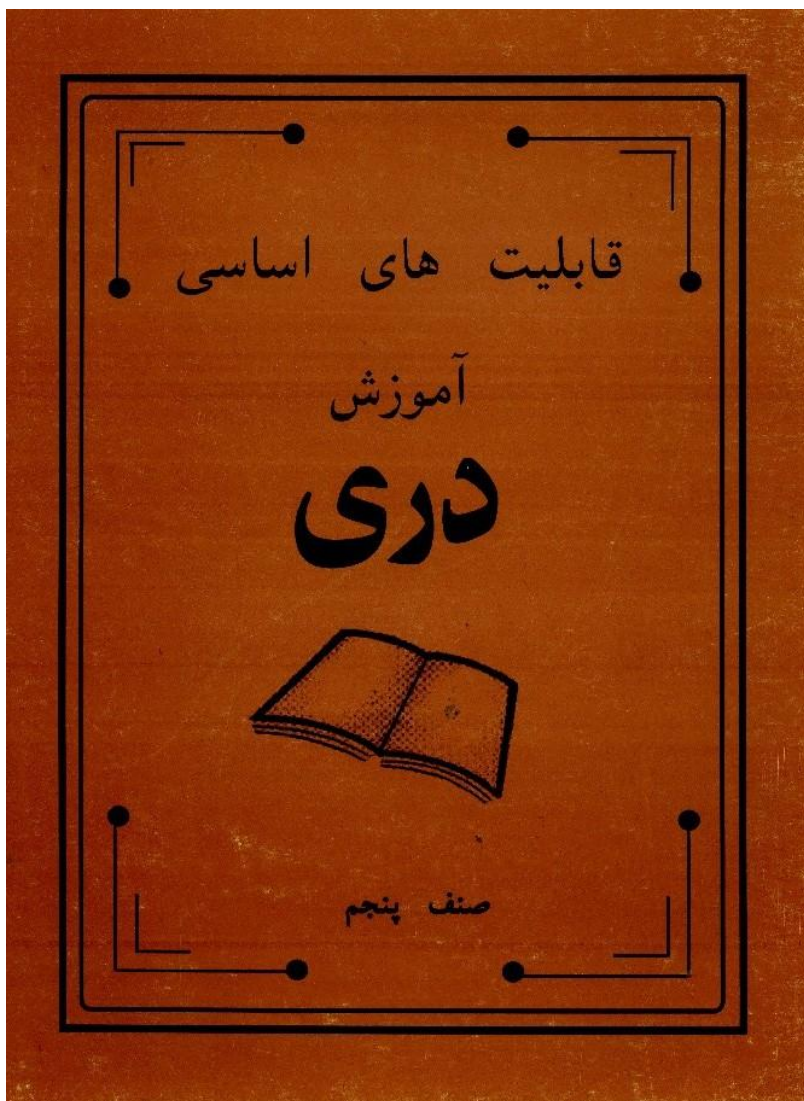
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۲ /



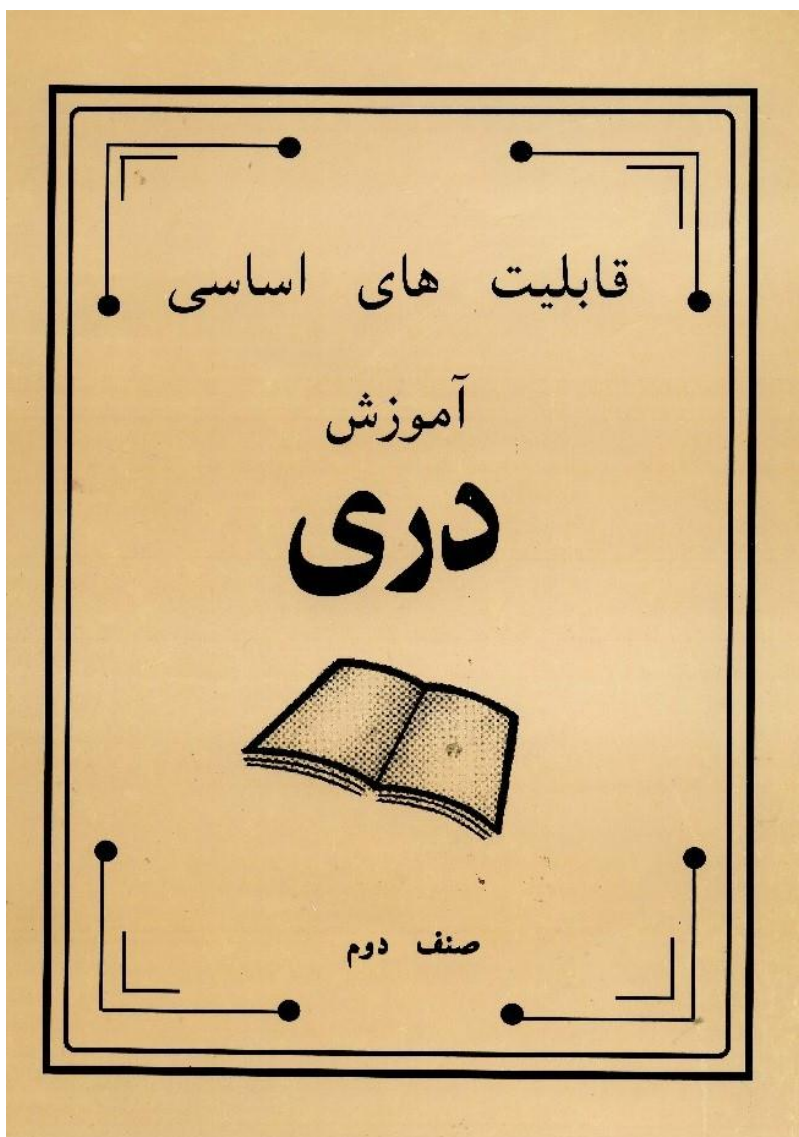
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۳ /



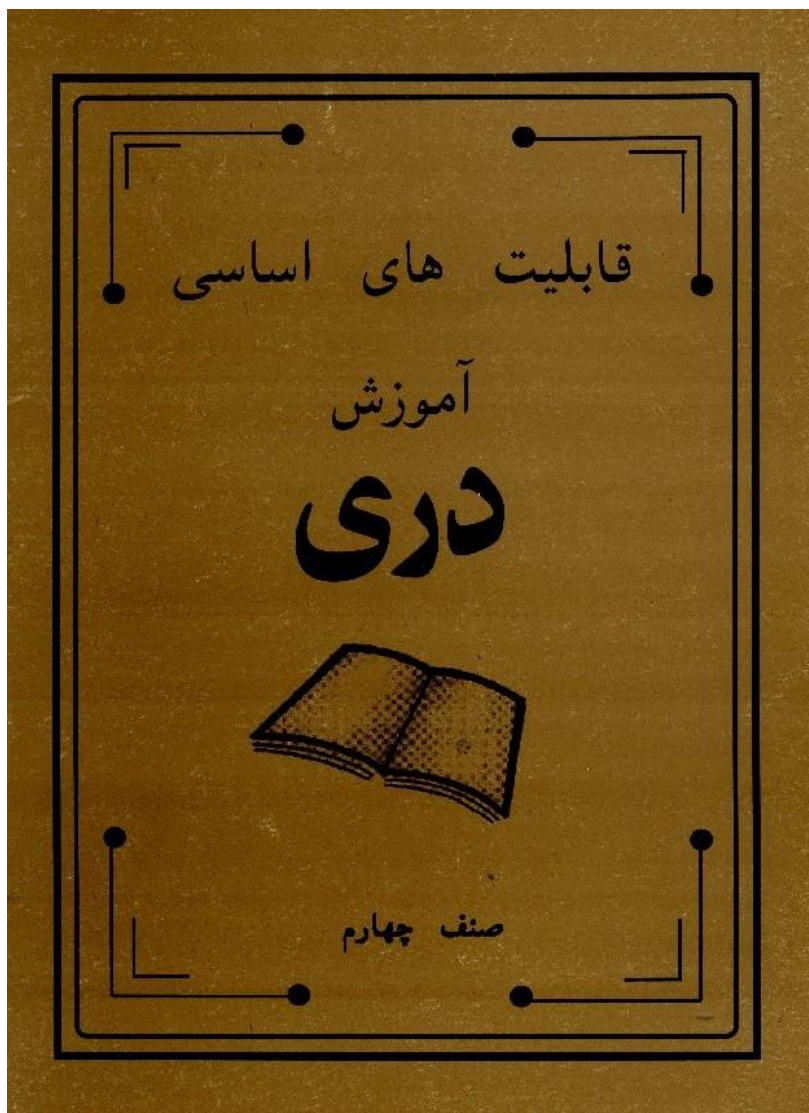
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۷۴ /



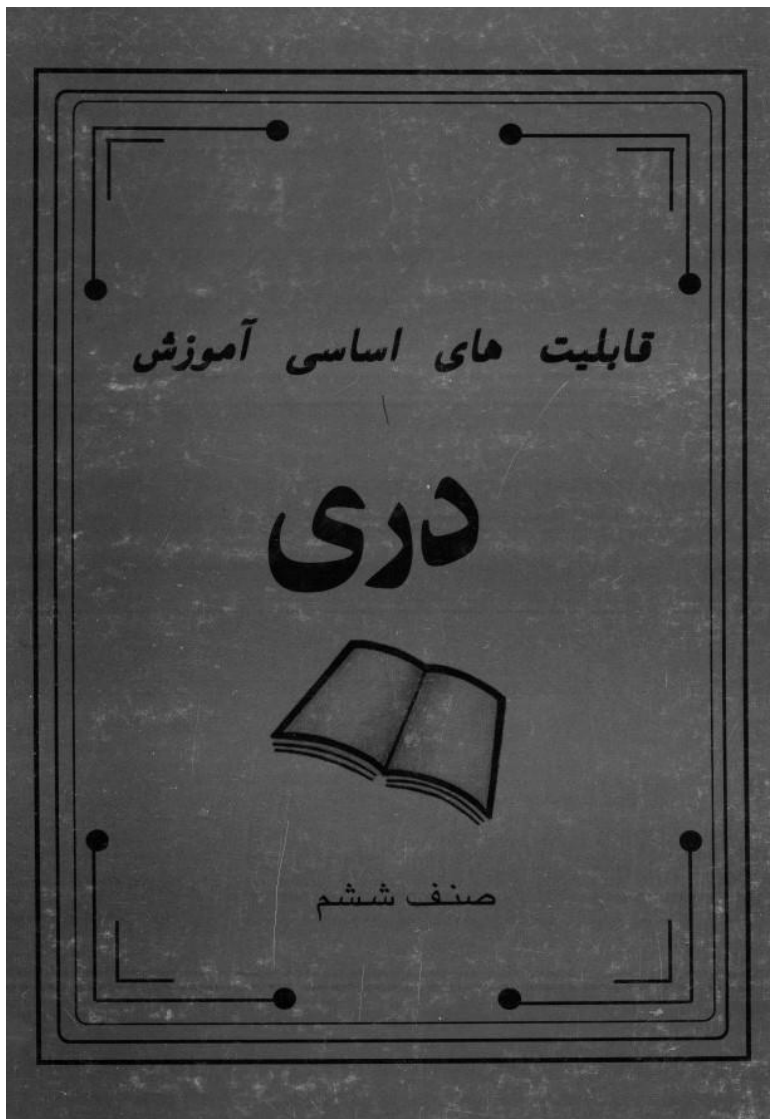
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۷۵ /



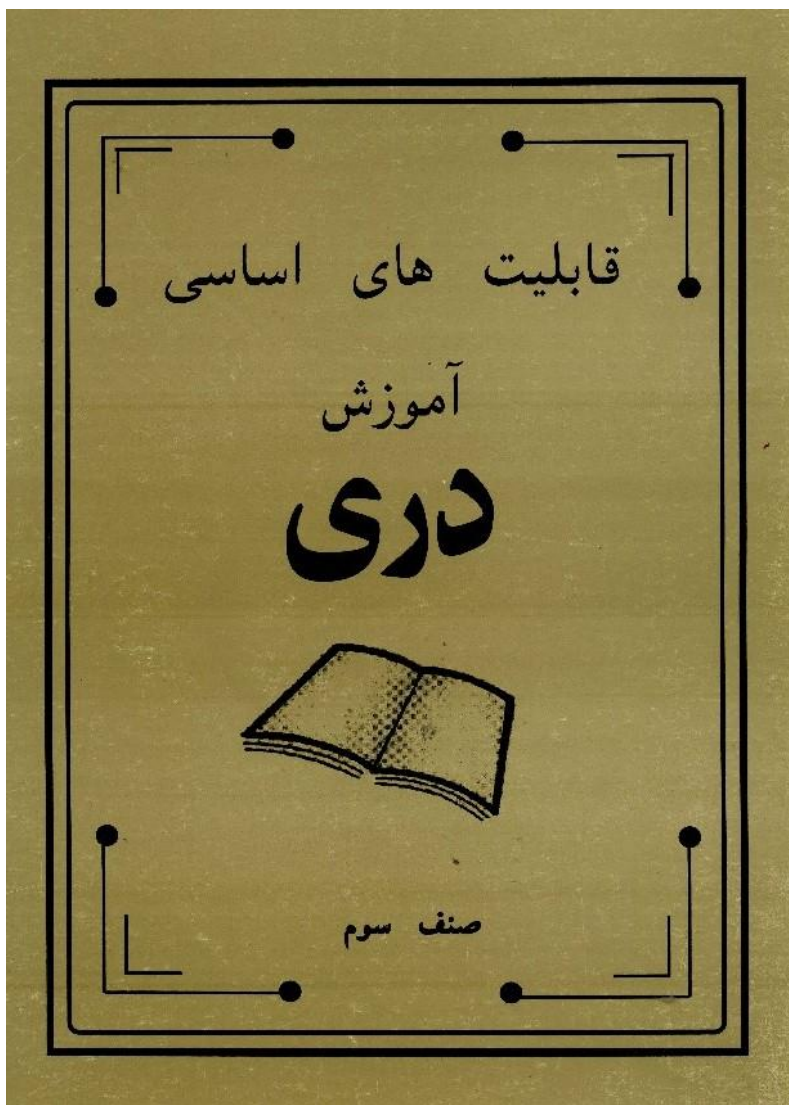
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۷۶ /



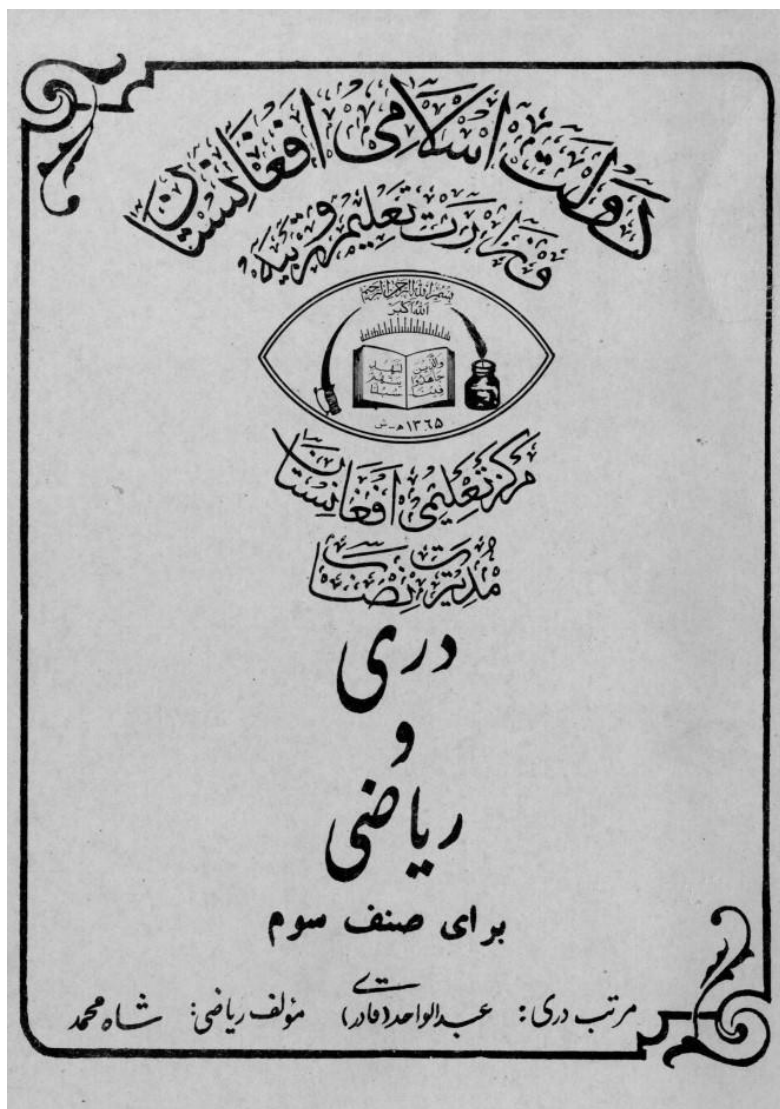
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۷ /



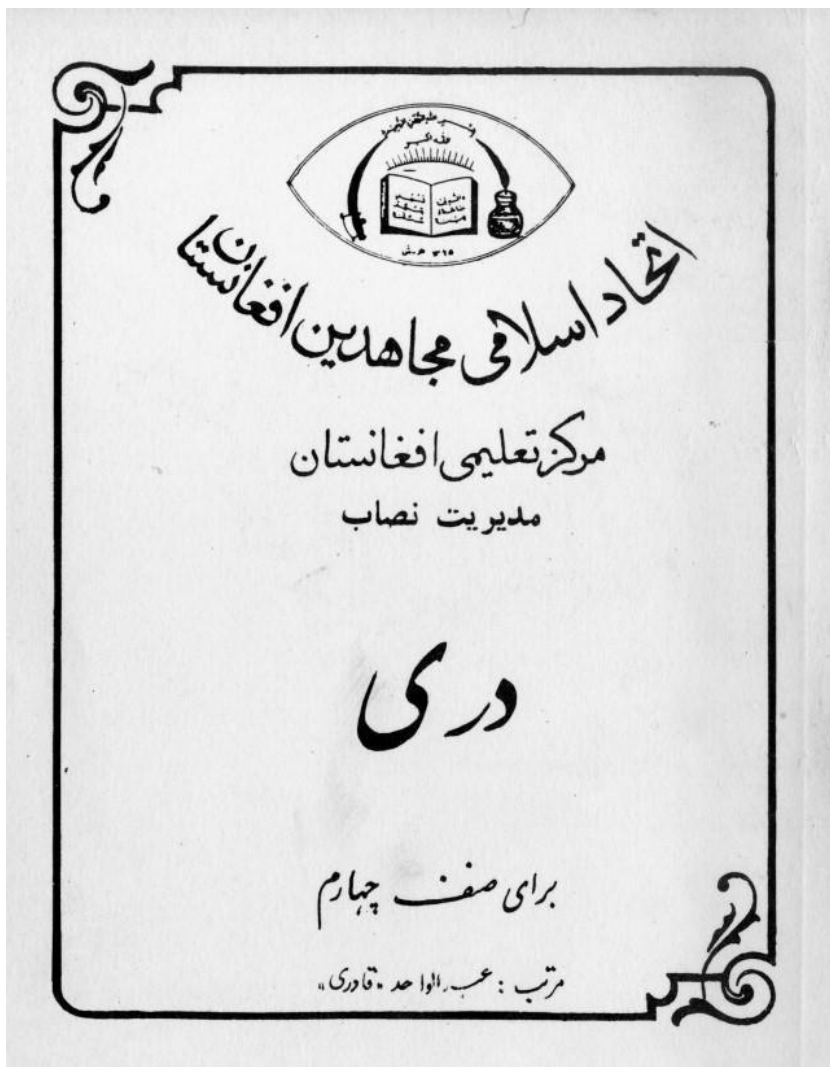
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۸ /



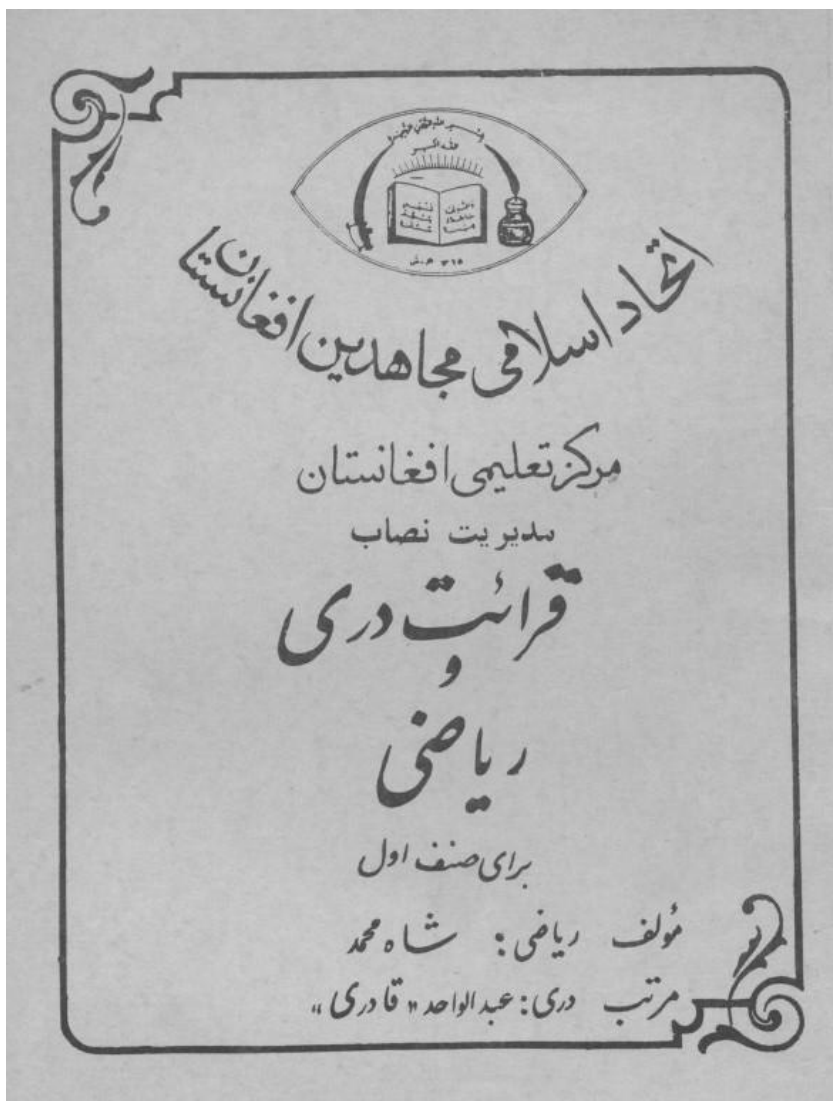
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۹ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۰ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

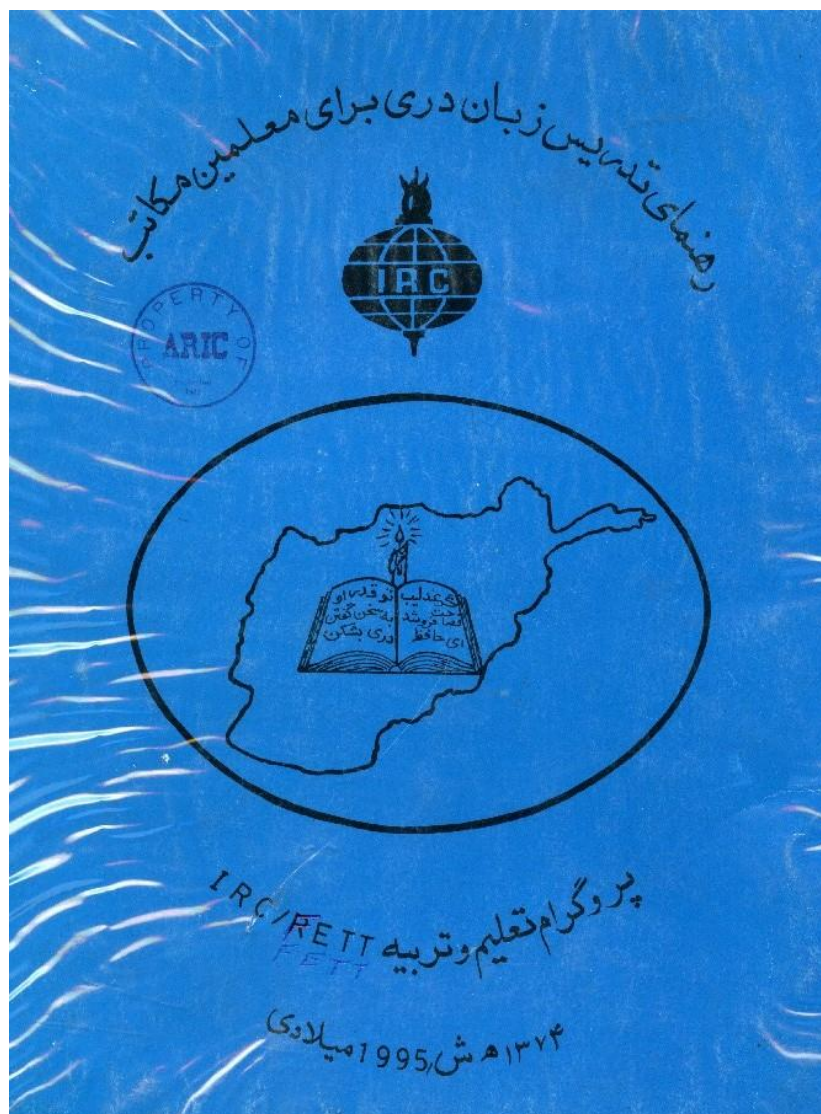
۴۸۱ /

قرائت دری

برای صنف ششم

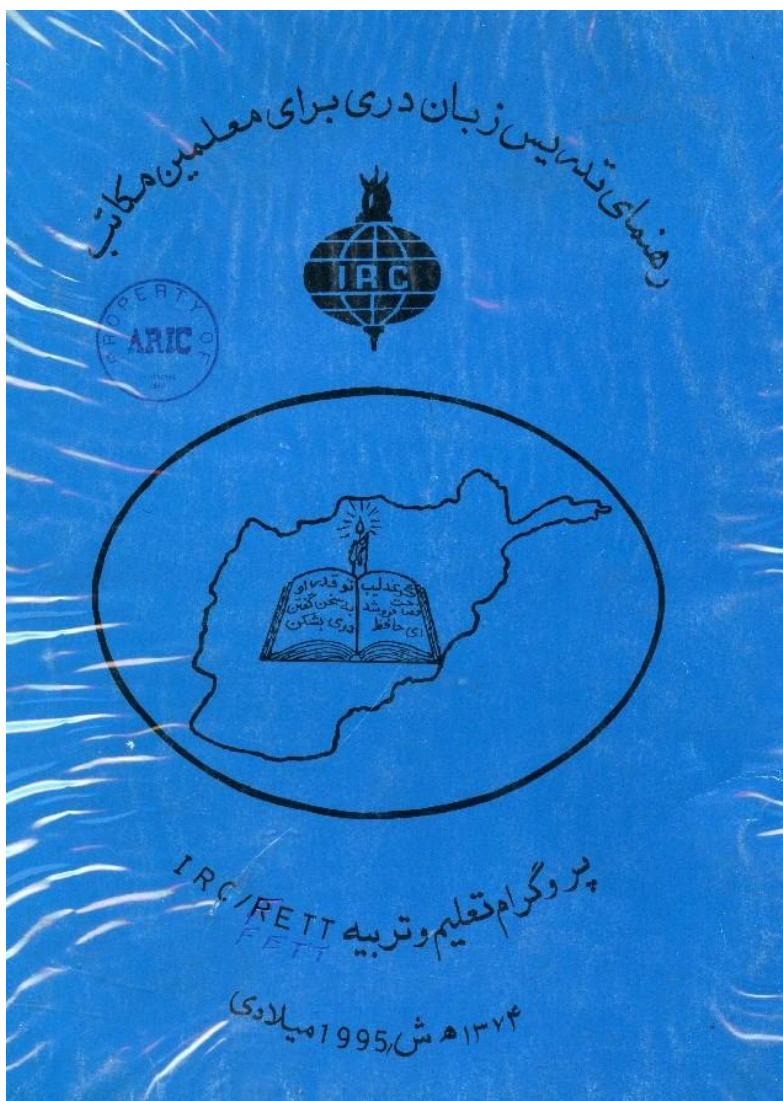
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۸۲ /



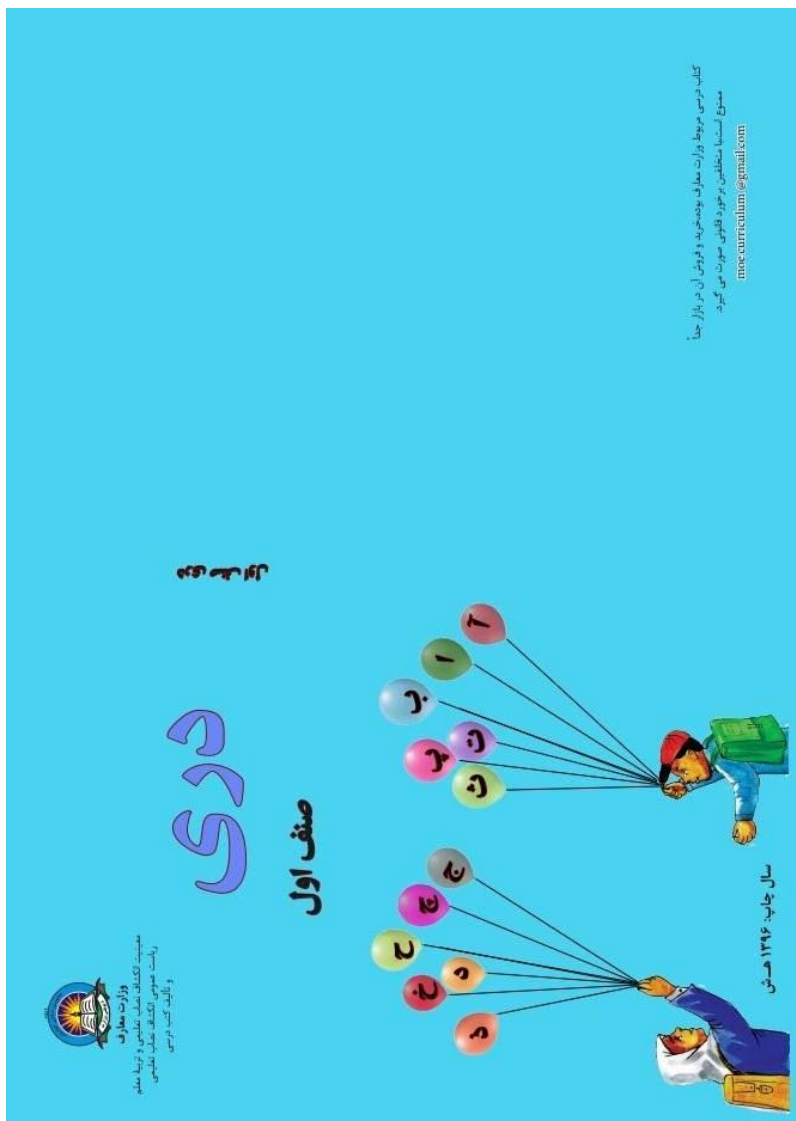
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۳ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۴ /





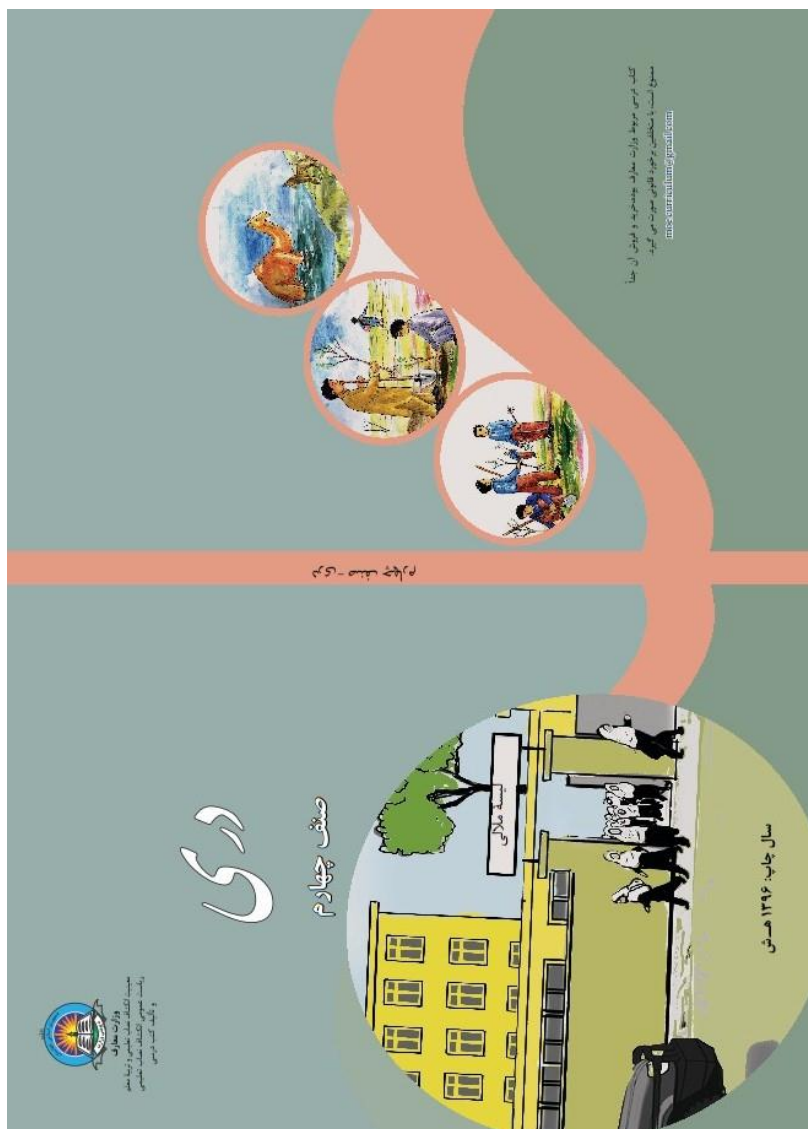
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۸۶ /



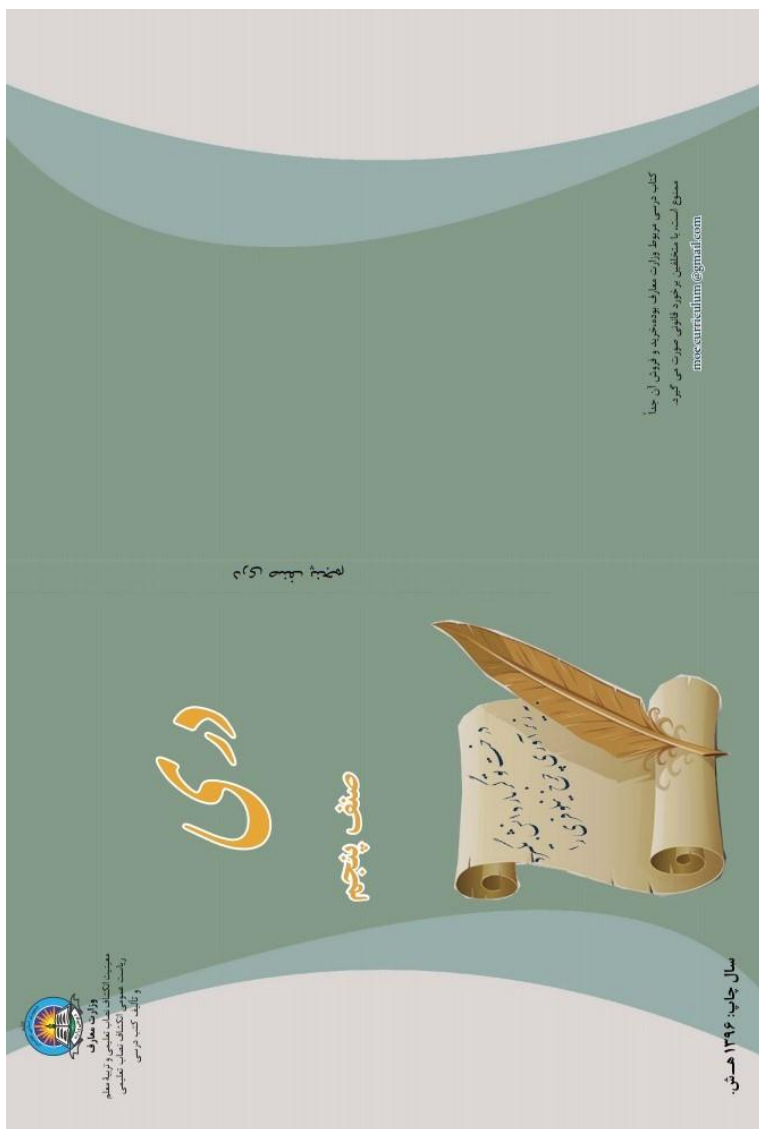
دری افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۸۷ /



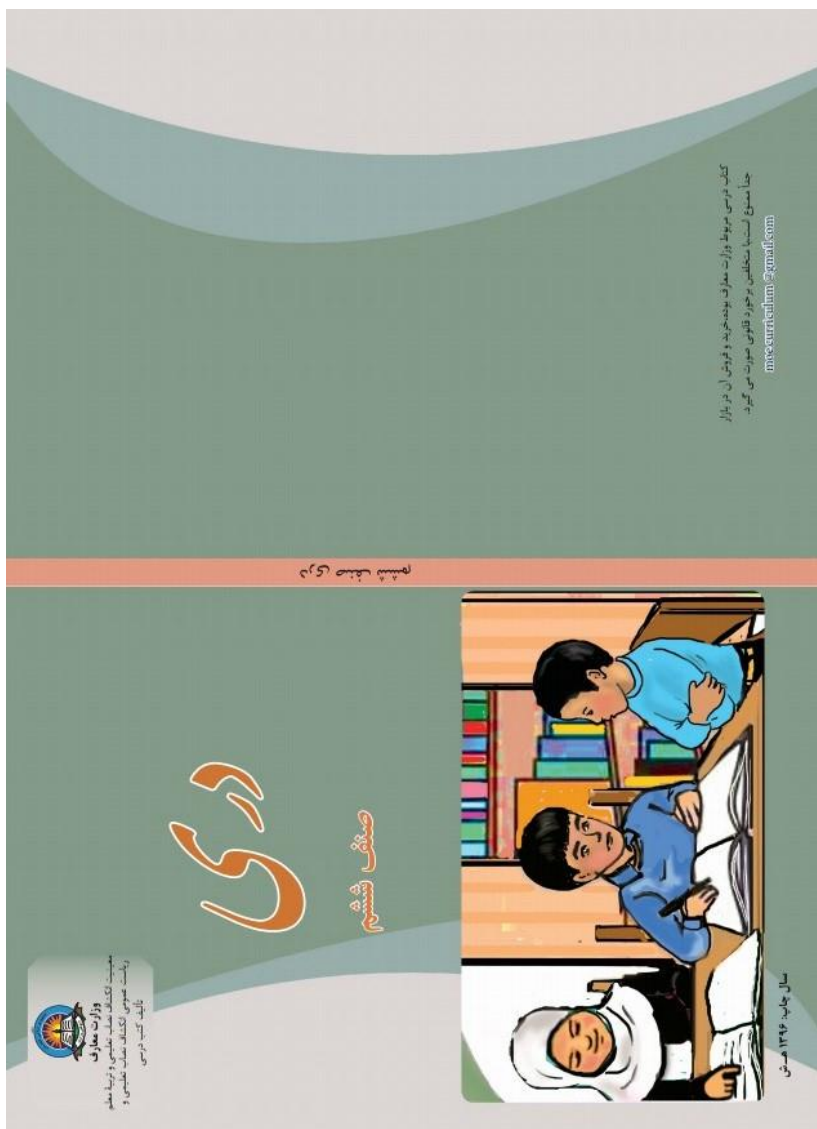
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۸۸ /



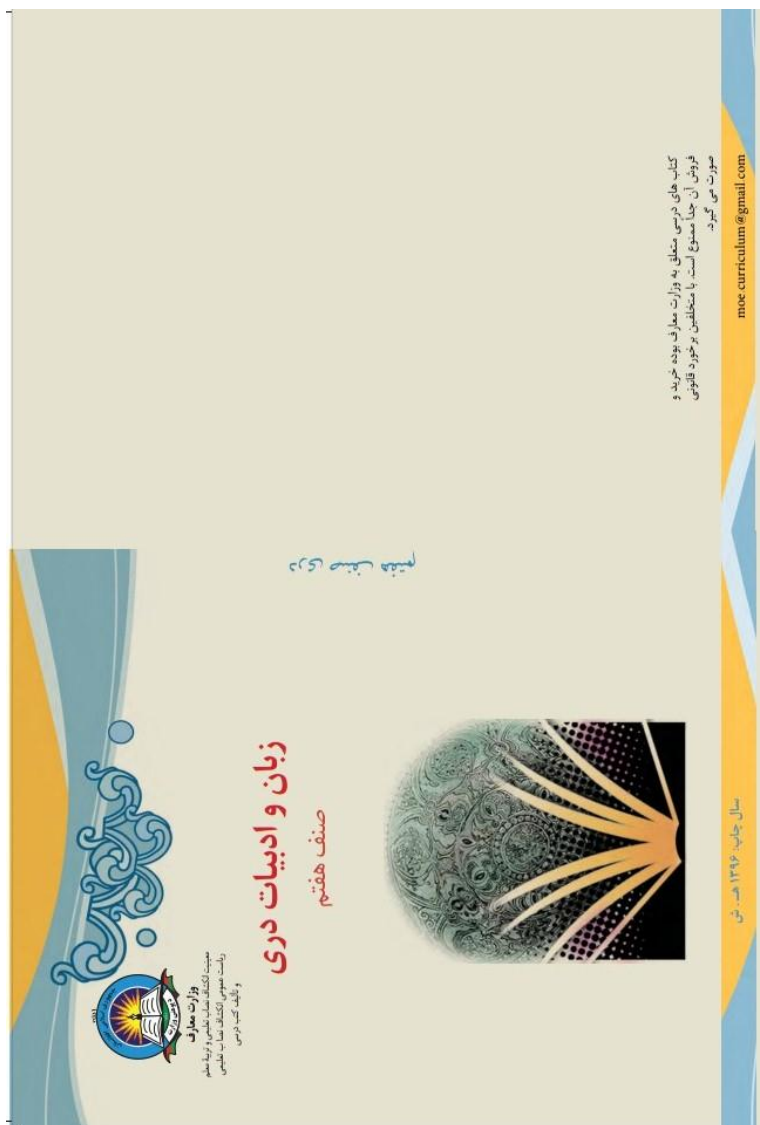
دری افغاني: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۹ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۰ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹۱ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۲ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۳ /



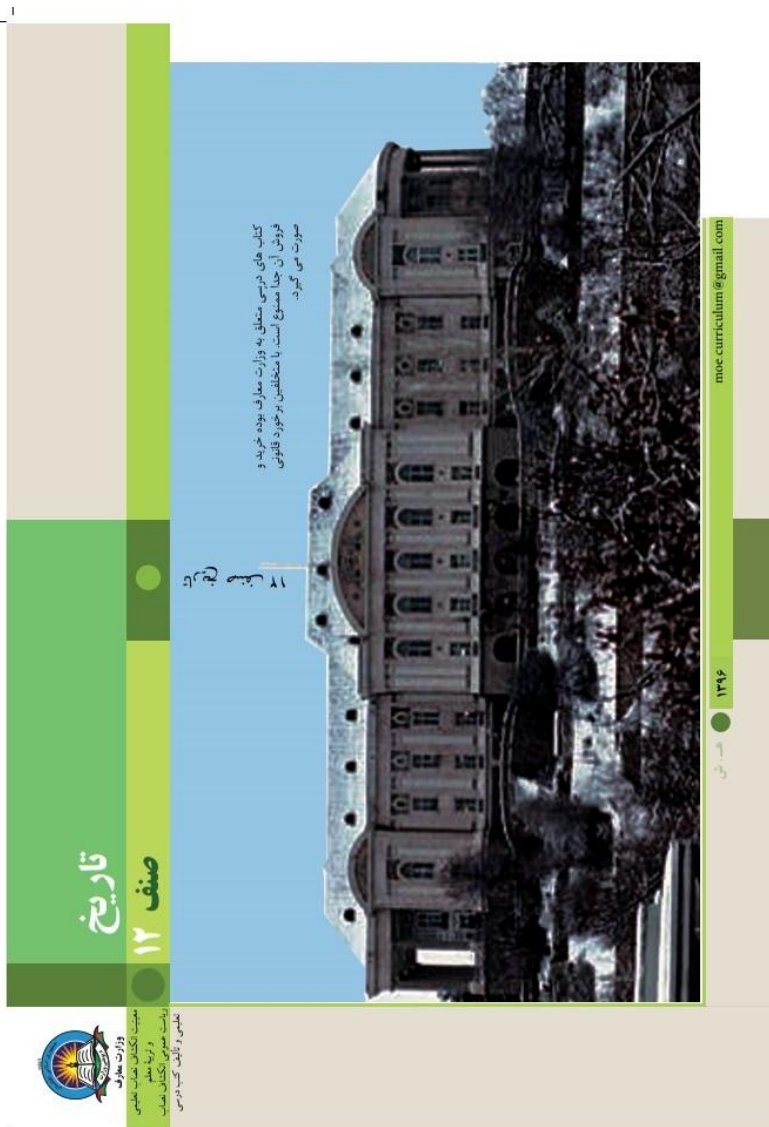
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۴ /



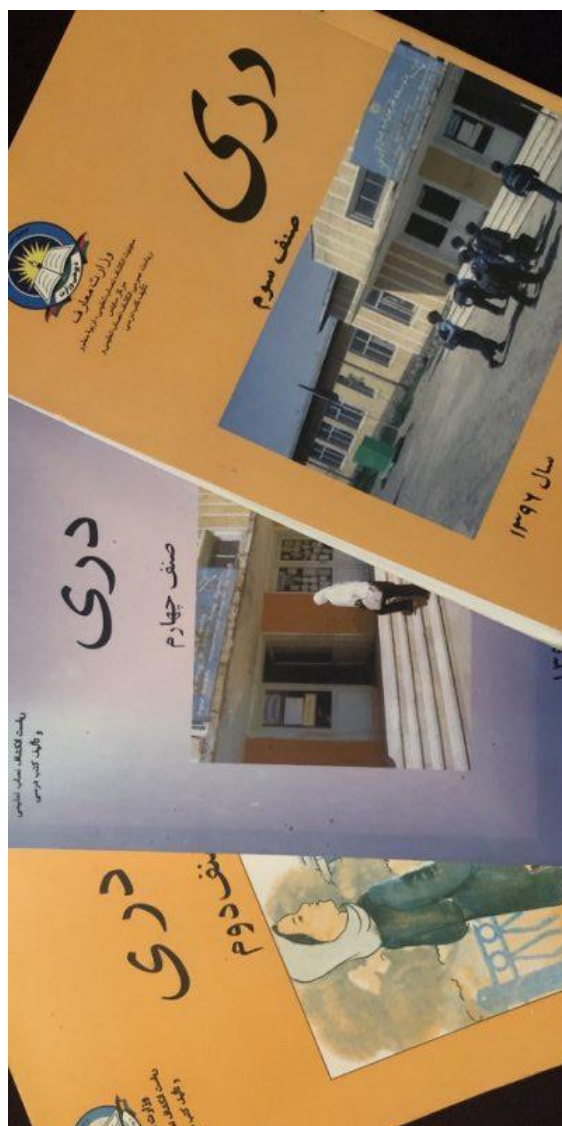
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۵ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۴۹۶ /



دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۴۹۷ /

دولت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

قرائت دری

صنف پنجم

مؤلف: عبدالواحد قادری

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹۸ /

دولت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

قرائت دری

برای صنف دوم

دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۴۹۹ /

دولت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

قرائت دری

صنف پنجم

مؤلف: عبدالواحد قادری

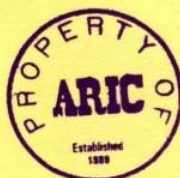
دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۵۰۰ /

امارت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

قرائت دری

برای صنف دوم



مؤلف: عبدالواحد قادری

سال: ۱۳۷۸

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۱ /

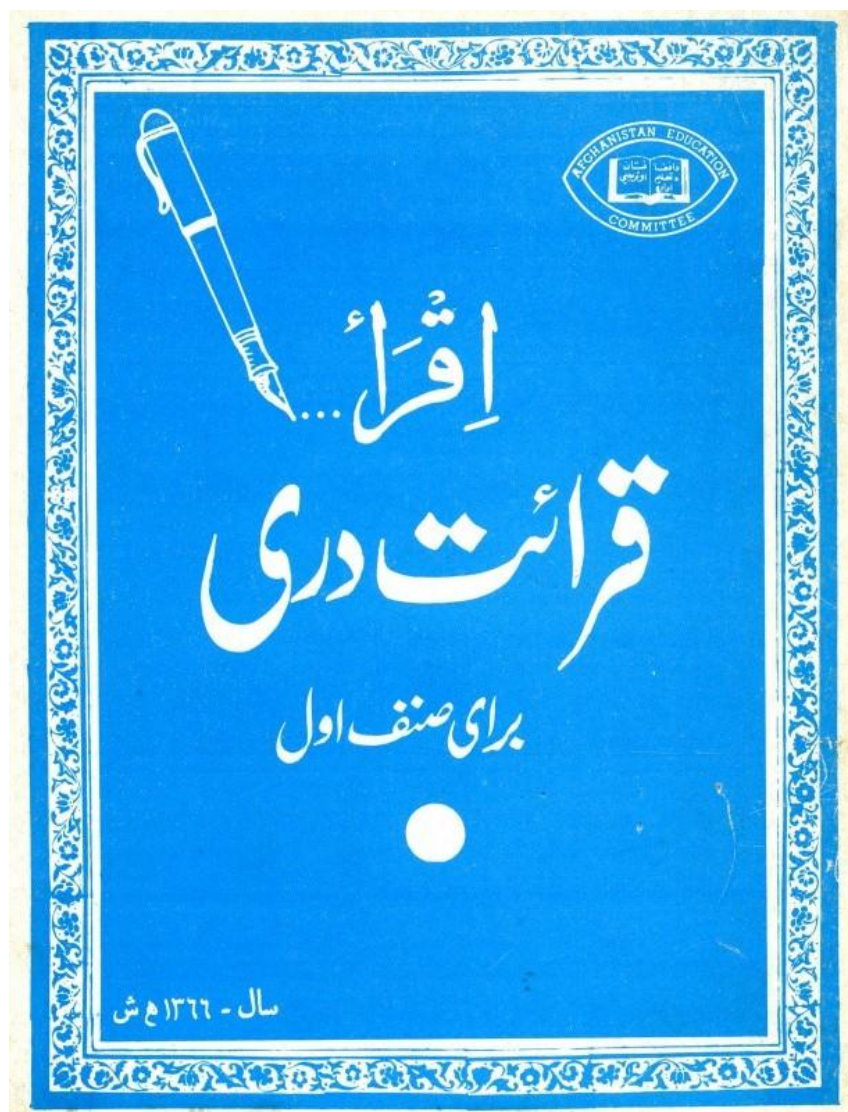
دولت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

قرائت دری

برای صنف چهارم

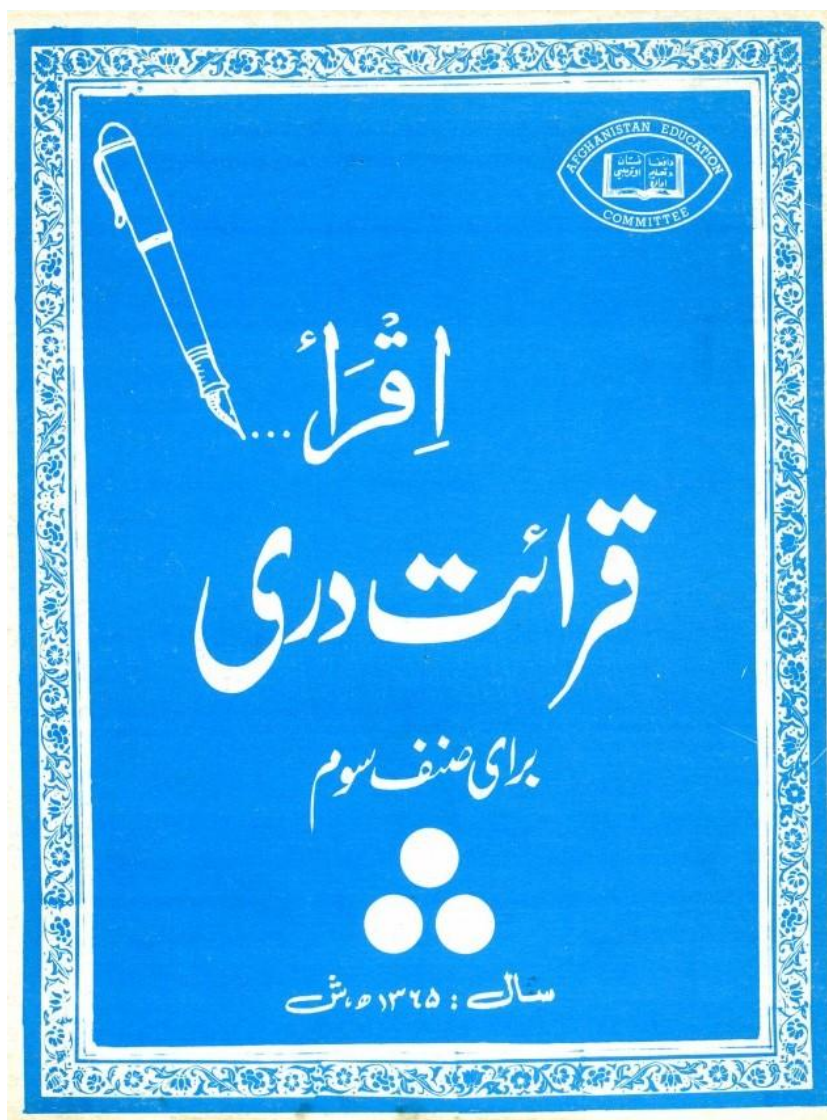
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۰۲ /



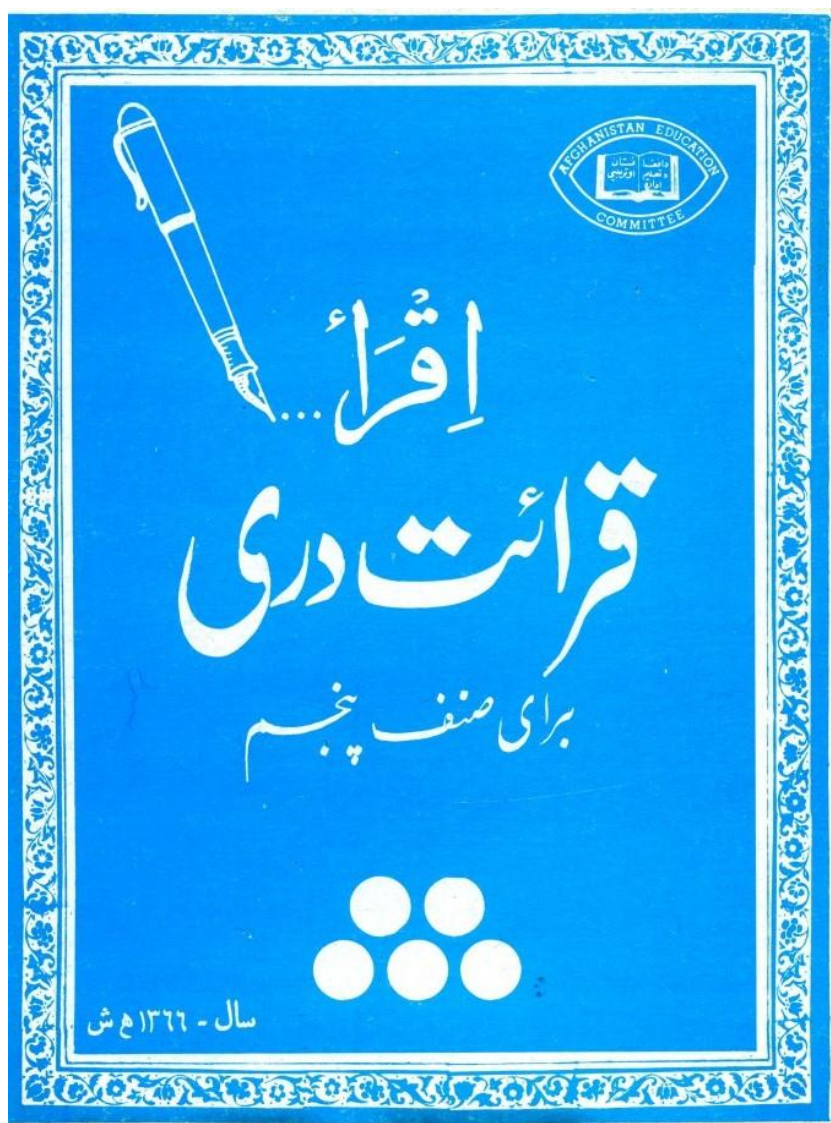
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۳ /



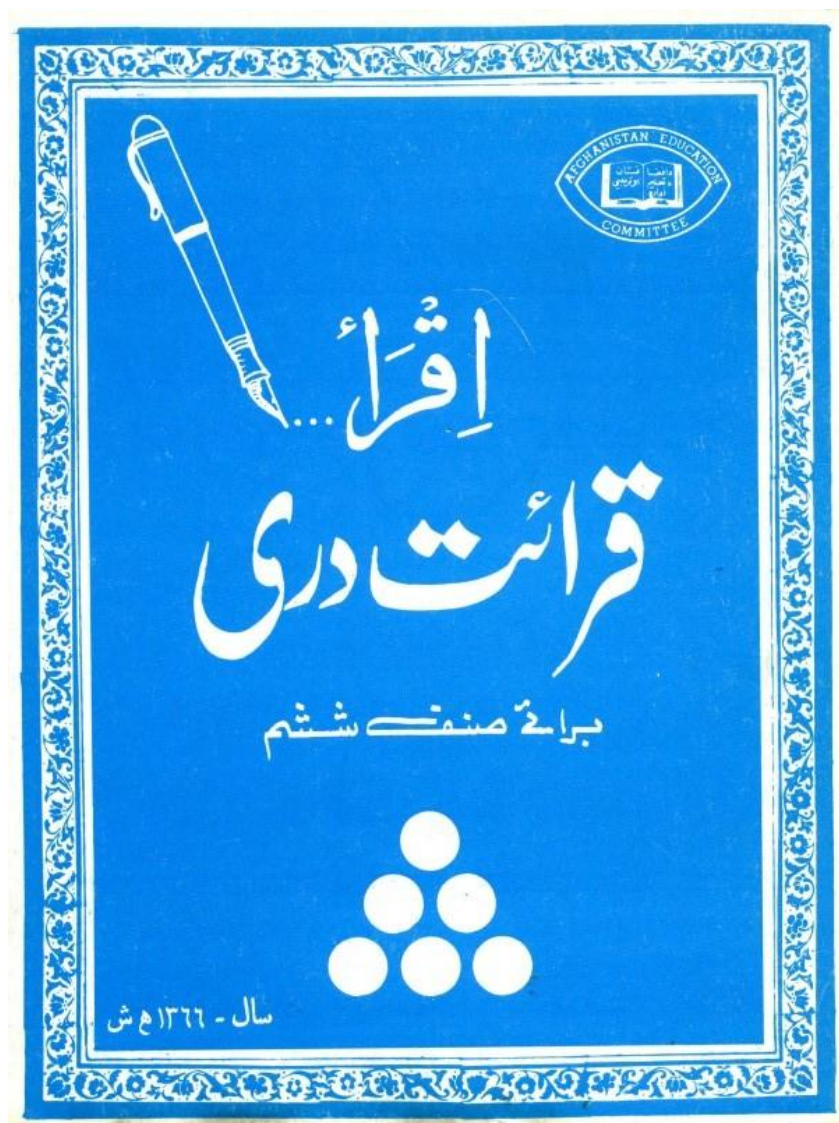
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۰۴ /



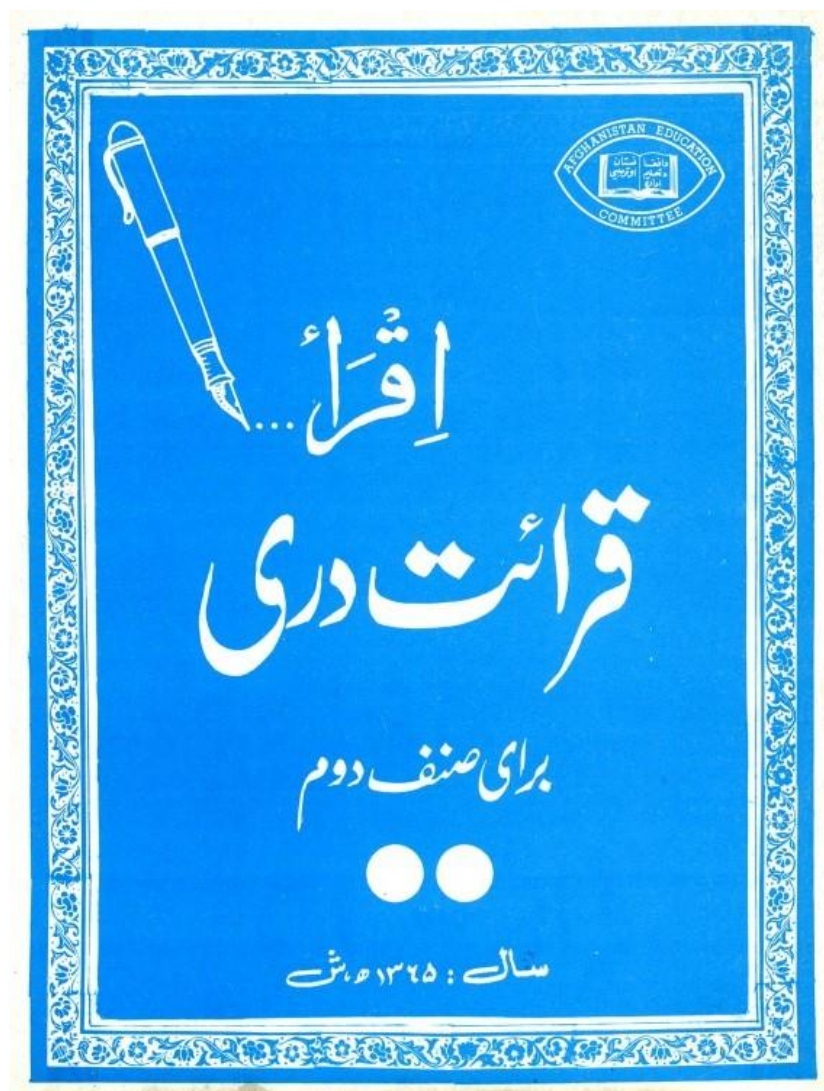
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۵ /



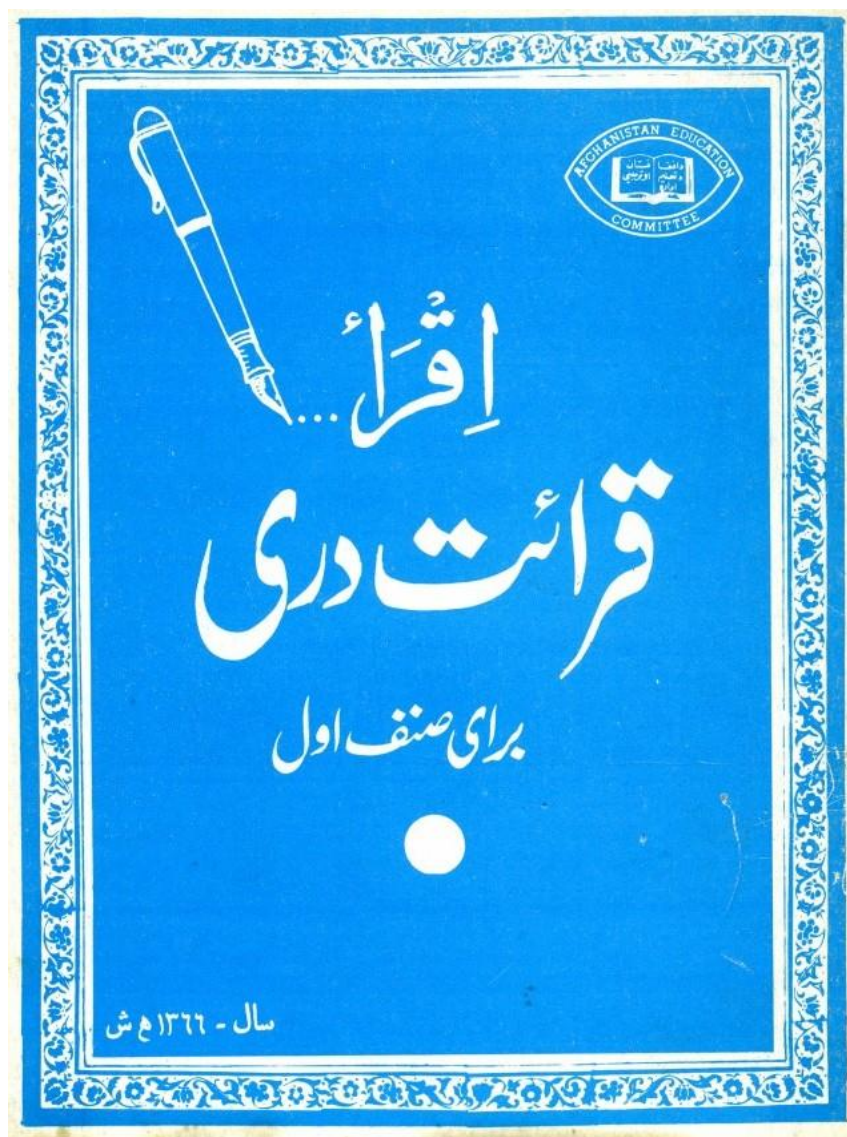
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۶ /



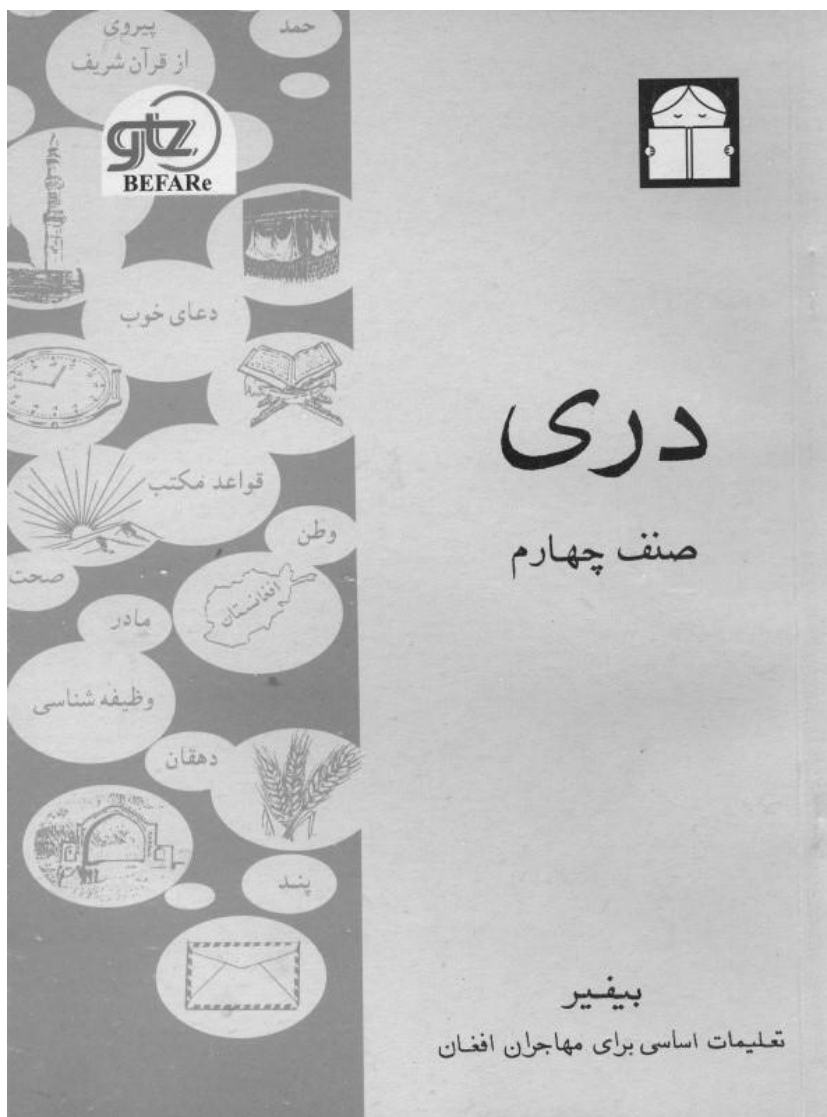
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۷ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۸ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۹ /



دري

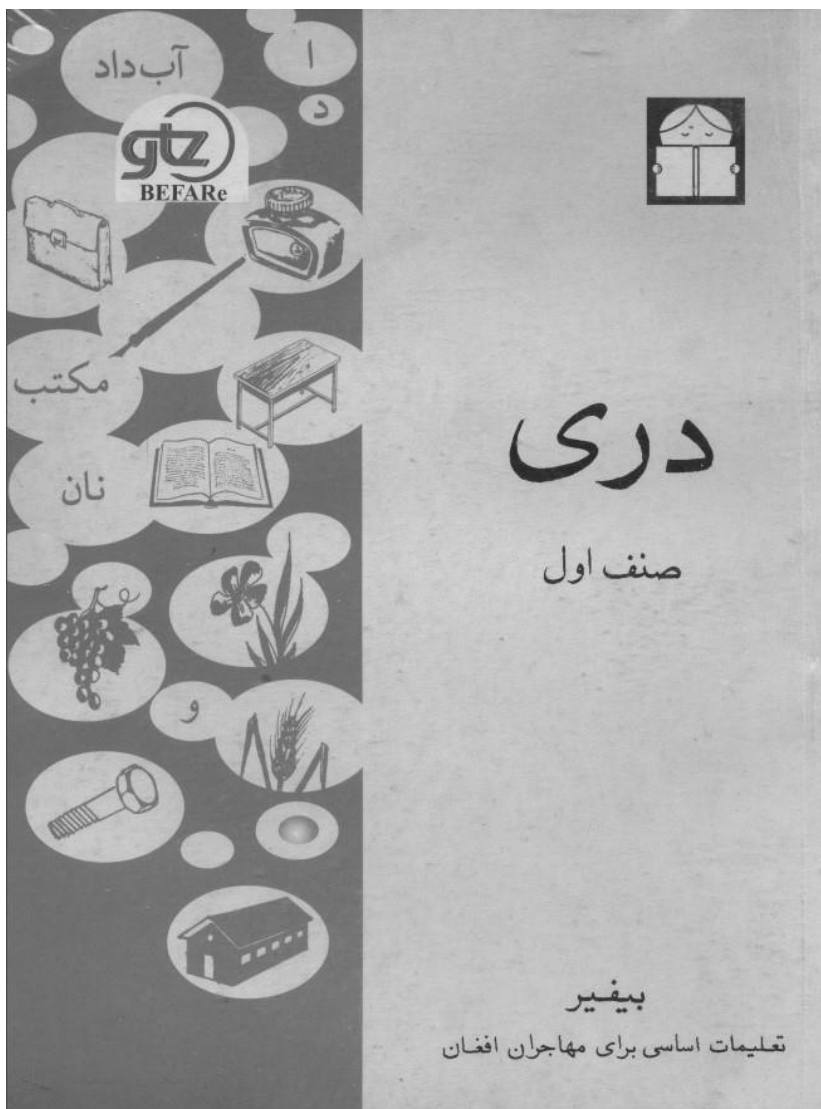
صنف ششم

بېفير

تعليمات اساسی برای مهاجران افغان

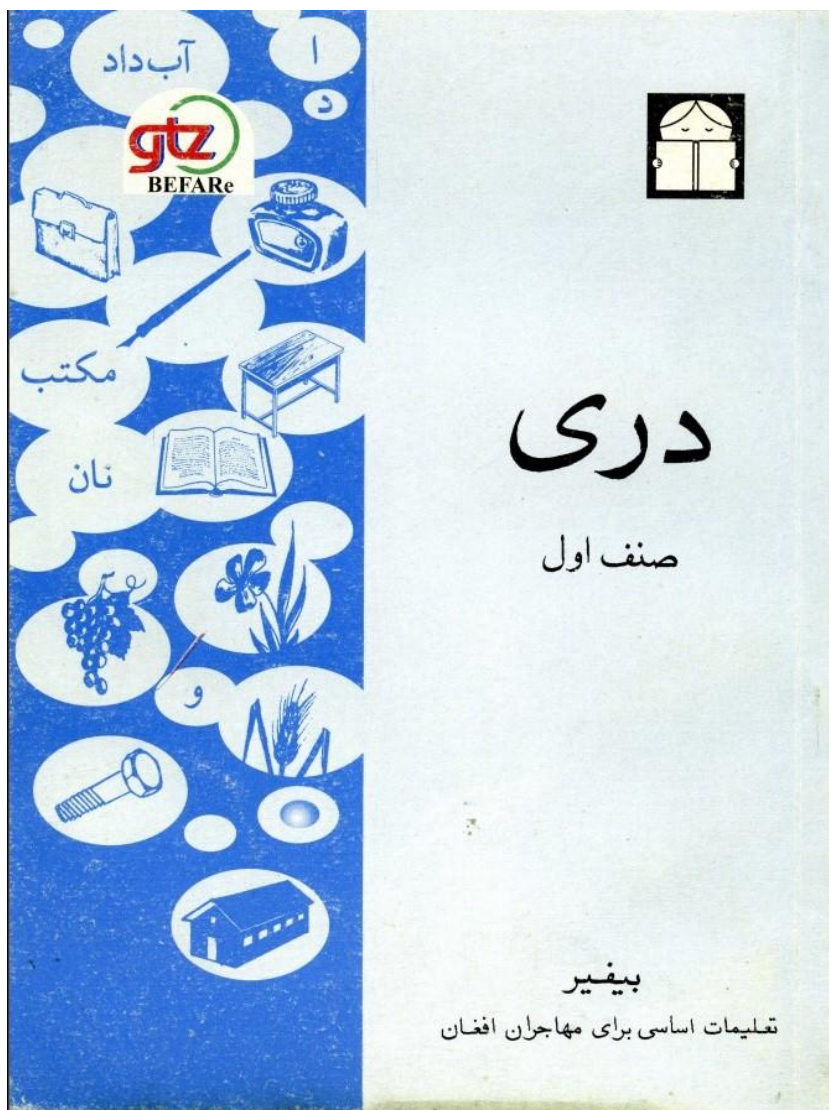
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۰ /



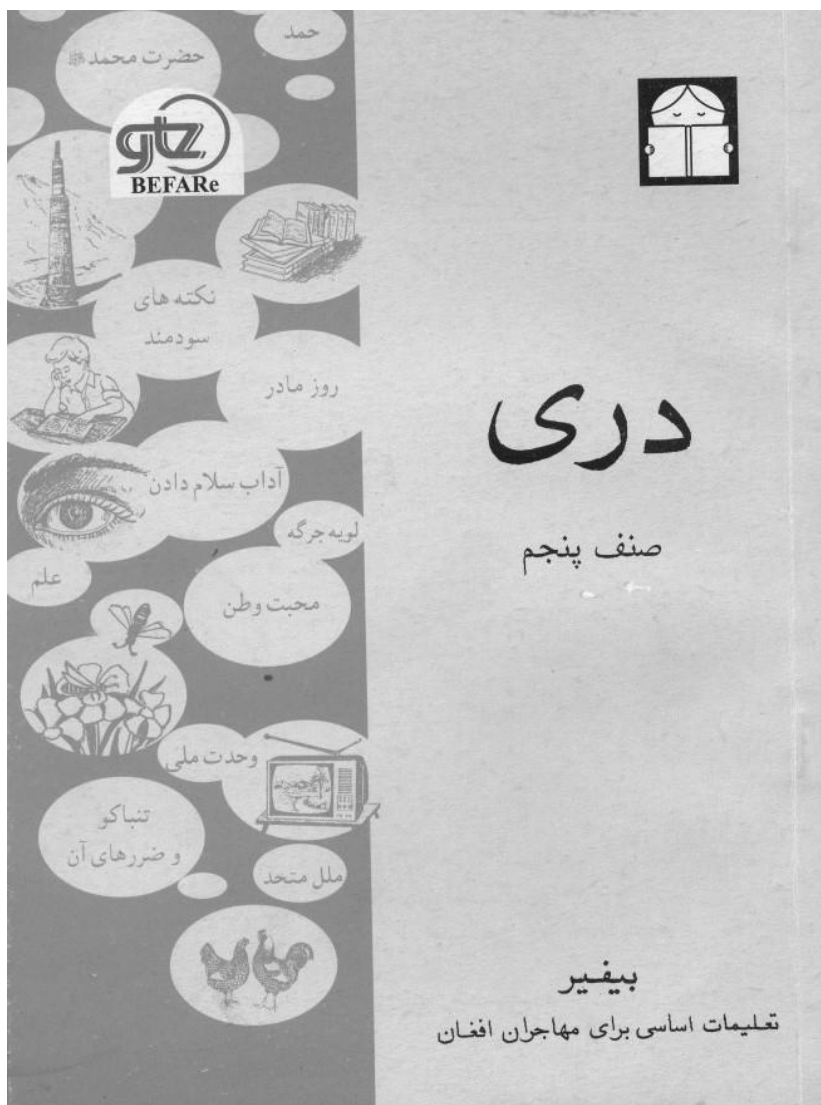
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۱۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۲ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۱۳ /



زبان وادبيات دری

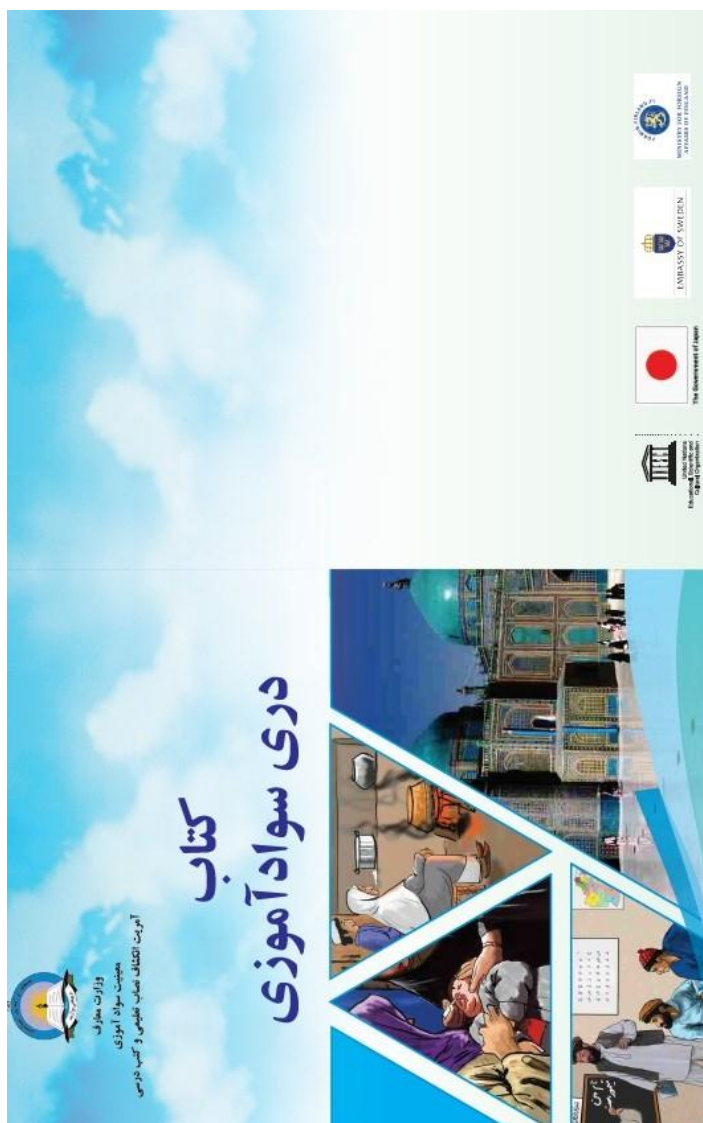
صنف يازدهم



مؤلف: احمد ياسين «فرخاري»

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۴ /



دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۵ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

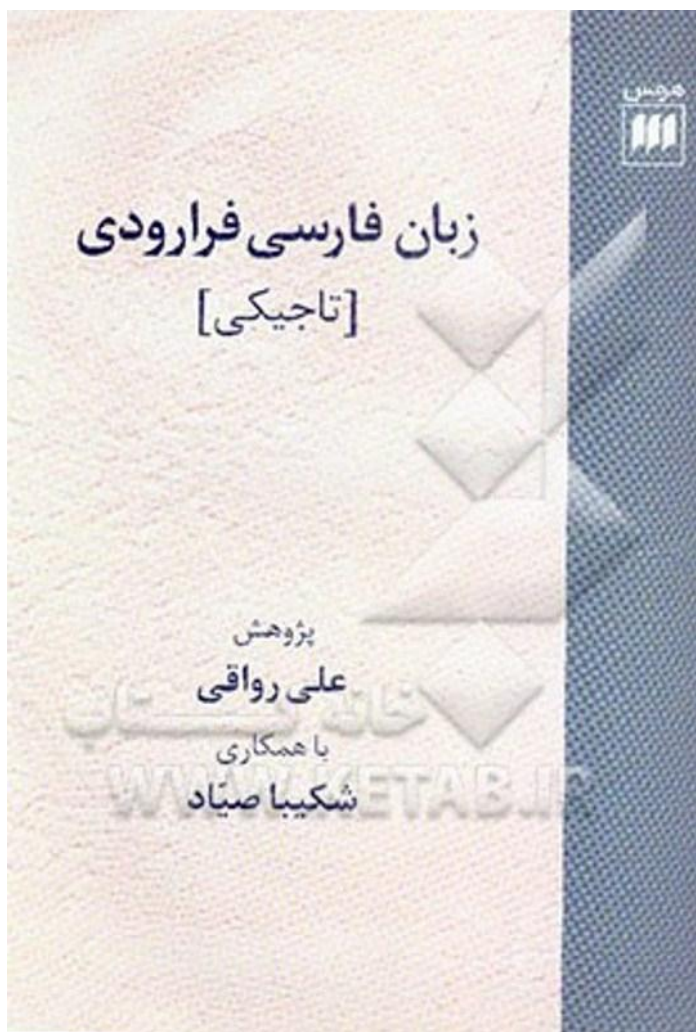
۵۱۶ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

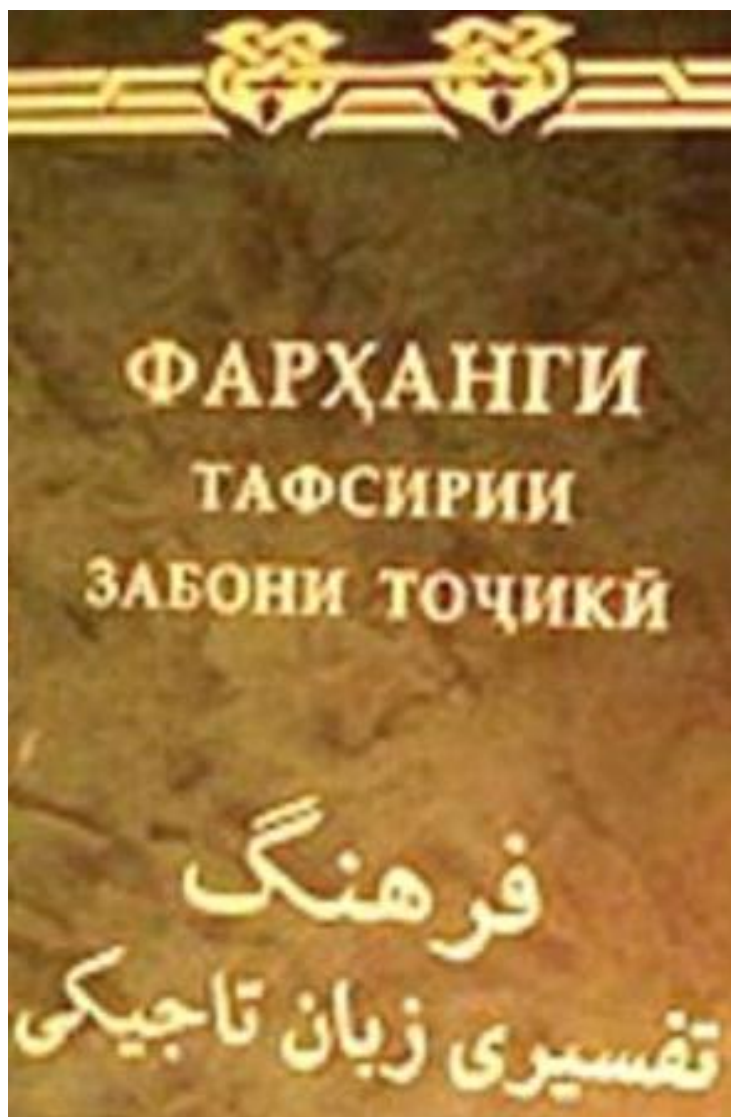
۵۱۷ /

دري تاجكي:



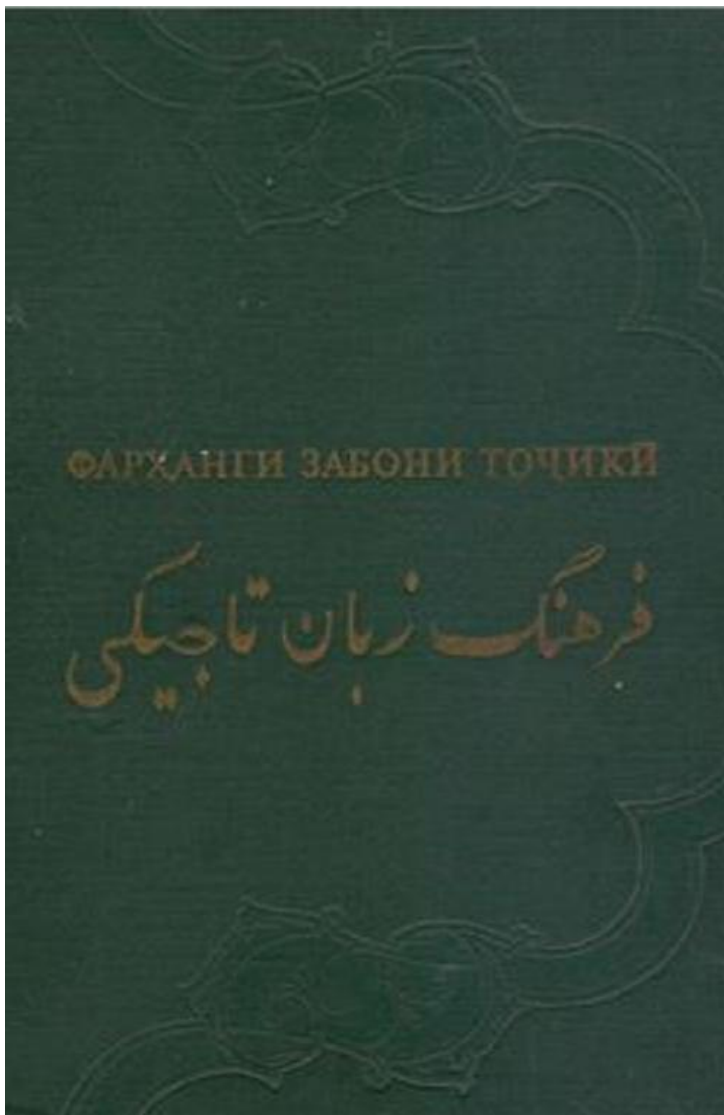
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۸ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۹ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲۰ /



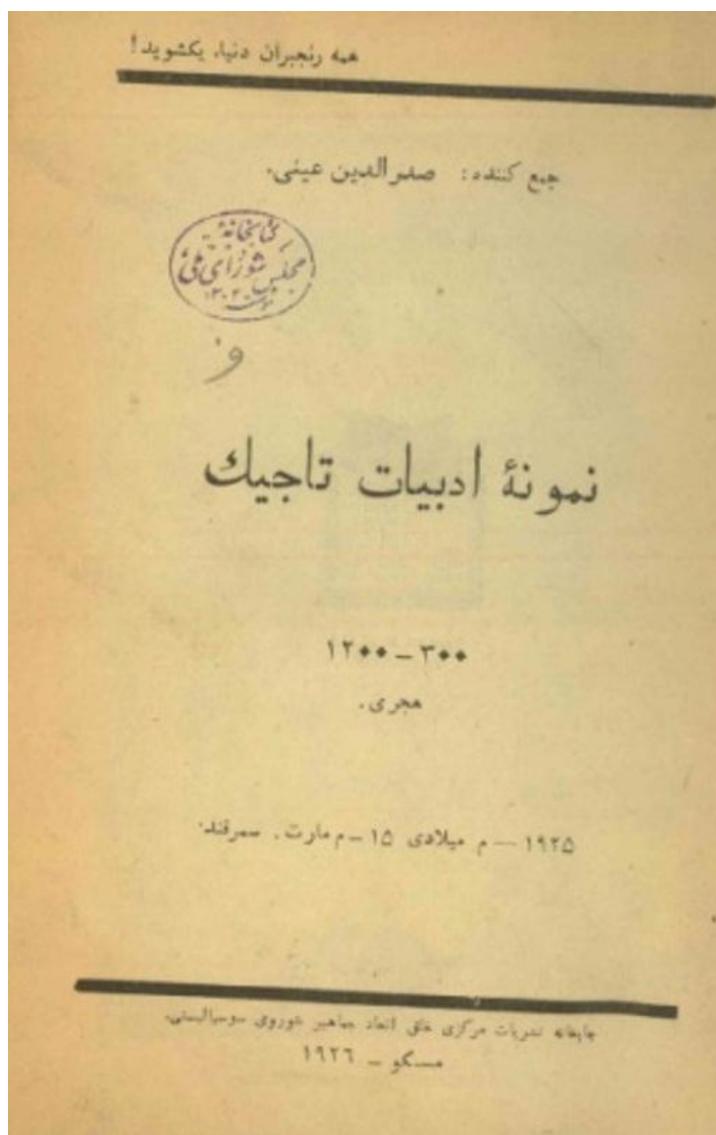
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲۲ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۲۳ /

اكډيميه علم هاي جمهوري تاجيكستان
پژوهشگاه زبان وادبيات به نام رودكي

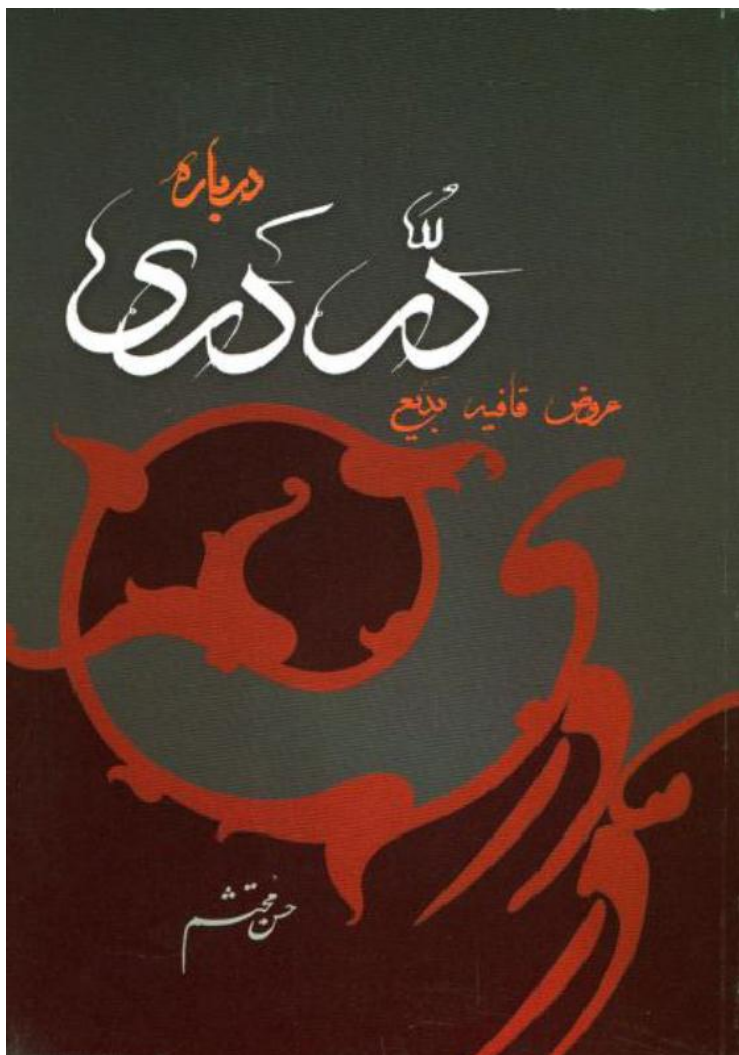
فرهنگ تفسيري زبان تاجيكي

زيرنظر سيف الدين نظرزاده(رييس)
. احمدجان سنگين اف
سيد كريم اف
ميرزا احسن سلطان

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

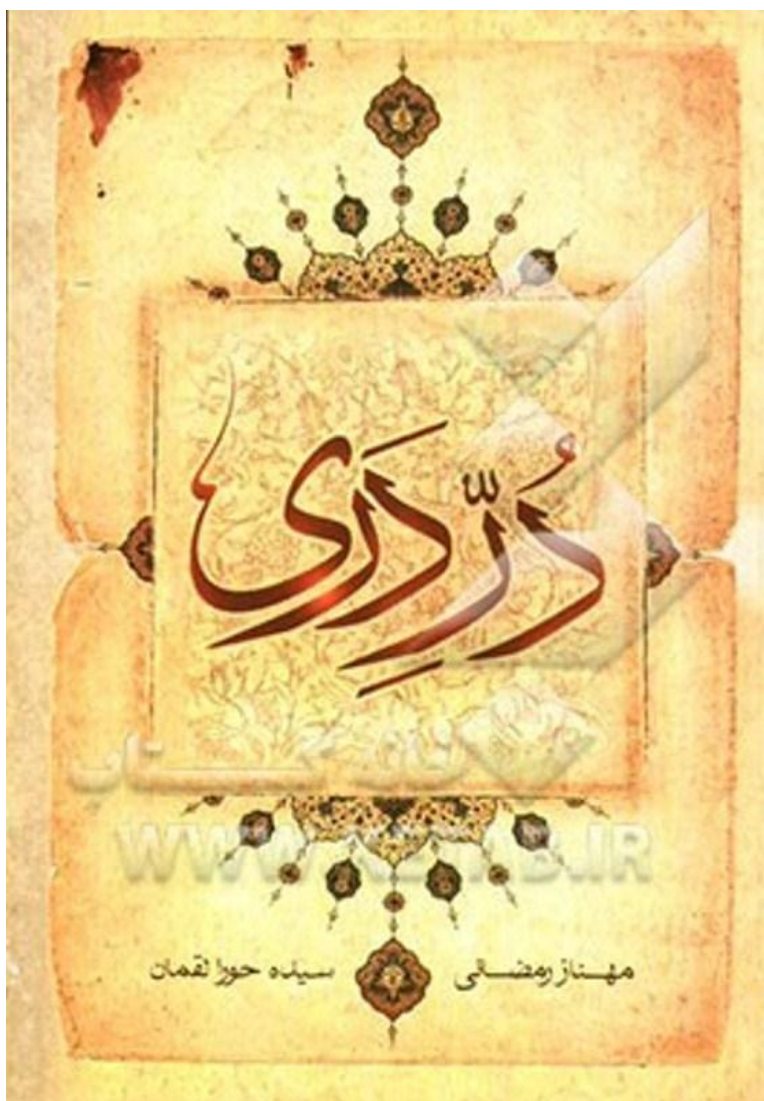
۵۲۴ /

دري ايراني:



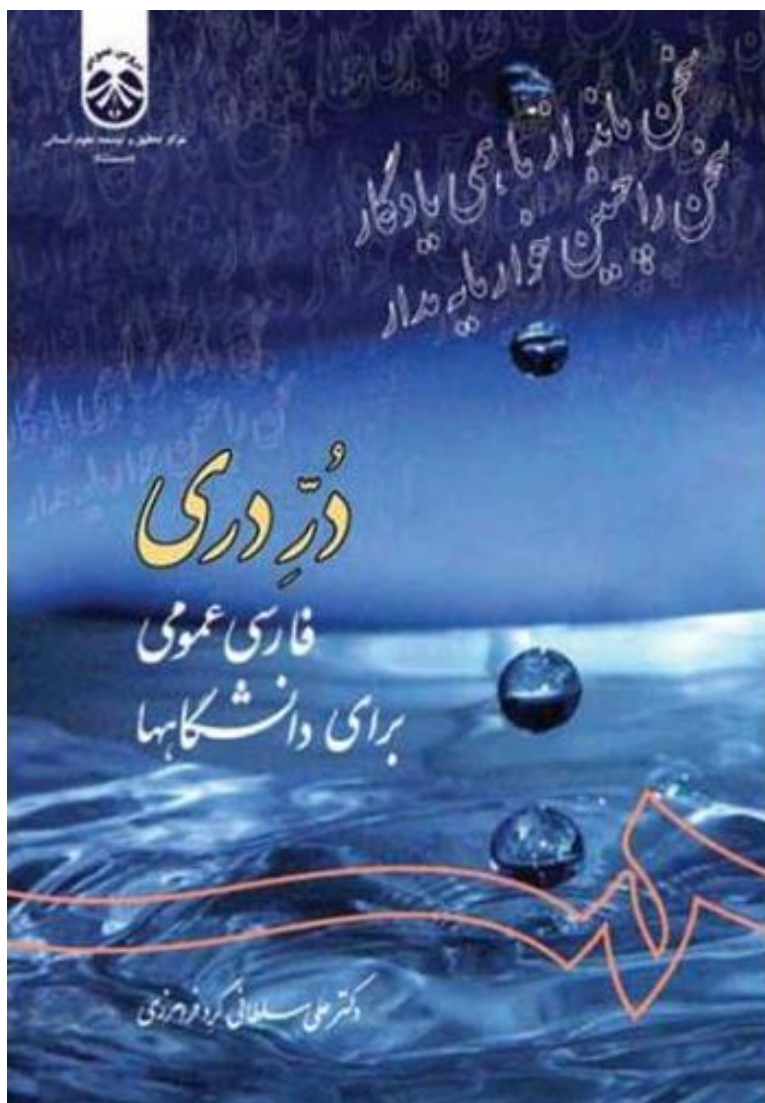
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۲۵ /



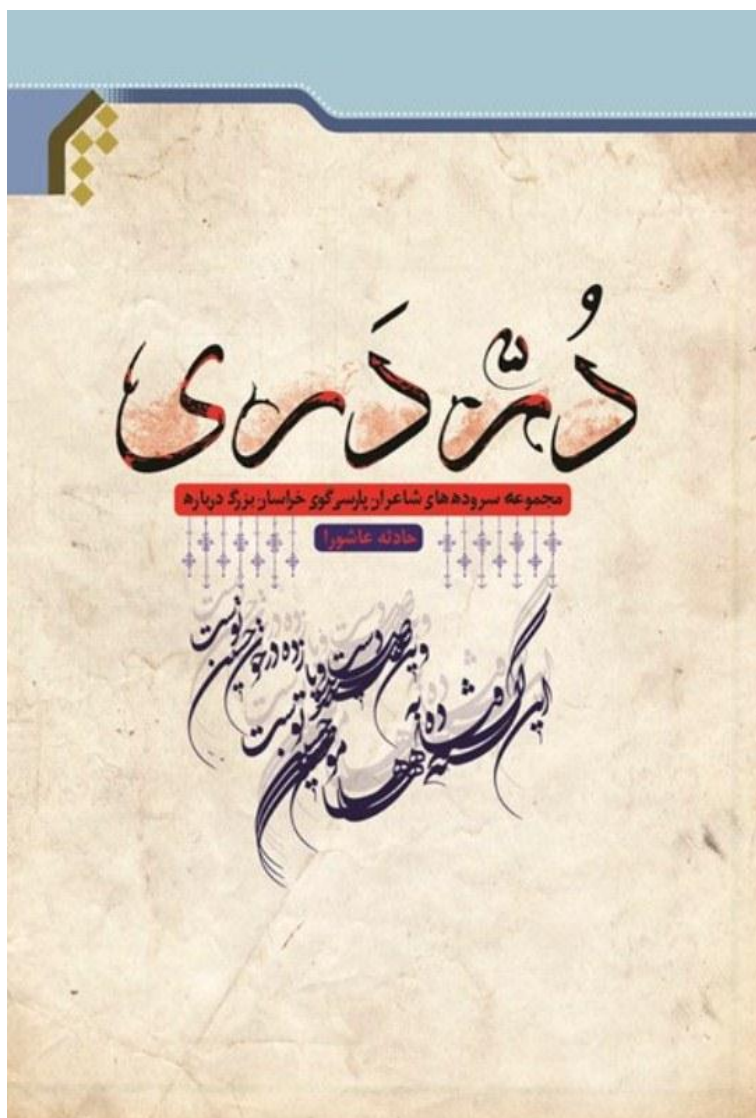
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲۶ /



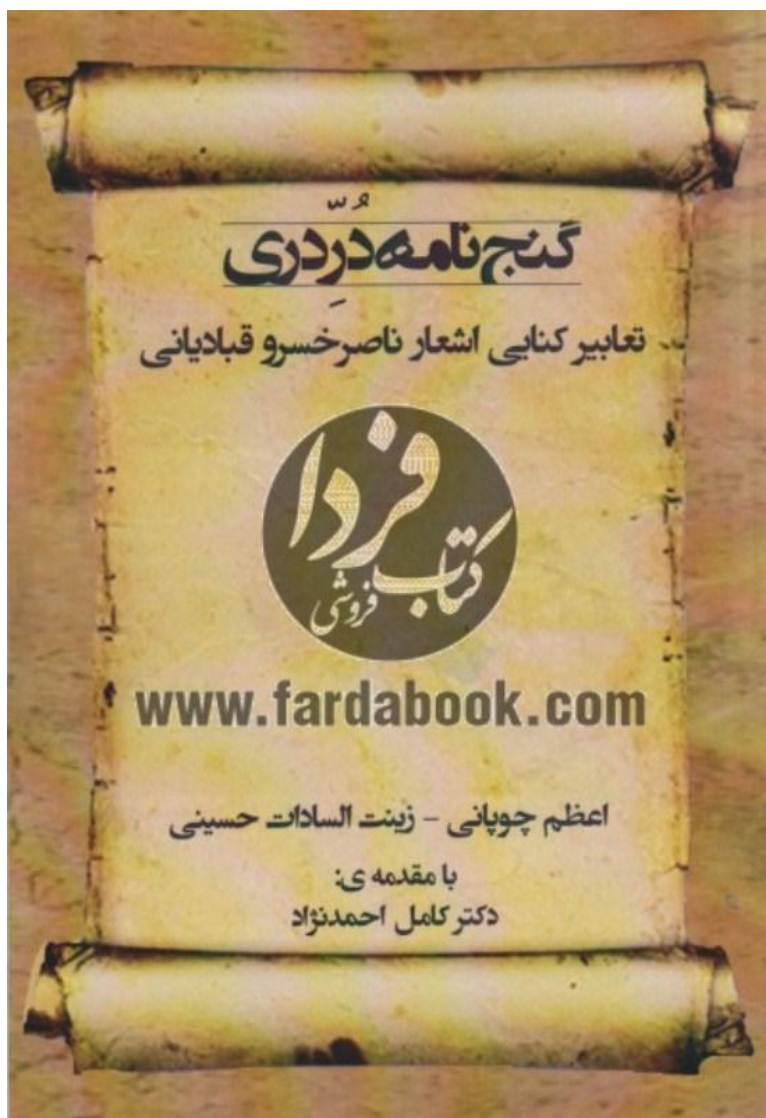
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲۷ /



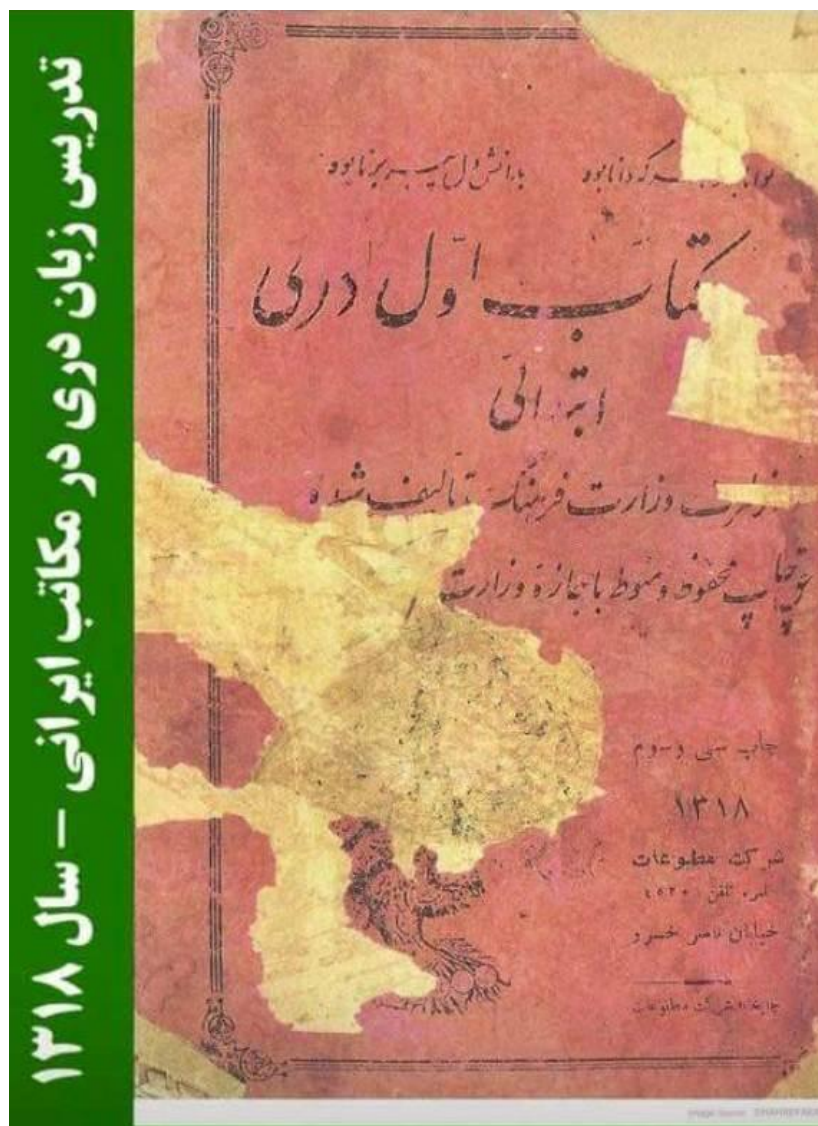
دري افغانی: به كوشش مصطفى عمرزی

۵۲۸ /



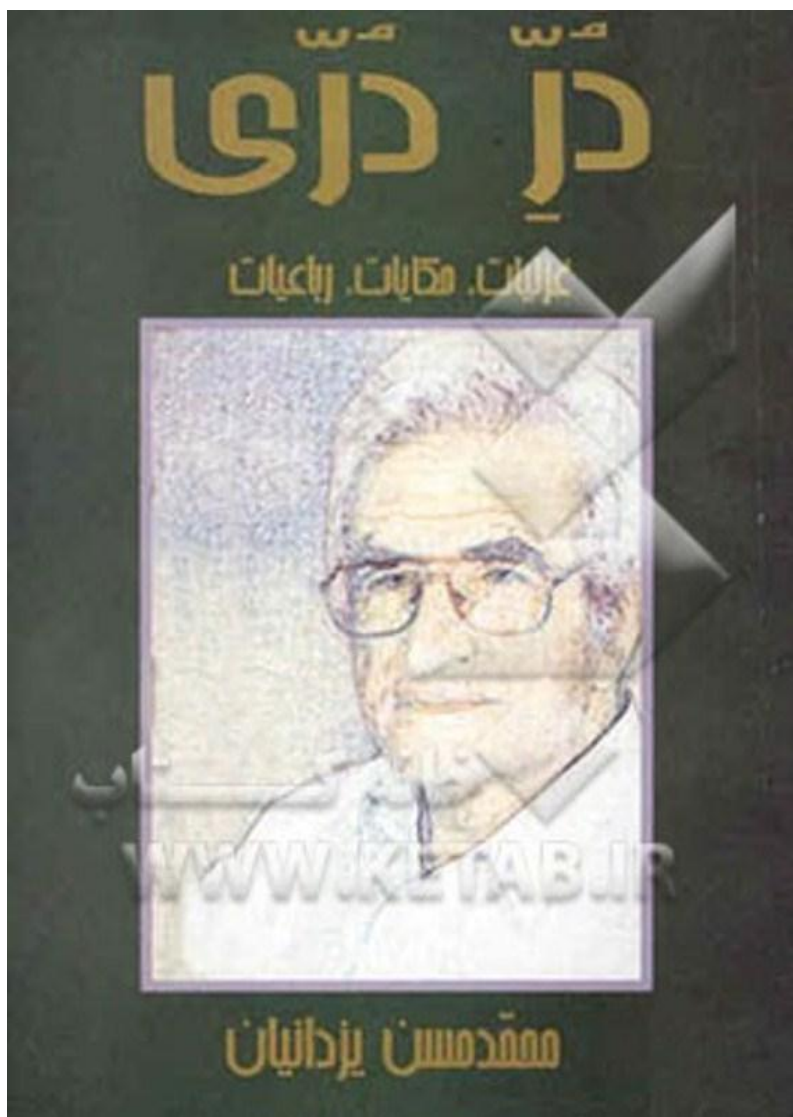
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۲۹ /



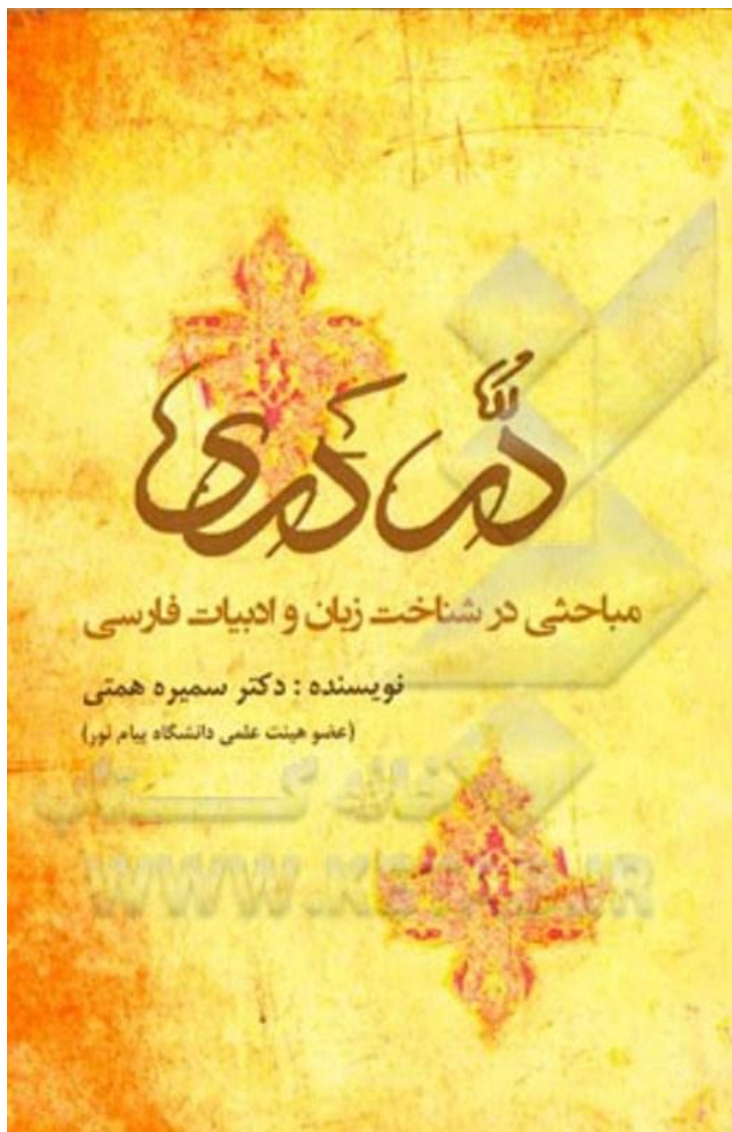
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳۰ /



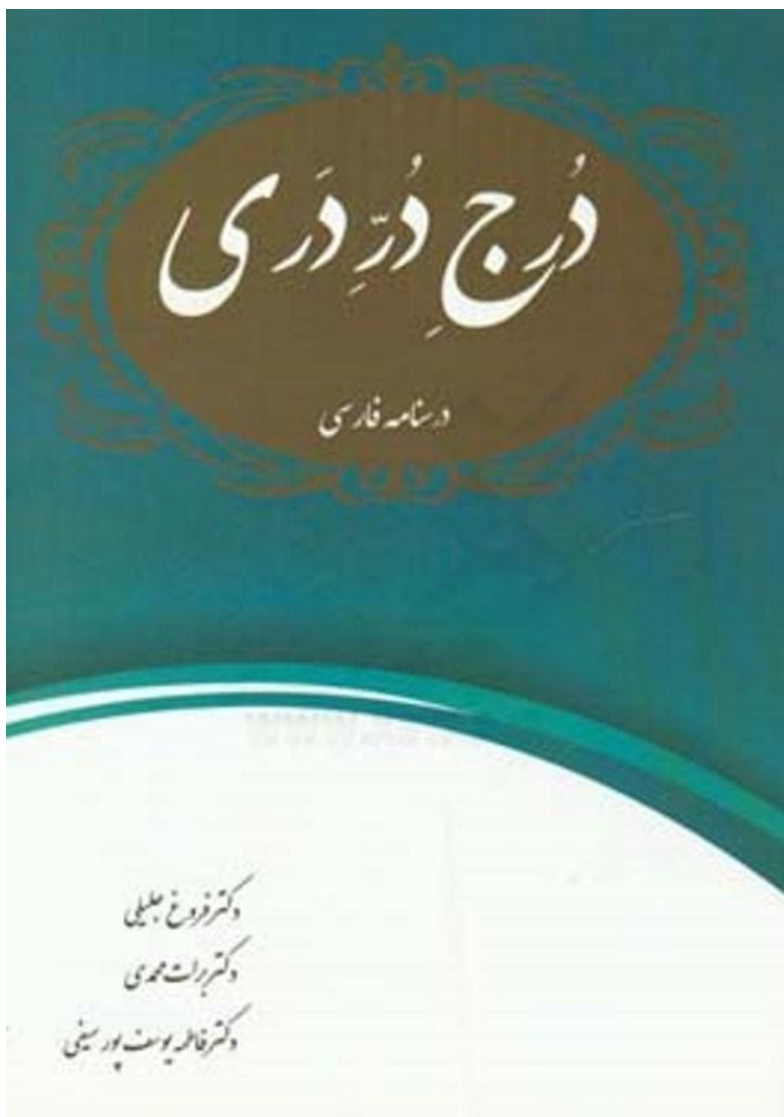
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۳۱ /



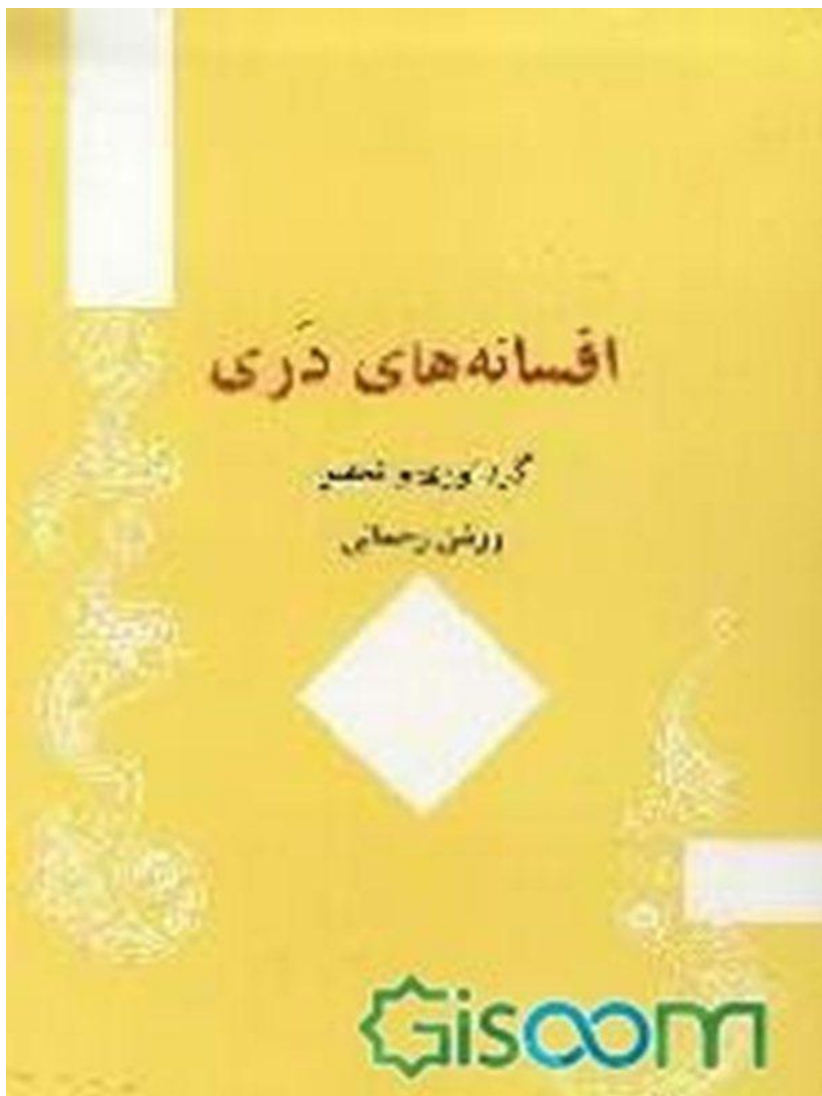
دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۳۲ /



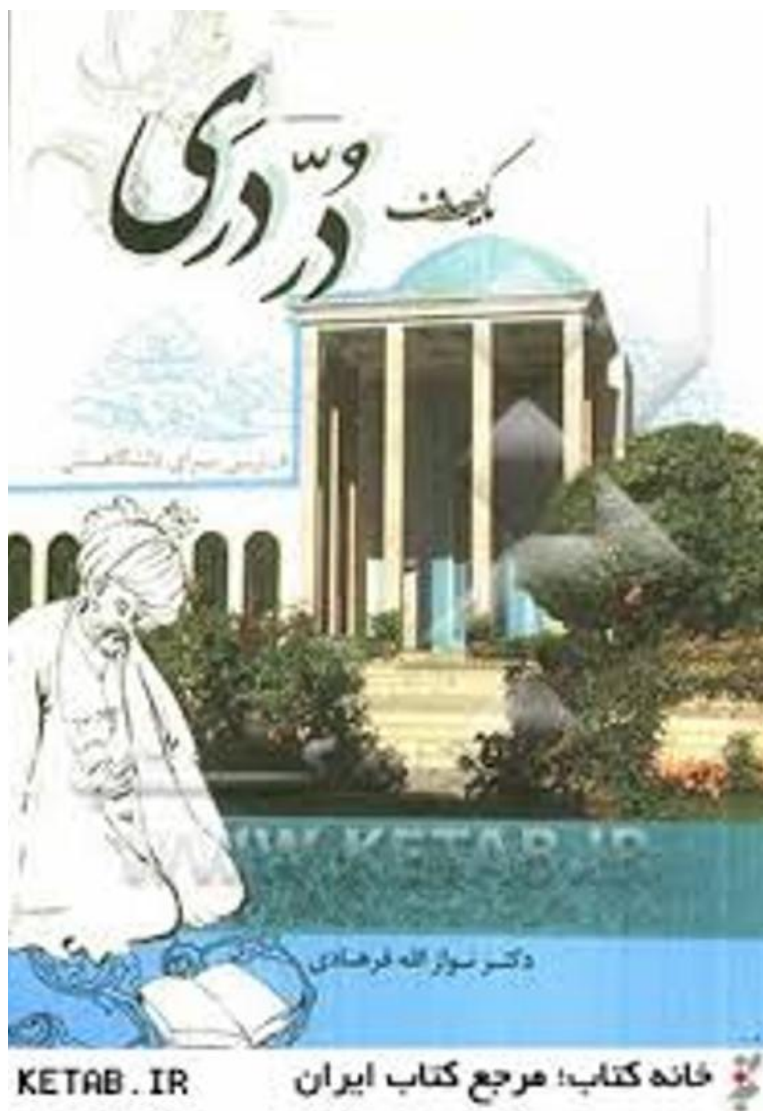
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳۳ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

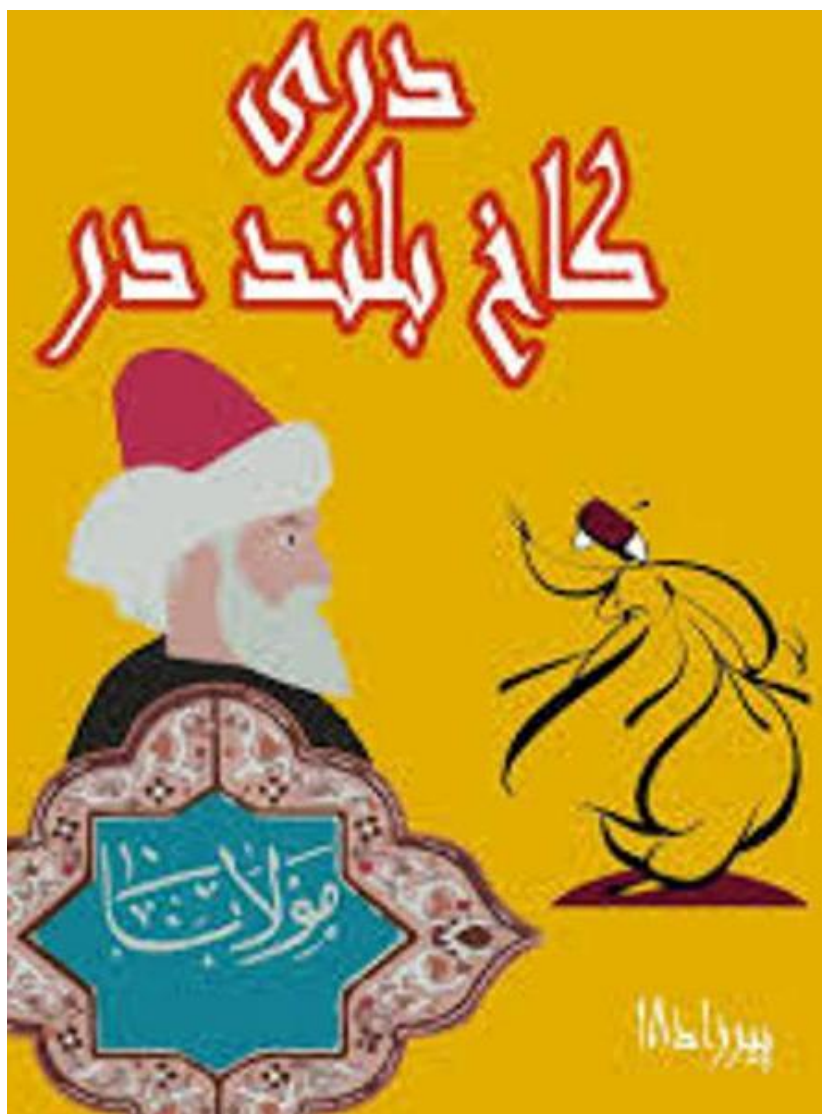
۵۳۴ /





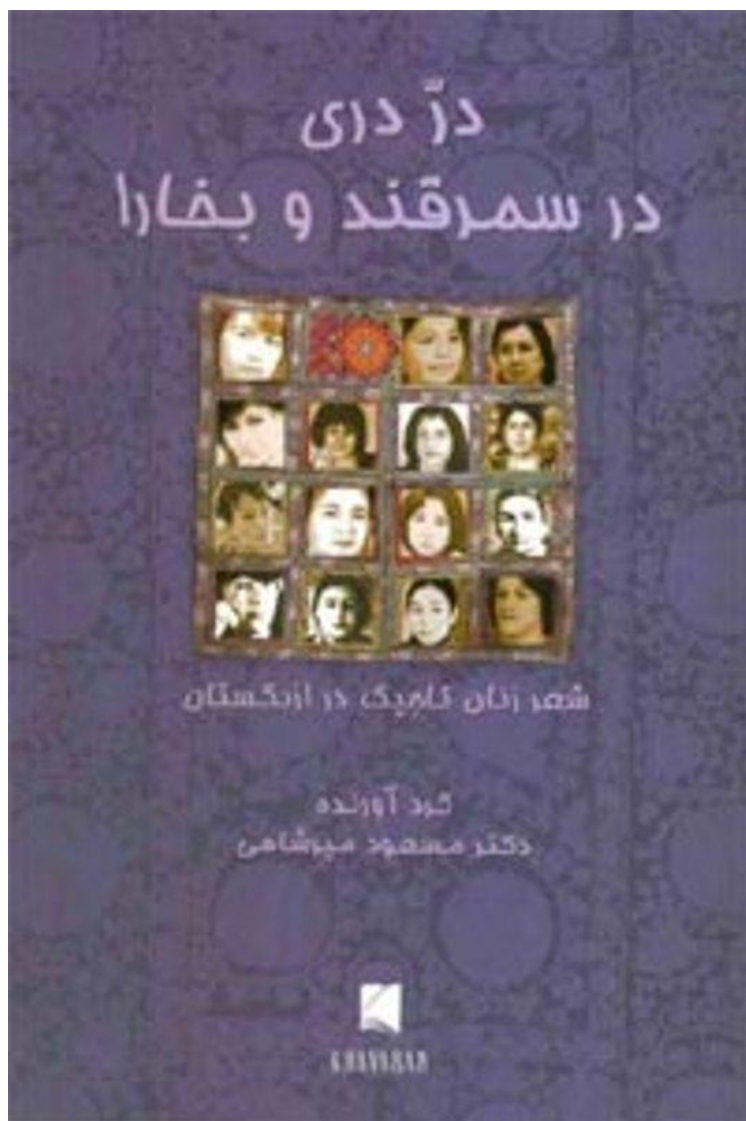
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳۷ /



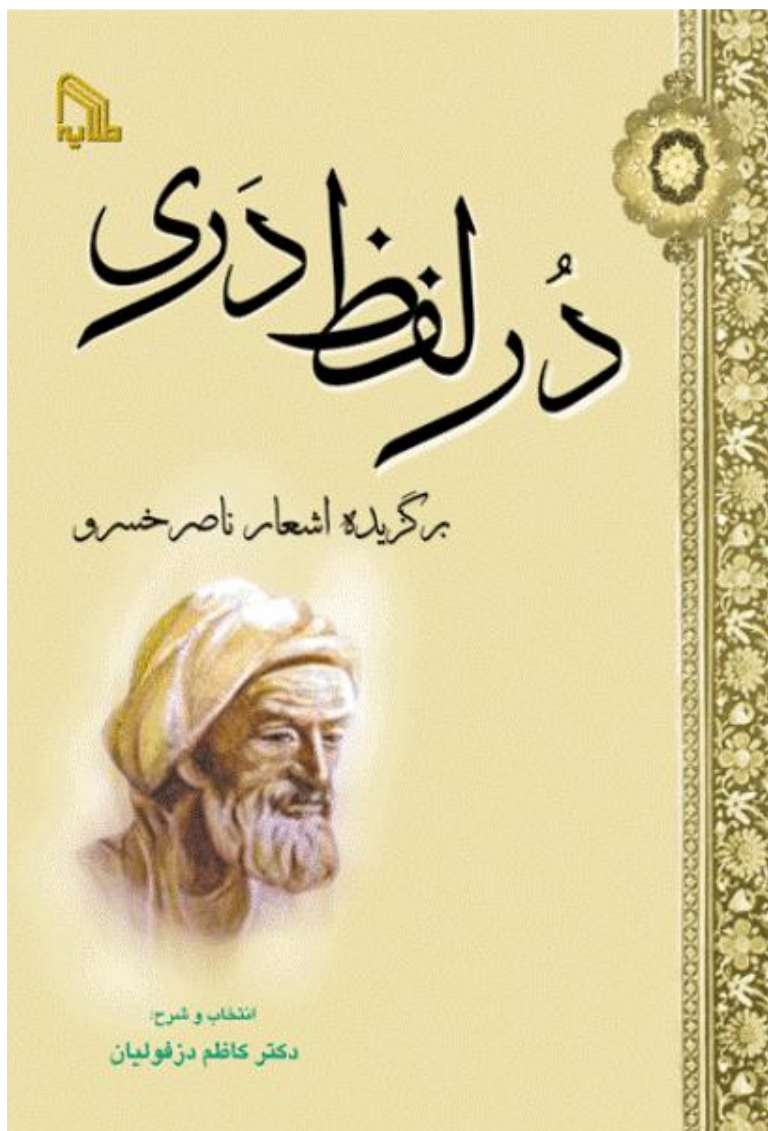
دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳۸ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۳۹ /



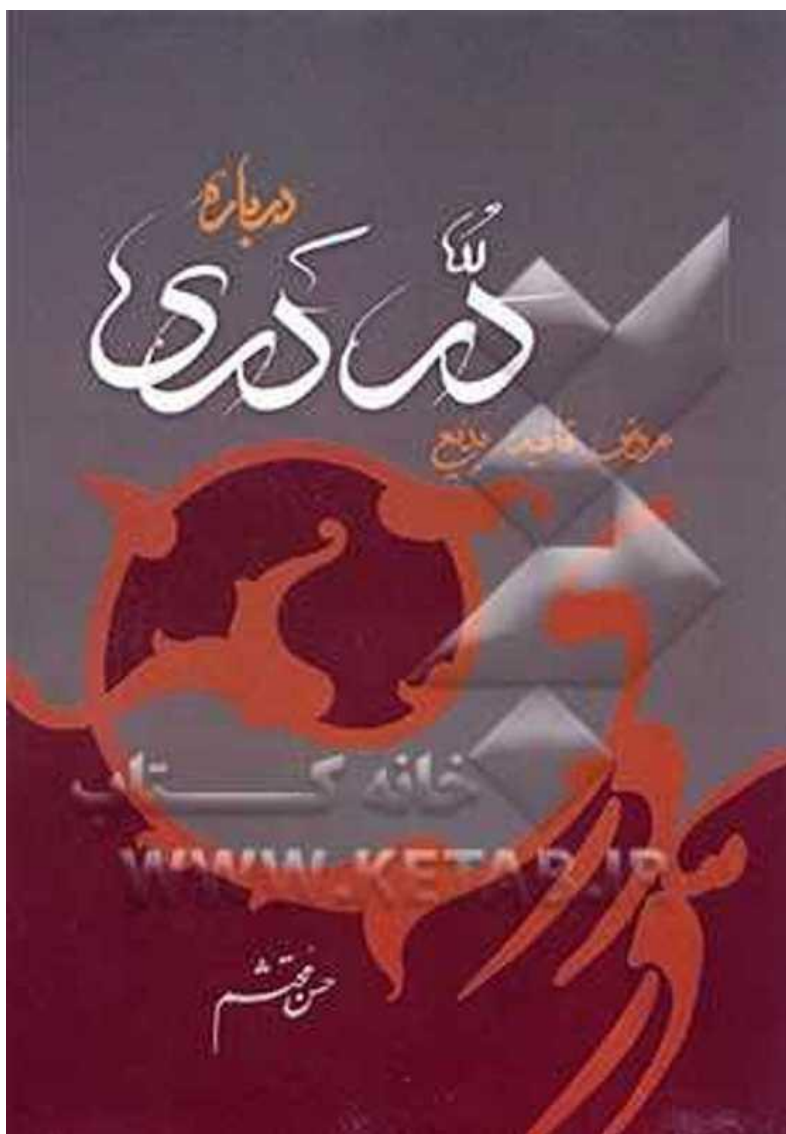
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴۰ /



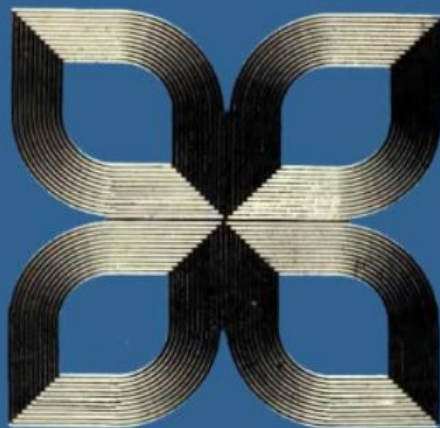
دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴۱ /



دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴۲ /

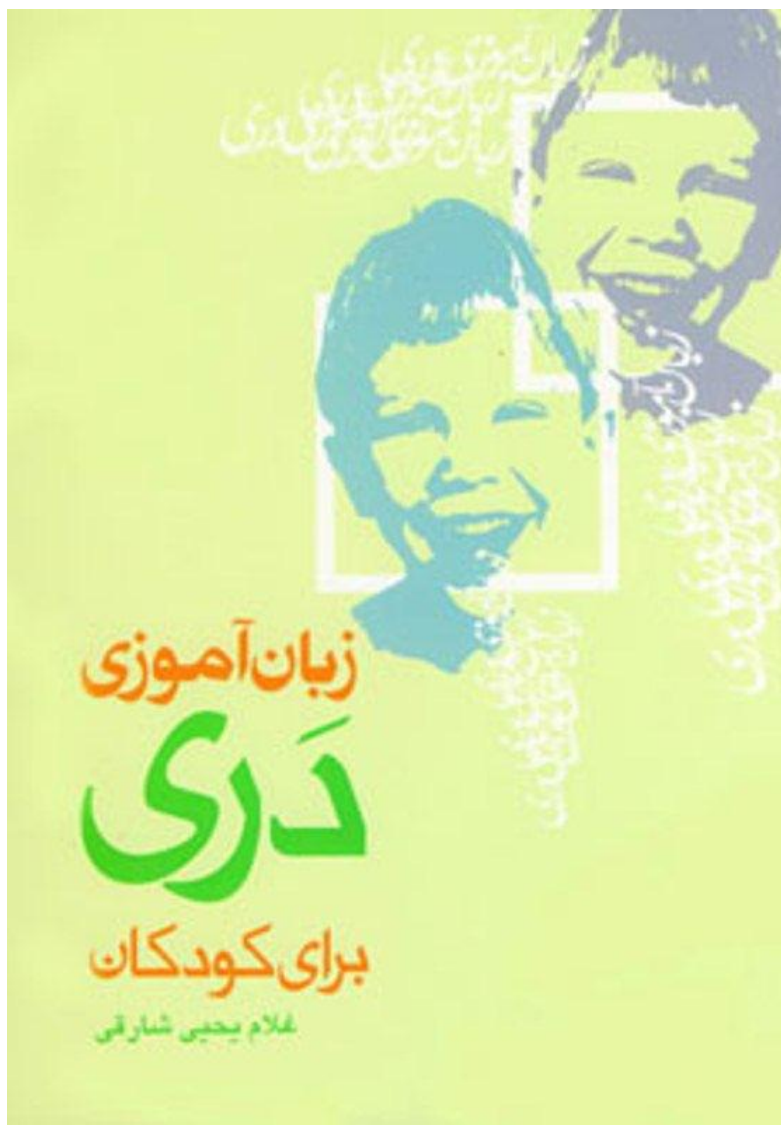


سبکها و مکتبهای ادبی
دردری

دکتر ضیاءالدین سجادی / دکتر طلعت بصاری

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴۳ /



دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۴۵ /



قرآن با ترجمه دری
quranbatarjimdari@

صفحه اصلی

پست‌ها

ویدیوها

عکس‌ها

درباره

التجین

سرویس‌ها

گروه‌ها

صفحاتی که شما دنبال کنید



پسندیده شد

نیل می‌کنید

اشتراک گذاری

...

ارسال پیام

گفتگوی ویدیویی

Write a post...

عکس آپلود

برجسته‌گذاری نمود...

اعلام وروده

...

پست‌ها

قرآن با ترجمه دری

۶ ژانویه

روح روان خود را راحت سازید با این تلاوت
سوره الفاتحه با تلاوت زینبی هشام العظمی

...

الجن

Based on the opinion of ۲۱۰,۰۰۰ people

دعوت از دوستانتان برای پسنیدن این صفحه

۳۳۹,۱۸۸ نفر این را می‌پسندند

۳۵۸,۲۳۷ نفر این را دنبال می‌کنند

Abdul Martin Fahim و ۱۱۱ دوست دیگر این را می‌پسندند

تبدیل همه

...

[illegible]



دری DW
dw.dari@

صفحه اصلی

پست‌ها

عکس‌ها

ویدیوها

درباره

انجمن

صفحاتی که شاید بپسندید



Deutsche Welle
Made for minds.

پست‌ها

۱۲ ساعت - دری DW

مسلمانان تمام آلمان امروز در شهرهای مختلف آلمان جشن گرفتند. امیدهای مساجد در محله هایشان مسلمان ساکنان آلمان و سایر کشورهای غیره را به کمک در زمینه هدیه گرفتنی، تأمین نظم عده و اکتشاف اجتماعی در این کشورها فراخ اندند. شما خود را چگونه تحلیل می کنید؟ #MUKALAMA

انجمن

مجموع آه دوستانتان برای پست‌های این مسلمان

۸۶۹۰۳۳۳ نفر این را می پسندند

۸۵۶۰۳۳۸ نفر این را دنبال می کنند

Sayed Fatch Baha and ۲۱۶۰ other friends like this or have checked in

۷۶۱ check-ins

درباره

تولید شده

[illegible]

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۵۳ /



VOA Dari
voadari@

صفحه اصلی

پست‌ها
تصاویر
ویدیوها
عکس‌ها
در باره
التماس
Twitter
YouTube

صفحاتی را دنبال کنید



پست‌ها

VOA Dari
۱۰ دقیقه

بازگشتن تیم فوتبال لیورپول پس از رسیدن به شهرماتی در مسابقات فوتبال جام قهرمانان اروپا، در بازگشت به شهر لیورپول با استقبال گرم طرفداران خود روبرو شدند.

#voasocial



ارسال پیام

۳۶۱ people
Based on the opinion of ۳۰۱,۶۸۰ people



تویین VOA DARI

[illegible]



دردی

گروه عمومی

در باره

بحث و گفتگو

اعضا

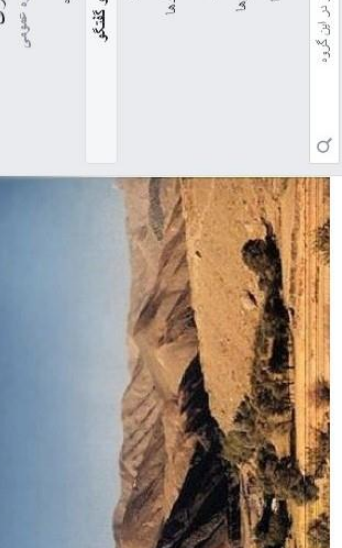
رویدادها

وبینو

عکس‌ها

فایل‌ها

جستجو در این گروه



تولدت ▼

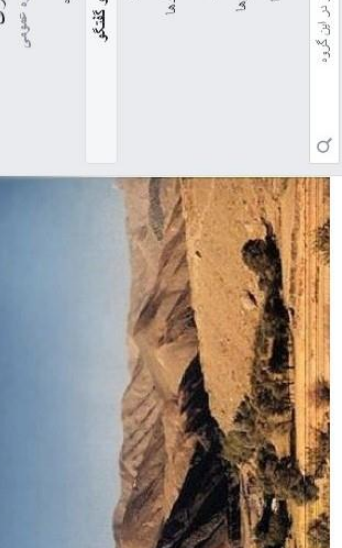
اعلان‌ها

اشتراک گذاری

پیشتر ... بیشتر

میلیرها

- انجن تاتشان و مجسمه سازه... ۱
- آبادها و جلیلت پان فارس ها ۱
- فرخاران عمومی برای سال... ۸
- (گروه محلی و صبر) "ایران گشت"...
- (محیط زیست انبساط اندر رستا...
- خلیج عربی نه خلیج فارس
- جامعه نیاان النباشان -اکثر ونظر..
- بدون اطلاعات بیشتر ▶



تولدت ▼

اعلان‌ها

اشتراک گذاری

پیشتر ... بیشتر

نوشته‌های دوست

PhotoVideo ... d

ویدیوی زنده

پیشتر ... بیشتر

عکس‌های دوست

برچسبگذاری نمود...

mendations ...

...

دعوت از اعضا

+ نام یا آدرس ایمیلی را وارد کنید...

عضو ۶,۹۲۵

پنهان کردن

دعوت از عضو

دعوت از عضو

اعضا

SUGGESTED MEMBERS

دعوت از اعضا

Ayaz Wardak

Paanay Safi

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۵۶ /



Mundigak
mundigakdani@

صفحه اصلی

پست‌ها

نظرات

ویدیوها

عکس‌ها

درباره

انجمن

صفحات ایستاده



مندگاک

www.mundigak.com

Facebook Twitter YouTube Instagram

ارسال پیام

Create Post

Write a post...

عکس آپلود

برچسبگذاری...

مکان و رویه

پست‌ها

مندیگاک ۵۱ Mundigak 51 عکس چند را به آلبوم عکس های تاریخی افغانستان اضافه کرد. عکس های تاریخی افغانستان.

درباره موندگاک MUNDIGAK

No Rating Yet

...

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمري

۵۵۹ /

مطالب روز



لېبیا | اروپا
درخواست برای محاکمه مقام های ارتش اخذ شده اروپا در مورد
توانست پذیرایی



فرانسه

فرانسه: در سال ۲۰۱۸ بیش از ۴۰ هزار مهاجر در

ناز دانشگاهها نگهدارده شدند

با ادامه حضور کان در این سالیته، تنها می پذیرد که برای اداره گیری تعداد مراجهن و پیشنهاد امکانات اجتماعی، مطالب و اختلاا تالیفات متعاقب با نیاز های خصوصی
تعداد، ما از کوکی ها یا تکنولوژی های مشابه استفاده می کنیم.

سال ۲۰۱۸
اطلاعات بیشتر... سال گذشته به خوبی شمن و وضعیت حفاظی باز داشت نشانگر شده است.



مهاجر نیوز
لایه موافق هتم

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय



三

پاریس: پہ تیر کال کي ۴۵۸۵۱ کسان پہ توقيف مرکز و نو
کي سائل شوي دي

د سزمانونو د اتحادي په وينا په اداري مرکزونو کې بهرنيان د اخراج له پاره ساتل کېږي، چې تر ټولو کال دغه مرکزونو په بشپړ څټکا سره کارول شوي دي.



کتابخانه به کتب و اسناد ارزشمند از کتابخانه کمالی - ۴۵۸۵ - کسان - به توثیق مرکز و نون کتب - مسائل حقوقی - دی/ ۱۷۳۰۵/ post/ps/et/ps/post/17305/

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۶۲ /

English and Dari
جملات ناب
انگلیسی و دری

گروه پسته

میتبیر ها

لنچن نقاشان و مجسمه ساز...
A

لاوه‌ها و جملات ناب فارسی ها
A

فراموشان صمیمی برای مبار...
A

(گروه "حق و صبر" (بازگشت...
A

(محفل نابینان اندیشان (در رستا...
A

خارج عربی نه خلیج فارس...
A

جامعه نابینان اندیشان - تکرار و تکرار...
A

در دری

دریابره این گروه

توضیح

Join and share your top sentences and speeches.
جملات ناب و زیباترین خود را به اشتراک سازید.
آن گروه در جهت توسلایی استفاده نشود.
و جملات ای معنی و بهبوده پست نگارید.
سید حبیب الله اکبری
0775733857
0744002194

سایه

۹ گروه در ۳ سپتامبر ۲۰۱۵ ایجاد شد

مشاهده موارد بیشتر...

ایجاد گروه های جدید

با «هنگروه»، اشتراک گذاری با دوستان، خانواده و همبندی ها پیش از پیش آسان می شود.

ایجاد گروه

گروه های پیشنهادی

نابان همه

میرای ندان بحث و گفتگو ها، پست کردن و نظر دادن به این گروه پیروزند.

... بیشتر

دري افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶۳ /

cricket Dari

گروه بسته

مستقر ها

۱

تاجیک تاجیکان و مجسمه ساز...

۱

لایحه و جلیوت پان فارس ها

۱

فرانچای عمومی برای مایل...

۱

گروه "خی و مسین" (ایلوگت...

۱

(محل بنیان انباشت (در راستا...

۱

خلیج عربی نه خلیج فارس ...

۱

جمله بنیان انباشت: اکثر و نظ...

در دری

موتی ترین خبرگزاری از کی افغانستان

+

پیوستن به گروه

...

بیشتر

برای دیدن پست و گفتگوها، پست کردن و نظر دادن، به این گروه بپیوندید.

سابقه

۹۳

گروه در ۲۶ آوریل ۲۰۱۶ ایجاد شد.

۴۴

نام آخرین بار در ۲ سپتامبر ۲۰۱۱ تغییر کرد

مشاهده موارد بیشتر...

ایجاد گروه های جدید

با «گروه»، اشتراک گذاری با دوستان، خانواده و همکاران یا پیش آسان می شود.

ایجاد گروه

توضیح

سلام دوستان روز بخیر در این گروه فعالیت کنید و از معلومات کرکت مردم را با خبر کنید

نوع گروه

عمومی

عضو ۲,۴۵۴

درباره این گروه

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶۴ /

WORLD DIGITAL LIBRARY

Explore

234 results in English

Library of Congress

With the support of the United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization

dan

Search

Options

Gallery

Map

Concise English-Afghan Dari Dictionary

Presented here is a pocket English-Dari dictionary, published in Kabul in 1967. It is meant to provide the vocabulary needed by English speakers to engage in everyday conversation. The dictionary includes a guide to pronunciation, brief notes on grammar, and a list of greetings and useful expressions. All Dari words are transliterated, using Roman script rather than the Perso-Arabic script with which Dari is written. Dari is the variety of Persian spoken in Afghanistan. It is, along with Pushto, one of the country's two official languages, spoken by approximately ...

Contributed by Library of Congress

Concise ENGLISH-AFGHAN DARI Dictionary

Revised and enlarged

By S. SAKARIA

Travel Account of Ahmad Ibn Muhammad Ibn Nasir al-Dari

Ahmad Ibn Muhammad Ibn Nasir al-Dari (1647-1717) was a Moroccan scholar, traveler, and book collector. His *Rihani* (Travel account) describes his pilgrimage to Mecca and the many stops he made along the way. In a straightforward narrative style, he details his route from Morocco along the Mediterranean coast to and from Hijaz. He describes the places he visited and the scholars he encountered. His descriptions of small towns include such topics as the adequacy of their supplies of water and provisions and their agricultural resources. For larger towns and ...

Contributed by Library of Congress

تذکره احمد بن محمد بن ناصر الداری

سفرنامه

Mirzā 'Abd al-Rahīm Rahimi

This book is a brief biography and introduction to the work of Mirza 'Abd al-Rahim Rahimi, an Afghan poet who was active in the first half of the 20th century. The author, 'Abd Allan Bakhtani, was a prolific Afghan scholar and translator who wrote primarily in Pushto. He states in the beginning of his work that the first to write this book was Ibn Ismail Ibn Ibrahim al-Buhārī, an under-servant of D. Shimi. An under-servant of

میرزا عبدالحامید رحیمی

سیرت و تذکره

Home

About

Help

Contact

Legal

API

Statistics

Donate

Financial Contributors

For Partners

Follow @WDLorg

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۶۵ /



معرفي مصطفى «عمرزي» (نويسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در كابل.
- فارغ از «ليسه ي عالي استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سويه ي ديپلوم از بخش «راديو و تلويزيون» پوهنځي ژورناليزم پوهنتون كابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ي گواهينامه ي «گزارشگر انتخابات» از پروژه هاي آموزشي شبكه ي جهاني BBC.

تجربيات كاري:

عضو شوراي مركزي، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدير مسوول نشریه، همكار قلمي، مصحح، نويسنده، تهيه كننده، كارگردان، مسوول ارزيابي نشرات، مسوول طرح و ارزيابي و مسوول واحد فرهنگي در نهاد ها و رسانه هايي چون اتحاديه ي ملي ژورناليستان افغانستان، اتحاديه ي ملي ژورناليستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نويسنده گان افغانستان، هفته نامه ي «قلم»، تلويزيون «۱»، راديو و تلويزيون «باختر»، فصلنامه ي «بنیان انديشي» (منتشره در جمهوري اسلامي ايران)، روزنامه ي «سرخط»، مجله ي «اوربند»، گاهنامه ي «تحرېك»، وب سايت «ټول افغان»، وب سايت «ټول

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶۶ /

افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر

فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از

۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶۷ /

- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.

دري افغاني: به كوشش مصطفى عمرزي

۵۶۸ /

۲- حقيقت خورشيد (پيرامون كلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.

۳- در جغرافياي جهان سوم (بررسي ستم ملي و ستيز قومي در ايران).

۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوري اسلامي ايران).

۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسي (تنقيد فردوسي و شاهنامه) - منتشر شده است.

۶- مَنحنی تاريخ (تنقيد كوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.

۷- آرياييسم (تنقيد پديده ی آريايي) - منتشر شده است.

۸- پور خرد (معرفي زنده ياد استاد ناصر پورپيرار) - منتشر شده است.

۹- دري افغاني (پيرامون زبان دري و ويژه گي های آن) - منتشر شده است.

۱۰- آيين های سخي (تنقيد اديان زردشتي، مزدكي و مانوي) - منتشر شده است.

۱۱- كتاب نامه ی من (پيرامون زنده گي و كارنامه ی مصطفى عمرزي).

۱۲- پندار ستمي (تنقيد و بررسي پديده ی معروف به ستمي).

۱۳- آرکاييسم (تنقيد باستانگرايي) - منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هايي از سخنان انديشمندان).

۱۵- محوطه ی سياه (تبیین و بررسي فارسيسم).

۱۶- رسالت ملي (كارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعيل «يون» - منتشر شده است.

۲- رسانه های كنوني افغاني: محمد اسماعيل «يون» - منتشر شده است.

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶۹ /

- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها

دری افغانی: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۷۰ /

کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، «برنامه ی اجتماعی» «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

«... برعکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خاصاً در دهه های معاصر (۴۰ تا ۶۰ شمسی)، ذهنیت عامه را در تأیید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت.

نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی اندیشه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب (فارسی دری)، هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.

در دهه های ۷۰ و ۸۰، جنگ های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنابر این، نسل های آینده ی افغانستان، نمی توانند با وضاحت و استدلال از داشته های فرهنگی - زبانی خویش، به دفاع بپردازند.»
(از متن کتاب)

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English